

تاریخ و اساطیر تطبیقی ایران باستان

(۴)

در باب بنیاد بابلی غالب اساطیر خدایگانی ادیان کهن خاورمیانه ای

وقتی به پایان جلد سوم این مجموعه رسیدم، زودرس شعار پیروزی سردادم، در حالی که باز باید پیش میرفتم چه تدریجاً با پدید آمدن جلد چهارم معلوم شد که خود اساطیر الهیات اوستایی که من آنها را اساس اساطیر ادیان بزرگ دانسته بودم، در همکاری و همفکری مغان ایرانی و بابلی پدید آمده که در زیر چتر امپراطوریهای ایران پیش اسلام می زیسته اند. به طور ساده بگویم اساطیر اوستایی ایرانی به نوبه خود در قالب اساطیر خدایان بابلی ریخته شده و با آنها شکل و پرورش یافته اند.

مؤلف

جواد مفرد کهلان

سوئد

۱۳۸۶

مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما

ساقی به نور باده بر افروز جام ما

ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم
ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما

قوم عاد در اصل همان کاسیان اسلاف لراند

نگارنده بعد از امتحان سه آلترناتیو اسکاندیناویاییها و کاسیان (اسلاف لران) و قوم مغان سئورومتی قفقاز باز هم به مطابقت قوم عاد با کاسیان، اسلاف لران رسیدم. در این مورد به نکته ای متوجه شدم که نقطه پایانی به سیالیت و تشکیک نظرات در این باب میگذارد و آن این است که نام هود پیغمبر قوم عاد (دورشونده) مطابق نام هودها خدای باران و رعد و برق کاسیان است. خود نام عاد (دورشونده) جز کاسیان منظور نبوده است چون مسلم به نظر میرسد اعراب نام کاسی را علی القاعده به صورت قاصی (دور شونده) در نظر گرفته اند و مترادف آن عاد را جایگزین نام کاسی (قاصی) نموده اند. در خود سوره هود قرآن آیه ۶۰ به صراحت بدین معنی نام عاد اشاره شده است. نامهای ارم عاد و کوه احقاف (کوه شایسته) به ترتیب مطابق با تخت جمشید و کوه الوند (اروند یعنی باشکوه) می باشند که به قوم عاد منسوب شده اند. اساطیر قومهای عاد (کاسیان) و ثمود (مغان) لایذ به وساطت بابلیها به اعراب رسیده است.

تأملی در تثلیث خدایان کهن آریایی بر پایه کتیبه متی وزه پادشاه میتانی

در کتیبه متی وزه (قرن چهاردهم پیش میلاد) از خدایان معروف آریایی ها تحت نام زوج خدایان خورشید و ماه میثره و میثرا، زوج خدایان وارونا (ایزد قانون و آسمان شب، اهورا مزدا/برهما) و وارونی (الهه شراب)، خداوند ایندره (بهرام ایزد جنگ و رعد و برق) و سرانجام از ناستیه ها (ناستیه و دسره و داهها، در اصل ایزدان روز و شب) نام برده شده است. از این میان زوج نام اخیر بسیار توجه می باشند چه اینها که اشوین (پاکان) نیز نامیده شده اند به ترتیب به معانی متضاد مهربان و شریر می باشند که به وضوح یادآور اهورا مزدا (برهما، خالق دانا) و اهریمن (انیریمن/بهمن/ایشوم، شیوا = خجسته/آداد در هردو معنی خوب و بد آن) می باشند. از اینجاست که نام دومی به دو صورت متناقض انیریمن (مهربان) و اهریمن (شریر) به اوستای نیاکان ما رسیده بوده است. نظر به اینکه دو زوج خدایان این متن یعنی میثره ها و وارونی ها هر یک شامل یک خواهر و برادر است لذا ناستیه های این متن میتانی نیز باید خواهر و برادری در نظر گرفته شده باشند. نامهای ناستیه ها (اشوینها) مطابق با زوج ایزدان ایرانی اشا و اشی، رام و رامنین، انیریمن مذکر و مؤنث و همچنین منشأ هندوایرانی زوج خدایان اهورامزدا (برهما) و اهریمن (شیوا) هستند.

زبان دری با ساسانیان به فارس و دیگر نواحی غربی ایران رسیده است

نگارنده قبلاً با استناد به نتیجه گیری استاد علی مظاهری در کتاب دو جلدی جاده ابریشم، به نقل از منابع یونانی و چینی و اسلامی ساسانیان را از تبار سکائیان آورده ام که در آغاز در ماوراءالنهر میزسته اند و بعد در اتحادیه قبایلی از سکاها و یوئه چی ها شمال غربی هندوستان را فتح نموده و در آنجا حدود دو قرن فرمانروایی نموده اند. اما سرانجام پس از گذشت چهار قرن هندوان موفق شدند ایشان از هندوستان به سمت ایران باز پس برانند. نگارنده با توجه به نتیجه گیری استاد مظاهری موطن بعدی سکائیان دریکی را همان ایالت فارس معین نموده بودم. ولی متوجه جایگزین شدن زبان دری این سکائیان پارسی به جای زبان بومی پهلوی/پارسی کهن نشده بودم. سادگی و روانی زبان دری و کثرت جمعیت ساسانیان و کسب حکومت فارس و سرانجام فتح تمامی امپراطوری اشکانی بی تردید این روند جایگزینی را تسریع نموده است. با دوستم پویان که در این باب با هم بحث و گفتگو میکردیم، یادآوری نمودند که فردوسی نیز در شاهنامه ساسانیان ایرانیان مهاجر هند و عودت داده شده به سمت ایران معرفی نموده است. به شاهنامه مراجعه کردم، مطلب درست بود جالب است که فردوسی در این باب تنها نام ساسان به عنوان رئیس قبیله ذکر کرده و مطابق رسوم اشرافی کهن اصل و نسب وی را به تباری بزرگان کهن، در این باب به دارا یعنی داریوش سوم هخامنشی می رساند. خود نام ساسان که گاهی نام پدر اردشیر بابکان ذکر شده و گاهی جد پدری وی محسوب است در واقع نام قبیله بزرگ ایشان بوده است که یونانیان عهد سلوکی ایشان را به همراه پرتوسوره ها (پهلوانان نیرومند، اسلاف بلوچان) یا آسیانیها (منسوبین به الهه اژدهاوش زمین) معرفی نموده اند. فردوسی مدت اسکان ساسانیان در هند را چهار نسل می آورد که در واقع نزدیک به دو قرن (حدوداً ۸ نسل) بوده است. خود نام ساسان نیز در زبان سکایی (به شکل کلمه ساس که در نزد مجارها به یادگار مانده است) به معنی منسوب به عقاب می باشد. لایذ انتساب ساسانیان (آسیانیها یعنی منسوبین به ایزد برگ هئومه عقاب شکل) به دارا (داریوش، داریه و هوش، داله و هوش لفظاً یعنی عقاب شریف) از همین موضوع ترادف معنی لفظی این اسامی پدید آمده است. احتمال نسب بردن ایشان از داریوش هخامنشی ضعیف است، چه نامهای ساسان و آسیان در واقع نشانگر خدای درمانگر قبیله ای ایشان است نه نیای واقعی. در این رابطه گفتنی است، مسلم می نماید تمثال خدای ریش دار (علامت پیر دانا) درون دایره بالدار (همای سعادت) که بالای سر هخامنشیان در پرواز است، خود خدای قبیله ای هخامنشیان یعنی اهورامزدا منظور بوده است نه فروهر زرتشتیان که اوستا شناسان مطرح نموده اند. به هر حال به نظر میرسد سیمرغ پرستی پارتیان/ساسانیان با معنی لفظی نام قبیله آنان

یعنی **تخمورپه** (سگ/عقاب نیرومند ایزد پارتها) و **اهورامزدا** مرتبط بوده است. در اینجا این سؤال مطرح میشود آیا نام **دریگان** (دروپیکان، دری ها) یعنی قبیله اصلی و بزرگ ساسانیان در سمت بلخ و ماوراء النهر در رابطه با دارا (عقاب) بوده یا نه و در غیر این صورت از آن چه مفهومی اراده شده است؟ نگارنده معتقدم این نام پارسیان سکایی را نظر به نام کهن عهد هخامنشی دیگر **دریگان/دروپیکان** یعنی **سکائیان برگ "هنومه"** (شراب خوب) باید به معنی مردم دارای **داروی خوب** یعنی دارندگان برگ هنومه مقدس گرفت. در باب منشأ هندو سکایی ساسانیان، ریچارد فرای نظر تقریباً درست داده است. گرچه وی در توضیح نام ساسان در سکه های هند و پارتی ضمن اشاره به مقام خدایگانی/موبدی ساسان (از ریشه کلمه ساسای سنورومتها= گیاه آلاله، شقایق نعمانی= هنومه، ساسان خدای کتیبه شاپور اول در کعبه زرتشت) در جنوب روسیه و پارت و هند، وی را همچنین شخصی تاریخی پنداشته به تبع آن و معلومات ضد ونقیضی که مورخین عهد اعراب از نسبت بابک و ساسان بدست می دهند، در نسبت خانوادگی او با بابک دچار اشتباه میشود. ریچارد نلسون فرای در تاریخ باستانی ایران به سوال منشأ نام ساسان چنین پاسخ می دهد: احتمالاً «ساسان شاهزاده ای برجسته ای بوده است از دودمان هند و پارتی که به پارس آمد و با امیر محلی به نام پاپک همدست شد و با هم یک شورش بر پا کردند بر علیه حکومت مرکزی پارتی و کامیاب گشتند و شجره نسبی ساختند که سلطنت را از آن اردشیر نمودار می ساخت...». استاد علی مظاهری در کتاب جلد اول جاده ابریشم خود می آورد: "سگ بالدار توتم سکائیان هندنشین (آسیانی ها/پرتوها) بوده است" از اینجا به خوبی معلوم میشود **تخمورپه** (سگ بالدار نیرومند، پلنگ/بوزپلنگ که پوستش درفش کاویانی بود) یا **تهمورث** (خدا/پهلوان سرزمین اراپه، منظور **خدای سیمرخ شکل قبیله ای** پارسهای سمت پارت / خراسان) همچنین به نام **ساسه** نزد مجاران (ساسنو، ایزدعقاب/سگ آسمانی شکل در مانگری= سیمرخ) نامیده شده است. لذا فعل **پارس** بی جهت در فارسی به آوای سگان اطلاق نشده است (سگان نزد ایرانیان مقدس به حساب می آمدند).

انیریامن ایشیه ایزدی از دو منشأ متفاوت آریایی و اکدی

متصور است که **انیریامن ایشیه** (ایزد نجیب و پاک) در اساطیر هندو ایرانی اشاره به **اشوین** شب یعنی **دسره** (شریر، اهریمن) باشد که همزاد **ناستیا** (مهربان) ایزد روز است که مطابق **اهورامزدا**ی خود آریائیان ایرانی است. نام **اشوین** که به سانسکریت به معنی اسبان روز و شب گرفته شده اند در زبانهای کهن ایرانی مترادف با **ایشیه** و **انیریه** (آریا) معنی پاک و نجیب را می دهد. لابد از اینجا است که وی در اوستا به دو صورت ایزد مهربانی و دوستی یعنی **انیریامن** و ایزد شرارت یعنی **انگره مینو** (اهریمن، بد سرشت) در آمده است. این ایزد آریایی در هزاره اول پیش از میلاد با خدای بابلی و آشوری **رعد و توفان یعنی آداد** (خدای سرکوبگر) معادل گرفته شده است چه هر دو جنبه متضاد مفاهیم نام و نشان وی را به وساطت نام **شیوا** (خدای فرخنده و ویرانگر توفان و رعد) که هئیت هندی همین **ار/آداد** (هداد، سرکوبگر) یکی از اعضاء تثلیث خدایان معروف هندی یعنی **برهما، ویشنو** و **شیوا** است به وضوح در نزد این خدای معروف سامیان مشاهده می کنیم. گرچه اساساً **انیریامن** یا **بهمن** همان **ایشوم/نی نازو** (سرور شفابخش) بابلیهاست. اینان همان خدایان معروفی هستند که وی را از سوی دیگر در تثلیث ایرانی **اهورامزدا، مهر** و **انیریامن** و از سوی دیگر در تثلیث انجیلی **پدر، پسر(منجی) و روح القدس** (در واقع ایزد خجسته توفان و رعد) دیده میشود. اگر برای خود ظاهر نام **انیریامن** منشأ سامی قائل شویم در این صورت علی القاعده اصل آن باید همان **نیل-یامنه** یعنی خدای جنگ و سرکوب بوده باشد. نام ایزد/الهه اعراب که به صورت **منات** (بت قربانیها) در عربستان و نزد نیاکان عرب تاجیکان پرستش میشده است، احتمال دارد پرستش وی از همین نیاکان عرب تاجیکان بر هند رفته بوده است که در آنجا بتکده ای شیوایی معروفی به نام همین خدای بزرگ جنگ، تحت عنوان **سومنات** بنا شده بوده اند که ساختمان قدیمی آن در غزوات سلطان محمود غزنوی ویران گردید. این نام را به لغت هندو به معنی ماه سرور گرفته اند که در این صورت ریشه سامی آن منتفی میگردد.

معرفی دو بت اعراب که هرودوت از آنها نام برده است

هرودوت مورخ یونانی معروف قرن پنجم پیش از میلاد که به پدر تاریخ مشهور است، در باب دین اعراب اشاره کوتاه و مهمی دارد که ضمن آن از پرستش دو بت مهم در نزد ایشان سخن میگوید. وی نام این دو صنم را **اوروتال** و **اللیات** آورده است. نام **اللات** (الهه جهان زیرین= **آلاتوم/ارش کی گال** یا **خورشید یا اللیلات**) به همین صورت خود در عهد آغاز اسلام مورد پرستش بوده و با روشنایی خورشید و الامقام و الهه آسمان و هوا مربوط میشده است. اما نام دوم جای بررسی بیشتری دارد تا معلوم شود که این نام به کدام یک از اعراب عهد آزدگی (به اصطلاح جاهلیت) تعلق داشته است چه این نام در روایات عرب فقط به صورت اورتالیا به عنوان نام دیگر خضر (ایزد همواره سر سبز آبهای ژرف دریاها) باقی مانده است. ولی همین نکته پرده از راز و معمای نام این معبود کهن اعراب بر میدارد: وی همان **نین اورتا** (صلم، سلمان فارسی نیای اساطیری عرب) پسر **منات** /مناف (پدر عالی) است که در نزد یهود و اعراب مسلمان به

صور ابرام (پدر عالی) ابراهیم (پدر امتهای فراوان) به عنوان نیای اساطیری اعراب و یهود به شمار رفته است. تحقیق بیشتر معلوم می‌دارد که پدر وی مطابق همان انکی (خدای زمین) یا انا (ایزد معبد آبهای ژرف) است که در نزد بابلیان در مقام خدای دانا و نیرنگباز زمین به صورت مار بزرگی تجسم می‌شده است. لابد همان مار و اوتنایشتیمی/خضری که گیاه جاودانگی را در دریا از گیلگامش (پیرمرد جوان یا قهرمان میرا) می‌رباید و در باغ عدن باعث فریب آدم و حوا می‌گردد. انا خصوصاً پسرش مردوک (ماردوش) در نقش مار (اژدها) در اساطیر ایرانی تحت نام اژدهاک (مارشکل) پادشاه اساطیری بزرگ اعراب و دیگر سامیان به شمار رفته است. ضحاک (خندان) ترجمه نام آشور خدای قبیله ای آشوریان است که با مردوک (هبل) مطابقت داده می‌شده است. خود نامهای اوروتال و اورتالیا را که جزء اورت یا اوروت آنها در نام نینورتا (ایزد کامل و سالم و صلح دوست) / نیو/اسماعیل یعنی خدا/ نیای قبیله ای اساطیری اعراب دیده می‌شود، می‌توان با نامهای ایرانی فرائورت دیندار پدر کیخسرو/خضر/دقوقی (دخیوکی، شاه کشور) ابوالمنعم (پدر "مرد ثروتمند" = آستیاگ) و خود کیخسرو مقابله نمود. نام خضر (ایزد دارای گیاه سبز جاودانگی و جوانی) در مقام ایزد در منابع کهن بین‌النهرین به صورت زیوسودرا، زی سودرا (آن که زیستن داند)، اوتنایشتیم (دارای حیات جاودانه) و آتراهاسیس (ادریس، بی نهایت عاقل) ذکر گردیده و بعدها با کی آخسارو (هوخشتره، کسپوتریوس، خونخ، پادشاه بزرگ ماد) یکی گرفته شده است. جز خشتره نام هوخشتره علی القاعده در تلفظ سامیان تبدیل به خضر شده است. خود نام کی خسرو از عنوان کی آخسارو یا کی خشثرو وی حادث شده است. از نامهای عبری و عربی دیگر همین کی آخسارو، اوریا فرزند مرهوث (آتش فرزند مرگ)، عاذیمون (جنگجوی بیرحم) و هرمس (شیر، لقب نینورتا/نین گیرسو) است که به واسطه ویرانی جاودانه و ظالمانه امپراتوری آشور به وی داده شده است. جالب است که در شاهنامه از زبان روشنگر دختر دارا از کیخسرو با توجه به دخمه مزین به تصویرش در شهر زور به عنوان خسرو شهر زور یاد گردیده است.

آن چه در نام ماههای مازندرانی جلب توجه می نماید

می دانیم غالب نام ماههای مازندرانی همان نام ماههای مرسوم ایرانی هستند که از این میان کرچ ما (ماه روی تخم خوابیدن مرغان) که به جای اردیبهشت (بهترین راستی و کمال) آمده است، نام محلی بوده و استثناست. در روایات مازندرانی کتاب نصاب طبری هم، اندکی اشاره بدین معنی این ماه رفته است: "این هفت روز از «کرچما» را «کرچ این روزها گلکاری نمی کنند، تن نمی شویند، موی سر و چهره نمی تراشند و پشم گوسفند و موی در» می نامند و در معتقدند که: اگر گلکاری بکنند مار درخانه شان آشکار خواهد شد و آشیانه و تخم گذاری خواهد بز نمی چینند و چون کرد". نام ماههای هرما (ماه ایزد کامل، خرداد)، شروینه ما (ماه منسوب به شاه دانا=خشثرو ویره، شهریور)، ارگه ما (آذر ماه، ماه آتش، ارک ماه به ساتسکریتی و اگر ماه به سکایی) و میر ما (مهر ماه) اصل ایرانی مرسوم خود را حفظ کرده اند. از این میان شکل میر ما بسیار جالب است چه معلوم می‌شود در اینجا ایزد مهر و ماه منسوب به وی را میر می خوانده اند (نظیر امروز در نزد خوارزمیها) و این نشانگر آن است که مهر ایزد زورخانه ها (مهرابه های ایرانی) یا همان پوریای ولی اساطیری (= یاور بسیار نیرومند) که بعدها تحت عنوان میر یا امیر با امام اول شیعیان مطابق گشته در اساس به جز ایزد جنگ و عهد و پیمان و خورشید ایرانیان یعنی مهر مراد نبوده است.

ریشه واژه های ترکه (شاخه نورسته) ریکا، کیجا و کوته

در زبان مازندرانی به نوزاد حیوانات کوتاه گفته می‌شود و ما در آذربایجان در زبان آذری آن را به صورت گده و گوده تلفظ نموده و آنها را در مقام تحقیر در مورد بچه های شرور بکار می بریم و غالباً آن را با کلمه فارسی گدا معادل میگیریم. ولی کلمه فارسی گدا از ریشه اوستایی گده (=کاته، کنیته، خواهش و التماس) اخذ شده است. لذا کلمات کوتاه، کوتولو و کوچلو باید از همان ریشه واژه فارسی کودک (کوتک اوستایی) گرفته باشد. اما واژه ترکه را که در این رابطه مطرح است، باید مرکب از واژه تر (شاخه و ساقه نورسته) و علامت تصغیر "ک" شمرد. اشتقاق ترکه از تر و راکه و یا ریکا (به مازندرانی یعنی بچه، نوزاد) که برخی اخیراً بدان گمان می برند، اشتباهی به نظر می رسد چه کلمه راکه یا ریکا خود مرکب از رو (رسته، روییده) و همان علامت تصغیر "ک" می باشد. به نظر میرسد نام مازندرانی کیجا یعنی دختر مرکب باشد از کی (که او) و زا که از ریشه زاییدن است.

توضیحی در باب منزل سلمی ادبیات کهن ایران

یکی از بینندگان برنامه سرزمین جاوید از استاد بهرام مشیری کلمه سلمی سؤال کردند. خواستم که به ریشه اساطیری این نام اشاره مختصری داشته باشم: فردوسی نام سلم اساطیر ایرانی را به معنی عربی آن صلح و سلامتی گرفته است و این مفهوم در مورد قوم سلم (سرمتها، نیاکان صربوکرواتها) مصداق داشته است. این مردم نیمه آریایی و نیمه اسلاو برده داری بینشان مرسوم نبوده است و معنی خود نامهای اوستایی و سانسکریتی کرووات (هرووات) و صرب(سرب) که به مفهوم جملگی آزادگان می باشند گواه این معنی است. نام سرمت که هنوز هم در نزد صربوکرواتها به معنی مادرسالار می باشد نشان میدهد که علاوه بر آزادی مردان، زنان نیز در جامعه بدوی ایشان در قرون پیش از میلاد در شمال قفقاز مقام والایی داشته اند. بنا به خبر خرمینان که ابومنصور بغدادی در زینت المجالس نقل نموده شروین(یعنی شاهزاده، منظور زرتشت، پیامبر و حکیم بزرگ خرمینان) از سوی پدر به همین دیار زنج(سرزمین زنان) تعلق داشته است و مادرش از خاندان کیانی (مادی) بوده است. این خبر بکر کاملاً درست بوده است چه مشخصات نژادی زرتشت(سپیناک، زیریر، زریادر یعنی دارنده تن زرین) و پدرش سپینمه(مغ= شاه موید، جمشید) به عنوان پادشاه ولایات قفقاز -که منزل سلم و سلمی در آن نواحی منظور میشود- و مقام مادرش آمیتیدا(به عنوان دختر آستیاگ) جای تردیدی چندانی در درستی این نظر باقی نمی گذارند.

معنی کلمه اوستایی سونو مذخه

در وندیداد یعنی اوستای متأخر فقره ۲۶ فرگرد هفتم از جانور یا حشره موزی به نام **سونومذخه** اسم برده شده است که تعیین و شناسایی آن موجب بحثهای فراوان شده است: از جمله سید حسن تقی زاده مقاله ای را به انگلیسی برای شناسایی آن بدان اختصاص داده و آنرا با حشره ریز گیاهی سن یک دانسته است. عده ای آنرا مرکب از دو نام سن و ملخ گرفته اند(از جمله هاشم رضی در وندیداد مفصل چهار جلدی خود). در ترجمه پهلوی وندیداد آن را عنکیوت معنی کرده اند. از این میان ترجمه **کانگا** که آن را **مگس سگ** معنی نموده است منطقی می نماید چه در سرزمین مغان یعنی آذربایجان کلمه سن ناشناخته است ولی بدن سگها در منطقه پر از مگسهای زرد سمج و گزنده ای است که برای همه شناخته شده است و در آذری به نام ایت میلچگی یعنی مگس سگ نامیده میشوند. چون سگ نزد مغان موجود بسیار محترم و مقدس به شمار میرفته است، بنابراین از مگس سگ آزار دهنده و سمج سگان حشره بسیار منفوری اراده میشده است. لابد این **سگ مگسان** تن سگان بعد از هنگام طعمه فرار گرفتن تن مردگان در دخمه های رها شده زرتشتیان توسط **سگان**، مسیبین **کرم زدن** و **تعفن** اجساد به شمار میرفته اند. بنابراین در اساس ترجمه نادرستی از این فقره اوستایی صورت گرفته است. چه کلمه اوستایی **انو-گژد- ستمه**(سخت گزنده و درد و آسیب رسان) به معنی بر عکس خود به معنی **پارمندترین** گرفته شده است. ترجمه فقرات ۲۵ و ۲۶ فرگرد هفتم وندیداد در واقع باید از این قرار باشد: "[پرسید زرتشت]. ای دادار گیتی استومند، ای اشو. چگونه آن مردمان پاک و طاهر می شوند ای اشو اهورمزد، که نسا را با پلیدی نزدیک آب یا آتش به ناپاکی فراز برند. آنگاه گفت اهورا مزدا: ناپاک هستند ای زرتشت به آن به کردار سگ مگس سخت گزنده [و لجوج] بوند. آنان که نسا پسندگان دروند(هستند). به آن به [کردار] بی آبی و بی گیاهی به شدت آسیب رسان و گزنده بوند(در این جمله سونو مذخه به اشتباه با سن یکی گرفته شده)؛ که نسا پسندگان دروند [هستند]."

در باره هویت قومی بومیان لولوبی کهن شمال غرب فلات ایران

دیاکونوف در تاریخ ماد نام لولوبیان را در زبانهای اکدی و هوری به معنی کوهستانیانی آورده که از میان ایشان برده میگرفته اند؛ گرچه او برای توجیه پسوند "بی" در این نام ناچار به پسوندهای جمع عیلامی "مه" یا "پ" یا "ب" پناه می برد که یعنی آواز از ساز واحدملت واحدی نیست و این پذیرش این نظریه را دشوار می سازد. در مقابل در زبانهای کهن هندوایرانی (که در اینجا احتمال دارد از بان بومیان فلات ایران به ارث رسیده باشد) این نام به هیئت لولوبی (لو- لوبی) به معنی مردمی می باشد که در کوهستانها کشت و زرع میکنند. با قضاوت از روی البسه این مردم آن چنانکه در کتیبه انوبانی نی سلطان مقتدر لولوبیان از قرن بیست و دوم قبل از میلاد در نزدیکی سرپل زهاب بر جای مانده، می توان این مردم را از نژاد غالب عیلامی و همچنین به اندک در صدی سومری و اکدی به شمار آورد که به تدریج با آریائیان آریاورته/خونیرت (سرزمین مردم اسب پرور دارای ارابه های جنگی یعنی خراسان) در آمیخته و در قرون بعد از آن به تدریج به سلک ایرانیان مادی و پارسی در آمیخته اند. به نظر میرسد از نام الهه مادر مورد پرستش لولوبیها که در کتیبه انوبانی تحت نام اکدی ایشتار(باکره، مقدس) جایگزین شده همان آورو(الهه خشکیها/زمین) و آفریننده انسان بابلی منظور باشد که نامش در اوستا سپنت آرمیتی، در پهلوی سپندارمذ و در سانسکریت سانکرامات و در نزد ارمنه ساندارامت یعنی خجسته مادر زمین ذکر شده است.

نام و نشان ایرانی ایلای تورات و ایلایس قرآن

نامهای توراتی و قرآنی معروف کی آخسارو یعنی ایلایا و ایلایس را در خود زبانهای هندوایرانی و سکایی با توجه به صفت اوستایی معروف کی آخسارو/کیخسرو یعنی دلیر میتوان به معنی دلیر نیرومند و دلیر نابود کننده گرفت که این مفهوم دومی در لقب سامی توراتی و قرآنی وی یعنی یونس(ویرانگر) به وضوح دیده میشود. کلمه عبری ایل به معنی نیرومند و مقتدر مترادف خود نام مادی کی آخسارو است. ظاهراً واژه ایل ایرانی ریشه در همین کلمه سامی داشته است. نام یونانی کی آخسارو یعنی یاسون (نجات دهنده) نیز در اصل گواه آن است که نام ایلایس در اساس ترکیبی ایرانی از ایل (دلیر) و یاس (یس، ویرانگر) داشته است که مسلم به نظر می رسد نام یونانی یاسون از جز دوم همین نام حادث شده است. بر این اساس نام کشتی معروف آرگونوتها یعنی آرگو (به یونانی یعنی تند و تیز) را نیز با توجه به قرینه توراتی اش یعنی اریه آتشین ایلای تشبیه (دلیر نابودکننده) می توان از ریشه هندوایرانی و سکایی ارکا یعنی کشتی یا اریه درخشان و آتشین گرفت. گفتنی است در کتاب دوم پادشاهان تورات بابهای اول و دوم از ایلایا به عنوان پیامبری یاد شده که بر قلّه کوهی سکنی گرفته و با دعا و نیایش به درگاه سپاهیان مخاصمش را در دسته های ۵۰ نفری با آتش آسمانی هلاک می سازد. مطابق باب دوم همین کتاب توراتی، وی سر انجام در حضور ۵۰ تن از پسران انبیاء (الیاسین) به معجزه ای آب رود اردن را شکافته، به همراه یکی از انبیاء به نام الیشع (منجی، که در واقع نام دیگر خود وی می باشد) از آن عبور می نماید و در آنجا از همراهش الیشع(یسع) جدا شده، درون گرد و باد با اریه و اسبان آتشین به آسمان صعود می نماید. پیداست بر این پایه از ایلایسین قرآن همان آرگونوتهای یونان(همراهان سفر غیبی کیخسرو) به عبارت دیگر آل یاسون/ آل یسعون یعنی کی آخسارو و همراهانش می باشند که در هنگام ویرانی آشور و فتح اورارتو یار و یاور وی بوده اند. اساس یونانی اسطوره آرگونوتها به فتح و نابودی امپراطوری هیتیان(سرزمین پشم زرین) توسط آخانیان از مردمان دریایی بر میگردد.

معادلهایی بابلی بر پادشاهان پیشدادی معروف اوستا و شاهنامه

با اندکی تحقیق در اساطیر خدایان کاسی، اکدی و سومری بابلیان می توان معادلهای پادشاهان معروف پیشدادی یعنی **هوشنگ، تهمورث** (تخموروپه) و **جمشید** را شناسایی نمود: کاسیان نام خود و خدای قبیله خود را از نام **کاسی** یا **کاششو** گرفته اند که منابع بابلی عهد کاسیان اطلاع زیادی از وی به دست نمی دهند. نام این ایزد را در زبان آریائیان کاسی می توان به معنی ایزد منسوب به زمین گرفت. بر پایه این معنی از وی همان انکی ایزد زمین بابلیان منظور شده است. این مفهوم در نام ایزد زمین و جهان زیرین پر راز و رمز ایرانی جمشید (بیمه خشنه، شاه رستنی ها و سرزمین سرد) نیز مستتر است. نام کاسی از سوی دیگر در زبانهای بومی خاورمیانه با کلمه کاسه (جام، یام) مرتبط می شده است چه مسلم به نظر می رسد نام کاسی (کاششو) در اوستا با بیمه(یمه، جمشید) پادشاه اساطیری صاحب جام جهان بین جایگزین گردیده است. در تأیید این نظر باید گفت که نظیر جمشید، برای کاسی(کاششو) همزاد مؤنثی(=یمی) به نام **کاسیتو** قائل بوده اند و وی را الهه شراب و درخت تاک به شمار می آورده اند. از این طریق بوده که یمه و یمی از سوی دیگر به **بعل**(آدونیس) و بعلات یعنی ایزد و الهه نباتات کنعانی می پیوسته است. اینان خود با مراسم جشن نوروز سامیان مرتبط بوده اند. از جانب دیگر هم نام یمه به وساطت نام اوگاریتی(سوری) **یم** (خدای دریا و سیلاب و طوفان) به **انکی** (انا) یعنی خدای زمین و آبهای ژرف دریاهای معروف بابلی ها می پیوندد. در این صورت معنی لفظی و رمزی ورمکرد اوستا یعنی **ور** ساخته **جمشید** باید معبد یا دژ خدای آبهای ژرف یعنی انا باشد. گفتنی است مطابق اساطیر بابلی انکی(انا) منشأ هفت یا هشت الهه نباتات (مأخذ سمبلهای سفره هفت سین) به عبارت دیگر نوروز جمشیدی بوده است. قابل توجه است که خود نام انا (انکی، ابراهیم خداگونه) با افزوده شدن پسوند اسمی اکدی اوم تقریباً تبدیل به یمه میشده است. به نظر میرسد با توجه به همین اساطیر است که در تورات ابراهیم خداگونه (به معنی پدر امتهای فراوان= انکی) زن خود سارا(حکمران، الهه، نین کی) را خواهر خود می خواند. در اساطیر اوستایی و ودایی از ازدواج یمه و یمی و تولید مثل انسانها و انسانگونه ها از ایشان سخن میراند. **انکی(انا، ایزد خرد و آبهای ژرف و زمین)** مانند **بیمه** (یمه، جمشید) خدا- پادشاه دانای **عهد طوفان** بزرگ به شمار رفته است. جالب است نام یمه به صورت جمه در زبان صربوکرواتها(اعقاب سرمنهای آریایی و اسلاو) مترادف نام انا به معنی ژرفا و گودی و به صورت **زمه** در زبان اوستایی به معنی زمین است. جالب است که در شاهنامه نیز جمشید با دریا مرتبط شده است:

صدم روز ناگه به دریای چین(دانش) پدید آمد آن شاه ناپاک دین(جمشید)
از آنجاییکه بعداً **یمه** (موبد، همزاد) به صورت لقبی بر سببیمه گودرز(پدر سپیتاک زرتشت) در آمده بوده است، لابد از اینجاست که تصور گردیده سه نطفه نسل منجیان بزرگ آئین زرتشتی از پشت زرتشت در دریاچه ژرف(کانس اویه) نگهداری میشوند و از اینجاست که نرگس مادر مهدی موعود کشتی سوار است و نام ماریا، مادر عیسی مسیح، در زبان لاتین مترادف یمی سامیان غربی به معنی الهه دریا است که با توجه به مقام ایزد آبهای ژرف داشتن انا (پدر مردوک)/ آدونیس/ آتون/ اوتو، سمبلهای مسیح خداگونه) به راحتی قابل توجیه و پذیرش می باشد. نام و نشان بزرگ و با اهمیت سببیمه جمشید را سواى تورات و روایات مسلمین در اساطیر یونانی هم می توان پیدا کرد: در اینجا وی تحت نام

اساطیری معروف **تسنوس** (همزاد= یمه) به عنوان پادشاه قهرمان آتن ظاهر میشود. همانند اصلش سپیتمه جمشید/گودرز که مادیای اسکیتی (افراسیاب= پر آسیب) را در کاخ زیرزمینی اش به دام می اندازد، تسنوس نیز مینوتاروس (بد ذات) را در لابرینت هزار تو به دام انداخته و به قتل میرساند. همانند او با قوم آمازونهای قفقاز (سنوروماتها) سروکار دارد چه سپیتمه جمشید، اصلاً از مغان سنورومتی قفقاز بوده و بر ولایات جنوب قفقاز فرمان میرانده است. پسر او **اکاماس** (بسیار دانا، بردیه زرتشت/ایرج) برادر خوانده ای به نام **دموفون** (=آدمکش، تور) دارد که مطابق کمبوجیه سوم پسر کوروش/سوم (فریدون) است. تسنوس هم نظیر **یاسون** (منجی، کی آخسارو، هوخستره) با **مدیا** (الهة افسانه ای ماد) پیوند دارد. جالب است که نام پدر تسنوس یعنی **آنه گوس** را -که از قدیم با نام دریای اژه ربط داده شده- در زبان یونانی می توان به معنی غربی (ایزد غروب هنگام) گرفت. از اینجا معلوم میشود نام این دریا از ترجمه یونانی نام کشور هیتی **ارزوه** (غربی= **ارویا**، **ارزهی** اوستا) در سمت جنوب غربی فلات آناتولی حادث شده است. بی جهت نیست که نام پدر جمشید در اوستا و وداها یعنی **ویونگهان/ویوسوت** به معنی خورشید دور دست **غربی** گرفته شده است که در نقطه مقابل نام **سویتری** (خورشید طلوع هنگام) است.

دیاکونوف در تاریخ ماد احتمال میدهد که ارتباطی بین ایزدان کاسی **کاششو** (کاسی، به معنی زمین) و **دونیاش** وجود داشته باشد. نام خدای کاسی **دونیاش** در معنی **خدای زمین بخش** این نظریه وی را مستدل می سازد. اما اگر **دون** را به معنی اوستایی آن یعنی آبهای گسترده بگیریم وی با خود **یمه** (به **سومری سبزه زاران**) در معنی سامی آن ایزد دریا یکی میگردد. معهداً نام این خدا از سوی دیگر در معنی سانسکریتی آن یعنی **تندر** مطابق نام **هودها** (هود= خدا) است. لابد از اینجاست که **هود** به جای **کاسی** یا **دونیاش** رهبر ملکوتی مخصوص قوم عاد (کاسیان) به شمار رفته است. قابل توجه است که در اوستا **اژی دهاک** (پادشاه اساطیری کاسیان) در کردن کرمانشاهان به **ایزد هو** (منظور **هودها**) فدیہ می آورد. در اوستا سرزمین دانوهای تورانی در مجاورت بین النهرین و سرزمین خشتاویهای دلیر (پارس) نشان داده شده است. نام **هوشنگ** اساطیر ایرانی (به معنی فراهم کننده زمینهای خوب) به وضوح یادآور ایزد کشاورزی سومریان یعنی **انکیم دو** (خدای زمین خوب) است. نام **تهمورث** (تخمورویه، یعنی پهلوان پلنگ مانند) با نام **انکیدو** (خدای "سرزمین خوب"= خونیرت"، مخلوق نیمه انسان و نیمه جانوری انکی) که هر دو تراژدی مرگ معروفی داشته اند، مطابقت دارد. به نظر می رسد داستان رقابت انکیم دو و دوموزی بابلها برای ازدواج با اینانا/ایشتار اساس اسطوره قرآنی **اصحاب جنت** سورة اصحاب کهف باشد که در طبق احادیث قرآنی دو برادر به نامهای **یهودا** (نشانه و گواه خدا) و **قطروس** (شرابساز= صبا) -که به جای دوموزی (دیونیسوس باکوس یونانیها، ایزد باغ و شراب) و انکیم دو (خداوند سرزمین خوب موعود= یهودیه) هستند- در این باب با هم رقابت می کنند و سرانجام زمینهای بهشتی قطروس با خشم خداوند خشک و ویران میگردد. این اسطوره از سوی دیگر به وضوح اشاره به نامهای دوگانه قبایل شمال و جنوب شبه جزیره عربستان یعنی **عدناتی** (مضر، ربیعہ، یعنی ثروتمند و بهشتی) و **قحطانی** (مردم سرزمین خشکیده) در سمت **یمن** دارد. در تقسیم بندی یونانیان و رومیان تقسیم بندی برعکس این بوده و **ارابیا فلیکس** (عربستان خوشبخت) همان **یمن** (سعادت مند) و **ارابیا اندامایون** (عربستان فقیر) شامل نواحی دیگر شبه جزیره شده است. این تقسیم بندی اخیر در قرآن در رابطه با جهان دیگر تحت نامهای **اصحاب شمال** (جهنمی ها) و **اصحاب یمن** (**بهشتیان**) به خوبی حفظ شده است. قابل توجه است تخمورویه/تهمورث پیشدادی که نامش متضمن **اورویه** (گسترده، یا گربه سان/سگسانی بزرگ) است و اسمش در کتاب سدرابای مندائیان به صورت **تخمورت** (تخموروته) ذکر شده است با نینورتا/نی/نین گیرسو (پهلوان شیر-عقاب مانند بابلی) پیوستگی دارد. همچنانکه سلف وی **هوشنگ** با **انکی** ماروش و **انکیم دو** (خداوند مراتع خوب) در پیوند است. پیاداست جزء **اورت** در نام تخموروته اصلش را از جزء **اورتا** (کامل و رسا) در نام خدای معروف بابلی **نینورتا** (خدا/پهلوان کامل) دارد. در این رابطه گفتنی است **گیلگامش** بابلها (به معنی لفظی پیر مردی که هنوز جوان است یا قهرمان میرا) که پسر **لوگال باندا** (حاکم جوانتر) و برادر خوانده و دوست **انکیدو** به شمار رفته است، با **جمشید** (بیمه، یمه) برادر اساطیری معمر **تهمورث** (پهلوان سرزمین راه) کاملاً همخوانی دارد. اما نظر به اینکه نام سومری **گیلگامش** (در معنی کشنده گاو میش به زبانهای سامی) در زبانهای ایرانی میتوانست ترکیبی از **گل** یا **گیاه** و **مش** (انسان میرا) به شمار آید، از اینجا معلوم میشود چرا سپیتمه جمشید (گودرز) در اساطیر ایرانی تحت لقب **هوم** (گیاه نیروی خوب دهنده، ریواس یا تاک) معرفی شده است. اما ترکیب ایرانی مذکور بیشتر یادآور نخستین انسان و پادشاه ایرانیان یعنی **کیومرث** (گیاه مرد فانی) است که نظیر **گیلگامش** دنبال گیاه جاودانی رونده همنشین انکیدوی گاو شکل، همزاد گاو نخستین یعنی اوکدات به شمار آمده است. این سه نام تثلیثی اوستا یعنی **هوشنگ/گرشاه**، **تهمورث** (پهلوان پلنگ مانند یا فرمانروای سرزمین گذرگاهی) یا **فرواک** (واعظ، نامور، پر آواز) و **جمشید** (شاه موید درخشان سرزمین سرما، شاه کوهستان) به جای **انکی/انا** و **نینورتا/نبو** (نامور)/**آداد** و **تموز/نرگال** (ایزد جهان فرودین) در اساطیر بابلی هستند. در تورات اینان با نامهای **ابراهیم** (پدر امتهای فراوان)، **ناحور** (جنگجوی آرامش دهنده، مار فیس فیس کننده) و **هاران** (جادوگر کوهستانی= ایشکورای سومریها، ایزد رعد) جایگزین شده اند. جالب است که اساطیر کهن سومری و اکدی در رأس خدایان کهن دشمنان از **تیامات** (الهة آبهای شور) و **کینگو** (سفیر، شاه به زبانهای هندواروپایی) سخن میرانند که به دست **مردوک** (ملقب به **نین مادا**) فرمانروای کشور کشته شده اند و اسامیشان یادآور نامهای شاهان پیشدادی سیامک مقتول به دست دیوان و جمشید شاه مقتول به دست **اژی دهاک** (مردوک، بعل زفون= بعل زبوب= خدای مار سمی) می باشند. نام **هوشنگ** (آذر **هوشنگ**)، در معنی **شاه دانای زمین** یاد آور **انکیم دو** (خدای زمین خوب و

کشاورزی سومریان و اکدیان) است که معاند عشقی ناموفق **دوموزی** (یوسف/ آدونیس) بر سر همسری اینانا/ایشتار است. در تورات و روایات اسلامی این اسطوره به صورت داستان **هابیل** (دریغ= دوموزی) و **قابیل** (گیبیل، قائن، ایزد آتش کوره فلزگدازی) نقل شده است. **سامک**، **ویگرد** و **تاز پیشدادی** به ترتیب مطابق **آنو**، **انلیل** و **مردوک** می باشند. مسلم به نظر می رسد عناوین انجیلی معروف **ناصری**، **نصاری** و حتی عنوان **نَجَّار** (متعلق به یوسف شوهر مریم مقدس) به وساطت نام نضار (درخت دارای چوب مرغوب برای نجاری) در اصل از ریشه کلمات عربی نصر یعنی زیبا و درخشان یعنی لقب **یوسف** (**تموز**) گرفته شده اند. کلمه ناصری به معنی کودک یادآور خدای مصری ایپی است که از آن یاد خواهد شد. **هوشنگ** (دانا یا دارای اراضی خوب) در اساطیر ودایی از سویی با **ماتو** (آدم، دانا) و از سوی دیگر با **پوروشه** (آدم) که این هر دو پدر نخستین انسانها به شمار رفته اند، مطابقت می نماید. در رابطه با **دوموزو** باید افزوده شود که در اساطیر بابلی ارتباطی بین **دومو آیزو** (پسر) ایزد آبهای شیرین= انا/انکی) و **دوموزی** (پسر اصلی) وجود داشته که قسمتی از همان روایات توراتی آن در آنها مشهود است: در اساطیر بابلی از **دومو آیزو** (پسر ایزد آبهای شیرین) تحت نام **اسرلوحی** (دارای اراضی خوب) به عنوان **پسر اول انا/انکی** خدای آبهای ژرف و زمین، به عنوان **کاهن** ستیزه جو (=قائن) و ایزد جادوگری نام برده میشود ولی تحت این نام در ارتباط وی با **دوموزی** (دریغ فرزند اصلی= هابیل) سخنی به میان نیامده است، ولی نظر به معنی لفظی نام **انکیم** دو (دارای اراضی خوب) یعنی ایزد کشاورزی و مرد سد و خندق بابلها معلوم میشود، این همان برادر مخاصم **دوموزی** یعنی **دومو آیزو** می باشد که رقیب عشقی وی بر سر همسری **اینانا/ایشتار** می باشد. اسطوره تعقیب دوموزی توسط دیوان این دوموزی که یاکوبسن آن را **کودک در زهدان/قنطاق** معنی می نماید به صورت اساسی بر داستان تعاقب عیسی مسیح نوزاد توسط سه مغ شرقی و دستیابی ایشان به وی در آغل گوسفندان دیده میشود، ولی در داستان اصلی بابلیش تموز به دست این دیوان/جادوگران متعاقب کشته میشود.

ریشه بابلی آیین حاجی فیروز

در باب سیاهی سر و صورت حاجی فیروز مرحوم مهرداد بهار حدس هایی زده بود، مبنی بر اینکه این سیاهی باید به بازگشت او (حاجی فیروز) از دنیای مردگان مربوط باشد. به تازگی شیدا جلیوند با یافته های جدید و ترجمه لوح اکدی به همین داستان فرود «ایشتر» به زمین رسیده است. دکتر مزدپور در این راه به درستی ریشه اکدی حاجی فیروز را در اسطوره ایزد نباتات تموز (دوموزی، هابیل یعنی [دریغ از] فرزند حقیقی) که مسافر فیروزمند سالانه سر سبزی طبیعت بهاری از جهان زیرین به روی زمین می باشد، در یافته است. عنوان حاجی (=زائر) این سرخ پوش نیز در تأیید همین مسافر زائر شادی و نشاط آور جهان زیرین بودن وی است. می دانیم شهر بابل (مملکت چهار گوشه ورنه اوستا [یعنی دژ پایینی] پایتخت فریدون/کوروش) در امپراطوریهای ایرانی پیش از اسلام و حتی پیش از آن پایتخت فرهنگی ایرانیان و پاریس جهان باستان در بین النهرین سامی نشین بوده است.

"دکتر مزدپور، داستان این حرکت نمادین و اسطوره ای را که بنیادی ترین نماد نوروز است، چنین شرح داده است: «ایشتر» که همان الهه همسر «تموز» است، شاه دوموزی را برای ازدواج برمی گزیند. يك روز الهه «ایشتر» به زمین می رود، علت این تصمیم هنوز معلوم نیست، برخی حدس زده اند شاید خودش، الهه زیر زمین نیز باشد. با ورود الهه به زیر زمین، باروری در روی زمین متوقف می شود. دیگر نه درختی سبز می شود و نه دیگر گیاهی می روید و زندگی از جریان طبیعی می ایستد و هیچ کس نیست که برای معبد خدایان هدیه بدهد. از این رو خدایان از ایستایی جهان ناراحت بودند و برای پیدا کردن راه حل، جلسه ای ترتیب می دهند و قرار می شود نیمی از سال را دوموزی به زیر زمین برود و وقتی دوموزی به روی زمین می آید، نیم دیگر سال را خواهرش که «گشتی ننه» نام دارد به جای برادر به زیر زمین برود. وقتی دوموزی به روی زمین می آید، بهار می شود و تمام مراسم نوروز هم ظاهراً و احتمالاً به دلیل آمدن اوست. وقتی دوموزی را از زیر زمین به بیرون می فرستند، لبانش را قرمز می کنند و دایره و تنبک و ساز و نی لبک به دستش می دهند و این یعنی خود حاجی فیروز. دکتر مزدپور معتقد است با ترجمه این لوح اکدی از اسطوره حاجی فیروز رازگشایی شد.

پس در این هفته های آخر سال ما هم از لوح دلمان مهر برداریم و راز مهر بگشاییم و بگذاریم که احساس هوایی بخورد. سامانه بالامحله/روزنامه ایران/آفتاب".

تموکان دوره هخامنشیان همان شهرتفت است

در میهن ما حتی دانشوران زود به قضاوت می نشینند. این امر اخیراً در مورد نام ویرانه شهرکی کشف شده در منطقه بوشهر مصداق کامل پیدا کرد. تردیدی نیست که شهرک یا پایگاه با توجه به نوشته های میخی هخامنشی و نقش داریوش در یکی از کتیبه های آن در دوره داریوش اول آباد و با رونق بوده است. ولی شهری که در کتیبه های تخت جمشید از آن یاد گردیده، نه یک شهرک کوچک بلکه آن قدر آباد و مستعد بوده که نام و نشان در دربار مجال هخامنشیان با اقتدار ذکر میشده است و بر همین اساس باید نام و نشانی از خود به یادگار گذاشته باشد. شهر **تفت** (گرم) استان یزد در شمال شرقی استان فارس با باغهای سر سبز انار که به همان معنی لفظی **تموکان** (سرزمین گرم و مرطوب) است، نشانگر این شهر معروف دوره هخامنشی است. اصلاً مسلم به نظر می رسد کلمات **تمو** (دمو) و **تفت** یعنی گرمسیری در فارسی کهن بیانگر میوه گرمسیری انار بوده اند. چه اگر کلمه انار فارسی را مأخوذ از زبانهای سامی (از ریشه کلمه عربی اناره) بگیریم، در این صورت آن دقیقاً ترجمه سامی کلمه فارسی **تف** (تابیدن و روشن شدن) است. چنانکه نام میوه معروف گرمسیری **خرما** هم در فارسی **درخت خوشیدی** و **گرمسیری** معنی می دهد. از اینجا معلوم میشود که نام شهرهای **طبس** (تف-بس) و **تفت** در اصل به معنی شهر **درختان انار** (یعنی میوه گرمسیری) بوده اند. می دانیم که این شهرها به دارا بودن همین میوه هم مشهور هستند. دهخدا در لغتنامه خود به درستی واژه **تفت** را همچنین به معنی **سبد میوه** [میوه های بهشتی] گرفته است. کلمه **نارنگ** که در هندوستان به معنی مطلق **میوه** است علی القاعده می تواند ریشه هند و ایرانی انار (انارگ) به شمار آید، معهدا مطابقت تفت با کلمه عربی اناره به وضوح حاکی از یک ریشه سامی و بومی کهن آن است. در مورد ویرانه شهرک مکشوفه در استان بوشهر قابل تذکر است که شاید در همان نوشته های میخی مکشوفه نام آن شهرک مدفون شده این استان ساحلی باقی مانده باشد. اگر واقعاً آنجا نه یک قرارگاه بلکه شهرک قابل توجهی در عهد هخامنشیان بوده باشد.

کشف یک شهر هخامنشی در بوشهر

(منبع هفته نامه نصیر بوشهر)

باستان شناسان ایرانی معتقدند موفق به کشف شهری باستانی متعلق به دوره هخامنشیان شده اند که از آن در یکی از لوحه های تخت جمشید نام برده شده است. به گزارش «بی.بی.سی»، در لوحه ای در تخت جمشید از شهری بزرگی به نام تموکان یاد شده، که باستان شناسان معتقدند که در کاوش های خود در استان بوشهر موفق به کشف این شهر شده اند.

باستان شناسان ایرانی معتقدند موفق به کشف شهری باستانی متعلق به دوره هخامنشیان شده اند که از آن در یکی از لوحه های تخت جمشید نام برده شده است.

به گزارش «بی.بی.سی»، در لوحه ای در تخت جمشید از شهری بزرگی به نام تموکان یاد شده، که باستان شناسان معتقدند که در کاوش های خود در استان بوشهر موفق به کشف این شهر شده اند.

پژوهشگران از روی لوحه های یافت شده متعلق به تخت جمشید بر این باورند که داریوش اول در محلی زندگی می کرده که در نزدیکی اش نخلستان وجود داشته و به همین دلیل بر روی مهر رسمی او تصویر دو نخل نقش بسته بوده است. اما همچنین این پژوهشگران می دانند که در اطراف تخت جمشید هیچ نخلستانی وجود نداشته است. به همین دلیل سرزمین اصلی هخامنشیان را جایی می دانند که در لوحه های تخت جمشید از آن با نام تموکان نام برده شده و سال ها به دنبال کشف این شهر بوده اند.

اکنون باستان شناسانی که به دنبال کشف شهر تموکان بودند گمان می کنند که بقایایی از این شهر باستانی را پیدا کرده اند. بخش هایی از این شهر در سال ۱۹۷۷ کشف شده اما با انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ حفاری های این منطقه متوقف شد. پس از یک وقفه ۲۶ سال حفاری مجدد برای کشف این شهر از ماه پیش آغاز شد.

سرپرست گروه کاوش شهر باستانی متعلق به هخامنشیان می گوید که او یک لوحه طلائی که نمونه شبیه اش در تخت جمشید یافت شده، چند سنگ نبشته و نقش برجسته داریوش اول را پیدا کرده است.

این سنگ نبشته ها هنوز رمز گشایی نشده اما باستان شناسانی که آنها را کشف کرده اند، تقریباً اطمینان دارند که این محوطه تاریخی همان شهر تموکان است. هر چند برای اطمینان کامل باید چندین محل دیگر متعلق به این شهر را کشف کرد.

کوروش دوم و سوم در عرصه اساطیر

در خود ایران **کوروش دوم** و **نواده اش کوروش سوم** فرمانروایان معروف پارس به ترتیب تحت نام سپهسالار **توس** (تئومند، پرتوان) و **فریدون** (جهانگشا، حمد شده) / **ثراتئونه** (سومین [کوروش]) یاد گردیده اند. در همین باب مطلبی را تذکر دهم که شاید به جا باشد. نگارنده در کلاس پنجم و ششم ابتدایی با مقایسه داستان دوران کودکی **فریدون** و **کوروش دوم**/سوم به اینهمانی اینان پی برده بودم. بعد که با آغاز دوره دانشجویی به کار تحقیق در باب تاریخ اساطیری ایران روی آوردم با کمال تعجب دریافتم کسی از ایرانشناسان معروف بدین موضوع بها نداده، و تیزبینترین شان هر تسفلد ایرانشناس آلمانی، **کوروش سوم** را با **کیخسرو** مقابله نموده و خلاصه نظر وی هم در لغت نامه دهخدا و برخی کتابهای تاریخ قید شده است. در حالی که ایشان اگر دقت می نمودند نام **کیخسرو** به صورت **کیاکسارس** - که علی القاعده صورت اصلیش زبانهای ایرانی باید **کی آخسارو** یعنی شهریار نیرومند باشد - قید شده و همانست که هرودوت آن را به جای نام **هوخشتره** پادشاه معروف ماد، ویرانگر **آشور** (دژ بهمن = نینوا) و کشنده **مادیای اسکیتی** ملقب به **افراسیاب** (پراسیاب) ذکر نموده است. سردار **کیخسرو** در این جنگهای موفقیت آمیز **توس نوذری** یعنی **کوروش دوم** از دودمان **فرمانروایان جدید** بوده است. ضمناً هرودوت نام سلسله فرمانروایان بزرگ ماد (کیانیان شاهنامه) را **فرتریان** یعنی **فرمانروایان پیشین** که لابد در مقام مقابله متقابل با نام نوذریان پدید آمده، قید کرده است. موضوعی دیگری هم که در باب کوروش سوم دقت نشده این است که کتسیاس مورخ و طبیب دربار پادشاهان میانی هخامنشی برای کوروش دو پسر خوانده به نامهای **مگابرن** (ویشتاسپ خبر خارس میتیلنی) و **سپیتاک** (زریادر خبر خارس میتیلنی) را - که پسران سپیتمه پادشاه و لایات قفقاز و داماد و ولیعهد آستیاگ بوده اند - قید نموده است. در اینجا هر تسفلد به فراسست کم نظیر خود دریافته است که این **سپیتاک** که از طرف پدر خوانده اش **کوروش سوم** به فرمانروایی در **بیکان** (دروپیکیان، دریاها) در سمت بلخ و نواحی شمال غربی هند منسوب شده است همان زرتشت است. وی در اینجا متوجه نشده است که کتسیاس جای دیگر این نواحی را هم زمان مکان فرمانروایی بردیه نیز ذکر نموده است و این معنی می دهد که بردیه (بزرگ تن) از سوی همان **سپیتاک** (سفید، سپنداته، اسفندیار اصلی) داماد و پسر خوانده کوروش سوم/فریدون و از سوی دیگر خود همان **گنوماته** (دانای سرودهای دینی) یا **پاتیزیت** (حافظ سرودهای دینی) است. نام **پاتیزیت** مترادف با نامهای گوتمه های معروف هند یعنی گوتمه بودا، گوتمه شوارا، گوتمه ماهویرا و گوتمه نیایه و اصل تاریخی آنهاست. از آنجاییکه **سپیتاک** زرتشت/بردیه بیش از بیست سال در سمت هند و بلخ فرمان رانده و تعلیمات اخلاقی و اصلاحات اقتصادی و اجتماعی بی بدیل در آن سمت انجام داده، لذا در آنجا بدین نام نشانهای مختلف به یادها مانده است. بی جهت نیست که هرودوت پدر تاریخ میگوید در واقعه ترور **گنوماته** بردیه/سمردیس مردم آسیا به سوگ نشستند. بنابراین **گنوماته** یا بردیه دروغینی در کار نبوده است. دروغگوی واقعی داریوش اول بوده است. چنانکه شاملو نیز دریافته از این دروغ چنین بر می آید که قتل کمبوجیه در راه باز گشت از سفر جنگی مصر نیز خودکشی نبوده و به دست **داریوش** ("پشوتن" = تن به سزا ارزانی و "جاماسپ" = مغکش شاهنامه و اوستا) صورت گرفته است. از بحث اصلی خود دور نیفتادیم این اطلاعات بدان جهت در اینجا داده شد که **کوروش سوم/فریدون** را یک پسر واقعی به نام **کمبوجیه** (تور، کتابون) و دو پسر خوانده به نامهای **مگابرن** و **ویشتاسپ** (سلم، یعنی سرور بزرگ) و **سپیتاک** (ایرج، بردیه، برمایون، زرتشت، گوتمه و...) بوده است. این دو پسر خوانده به کهنانت سنی در روایات تاریخی گاهی برادران کوروش/فریدون هم قید شده اند. در خارج از ایران اگر از سمت هند شروع کنیم نامهای اساطیری **کوروش سوم** در آنجا به صور **ترائیتنه** (سومین = ثراتئونه اوستا) و **ریشابها** (گاو/قوچ) می توان به سادگی می توان پیدا نمود. اکثراً تصور شده لقب **فریدون** (جهانگشا، جهانبخش) از تخلص **ثراتئونه** عاید شده است ولی چنین نیست و در شاهنامه های مکمل شاهنامه فردوسی از پسر و نواده ای از رستم **سگستانی** با همین مفاهیم به نامهای جهانگیر و جهانبخش یاد گردیده است. جالب است که رستم شاهنامه و **گرشاسپ** اوستا (هر دو به معنی بر افکننده ستمگران و راهزنان) لقبی بر **آترادات** پیشوای آماردان و کاسپیان (یعنی **سگپرستان**) بوده است که لشکریان مهاجم آشوری به **مازندران** (دیوان **مازندران**) را که به رهبری رئیس رئیسان **شانابوشو** در تعقیب **خشتییتی** (کیکائوس) به پای دیوار شهر **آمل** **مازندران** رسیده بودند، در آنجا کشتار نموده است. سوی ترادف معنی نامهای **سگستان** با **کاسپینانه**، **خراس میتیلنی** در داستان عاشقانه **زریادر** (زرتشت) و **آتوسا** (هوتس دختر کوروش) اشاره به لباس **سکایی** آماردان و خاستگاه آنان در شمال دریای سیاه نموده است. نام **تیوریان** و سنن مادر سالاری ایشان نیز آنان را از اصل تائورهای شمال دریای سیاه نشان میدهد. به هر حال کتسیاس کوروش سوم را پسر همین **آترادات** (آگرادات، یعنی مخلوق آتش) پیشوای آماردان معرفی می نماید و شاهنامه زادگاه **فریدون** را همان مملکت **ورنه** (دیلم و سومر) بیان می کند. کلمه **ورنه** در سانسکریت به معنی سد و خندق است. پس این نام به سبب ایجاد سد کوروش (ذوالقرنین) که توسط وی در دربند داریال قفقاز صورت گرفت، با کوروش/فریدون پیوند یافته است. این از سوی دگر در رابطه با **مازندران** و **گیلان** نشانگر آن است که خواسته اند برای محبوبیت کوروش سوم او را با قهرمان جنگ بنیاد نخستین ایران مستقل یعنی **آترادات** پیشوای **آماردان** (آدمکشان) نشان دهند. در ارتباط نام **ریشابها** کوروش یعنی **گاو/قوچ** که نزد فرقه جاین بر جای مانده است گفتنی است که خود کلمه **کوروش** در لغت پهلوی به همراه پسوند علامت حالت اسمی "ک" به صورت **کوروشک** به معنی **قوچ** باقی مانده است. در واقع نام قرآنی ویژه کوروش سوم یعنی **ذوالقرنین** (قوچ دوشاخ) ترجمه نام ایرانی وی می باشد. ولی مولانا ابوالکلام آزاد در اثبات یکی بودن کوروش سوم و

ذوالقرنین از این سند اساسی غافل مانده است. چون کلمه **گنو** در نزد ایرانیان نامی فراگیر بر گاو و گوسفندان (گاو مقدس) بوده، لذا این نام به معنی **گاو** (=پیشابها) هم گرفته شده است و بر همین اساس است که فردوسی در شاهنامه از دایه فریدون/کوروش به عنوان گاو برمایه و گرزش به عنوان گرز گاو سر نام برده است.

در سمت غرب خاورمیانه یهود در تورات کوروش سوم هم تحت نام تاریخی خود و هم نام اساطیری **سلیمان** (مرد صلح) با اهیت تمام یاد می نمایند. تحت این نام اساطیری وی با بانی افسانه ای شهر اورشلیم (در واقع شهر صلح یا شهر سلمان /سلیمان) و نیز خدای سامی کهنی به نام **شلمان** (سلمان) در آمیخته، لذا شجره نامه توراتی جالب کوروش را به که ترجمه عبری اعضاء خاندان هخامنشیان نخستین است حدود شش قرن عقب برده اند و با مصادره به مطلوب وی را در این نقش صرفاً پادشاه اسرائیل و بینانگذار معبد بیت المقدس وانمود کرده اند. گرچه کوروش پادشاه یهود و بازسازی کننده معبد اورشلیم نیز بوده ولی اصل ایرانی پارسی داشته است در وجه تسمیه مزار وی به **مادر سلیمان** (در اصل مزار سلیمان) این موضوع به وضوح حفظ شده است. نظر بدین امر احتمال دستور بنای خانه کعبه نیز توسط **کوروش سوم** (که سیاوش اوستا بر آن عقیده مند) است، بعید نیست. چون بعید به نظر میرسد کوروش در مقابل ۲۰ خروار خراج کندر اعراب چنین خدمتی بدیشان یعنی خویشاوندان و رقیبان یهود نکرده باشد. چه از سوی دیگر نام **ابراهیم** (پدر امتهای فراوان) که در اقع لقبی بر پادشاهان بزرگ ایران **خشتری** (کیکائوس، پدر فرناورت = اسماعیل)، **کوروش سوم** (فریدون، جهانگیر و جهانبخش)، **کمبوجیه سوم** (ابراهیم سفر کرده به مصر) و **بردیه** (ابراهیم خلیل الله بت شکن و مردم گرا) بوده است که از این میان **کوروش سوم** معبد ساز و **بردیه** ویرانگر معابد بت پرستی بوده اند. سندی که سیاوش اوستا به درستی بر روی آن تأکید میورزد مشابهت خانه کعبه با کعبه زرتشت (در واقع کعبه **اورامزدا/ایمیریا** خدای دانای تقدیر خاندان شاهی) است. بعید نیست نام تخت جمشید در اساس اشاره به همین نام **ایمیریای** کاسیان (اسلاف لران) بوده باشد. به نظر میرسد از **سلمان** یا **شلمان** به عنوان خدای سلامتی و صلح همان خدای بابلی جنگ و کشاورزی یعنی **نینورتا** (خدای **سالم** و **کامل**) اراده می شده است. این نام به صورت **سلمان فارسی** اساطیری استنادار مدائن و سد و خندق ساز کسی جز کوروش سوم مراد نبوده است. نام **سلمان فارسی** به همراه **ابوذر غفاری** (مرد زره پوش)، **مقداد ابن اسود** (زیبا پسر مرد نادرخشان) و **اویس قرنی** (مرد صالح و کامل صاحب شتر) از قهرمانان تاریخی و دینی کهن ایرانیان خیلی زود وارد مدار حلقه اصحاب پیامبر اسلام شده و جنبه ملکوتی پیدانموده اند و به ترتیب عبارتند از **تیگران** (خورشید چهر، بستور پسر کوچک بردیه زرتشت که بعد از ترور پدرش در ارمنستان و آذربایجان شجاعانه علیه نیروهای داریوش نبرد کرد)، **سپینمه جمشید** پادشاه قفقاز داماد و ولیعهد آستیاگ ملقب به زیبا پسر ویونگهان (نادرخشان، یا دور درخشنده) و بردیه زرتشت (مرد تنومند دارای تن زرین، پسر سپینمه جمشید) که داماد و پسر خوانده کوروش سوم (فریدون، فرشوستر = شهریار جوان) بوده است. بردیه زرتشت که در واقعه **مگافونی** (مغ کشی) توسط داریوش در سمت قصبه سکاوند هرسین در سمت نهاوند ترور شد. همانجا که دخمه اش با تصویر جالب وی و آتشدان و شمع و دخمه آتش باقی است و توسط هرتسفلد شناسایی شده است. وی در قرآن به صورت منحصر به فرد، تحت نام صالح پیغمبر قوم **ثمود** (معدوم) معرفی گشته است. کلمه یونانی **مگوفونی** (مغ کشی) در قرآن با **مگافونی** (صیحه بلند آسمانی) که تصور شده قوم ثمود توسط آن از میان رفتند، مشتبه شده است.

نام کوروش در اساطیر یونانی به صورت **پرسیوس** (پارس) ظاهر میشود، ولی این پرسپیوس/کوروش که داستان کودکی مشابهی با کوروش/فریدون دارد، در اصل مراد نه کوروش سوم بلکه نیای پدری وی **کوروش دوم** سپهسالار سپاه کیخسرو (کی آخسارو) به هنگام فتح آشور و شکست لشکریان مادپای اسکیتی (افراسیاب) است. در واقع مطابق تورات **کوروش نواده آستیاگ** (=پادشاه تاجدار ماد) یعنی هم همین **کوروش دوم** بوده است. و این آستیاگ که گزنفون در کوروشنامه وی را **پدر کی آخسارو** (کیخسرو) یاد کرده مطابق همان **فرناورت** (فرو/سیاوش) پدر کیخسرو/کی آخسارو است که گزنفون در کوروشنامه خود ایشان را با **آستیاگ دوم** پسر کی آخسارو و **کوروش سوم** پسر کمبوجیه دوم به اشتباه یکی گرفته است. کلمه **پارس** در زبان سکاها که در زبان ترکی به عاریت مانده است به معنی **پلنگ** است که سکاها بدان **سگ بالدار** می گفته اند. در اسطوره گرجی معروف **امیران کوروش** (کوروش) به شکل **کوروشا** در نقش سگبالداری است که نسل بزبان کوهی را قریب به انقراض میسازد و به سبب این جرم با **امیران** (شاهزاده، بردیه زرتشت/اسفندیار) که سه مورد عهد شکنی نموده، به غل زنجیر گرفتار آمده و به دور زنجیری آهنی مقاومی که با میخ آهنی عظیمی بر اعماق زمین فرو رفته است می چرخند و هر وقت هم میخ بالا می آید پرنده عظیمی روی آن می نشیند و آن را بر جای اول خود باز میگرداند. در این اسطوره گرجی داستان به زنجیر کشیده شدن **پرومته نوس** (دانا و پیشین = **هوشنگ/زرتشت**) کاشف آتش در کوهستان قفقاز و همچنین موضوع اعتقاد به جاودانگی **کوروش دوم** (توس) و **بردیه زرتشت** بازگویی گردیده است. در مورد جاودانگی کوروش سوم ملل مختلف هم عقیده نبوده اند چه روایت مشهور این است که پای **ذوالقرنین اکبر** به آب حیات نرسید. ناگفته نماند مطابق گفته خارس میتیلنی و گزنفون بردیه زرتشت در زمان پدرش بزرگش آستیاگ و پیش از امارت بلخ و شمال غربی هندوستان در اران و ارمنستان فرمان می رانده است و در ارمنستان **آرای آرایان** (یعنی نجیب=بردیه زرتشت پسر یا پسر خوانده مرد نجیب = کوروش سوم) و در اران (=سرزمین مرد نجیب آتش) به نامهای **اران خردمند** و **بامسی بنیرک** (ترجمه ترکی نام زرتشت یعنی دارای تن کاملاً سفید و درخشان) معروف بوده است. بنابراین **کوروش سوم** و پسر خوانده و دامادش **بردیه زرتشت** در مقام پادشاه/نیای اساطیری ایران و اران (ایرج و آرا) با هم اشتراک یافته اند.

آروکو (ایرج تاریخی اصلی) همان چیش پیش دوم هخامنشی است

مطابق کتیبه های آشوری کورش اول پسر خود آروکو (یعنی نجیب= ایرج) را در حدود سال ۶۳۹ قبل از میلاد به رسم گروگان نزد آشوربانیپال پادشاه آشور فرستاد. این به معنی یک قرارداد سیاسی بسیار مهم بوده است. زیرا آشوریان از اتحاد پارسها با مادها در وحشت بوده اند. این پیش بینی و دوربینی درست هم بوده است چه سرانجام همین اتحاد ماد و پارس امپراطوریهای آشور و اورارتو و بابل را برای همیشه از روی پهنه گیتی بر انداخت. بنابراین باید به رد پای از این گروگان رفتن آروکو (ایرج تاریخی) در تاریخ اساطیری ایران پرداخت. در شاهنامه خبر این خبر مربوط به ایرج با برادران اساطیری ایرج یعنی سلم و تور در آمیخته است. آنجا که فریدون (در اینجا منظور کورش اول) پسران خود را برای ازدواج پیش بخت سرو (بخت النصر، منظور آشوربانیپال پادشاه آشور و بابل) پادشاه هاماوران (سرزمین دشمنان، منظور امپراطوری آشور) روانه میکند. طبیعی است که آشوریان برای تحکیم روابط آشور با پارسیان هخامنشی ترتیب ازدواجی برای آروکو با شاهدخت یا اشراف زاده ای آشوری صورت داده اند. در شاهنامه نام ایرانی این همسر ایرج/آروکو، سهی (یعنی باشکوه و آزاده) یاد شده است. مطابق شاهنامه پسران فریدون/کورش از این سفر به ایران برگشتند و ایرج/آروکو به سلطنت ایران منسوب گردید. بدیهی است که آشوریان از بازگشت این داماد خویش به پارس و حاکمیت وی حمایت می نموده اند. اما در هنگام حکومت وی پادشاه ماد فرائورت (فروود/سیاوش) پسر خشتی (کیکائوس) توانست پارس را با ماد متحد کرده شروع به کشورگشایی در فلات ایران نماید که سرانجام در شهر گنجه اران (کنگ دژ سیاوش) توسط مادیای اسکیتی (افراسیاب تورانی= پر آسیب) غافلگیر کشته میشود. مسلم به نظر میرسد که در این واقعه آروکو/چیش پیش دوم/ایرج داماد فرائورت (آستیگ اول) نیز جان داده باشد. چه سواى موضوع به قتل رسیدن ایرج توسط تور (تورانی، منظور افراسیاب/مادیای اسکیتی) از سوی دیگر در تواریخ ملی ایران یعنی اوستا و کتب پهلوی و شاهنامه از فرمانروایی به اغریث (یاری رسان) یاور ایرانیان یاد میشود که وی هم به دست افراسیاب به قتل رسیده است. اما در این نام توگداده کیمری رهبر کیمریان آریایی کپادوکیه نیز اشتراک دارد که در کیلیکیه به دست مادیای اسکیتی به قتل رسیده بود چه اغریث غالباً خویش و برادر افراسیاب و از تورانیان (سکائیان، کیمریان) به شمار رفته است. اما در نسخه ایرانی کتاب پهلوی بندهش خبر بکری در این باب داریم که در فصل ۳۳ میگوید فرش نوتر (یعنی شهریار جوان، منظور آروکو/ایرج/چیش پیش دوم) پسر منوشچهر (هخامنشی، منظور کورش اول هخامنشی) به دست افراسیاب به قتل رسید و ایرانشهر توسط تورانیان غارت شد. شاهنامه خبر از کشته شدن نوتر به دست افراسیاب و از دو فرزند برومند او به نامهای توس و گستههم یاد می کند که سرانجام به حکومت کیخسرو (کی آخسارو، هوشنتره) بر ایران رضایت دادند. می دانیم هرودوت میگوید که مادیای اسکیتی (داماد آشوربانیپال) به مدت بیست و هشت سال آسیای مقدم را به باد غارت گرفته بود تا اینکه توسط کی آخسارو (هوشنتره، کیخسرو) [در کنار دریاچه اورمیه] غافلگیرانه به قتل رسید. بر این اساس فریدون به عنوان پدر ایرج همان کورش اول هخامنشی است. کتاب پهلوی بندهش نام پسران ایرج را وائیتار (پیروزمند) و اناستوخ (نا ستوه و شکست ناپذیر) قید نموده است که به وضوح با کورش دوم (سپهسالار توس؛ قهرمان اصلی کورشنامه گزنفون) و آریارمنه (گستههم) مطابقت می نمایند که می دانیم در پیروزی ایرانیان بر سکاها (تورانیان) و دیوان دژبهمن (یعنی آشوریان شهر نینوا پایتخت آشور) سرداران فتوحات بزرگ و تاریخی بی نظیر یا کم نظیر ایرانیان بوده اند. مسلم به نظر میرسد همین کورش دوم و برادرش آریارمن بوده که از سوی مادرشان (مادانا) نواده آستیگ اول/فرائورت/سیاوش به شمار می رفته اند؛ نه آن کورش کشورگشا (= فریدون) که در اوستا به درستی ملقب به ثراتون (یعنی سومین، منظور کورش سوم) است که نواده کورش دوم و پسر کمبوجیه دوم بوده است.

نگاهی تحقیقی دیگر به منشأ اسطوره پشم زرین آرگونوت‌های یونانیها

نگارنده قبلاً از ریشه ایرانی معروف حماسه یاسون (=نجاتبخش، یوشع تورات و قرآن در اصل منظور کی آخسارو ویرانگر امپراطوری آشور) و پوست زرین معروف سرزمین کلخید(گرجستان) که وی تصاحب میگردد سخن رانده است ولی معماهای اساطیری به سادگی و به یکباره رخ نمی نمایند، لذا در اینجا به موارد مهمی در این باب اشاره میشود که در گفتارهای پیشین نامکشوف مانده اند: از جمله این موارد اشاره به مردم سرزمین خالص زنان(سکائیان ترک) که منابع تاریخی یونانی ایشان را اناریان(مردم کم ریش) و اوتیان(الوانیان، یعنی مردم سرزمین آتش= آذریها) نامیده اند. خود پوست زرین قوچ از سویی نشانگر کورش دوم (توس شاهنامه سپهسالار کی آخسارو= کیخسرو) است که نامش به معنی قوچ است و درفش کاویانی قوش پارس(لفظاً یعنی پلنگ) از پوست پلنگی ساخته شده بوده است. بنابراین در اینجا کسب چرم زرین همانطوری که هرودوت اشاره کرده مطیع نمودن پارسها توسط همین پادشاه معروف ماد یعنی کی آخسارو(یاسون) می باشد. در اسطوره یاسون از پرسس(یعنی فرمانروای پارسها) نیز به مثابه نام عام فرمانروایان هخامنشی نخستین از جمله کورش دوم پسر ماندانا دختر آستیاگ(تاجدار، در اینجا منظور فائورت پدر کی آخسارو) است. اما پوست زرین در تعبیرش به دارنده پوست زرین که با سرزمین گرجستان(کلخید) هم پیوند داشته است بی شک باید اشاره به نام بیژن(دانای دور درخشنده) باشد که در تواریخ ایرانی و یونانی و رومی بیشتر به جای نامهای سپیتاک، زرتشت، زریر و زریادر (یعنی دارنده تن زرین) معرفی شده است. وی پسر کوچک سپیتمه جمشید (بیژن اول) پادشاه قفقاز در عهد کی آخسارو پادشاه بزرگ ماد بوده است. در شاهنامه فردوسی در رابطه با سفر جنگی بیژن به همراه گرگین میلاد به سمت آرمانیان(ارمنستان) و سرزمین گرازان (گرجستان، کلخید) است که فردوسی آن را به زیور طبع آراسته و به طور مفصل ذکر کرده است. نام گرگین میلاد به معنی سرور مغان منسوب به سرزمین جرزان(گرجستان) است و نام/ لقب سامی وی میلاد(علی القاعده همان میر عاد= سرور مغان) به خوبی نشانگر لقب جمشید متعلق به سپیتمه یعنی پدر زرتشت و داماد خاندان کیانی(پادشاهان ماد) است. از نام گرگین همچنین می تواند پسر کوچک زرتشت یعنی تیگران/راهوله(گرگ) اراده شده باشد. جالب است که در اسطوره یونانی آرگونوت‌ها نام پادشاه و شاهدخت کلخید(گرجستان) به ترتیب آنتس (عقاب) و مدیا ذکر گردیده است که به وضوح اشاره به نامهای ارمنستان (سائینی اوستا و هایک، هایاسای ارمنه و هیتیان یعنی سرزمین عقاب) و ماد می باشند. نام مادر یاسون(در جایگاه کورش دوم سپهسالار کیخسرو) یعنی آمفیونه (دو بر) مطابق نام توراتی بتشیع(توپل) در مقام مادر سلیمان(منظور کورش دوم) است. در اسطوره آرگونوت‌ها نام پسر دیگر وی آریارمنه(گستهم) به صورت پروماخوس(پیشاهنگ نبرد) ذکر شده است. پس معلوم میشود که یونانیان باستان اساس این اسطوره را از ایرانیان و دیگر ملل خاور میانه اخذ کرده و آن را مناسب طبع خویش با محیط اساطیر یونانی خودشان در آمیخته و بومی اش نموده اند. در اساطیر گرجی و آذری= ارانی نیز سپیتاک زرتشت یا همان امیران (شاهزاده بی مرگ) یا امران و پدرش بگیل (مغ خداگونه) با سرزمین گرجستان مربوط گشته اند. در اساطیر آذری ده ده قورقود اران نام سپیتاک زرتشت(سفید دارای تن زرین) به صورت بامسی بئیرک (روسفید دارای تن درخشان) یاد شده و به همراه غازان خان(خان جنگجو، کیخسرو) و بایندرخان (خان آبادگر) قهرمان اصلی این کتاب اساطیری بسیار جالب آذربایست که فیلم ده ده قورقود بر اساس و محور اسطوره وی ساخته شده است. اصلاً اران اساطیری خردمند کتاب تاریخ ارمنستان موسی خورنی به عنوان نیا و پادشاه اساطیری ارانیان (آذریها) کسی جز سپیتاک زرتشت(گنوماته بردیه) منظور نمی باشد. خود ده ده قورقود یعنی توتم ترکان آذری نظر به مشابه آلانیش توتیر (گرگ نیرومند) باید به معنی همین معنی گرگ نیرومند بوده باشد. اخبار انتساب برگزاری نخستین جشن نوروز ایرانی به سپیتمه جمشید پیشدادی پادشاه ولایات قفقاز یا کیخسرو کیانی پادشاه معروف ماد درست به نظر می رسد چه این جشن اساساً بابلی که زگموک نام داشته و توسط پادشاهان باستانی بابل به طور مفصل برگزار میشده است در این عهد که نبوکدنصر/ بختو نصر (داماد کیخسرو و شوهر نواده معروف او آموخا که باغهای معلق معروف بابل= منشأ هفت سین ایرانیان به نام او بنا شده بوده است) در پادشاه بابل فرمان میرانده است و داماد دیگرکیخسرو یعنی سپیتمه جمشید شوهر آمیتیدا(دختر دیگر آستیاگ/ اژدهاک پسر کی آخسارو) و ولیعهد آستیاگ که در اصل مغ سنورومتی پادشاه ملل قفقاز بوده و از عهد مادیای اسکیتی تا زمان کشته شدنش به فرمان کورش سوم (فریدون) در این نواحی فرمانروایی طولانی مدتی داشته است. وی که در شکست و دستگیری مادیای اسکیتی (افراسیاب ثانی معروف شاهنامه) ولی نعمت قبلی خویش نقش اساسی داشته از آمیتیدا (سنگهواک، شهرنواز، شهربانو، عاده) دختر آستیاگ صاحب دو پسر به نامهای مگابرن ویشناسپ (گشتاسپ حامی زرتشت) و سپیتاک (زریادر، گنوماته بردیه داماد کورش) گردید که این یکی تحت اسامی مختلف از جمله گوتمه بودا، گوتمه مهاویرا، گوتمه شورا، ابراهیم خلیل الله، ابراهیم ادهم، یافت، ایوب، یحیی و زرتشت معروفترین رهبر روحانی ادیان معروف روی کره زمین است. وی در عهد پدرش در سمت ولایات جنوب قفقاز حکومت می رانده ولی در عهد پدر خوانده و پدر زنتش کورش سوم به ساتراپی ولایات سمت بلخ و شمال هندوستان منسوب شد و تقریباً سرتاسر عمر طولانی خویش را جز سال پایان عمر که به عنوان نائب السلطنه کمبوجیه به تصور کشته شدن کمبوجیه در مصر حکومت خود بر سرتاسر امپراطوری هخامنشی را رسمی اعلام نمود، به عنوان ولیعهد زندگی نمود. محبوبیت وی سواى تعالیم اخلاقی وی از جمله مخالفت با بت پرستی در آزاد کردن بردگان و بخشودن مالیاتهای رعایای امپراطوری هخامنشی و اصلاحات

ارضی به نفع رعایا بوده است که در تاریخ باستان نظیر آن دیده نشده بوده است. از اینجاست که هرودوت در شرح واقعه ترور وی به دست داریوش و شش تن سران پارسی همدستش میگوید که در مرگ او مردم آسیا جز اشراف پارسی که منافع خود را از دست داده بودند، به سوگ نشستند. از این سوگواری در شاهنامه فردوسی به عنوان تراژدی مرگ ایرج (آرای ارامنه، یعنی نجیب زاده) یاد شده است. بنابراین در اسطوره آرگونوتها از ملکه مدیا و دو فرزندش در واقع همان آمیتیدا (دوغدو=شاهدخت) و دو پسر او یعنی مگابرن ویشتاسپ و سپیتاک زرتشت مراد بوده اند که در واقع نه پسران یاسون (کیخسرو) بلکه نبیره های وی و پسر خوانده یا برادر خوانده کورش سوم بوده اند. در اسطوره آرگونوتها از آنتس (عقاب، سمبل ارمنستان و نیای اساطیری ارامنه) و آسون (آسیب رسیده، مقتول، سوگوار، پدر یاسون) و پلیاس (دارای لباسی از پوست حیوانات) به ترتیب عنوان صاحب چرم زرین کلخید و پدر مدیا (شامیرام، سمیرامیس اساطیری ارامنه)، پدر مقتول یاسون و فرمانروای خواهان چرم زرین کلخید اسم برده شده اند که به ترتیب همان هاپک (آر= نیا-عقاب اساطیری ارامنه) و فرائورت/سیاوش پدر مقتول کیخسرو (هوخشتره، کی آخسارو) به دست مادیای اسکیتی (افراسیاب) و خود مادیای اسکیتی جهانگشای بزرگ عهد باستان همان افراسیاب تالی اساطیری (یوسف صاحب پیراهن پوست قوچ گرگ دریده تورات) است. نام توراتی یوسف (برکت دهنده) وی بی شک از اسکیتان شهر بیت شان (اسکیتوپول اسرائیل) که از سربازان اسکیتی (سکایی) مادیها به هنگام تهاجم به سوی مصر بوده اند به تورات رسیده است. در این حمله پسامنیخ فرعون مصر با دادن خراج و هدایای کلان (سوغات یوسف کنعان) به مادیای اسکیتی توانست مصر را از دستبرد اسکیتان حفظ کند. موضوع چاه یا مسکن زیر زمینی پدر رابطه با پیرهن پوستی خونین وی به پایان عمر او مربوط میگردد چه کیخسرو مادیای اسکیتی دارای لباس پوستین درخشان/یوسف را در کاخ زیر زمینی اش در اطراف شهر مراغه، در مأوایی که حال موسوم به معبد مهری ورجوی است غافلگیرانه دستگیر کرده و بنا به خبر موسی خورنی میخ در پیشانی اش کوبیده و بر دیوار برجی به صلیب کشید که در تورات به این موضوع در تعبیر خواب هم محبوسین یوسف اشاره رفته است. مسلم به نظر میرسد یونانیان نام یاسون (شفا دهنده، نجات دهنده) را از لقب سامی کی آخسارو یعنی **یسع** (یوشع یعنی منجی) گرفته اند که در تورات و قرآن از وی نام برده شده است. این نام در اساس خدایگانی اش متعلق به خدایی بابلی به نام **نیازو** (سرور شفافخش) بوده است. تورات در مقام فرمانروایان نام پدر این پادشاه بزرگ ماد را جایی شافات یعنی قاضی و داور آورده که بی تردید اشاره به نامهای پدر وی فرائورت (متدین) و جد سوم وی کی قباد/دایئوکو (قاضی) است.

در این رابطه ناگفته نماند حتی نام **زنوس** خدای بزرگ یونانی مطابق با ایزد رعد و برق بابلی **آداد/ایشکور** و بر گرفته از آن و همچنین از نام و نشان خدای بزرگ رعد هیتیان **سیونس-تارخون** (خدا/پدر عالی رعد) نشان میدهد: در اساطیر یونانی مربوط به زنوس به صراحت از سلاح رعد و برق وی صحبت شده و این سلاح در تمثالهای وی نیز نقش گردیده است. این مطلب او را با **آداد** اکدی یعنی خدای تندر یا همان **ایشکور** سومری به معنی خدای کوهستان یکی نشان میدهد. سندی تکمیلی معتبری که در این باب وجود دارد همانا مطابقت نام **کرونوس** (یعنی شاخ) با **قرنو** (شاخ، گاو شاخدار) یعنی لقب **سین** (سوئن= ماه) پدر **ایشکور** (خدای کوهستان، به عبارتی خدای کوه المپ) و **اینا** (الهه مقدس و باکره) است و نام همسر آداد یعنی **شالا** (الهه و الامقام) با **هرای** یونانیها (یعنی الهه) همسر زنوس مطابقت دارد. انتساب کوه **المپ** (کوه بزرگ و گسترده) به عنوان مکان **زنوس** نیز دلیل دیگری بر اصل خدای رعد بودن **زنوس** می باشد. جالب است که خود نام محلی یونان یعنی **هلن** (الهه زیبای مشعل) با نام و نشان الهه مشعل به دست ماه یعنی **سلنه** مربوط میشود. نام قوم خویشاوند دور یونانیها یعنی **ارامنه** نیز بر گرفته از نام ایزد ماه یعنی **آرما** در زبان هیتی لوویایی است. جالب است که کلمه **ان-زو** و نام **آن-زو** به زبانهای هیتی و سومری به معانی **خدای ماه** (سی روز) و **خدای حکمت** و **خدای سیمرخ شکل توفان و رعد** هستند و این نشان میدهد که ریشه نام **زنوس** در بین النهرین و آسیای صغیر به معنی خدای دانای ماه و رعد و توفان گرفته میشده است. در نزد مصریان نام خدای ماه از جمله به صورت **زهوتی** (**جهوتی**) نوشته شده است که می توانست شکلی از کلمات **زنوس** و **یهود** گرفته شود.

در رابطه با **آداد** (**ایشکور**)/**رودره شیوا** (ایزد ویرانگری و رعد) گفتنی است وی بعداً در اساطیر زرتشتی - اسلامی به صورت **دجال** که سوار بر **خر سه پا** (گراز دارای شش سم= سه پا در هر پا، و رنگین در بچگی) آشکار میشود. از اینجاست خود **بهرام** ایزد رعد و طوفان ایرانیان (به سان ویشنو هندوان) خود از جمله به صورت **گراز** ظاهر میگردد.

بررسی ریشه های ایرانی و بابلی اسطوره استر و مردخای

نگارنده قبلاً ریشه تاریخی ایرانی اسطوره استر و مردوخای را در واقعه تاریخی ترور گئوماته زرتشت (هامان= نیک اندیش) به دست آشورش (نگهبان راستی= داریوش و پسرش خشایارشا) سخن گفته و در این راه ملکه وشتی (بهترین) را همان دختر گبریاست یعنی زن اول داریوش، و استر را همان آتوسا (دختر کورش، زن گئوماته برديه/ زرتشت، بعد زن داریوش) نشان داده بودم. نام ملکه وشتی و همچنین هامان (هممه کننده) از سوی دیگر به وضوح یادآور نامهای مدعیان سلطنت بابل در عهد خشایارشا یعنی شی کوشتی و پل شیمانا (خداشنو) می باشند که به دست خشایارشا سیاست شدند. در این باب مأخذ اساطیری کهن این اسطوره که از اساطیر معروف بابلی بوده است، نامکشوف مانده بود که بدین وسیله جبران میگردد. نام اساطیری آشورش رسمی تورات یعنی خشایارشا در اوستا ارخش آمده است که لابد بنا به قاعده زبان اوستایی از جزء ارش (راستی) در نام خشایارشا (شهریار راستکردار) برگرفته شده است. بی تردید این نام در نزد بابلیها یادآور ارا خش (یعنی شاه/خدای غم انگیز توفان و ویرانگری) بوده است چه وی در واقع ویرانگر ابدی بابل و به اسارت برنده ساکنین بابل و تخریب گر معبد معروف اساکیلای آن بوده است و نوب و حمل کننده مجسمه طلایی مردوک (مردوخای) این معبد به ایران بوده است. بر این اساس از دشمنان یهود همین مردم به اسارت افتاده شهر بابل منظور بوده اند که زمانی نه چندان دور از آن عهد خود مردم کثیری از قوم یهود را به صلابه کشیده و به اسارت برده بودند. در مورد خدای ویرانگری بابلیان که با آشورش (خشایارشا) برابر گرفته شده است گفتنی است. وی در اساطیر بابلی در رابطه با مردوک (مردوخای تورات) است. مصطلح بوده است وای بر مردمی که ارا (خدای ویرانگری و طوفان، آداد، شیوا) بر ایشان خشم گیرد. حتی خدایان بزرگ از او بیم داشتند و در بابل موجب جنگ میشد و عوام بی قانون را به زورگویی و خونریزی بر می انگیزد و رود را پر از جسد میکرد. ارا (آشورش تورات) و ایشوم (فرمانده محبوب و منجی، نی نازو= سرور شفابخش، هامان تورات، بهمن خدا و اوشنر وزیر دانای کیکاوس اساطیر ایرانی) و گروه هفت دیوان بابلی (سی بی تی)- که در کتاب استر به صورت هفت مقرب و هفت خواجه سرای آشورش معرفی شده اند- با هم همکاری نزدیکی دارند. در اسطوره ارا - که به وسیله کاتبی به نام مردوک- به رشته تحریر در آمده- گفته میشود، ایشنار (استر) میکوشد که ارا را رام کند، ولی این خدا در خشمش اصرار میورزد. ارا با خود دو باره سخن میگوید که مانند دعا و افسون بدی است: "... چهره ماه را در وسط شب خواهم پوشاند... به کار زمین خاتمه خواهم داد و آن را ویرانه به شمار خواهم آورد... کوهها را از میان خواهم برد. رمه ها را نابود خواهم کرد و حیات را باقی نخواهم گذاشت". ارا (در اصل همان آداد) به معبد مردوک (مردوخای) در اساکیلا میروود و با او به مذاکره در باب نظم جهانی، در طی دوره غیبت مردوک می پردازد.

در اینجا برای آشنایی با مندرجات کتاب استر تورات، شرح و تفسیر آن را از سایت مرکز پژوهشهای مسیحی به عینه نقل می نمایم:

کتاب استر (ترجمه قدیمی)

برکناری وشتی

۱- در ایام آشورش (این امور واقع شد). این همان آشورش است که از هند تا حبش، بر صد و بیست و هفت ولایت سلطنت می کرد. ۲ در آن ایام حبشی که آشورش پادشاه، بر کرسی سلطنت خویش در دارالسلطنه شوشن نشسته بود. ۳ در سال سوم از سلطنت خویش، ضیافتی برای جمیع سروران و خادمان خود برپا نمود و حشمت فارس و مادی از امرا و سروران ولایتها، به حضور او بودند. ۴ پس مدت مدیدی صد و هشتاد روز، توانگری جلال سلطنت خویش و حشمت مجد عظمت خود را جلوه می داد. ۵ پس بعد از انقضای آنروزها، پادشاه برای همه کسانی که در دارالسلطنه شوشن از خرد و بزرگ یافت شدند، ضیافت هفت روزه در عمارت باغ قصر پادشاه برپا نمود. ۶ برده ها از کتان سفید و لاجورد، با ریسمانهای سفید و ارغوان در حلقه های نقره بر ستونهای مرمرف سفید آویخته و تختهای طلا و نقره بر سنگفرشی از سنگ سماق و مرمرف سفید و در و مرمرف سیاه بود. ۷ و آشامیدن، از ظرفهای طلا بود و ظرفها را اشکال مختلفه بود و شرابهایی ملوکانه برحسب کرم پادشاه فراوان بود. ۸ و آشامیدن برحسب قانون بود که کسی بر کسی تکلف نمی نمود، زیرا پادشاه درباره همه بزرگان خانه اش چنین امر فرموده بود که هر کس موافق میل خود رفتار نماید. ۹ و وشتی ملکه نیز ضیافتی برای زنان خانه خسروی آشورش پادشاه برپا نمود. ۱۰ در روز هفتم، چون دل پادشاه از شراب خوش شد، هفت خواجه سرا یعنی مهومان و بزتا و حرثونا و یغتا و ابغتا و زائر و گرگس را که در حضور آشورش پادشاه خدمت می کردند، امر فرمود ۱۱ که وشتی ملکه را با تاج ملوکانه به حضور پادشاه بیاورند تا زیبایی او را به خلائق و سروران نشان دهد، زیرا که نیکو منظر بود. ۱۲ اما وشتی ملکه نخواست که برحسب فرمانی که پادشاه به دست خواجهسرایان فرستاده بود بیاید. پس پادشاه بسیار خشمناک شده، غضبش در دلش مشتعل گردید. ۱۳ آنگاه پادشاه به حکیمانی که از زمانها مخبر بودند تکلم نموده، (زیرا که عادت پادشاه با همه کسانی که به شریعت و احکام عارف بودند چنین بود. ۱۴ و مقربان او گرشنا و شبتار و ادماتا و ترشیش و مرس و مرسنا و مموکان، هفت رئیس فارس و مادی بودند که روی پادشاه را می دیدند و در مملکت به درجه اول می نشستند) ۱۵ گفت: «موافق شریعت، به وشتی ملکه چه باید کرد، چونکه به فرمانی که آشورش پادشاه به دست خواجهسرایان فرستاده است، عمل ننموده؟»

۱۶ آنگاه مموکان به حضور پادشاه و سروران عرض کرد که «وشتی ملکه، نه تنها به پادشاه تقصیر نموده، بلکه به همه رؤسا و جمیع طوایفی که در تمامی ولایتهای آخسورش پادشاه می‌باشند، ۱۷ زیرا چون این عمل ملکه نزد تمامی زنان شایع شود، آنگاه شوهرانشان در نظر ایشان خوار خواهند شد، چینی که مخبر شوند که آخسورش پادشاه امر فرموده است که وشتی ملکه را به حضورش بیاورند و نیامده است. ۱۸ و در آنوقت، خانمهای فارس و مادی که این عمل ملکه را بشنوند، به جمیع روسای پادشاه چنین خواهند گفت و این مورد بسیار احتقار و غضب خواهد شد. ۱۹ پس اگر پادشاه این را مصلحت داند، فرمان ملوکانه‌ای از حضور وی صادر شود و در شرایع فارس و مادی ثبت گردد، تا تبدیل نیپذیرد، که وشتی به حضور آخسورش پادشاه دیگر نیاید و پادشاه رتبه ملوکانه او را به دیگری که بهتر از او باشد بدهد. ۲۰ و چون فرمانی که پادشاه صادر گرداند در تمامی مملکت عظیم او مسموع شود، آنگاه همه زنان شوهران خود را از بزرگ و کوچک، احترام خواهند نمود.»

۲۱ و این سخن در نظر پادشاه و رؤسا پسند آمد و پادشاه موافق سخن مموکان عمل نمود. ۲۲ و مکتوبات به همه ولایتهای پادشاه به هر ولایت، موافق خط آن و به هر قوم، موافق زبانش فرستاد تا هر مرد در خانه خود مسلط شود و در زبان قوم خود آن را بخواند.

ترجمه تفسیری

ملکه وشتی برکنار می‌شود

۱- خشیارشا، پادشاه پارس، بر سرزمین پهناوری سلطنت می‌کرد که از هند تا حبشه را در بر می‌گرفت و شامل ۱۲۷ استان بود.

۲- او در سال سوم سلطنت خود، در کاخ سلطنتی شوش جشن بزرگی برپا نمود و تمام بزرگان و مقامات مملکتی را دعوت کرد. ۳- فرماندهان لشکر پارس و ماد همراه با امیران و استانداران در این جشن حضور داشتند. ۴ در طی این جشن که شش ماه طول کشید، خشیارشا تمام ثروت و شکوه و عظمت سلطنت خود را به نمایش گذاشت.

۵ پس از پایان جشن، خشیارشا برای تمام کسانی که در شوش زندگی می‌کردند، فقیر و غنی، میهمانی هفت روزه‌ای در باغ کاخ سلطنتی ترتیب داد. ۶ محل میهمانی با پرده‌هایی از کتان سفید و آبی تزیین شده بود. این پرده‌ها با ریسمانهای سفید و ارغوانی که داخل حلقه‌های نقره‌ای قرار داشتند از ستونهای مرمر آویزان بود. تختهای طلا و نقره روی سنگفرشهایی از سنگ سماک، مرمر، صدف مروارید و فیروزه قرار داشت. ۷ از کرم پادشاه، شراب شاهانه فراوان بود و در جامهای طلایی که شکل‌های گوناگون داشت، صرف می‌شد. ۸ پادشاه به پیشخدمت‌های دربار دستور داده بود میهمانان را در نوشیدن آزاد بگذارند، پس ایشان به دلخواه خود، هر قدر که می‌خواستند شراب می‌نوشیدند. ۹ در همان هنگام، ملکه وشتی هم برای زنان دربار ضیافتی ترتیب داده بود.

۱۰ در آخرین روز میهمانی، پادشاه که از باده‌نوشی سرمست شده بود، هفت خواجه حرمسرا یعنی مهومان، بزتا، حربونا، بغتا، ابغتا، زاتر و کرکس را که خادمان مخصوص او بودند احضار کرد. ۱۱ او به آنان دستور داد ملکه وشتی را که بسیار زیبا بود با تاج ملوکانه به حضورش بیاورند تا زیبایی او را به مقامات و مهمانانش نشان دهد. ۱۲ اما وقتی خواجه‌سراها فرمان پادشاه را به ملکه وشتی رساندند، او از آمدن سرباز زد. پادشاه از این موضوع بسیار خشمناک شد؛ ۱۳ و ۱۴ اما پیش از آنکه اقدامی کند، اول از مشاوران خود نظر خواست، چون بدون مشورت با آنها کاری انجام نمی‌داد. مشاوران او مردانی دانا و آشنا به قوانین و نظام دادگستری پارس بودند و پادشاه به قضاوت آنها اعتماد داشت. نام این دانشمندان کرشنا، شیتار، ادماتا، ترشیش، مرس، مرسنا و مموکان بود. این هفت نفر جزو مقامات عالی‌رتبه پارس و ماد و از امیران ارشد مملکتی بودند. ۱۵ خشیارشا از ایشان پرسید: «در مورد ملکه وشتی چه باید کرد؟ زیرا از فرمان پادشاه که به او ابلاغ شده، سر باز زده است. قانون چه مجازاتی برای چنین شخصی تعیین کرده است؟»

۱۶ مموکان خطاب به پادشاه و امیران دربار گفت: «ملکه وشتی نه فقط به پادشاه بلکه به امیران دربار و تمام مردم مملکت اهانت کرده است. ۱۷ هر زنی که بشنود ملکه وشتی چه کرده است، او نیز از دستور شوهرش سرپیچی خواهد کرد. ۱۸ وقتی زنان امیران دربار پارس و ماد بشنوند که ملکه چه کرده، آنان نیز با شوهرانشان چنین خواهند کرد و این بی‌احترامی و سرکشی به همه جا گسترش خواهد یافت. ۱۹ بنابراین، اگر پادشاه صلاح بداند، فرمانی صادر کنند تا در قوانین ماد و پارس که هرگز تغییر نمی‌کند ثبت گردد و بر طبق آن فرمان، ملکه وشتی دیگر به حضور پادشاه شرفیاب نشود. آنگاه زن دیگری که بهتر از او باشد بجای وی به عنوان ملکه انتخاب شود. ۲۰ وقتی این فرمان در سراسر این سرزمین پهناور اعلام شود آنگاه در همه جا شوهران، هر مقامی که داشته باشند، مورد احترام زنانشان قرار خواهند گرفت.»

۲۱ تمام استانها، هر يك به خط و زبان محلی، نامه فرستاده، اعلام داشت که هر مرد باید رئیس خانه خود باشد. راهنما

باب ۱. خلع ملکه وشتی

سالهای ۴۸۵ تا ۴۶۵ ق. م. بر پارس سلطنت کرد و یکی از «آخسورش» نام دیگر «خشیارشا» بود که در فاصله باب اول از آن سخن جهان باستان بود. از کتیبه‌های فارسی چنین برمی‌آید که جشن بزرگی که در برجسته‌ترین پادشاهان به یونان برگزار شده است، که در این حمله جنگهای ترموپیلی و به میان آمده، به مناسبت تهیه مقدمات حمله عظیم او

استر را پس از بازگشت صورت گرفت. ظاهراً او ملکه وشتی را پیش از حمله خود خلع کرد (۴۸۲ ق. م.) و سالامیس از یونان (۴۷۸ ق. م.) به همسری برگزید (۱:۳؛ ۲:۱۶).

کاخ شوش (۲). نکته باستان شناختی: مکان آن را ۱۸۵۲ کیلومتری شرق بابل اقامتگاه زمستانی پادشاهان پارس بود. «لوفتوس» در ۳۰۰ شوش یا شوشن در م. به این مضمون یافت: «جد من داریوش در زمانهای تشخیص داد و کتیبه‌ای متعلق به اردشیر دوم (۴۰۵ - ۳۵۸ ق. تعمیر کردم.» ساخت. در زمان سلطنت پدر بزرگ من، اردشیر اول، کاخ سوزانده شد. من آن را گذشته این کاخ را بازسازی هیکل را داد؛ خشایارشا که شوهر استر بود؛ و اردشیر این قصر اقامتگاه چندین پادشاه بود: داریوش که ترتیب بازسازی اورشلیم بدست نحیا را فراهم ساخت. اول که امکان پادشاه» (۴ : ۲)؛ «صحن دیولافوی به حفاریها ادامه داد و در میان ویرانه‌ها، محل دقیق «دروازه یک فرانسوی به نام را تعیین کرد، و حتی یک «فور» (۳:۷) یا قرعه (۷ : ۷) اندرونی» (۵:۱)؛ «حیاط بیرونی» (۶:۴)؛ و «باغ قصر» (تاس) نیز پیدا کرد.

کتاب استر (ترجمه قدیمی)

استر در مقام ملکه

۱- بعد از این وقایع، چون غضب آخشورش پادشاه فرو نشست، وشتی و آنچه را که او کرده بود و حکمی که درباره او صادر شده بود، به یاد آورد. ۲ و ملازمان پادشاه که او را خدمت می‌کردند، گفتند که «دختران باکره نیکو منظر برای پادشاه بطلبند. ۳ و پادشاه در همه ولایتهای مملکت خود و کلا بگمارد که همه دختران باکره نیکو منظر را به دارالسلطنه شوشن در خانه زنان زیر دست هیجای که خواجهرای پادشاه و مستحفظ زنان می‌باشد، جمع کنند و به ایشان اسباب طهارت داده شود. ۴ و دختری که به نظر پادشاه پسند آید، در جای وشتی ملکه بشود.» پس این سخن در نظر پادشاه پسند آمد و همچنین عمل نمود.

۵ شخصی یهودی در دارالسلطنه شوشن بود که به مُردخای بن یائیر ابن شمعی ابن قیس بنیامینی مسمی بود. ۶ و او از اورشلیم جلائی وطن شده بود، با اسیرانی که همراه یگنیا پادشاه یهودا جلائی وطن شده بودند که نئوگدنصر پادشاه بابل ایشان را به اسیری آورده بود. ۷ و او هُدَسَه، یعنی استر، دختر عموی خود را تربیت می‌نمود چونکه وی را پدر و مادر نبود و آن دختر، خوب صورت و نیکو منظر بود و بعد از وفات پدر و مادرش، مُردخای وی را به جای دختر خود گرفت.

۸ پس چون امر و فرمان پادشاه شایع گردید و دختران بسیار در دارالسلطنه شوشن زیر دست هیجای جمع شدند، استر را نیز به خانه پادشاه، زیر دست هیجای که مستحفظ زنان بود آوردند. ۹ و آن دختر به نظر او پسند آمده، در حضورش التفات یافت. پس به زودی، اسباب طهارت و تحفه‌هایش را به وی داد و نیز هفت کنیز را که از خانه پادشاه برگزیده شده بودند که به وی داده شوند و او را با کنیزانش به بهترین خانه زنان نقل کرد. ۱۰ و استر، قومی و خویشاوندی خود را فاش نکرد، زیرا که مُردخای او را امر فرموده بود که نکند. ۱۱ و مُردخای روز به روز پیش صحن خانه زنان گردش می‌کرد تا از احوال استر و از آنچه به وی واقع شود، اطلاع یابد.

۱۲ و چون نوبه هر دختر می‌رسید که نزد آخشورش پادشاه داخل شود، یعنی بعد از آنکه آنچه را که برای زنان مرسوم بود که در مدت دوازده ماه کرده شود، چونکه ایام تطهیر ایشان بدین منوال تمام می‌شد، یعنی شش ماه به روغن مر و شش ماه به عطریات و اسباب تطهیر زنان، ۱۳ آنگاه آن دختر بدین طور نزد پادشاه داخل می‌شد که هر چه را می‌خواست به وی می‌دادند تا آن را از خانه زنان به خانه پادشاه با خود ببرد. ۱۴ در وقت شام داخل می‌شد و صبحگاهان به خانه دوم زنان، زیر دست شَعشَعاز که خواجهرای پادشاه و مستحفظ مُتعه‌ها بود، برمی‌گشت و بار دیگر، نزد پادشاه داخل نمی‌شد، مگر اینکه پادشاه در او رغبت کرده، او را بنام بخواند.

۱۵ و چون نوبه استر، دختر ابیحایل، عموی مُردخای که او را بجای دختر خود گرفته بود رسید که نزد پادشاه داخل شود، چیزی سواي آنچه هیجای، خواجهرای پادشاه و مستحفظ زنان گفته بود نخواست و استر در نظر هر که او را می‌دید، التفات می‌یافت. ۱۶ پس استر را نزد آخشورش پادشاه، به قصر ملوکانه‌اش در ماه دهم که ماه طیبیت باشد، در سال هفتم سلطنت او آوردند. ۱۷ و پادشاه، استر را از همه زنان زیاده دوست داشت و از همه دوشیزگان، در حضوروی نعمت و التفات زیاده یافت. له‌ذا تاج ملوکانه را بر سرش گذاشت و او را در جای وشتی ملکه ساخت. ۱۸ و پادشاه ضیافت عظیمی یعنی ضیافت استر را برای همه رؤسا و خادمان خود برپا نمود و به ولایتها راحت بخشیده، برحسب کرم ملوکانه خود، عطایا ارزانی داشت.

۱۹ و چون دوشیزگان، بار دیگر جمع شدند، مُردخای بر دروازه پادشاه نشسته بود. ۲۰ و استر هنوز خویشاوندی و قومی خود را بر وفق آنچه مُردخای به وی امر فرموده بود فاش نکرد، زیرا که استر حکم مُردخای را مثل زمانی که نزد وی تربیت می‌یافت بجا می‌آورد.

نجات پادشاه بدست مردخای

۲۱ در آن ایام، حینی که مُردخای در دروازه پادشاه نشسته بود، دونفر از خواجهرای پادشاه و حافظان آستانه یعنی

بعثان و تارش غضبناك شده، خواستند که بر اخشورش پادشاه دست ببندازند. ۲۲ و چون مُردخاي از این امر اطلاع یافت، استر ملکه را خبر داد و استر، پادشاه را از زبان مُردخاي مخبر ساخت. ۲۳ پس این امر را تفحص نموده، صحیح یافتند و هر دو ایشان را بر دار کشیدند. و این قصه در حضور پادشاه، در کتاب تواریخ ایام مرقوم شد.

ترجمه تفسیری

استر ملکه می‌شود

۱- چندی بعد، وقتی خشم خشایارشا فرونشست، یاد و شتی و کاری که او کرده بود و فرمانی که در مورد او صادر شده بود، او را در فکر فرو برد. ۲ پس مشاوران نزدیک او گفتند: «اجازه بدهید برویم و زیباترین دختران را پیدا کنیم و آنها را به قصر پادشاه بیاوریم. ۳ برای انجام این کار، مأمورانی به تمام استانها می‌فرستیم تا دختران زیبا را به حرمسرای پادشاه بیاورند و «هیجای» خواجه، رئیس حرمسرا لوازم آرایش در اختیارشان بگذارد. ۴ آنگاه دختری که مورد پسند پادشاه واقع شود بجای و شتی به عنوان ملکه انتخاب گردد.»

پادشاه این پیشنهاد را پسندید و مطابق آن عمل کرد.

۵ در شوش يك يهودي به نام مُردخاي (پسر یائیر و نوه شمعی، از نوادگان قیس بنیامینی) زندگی می‌کرد. ۶ وقتی نبوکدنصر، پادشاه بابل، عده‌ای از یهودیان را همراه یکنیا، پادشاه یهودا از اورشلیم به اسارت برد، مردخاي نیز جزو اسرا بود. ۷ مردخاي دختر عموي زیبایی داشت به نام هدمه (دختر ابیحایل) که به او استر هم می‌گفتند. پدر و مادر استر مرده بودند و مردخاي او را به فرزندی پذیرفته و مثل دختر خود بزرگ کرده بود.

۸ و ۹ وقتی فرمان خشایارشا صادر شد، استر نیز همراه دختران زیبایی بی‌شمار دیگر به حرمسرای قصر شوش آورده شد. استر مورد لطف و توجه هیجای که مسؤل حرمسرا بود قرار گرفت. او برای استر برنامه مخصوص غذایی ترتیب داد و لوازم آرایش در اختیارش گذاشت، سپس هفت نفر از ندیمه‌های درباری را به خدمت او گماشت و بهترین مکان را به او اختصاص داد. ۱۰ به توصیه مردخاي، استر به هیچکس نگفته بود که یهودي است. ۱۱ مردخاي هر روز در محوطه حرمسرا رفت و آمد می‌کرد تا از احوال استر با خبر شود و بداند بر او چه می‌گذرد.

۱۲ و ۱۳ و ۱۴ در مورد دخترانی که به حرمسرا آورده می‌شدند، دستور این بود که پیش از رفتن به نزد پادشاه، به مدت شش ماه با روغن مر و شش ماه با عطریات و لوازم آرایش به زیباسازی آنان پردازند. سپس هر دختری که نوبتش می‌رسید تا از حرمسرا به نزد پادشاه برود، هر نوع لباس و جواهری که می‌خواست به او داده می‌شد. غروب، آن دختر به خوابگاه پادشاه می‌رفت و صبح روز بعد به قسمت دیگر حرمسرا نزد سایر زنان پادشاه باز می‌گشت. در آنجا تحت مراقبت خواجه شمشغاز، رئیس حرمسرا، قرار می‌گرفت. او دیگر نمی‌توانست نزد پادشاه بازگردد، مگر اینکه پادشاه وی را می‌پسندید و به نام احضار می‌کرد.

۱۵ وقتی نوبت به استر رسید که نزد پادشاه برود، او مطابق توصیه خواجه هیجای خود را آراست. هر که استر را می‌دید او را می‌ستود.

۱۶ به این ترتیب در ماه دهم که ماه «طبت» باشد در سال هفتم سلطنت خشایارشا استر را به کاخ سلطنتی بردند. ۱۷ پادشاه، استر را بیشتر از سایر زنان دوست داشت و استر بیش از دختران دیگر مورد توجه و علاقه او قرار گرفت؛ بطوری که پادشاه تاج بر سر استر گذاشت و او را بجای و شتی ملکه ساخت. ۱۸ پادشاه بخاطر استر جشن بزرگی برای تمام بزرگان و مقامات مملکتی بر پا کرد و از کرم ملوکانه به ایشان هدایا بخشید و مالیات استانها را کاهش داد.

مردخاي توطئه‌اي را کشف می‌کند

۱۹ در این میان مردخاي نیز از طرف پادشاه به مقام مهمی در دربار منصوب شد. ۲۰ اما استر هنوز به کسی نگفته بود که یهودي است، چون هنوز هم مثل زمان کودکی، دستورات مردخاي را اطاعت می‌کرد. ۲۱ يك روز در حالی که مردخاي در دربار پادشاه مشغول خدمت بود، دو نفر از خواجهسرایان پادشاه به اسامی بعثان و تارش که از نگهبانان دربار بودند، از پادشاه کینه به دل گرفته، توطئه چیدند تا او را بکشند. ۲۲ مردخاي از این سوء قصد با خبر شد و استر را در جریان گذاشت. استر نیز به پادشاه اطلاع داد که مردخاي چه گفته است. ۲۳ بدستور پادشاه، این موضوع مورد بررسی قرار گرفت و پس از اینکه ثابت شد که حقیقت دارد، پادشاه آن دو را به دار آویخت. به دستور خشایارشا این واقعه در کتاب «تاریخ پادشاهان» ثبت گردید.

راهنما

باب ۲ . ملکه شدن استر

۱۳ سال بعد اخشورش درگذشت. بی‌تردید، استر مدتها در زمان سلطنت ناپسری خود اردشیر، زندگی کرد و احتمالاً در زمان عزرا و نحمیا به عنوان ملکه مادر دارای نفوذ بوده است.

کتاب استر (ترجمه قدیمی)

توطئه هامان

۱- بعد از این وقایع، آخسورش پادشاه، هامان بن همداتای اجاجی را عظمت داده، به درجه بلند رسانید و کرسی او را از تمامی رؤسای که با او بودند بالاتر گذاشت. ۲ و جمیع خادمان پادشاه که در دروازه پادشاه می‌بودند، به هامان سر فرود آورده، وی را سجده می‌کردند، زیرا که پادشاه در باره‌اش چنین امر فرموده بود. لکن مُردخای سر فرود نمی‌آورد و او را سجده نمی‌کرد. ۳ و خادمان پادشاه که در دروازه پادشاه بودند، از مُردخای پرسیدند که «تو چرا از امر پادشاه تجاوز می‌نمایی؟»

۴ اما هر چند، روز به روز این سخن را به وی می‌گفتند، به ایشان گوش نمی‌داد. پس هامان را خبر دادند تا ببینند که آیا کلام مُردخای ثابت می‌شود یا نه، زیرا که ایشان را خبر داده بود که من یهودی هستم. ۵ و چون هامان دید که مُردخای سر فرود نمی‌آورد و او را سجده نمی‌نماید، هامان از غضب مملو گردید. ۶ و چونکه دست انداختن بر مُردخای، تنها به نظر وی سهل آمد و او را از قوم مُردخای اطلاع داده بودند، پس هامان قصد هلاک نمودن جمیع یهودیانی که در تمامی مملکت آخسورش بودند کرد، زانرو که قوم مردخای بودند.

۷ در ماه اول از سال دوازدهم سلطنت آخسورش که ماه نیشان باشد، هر روز در حضور هامان و هر ماه تا ماه دوازدهم که ماه اذار باشد، فور یعنی قرعه می‌انداختند. ۸ پس هامان به آخسورش پادشاه گفت: «قومی هستند که در میان قوم‌ها در جمیع ولایتهای مملکت تو پراکنده و متفرق می‌باشند و شراب ایشان، مخالف همه قومها است و شراب پادشاه را به جا نمی‌آورند. لهذا ایشان را چنین واگذاشتن برای پادشاه مفید نیست. ۹ اگر پادشاه را پسند آید، حکمی نوشته شود که ایشان را هلاک سازند. و من ده هزار وزنه نقره به دست عاملان خواهم داد تا آن را به خزانه پادشاه بیاورند.» ۱۰ آنگاه پادشاه انگشتر خود را از دستش بیرون کرده، آن را به هامان بن همداتای اجاجی که دشمن یهود بود داد. ۱۱ و پادشاه به هامان گفت: «هم نقره و هم قوم را به تو دادم تا هرچه در نظرت پسند آید به ایشان بکنی.» ۱۲ پس کاتبان پادشاه را در روز سیزدهم ماه اول احضار نمودند و بر وفق آنچه هامان امر فرمود، به امیران پادشاه و به الیانی که بر هر ولایت بودند و بر سروران هر قوم مرقوم شد، به هر ولایت، موافق خط آن و به هر قوم موافق زبانش، به اسم آخسورش پادشاه مکتوب گردید و به مهر پادشاه مختوم شد. ۱۳ و مکتوبات به دست چاپاران به همه ولایتهای پادشاه فرستاده شد تا همه یهودیان را از جوان و پیر و طفل و زن در یک روز، یعنی سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذر باشد، هلاک کنند و بکشند و تلف سازند و اموال ایشان را غارت کنند. ۱۴ و تا این حکم در همه ولایتهای رسانیده شود، سوادهای مکتوب به همه قومها اعلان شد که در همان روز مستعد باشند. ۱۵ پس چاپاران بیرون رفتند و ایشان را برحسب فرمان پادشاه شتابانیدند و این حکم در دارالسلطنه شوش نافذ شد و پادشاه و هامان به نوشیدن نشستند. اما شهر شوش مشوش بود.

ترجمه تفسیری

نقشه هامان برای نابودی یهودیان

۱-چندی بعد، خشایارشا به یکی از وزیران خود به نام هامان، پسر همداتای اجاجی، ارتقاء مقام داده او را رئیس وزرای خود ساخت. ۲ به دستور پادشاه همه مقامات دربار در حضور هامان سر تعظیم فرود می‌آوردند؛ ولی مردخای به او تعظیم نمی‌کرد.

۳ درباریان به مردخای گفتند: «چرا تو از فرمان پادشاه سرپیچی می‌کنی؟» او در جواب گفت: «من یک یهودی هستم و نمی‌توانم به هامان تعظیم کنم.» ۴ هر چند آنها هر روز از او می‌خواستند این کار را بکنند، ولی او قبول نمی‌کرد. پس ایشان موضوع را به هامان اطلاع دادند تا ببینند چه تصمیمی خواهد گرفت. ۵ وقتی هامان فهمید که مردخای از تعظیم نمودن او امتناع می‌ورزد، خشمگین شد؛ ۶ و چون دریافت که مردخای یهودی است تصمیم گرفت نه فقط او را بکشد، بلکه تمام یهودیانی را نیز که در قلمرو سلطنت خشایارشا بودند، نابود کند.

۷ در سال دوازدهم سلطنت خشایارشا در ماه نیشان که ماه اول سال است، هامان دستور داد قرعه (که به آن «پور» می‌گفتند) بیاندازند تا تاریخ قتل عام یهودیان معلوم شود. قرعه روز سیزدهم ماه اذار یعنی ماه دوازدهم را نشان داد.

۸ سپس هامان نزد پادشاه رفت و گفت: «قومی در تمام قلمرو سلطنتی‌تان پراکنده‌اند که قوانین‌شان با قوانین سایر قوم‌ها فرق دارد. آنها از قوانین پادشاه سرپیچی می‌کنند. بنابراین، زنده ماندنشان به نفع پادشاه نیست. ۹ اگر پادشاه را پسند آید فرمانی صادر کنند تا همه آنها کشته شوند و من ده هزار وزنه نقره بابت هزینه این کار به خزانه سلطنتی خواهم پرداخت.»

۱۰ پادشاه انگشترش را بیرون آورده به هامان که دشمن یهود بود، داد و گفت: ۱۱ «این قوم و دارایی‌شان در اختیار تو هستند، هر طور صلاح می‌دانی با آنها عمل کن.»

۱۲ پس در روز سیزدهم ماه اول، هامان منشی‌های دربار را احضار نمود. آنها به دستور هامان نامه‌هایی به خط‌ها و زبانهای رایج مملکت برای حاکمان، استانداران و مقامات سراسر مملکت نوشتند. این نامه‌ها به اسم پادشاه نوشته و با انگشتر مخصوص او مهر شد ۱۳ و بوسیله قاصدان به تمام استانها فرستاده شد، با این دستور که باید تمام یهودیان، زن

و مرد، پیر و جوان در روز سیزدهم ماه ادار قتل عام شوند و دارایی آنها به غنیمت گرفته شود. ۱۴ محتوای این نامه‌ها می‌بایست در هر استان به اطلاع تمام مردم می‌رسید تا همه در روز تعیین شده آماده شوند. ۱۵ این دستور در شوش اعلام شد و قاصدان به فرمان پادشاه آن را بسرعت به سراسر مملکت رساندند. آنگاه پادشاه و هامان مشغول عیش و نوش شدند ولی شهر شوش در پریشانی فرو رفت.

راه‌نما

باب‌های ۳، ۴، ۵، ۶، ۷. فرمان هامان
فرمان هامان مبنی بر کشتن همه یهودیان در همه استانها بود (۱۲: ۳ و ۱۳). این واقعه در سال دوازدهم سلطنت پادشاه (۳: ۷) و ۵ سال پس از ملکه شدن استر اتفاق افتاد.
هنگامی که استر به منظور شفاعت برای قوم خود نزد پادشاه داخل شد، خوشرویی پادشاه (۵: ۳) نشان داد که گرچه استر ۵ سال همسر او بود، ولی پادشاه هنوز او را می‌ستود.
نتیجه این بود که هامان بدار آویخته شد، و مردخای پسر عموی استر جان‌نشین او شد.
نام خدا در کتاب استر ذکر نشده، احتمالاً به این دلیل که شاید کتاب از اسناد پارسی رونویسی شده است. با این حال محافظت الهی خدا نسبت به قومش را نمی‌توان در هیچ جای دیگری به این وضوح مشاهده کرد.
کتاب استر (ترجمه قدیمی)

درخواست کمک از استر

۱- و چون مُردخای از هر آنچه شده بود اطلاع یافت، مُردخای جامه خود را دریده، پلاس با خاکستر در بر کرد و به میان شهر بیرون رفته، به آواز بلند فریاد تلخ برآورد. ۲ و تا روبروی دروازه پادشاه آمد، زیرا که جایز نبود که کسی با لباس پلاس داخل دروازه پادشاه بشود. ۳ و در هر ولایتی که امر و فرمان پادشاه به آن رسید، یهودیان را ماتم عظیمی و روزه و گریه و نوحه‌گری بود و بسیاری در پلاس و خاکستر خوابیدند.
۴ پس کنیزان و خواجه سرایان استر آمده، او را خبر دادند و ملکه بسیار محزون شد و لباس فرستاد تا مُردخای را بپوشانند و پلاس او را از وی بگیرند، اما او قبول نکرد. ۵ آنگاه استر، هتاک را که یکی از خواجه سرایان پادشاه بود و او را به جهت خدمت وی تعیین نموده بود، خواند و او را امر فرمود که از مُردخای بپرسد که این چه امر است و سبب چیست. ۶ پس هتاک به سعه شهر که پیش دروازه پادشاه بود، نزد مُردخای بیرون رفت. ۷ و مُردخای او را از هر چه به او واقع شده و از مبلغ نقره‌ای که هامان به جهت هلاک ساختن یهودیان وعده داده بود که آن را به خزانه پادشاه بدهد، خبر داد. ۸ و سواد نوشته فرمان را که در شوشن به جهت هلاکت ایشان صادر شده بود، به او داد تا آن را به استر نشان دهد و وی را مخبر سازد و وصیت نماید که نزد پادشاه داخل شده، از او التماس نماید و به جهت قوم خویش از وی درخواست کند.

۹ پس هتاک داخل شده، سخنان مُردخای را به استر بازگفت. ۱۰ و استر هتاک را جواب داده، او را امر فرمود که به مُردخای بگوید ۱۱ «که» جمیع خادمان پادشاه و ساکنان ولایتهای پادشاه می‌دانند که به جهت هرکس، خواه مرد و خواه زن که نزد پادشاه به صحن اندرونی بی‌اذن داخل شود، فقط یک حکم است که کشته شود، مگر آنکه پادشاه چوگان زرین را بسوی او دراز کند تا زنده بماند. و سی روز است که من خوانده نشده‌ام که به حضور پادشاه داخل شوم.»
۱۲ پس سخنان استر را به مُردخای باز گفتند. ۱۳ و مردخای گفت به استر جواب دهید: «در دل خود فکر مکن که تو در خانه پادشاه به خلاف سایر یهود، رهایی خواهی یافت. ۱۴ بلکه اگر در این وقت تو ساکت بمانی، راحت و نجات برای یهود از جای دیگر پدید خواهد شد. اما تو و خاندان پدرت هلاک خواهید گشت. و کیست بداند که به جهت چنین وقت به سلطنت نرسیده‌ای.»

۱۵ پس استر فرمود به مُردخای جواب دهید ۱۶ «که» برو و تمامی یهود را که در شوشن یافت می‌شوند جمع کن و برای من روزه گرفته، سه شبانه روز چیزی نخورید و میاشامید و من نیز با کنیزانم همچنین روزه خواهیم داشت. و به همین طور، نزد پادشاه داخل خواهیم شد، اگر چه خلاف حکم است. و اگر هلاک شدم، هلاک شدم.»
۱۷ پس مُردخای رفته، موافق هر چه استر وی را وصیت کرده بود، عمل نمود.

ترجمه تفسیری

مردخای از استر کمک می‌خواهد

۱- وقتی مردخای از این توطئه با خبر شد، از شدت غم، لباس خود را پاره کرد و پلاس پوشیده خاکستر بر سر خود ریخت و با صدای بلند گریه تلخی سر داده از میان شهر گذشت. ۲ تا به دروازه کاخ سلطنتی رسید. اما نتوانست داخل شود، زیرا هیچکس اجازه نداشت با پلاس وارد کاخ بشود. ۳ وقتی فرمان پادشاه به استانها رسید، یهودیان عزا گرفتند. آنها گریه و زاری کردند و لب به غذا نزدند و اکثر ایشان پلاس در برکرده، روی خاکستر دراز کشیدند.

۴ وقتی ندیمه‌های استر و خواجهرایان دربار از وضع مردخای خبر آوردند، استر بسیار محزون شد و برای مردخای لباس فرستاد تا بجای پلاس بپوشد، ولی مردخای قبول نکرد. ۵ آنگاه استر، هتاک را که یکی از خواجهرایان دربار بود و برای خدمتگزاری استر تعیین شده بود احضار کرد و او را فرستاد تا برود و از مردخای بپرسد که چه اتفاقی افتاده است و چرا پلاس پوشیده است. ۶ هتاک به میدان شهر که روبروی دروازه کاخ سلطنتی بود نزد مردخای رفت. ۷ مردخای همه چیز را برای او تعریف کرد و از مبلغی که هامان در ازای کشتار یهودیان وعده داده بود به خزانه سلطنتی بردارد، خبر داد. ۸ مردخای یک نسخه از فرمان پادشاه مبنی بر کشتار یهودیان را که در شوش صادر شده بود به هتاک داد تا به استر نشان دهد و از او بخواهد نزد پادشاه برود و برای قوم خود شفاعت کند. ۹ هتاک برگشت و پیغام مردخای را به استر رسانید. ۱۰ استر به هتاک دستور داد پیش مردخای برگردد و به او چنین بگوید: ۱۱ «تمام مردم این مملکت می‌دانند که هر کس چه زن و چه مرد اگر بدون احضار از جانب پادشاه، وارد تالار مخصوص او بشود، طبق قانون کشته خواهد شد، مگر اینکه پادشاه عصای سلطنتی خود را بطرف او دراز کند. حال بیش از یک ماه است که پادشاه مرا احضار نکرده است تا شرفیاب شوم.»

۱۲ وقتی هتاک پیغام استر را به مردخای رساند، ۱۳ مردخای در جواب گفت که به استر چنین بگوید: «خیال نکن وقتی تمام یهودیان کشته شوند، تو در کاخ سلطنتی جان سالم بدر خواهی برد! ۱۴ اگر در این موقعیت، تو ساکت بمانی رهایی برای یهود از جایی دیگر پدید خواهد آمد، اما تو و خاندانت کشته خواهید شد. از این گذشته کسی چه می‌داند، شاید برای همین زمان ملکه شده‌ای.»

۱۵ پس استر این پیغام را برای مردخای فرستاد: ۱۶ «برو و تمام یهودیان شوش را جمع کن تا برای من سه شبانه روز روزه بگیرند. من و ندیمه‌هایم نیز همین کار را می‌کنیم. سپس، من به حضور پادشاه خواهم رفت، هر چند این برخلاف قانون است. اگر کشته شدم، بگذار کشته شوم!»

۱۷ پس مردخای رفت و هر چه استر گفته بود انجام داد.

راهنما

باب‌های ۳، ۴، ۵، ۶، ۷. فرمان هامان

فرمان هامان مبنی بر کشتن همه یهودیان در همه استانها بود (۱۲: ۱۳ و ۱۴). این واقعه در سال دوازدهم سلطنت پادشاه (۳: ۷) و ۵ سال پس از ملکه شدن استر اتفاق افتاد.

هنگامی که استر به منظور شفاعت برای قوم خود نزد پادشاه داخل شد، خوشرویی پادشاه (۵: ۳) نشان داد که گرچه استر ۵ سال همسر او بود، ولی پادشاه هنوز او را می‌ستود.

نتیجه این بود که هامان بدار آویخته شد، و مردخای پسر عموی استر جانشین او شد.

نام خدا در کتاب استر ذکر نشده، احتمالاً به این دلیل که شاید کتاب از اسناد پارسی رونویسی شده است. با این حال محافظت الهی خدا نسبت به قومش را نمی‌توان در هیچ جای دیگری به این وضوح مشاهده کرد.

کتاب استر (ترجمه قدیمی)

درخواست استر از پادشاه

۱- و در روز سوم، استر لباس ملوکانه پوشیده، به صحن دروازه اندرونی پادشاه، در مقابل خانه پادشاه بایستاد و پادشاه، بر کرسی خسروی خود در قصر سلطنت، روبروی دروازه خانه نشسته بود. ۲ و چون پادشاه، استر ملکه را دید که در صحن ایستاده است، او در نظر وی التفات یافت. و پادشاه چوگان طلا را که در دست داشت، به سوی استر دراز کرد و استر نزدیک آمده، نوک عصا را لمس کرد.

۳ و پادشاه او را گفت: «ای استر ملکه، تو را چه شده است و درخواست تو چیست؟ اگر چه نصف مملکت باشد، به تو داده خواهد شد.»

۴ استر جواب داد که «اگر به نظر پادشاه پسند آید، پادشاه با هامان امروز به ضیافتی که برای او مهیا کرده‌ام بیاید.»

۵ آنگاه پادشاه فرمود که «هامان را بشتابانید، تا برحسب کلام استر کرده شود.» پس پادشاه و هامان، به ضیافتی که استر برپا نموده بود آمدند. ۶ و پادشاه در مجلس شراب به استر گفت: «مسئول تو چیست که به تو داده خواهد شد و درخواست تو کدام؟ اگر چه نصف مملکت باشد، برآورده خواهد شد.»

۷ استر در جواب گفت: «مسئول و درخواست من این است، ۸ که اگر در نظر پادشاه التفات یافتم و اگر پادشاه مصلحت داند که مسئول مرا عطا فرماید و درخواست مرا بجا آورد، پادشاه و هامان به ضیافتی که به جهت ایشان مهیا می‌کنم بیایند و فردا امر پادشاه را بجا خواهم آورد.»

غضب هامان بر مردخای

۹ پس در آن روز هامان شادمان و مسرور شده، بیرون رفت. لیکن چون هامان، مردخای را نزد دروازه پادشاه دید که به حضور او بر نمی‌خیزد و حرکت نمی‌کند، آنگاه هامان بر مردخای به شدت غضبناک شد. ۱۰ اما هامان خودداری نموده، به خانه خود رفت و فرستاده، دوستان خویش و زن خود زرش را خواند. ۱۱ و هامان برای ایشان، فراوانی توانگری خود و کثرت پسران خویش را و تمامی عظمتی را که پادشاه به او داده و او را بر سایر رؤسا و خدام پادشاه

برتري داده بود، بيان كرد. ۱۲ و هامان گفت: «استر ملکه نيز كسي را سواي من به ضيافتي كه برپا کرده بود، همراه پادشاه دعوت نفرمود و فردا نيز او مرا همراه پادشاه دعوت کرده است. ۱۳ ليكن همه اين چيزها نزد من هيچ است، مادامي كه مُردخاي يهود را مي بينم كه در دروازه پادشاه نشسته است.»

۱۴ آنگاه زوجه اش زرش و همه دوستانش او را گفتند: «داري به بلندي پنجاه ذراع بسازند و بامدادان، به پادشاه عرض كن كه مُردخاي را بر آن مصلوب سازند. پس با پادشاه با شادماني به ضيافت برو.» و اين سخن به نظر هامان پسند آمده، امر كرد تا دار را حاضر كردند.

ترجمه تفسيري

استر، پادشاه و هامان را به ضيافت دعوت مي كند

۱- سه روز بعد، استر لباس سلطنتي خود را پوشيد و وارد تالار مخصوص پادشاه شد. روبروي تالار، اتاقي قرار داشت كه در آنجا پادشاه روي تخت سلطنتي نشسته بود. ۲- وقتي پادشاه استر را در تالار ايستاده ديد، او را مورد لطف خود قرار داده، عصاي طلايي خود را بسوي او دراز كرد. استر جلو رفت و نوك عصاي او را لمس كرد.

۳ آنگاه پادشاه پرسيد: «ملکه استر، درخواست تو چيست؟ هر چه بخواهي به تو مي دهم، حتي اگر نصف مملكت باشد!»

۴ استر جواب داد: «پادشاه، تمنا دارم امشب به اتفاق هامان به ضيافتي كه براي شما ترتيب داده ام تشريف بياوريد.»

۵ پادشاه براي هامان پيغام فرستاد كه هر چه زودتر بيايد تا در ضيافت استر شركت كنند. پس پادشاه و هامان به مجلس ضيافت رفتند.

۶ موقع صرف شراب، پادشاه به استر گفت: «حال بگو در خواست تو چيست. هر چه بخواهي به تو مي دهم، حتي اگر نصف مملكت باشد!»

۷ و ۸ استر جواب داد: «خواهش و درخواست من اين است: اگر مورد لطف پادشاه قرار گرفته ام و پادشاه مايلند كه درخواست مرا اجابت نمايند، فردا نيز به اتفاق هامان در اين ضيافت شركت كنند. آنگاه درخواست خود را به عرض خواهم رسانيد.»

هامان نقشه قتل مردخاي را مي كشد

۹ هامان شاد و خوشحال، از ضيافت ملکه برگشت. ولي همينكه در كاخ چشمش به مردخاي افتاد كه نه پيش پاي او بلند شد و نه به او تعظيم كرد، بشدت خشمگين شد؛ ۱۰ و ۱۱ اما خودداري کرده، چيزي نگفت و به خانه رفت. سپس تمام دوستانش را به خانه خود دعوت کرده در حضور ايشان و زن خود «زرش» به خودستايي پرداخت و از ثروت بي حساب و پسران زياد خود و از عزت و احترامی كه پادشاه به او بخشیده و اينكه چگونه والاترين مقام مملكتي را به او داده است، تعريف كرد.

۱۲ سپس گفت: «از اين گذشته، ملکه استر نيز فقط مرا همراه پادشاه به ضيافت خصوصي خود دعوت كرد. فردا هم قرار است همراه پادشاه به ضيافت او بروم. ۱۳ اما وقتي در دربار، اين مردخاي يهودي را مي بينم همه اينها در نظرم بي ارزش مي شود.»

۱۴ دوستان و همسر هامان به او پيشنهاد كردند كه چوبه داري به بلندي بيست و پنج متر درست كند و فردا صبح از پادشاه اجازه بگيرد و مردخاي را روي آن به دار بياويزد. سپس با خيال راحت همراه پادشاه به ضيافت برود. هامان اين پيشنهاد را بسيار پسنديد و دستور داد چوبه دار را آماده كنند.

راهنما

بابهاي ۳، ۴، ۵، ۶، ۷. فرمان هامان

فرمان هامان مبني بر كشتن همه يهوديان در همه استانه ها بود (۱۲: ۱۳). اين واقعه در سال دوازدهم سلطنت پادشاه (۳: ۷) و ۵ سال پس از ملکه شدن استر اتفاق افتاد.

هنگامي كه استر به منظور شفاعت براي قوم خود نزد پادشاه داخل شد، خوشرويي پادشاه (۵: ۳) نشان داد كه گرچه استر ۵ سال همسر او بود، ولي پادشاه هنوز او را مي ستود.

نتيجه اين بود كه هامان بدار آويخته شد، و مردخاي پسر عموي استر جانشين او شد.

نام خدا در كتاب استر ذكر نشده، احتمالاً به اين دليل كه شايد كتاب از اسناد پارسي رونويسي شده است. با اين حال محافظت الهي خدا نسبت به قومش را نمي توان در هيچ جاي ديگري به اين وضوح مشاهده كرد.

كتاب استر (ترجمه قديمي)

تكریم مردخاي

۱- در آن شب، خواب از پادشاه برفت و امر فرمود كه كتاب تذكره تواريخ ايام را بياورند تا آن را در حضور پادشاه بخوانند. ۲ و در آن، نوشته اي يافتند كه مُردخاي درباره بختان و زرش خواجه سرايان پادشاه و حافظان آستانه وي كه قصد دست درازي بر آخسورش پادشاه کرده بودند، خبر داده بود. ۳ و پادشاه پرسيد كه «چه حرمت و عزت به عوض

این خدمت) به مُردخاي عطا شد؟» بندگان پادشاه که او را خدمت می‌کردند جواب دادند که «برای او چیزی نشد.»
۴ پادشاه گفت: «کیست در حیاط؟» (و هامن به حیاط بیرونی خانه پادشاه آمده بود تا به پادشاه عرض کند که مُردخاي را برداری که برایش حاضر ساخته بود مصلوب کنند.) ۵ و خادمان پادشاه وی را گفتند: «اینک هامن در حیاط ایستاده است.» پادشاه فرمود تا داخل شود.

۶ و چون هامن داخل شد، پادشاه وی را گفت: «با کسی که پادشاه رغبت دارد که او را تکریم نماید، چه باید کرد؟» و هامن در دل خود فکر کرد: «کیست غیر از من که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت داشته باشد؟» ۷ پس هامن به پادشاه گفت: «برای شخصی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد، ۸ لباس ملوکانه را که پادشاه می‌پوشد و اسبی را که پادشاه بر آن سوار می‌شود و تاج ملوکانه‌ای را که بر سر او نهاده می‌شود، بیاورند. ۹ و لباس و اسب را به دست یکی از امرای مقرب‌ترین پادشاه بدهند و آن را به شخصی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد ببوشانند و بر اسب سوار کرده، و در کوچه‌های شهر بگردانند و پیش روی او ندا کنند که با کسی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد، چنین کرده خواهد شد.»

۱۰ آنگاه پادشاه به هامن فرمود: «آن لباس و اسب را چنانکه گفتمی به تعجیل بگیر و با مُردخاي یهود که در دروازه پادشاه نشسته است، چنین معمول دار و از هرچه گفتمی چیزی کم نشود.» ۱۱ پس هامن آن لباس و اسب را گرفت و مُردخاي را پوشانیده و او را سوار کرده، در کوچه‌های شهر گردانید و پیش روی او ندا می‌کرد که «با کسی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد چنین کرده خواهد شد.» ۱۲ و مردخاي به دروازه پادشاه مراجعت کرد. اما هامن ماتم‌کنان و سرپوشیده، به خانه خود بشتافت. ۱۳ و هامن به زوجه خود زرش و همه دوستان خویش، ماجرای خود را حکایت نمود و حکیماناش و زرش زرش او را گفتند: «اگر این مردخاي که پیش وی آغاز افتادن نمودی از نسل یهود باشد، بر او غالب نخواهی آمد، بلکه البته پیش او خواهی افتاد.» ۱۴ و ایشان هنوز با او گفتگو می‌کردند که خواجه‌سرایان پادشاه رسیدند تا هامن را به ضیافتی که استر مهیا ساخته بود، به تعجیل ببرند.

ترجمه تفسیری

پادشاه به مردخاي عزت می‌بخشد

۱- آن شب پادشاه خوابش نبرد، پس فرمود کتاب «تاریخ پادشاهان» را بیاورند و وقایع سلطنت او را برایش بخوانند.
۲ در آن کتاب، گزارشی را به این مضمون یافت که بغتان و تارش که دو نفر از خواجه‌سرایان پادشاه بودند و جلو در کاخ سلطنتی نگهبانی می‌دادند، قصد کشتن پادشاه را داشتند؛ ولی مردخاي از سوء قصد آنها آگاه شد و به پادشاه خبر داد.
۳ پادشاه پرسید: «در ازای این خدمت چه پاداشی به مردخاي داده شد؟»

خدمتگزاران پادشاه گفتند: «پاداشی به او داده نشد.»

۴ پادشاه گفت: «آیا کسی از درباریان در کاخ هست؟» اتفاقاً هامن تازه وارد کاخ شده بود تا از پادشاه اجازه بگیرد که مردخاي را در بزند.

۵ پس خدمتگزاران جواب دادند: «بلی، هامن اینجاست.»

پادشاه دستور داد: «بگوئید بیاید.»

۶ وقتی هامن آمد، پادشاه به او گفت: «شخصی هست که مایلیم به او عزت ببخشم. به نظر تو برای او چه باید کرد؟» هامن با خود فکر کرد: «غیر از من چه کسی مورد عزت و احترام پادشاه است.» ۷ و ۸ پس جواب داد: «برای چنین شخصی باید ردای پادشاه و اسب سلطنتی او را که با زیورآلات تزیین شده است بیاورند. ۹ آنگاه یکی از امیران عالی رتبه پادشاه آن ردا را به او ببوشانند و او را بر اسب پادشاه سوار کند و در شهر بگرداند و جار بزند: به شخص مورد عزت پادشاه این چنین پاداش داده می‌شود.»

۱۰ پادشاه به هامن فرمود: «ردا و اسب را هر چه زودتر آماده کن و هر چه گفتمی با تمام جزئیاتش برای مردخاي یهودی که در دربار خدمت می‌کند انجام بده.»

۱۱ پس هامن ردای پادشاه را به مردخاي پوشانید و او را بر اسب مخصوص پادشاه سوار کرد و در شهر گرداند و جار زد: «به شخص مورد عزت پادشاه این چنین پاداش داده می‌شود.»

۱۲ سپس مردخاي به دربار بازگشت، ولی هامن با سرافکنندگی زیاد به خانه‌اش شتافت ۱۳ و موضوع را برای زن خود و همه دوستانش تعریف کرد. زرش و دوستان خردمند او گفتند: «مردخاي يك یهودی است و تو نمی‌توانی در مقابلش بایستی. اگر وضع به این منوال ادامه یابد شکست تو حتمی است.»

۱۴ در این گفتگو بودند که خواجه‌سرایان دربار بدنبال هامن آمدند تا او را فوری به ضیافت استر ببرند.

راه‌نما

باب‌های ۳، ۴، ۵، ۶، ۷. فرمان هامن
فرمان هامن مبنی بر کشتن همه یهودیان در همه استانها بود (۱۲: ۱۳ و ۱۴). این واقعه در سال دوازدهم سلطنت پادشاه

(۳:۷) و ۵ سال پس از ملکه شدن استر اتفاق افتاد. هنگامی که استر به منظور شفاعت برای قوم خود نزد پادشاه داخل شد، خوشرویی پادشاه (۵ : ۳) نشان داد که گرچه استر ۵ سال همسر او بود، ولی پادشاه هنوز او را می‌ستود. نتیجه این بود که هامان بدار آویخته شد، و مردخای پسر عموی استر جانشین او شد. نام خدا در کتاب استر ذکر نشده، احتمالاً به این دلیل که شاید کتاب از اسناد پارسی رونویسی شده است. با این حال محافظت الهی خدا نسبت به قومش را نمی‌توان در هیچ جای دیگری به این وضوح مشاهده کرد.

کتاب استر (ترجمه قدیمی)

اعدام هامان

۱ پس پادشاه و هامان نزد استر ملکه به‌ضیافت حاضر شدند. ۲ و پادشاه در روز دوم نیز در مجلس شراب به استر گفت: «ای استر ملکه، مسؤول تو چیست که به تو داده خواهد شد و درخواست تو کدام؟ اگر چه نصف مملکت باشد، بجا آورده خواهد شد.»

۳ استر ملکه جواب داد و گفت: «ای پادشاه، اگر در نظر تو التفات یافته باشم و اگر پادشاه را پسند آید، جان من به مسؤول من و قوم من به درخواست من، به من بخشیده شود. ۴ زیرا که من و قومم فروخته شده‌ایم که هلاک و نابود و تلف شویم. و اگر به غلامی و کنیزی فروخته می‌شدیم، سکوت می‌نمودم، با آنکه مصیبت ما نسبت به ضرر پادشاه هیچ است.»

۵ آنگاه آخثورُش پادشاه، استر ملکه را خطاب کرده، گفت: «آن کیست و کجا است که جسارت نموده است تا چنین عمل نماید؟» ۶ استر گفت: «عدو و دشمن، همین هامان شیریر است.» ۷ آنگاه هامان در حضور پادشاه و ملکه به لرزه درآمد. و پادشاه غضبناک شده، از مجلس شراب برخاسته، به باغ قصر رفت. ۸ و چون هامان دید که بلا از جانب پادشاه برایش مهیا است، برپا شد تا نزد استر ملکه برای جان خود تضرع نماید. ۹ آنگاه حَرْبونا، یکی از خواجهمسرایانی که در حضور پادشاه می‌بودند، گفت: «اینک دار پنجاه ذراعی نیز که هامان آن را به جهت مُردخای که آن سخن نیکو را برای پادشاه گفته است مهیا نموده، در خانه هامان حاضر است.» پادشاه فرمود که «او را بر آن مصلوب سازید.» ۱۰ پس هامان را بر داری که برای مردخای مهیا کرده بود، مصلوب ساختند و غضب پادشاه فرو نشست و چون پادشاه از باغ قصر به جای مجلس شراب برگشت، هامان بر بستری که استر بر آن می‌بود افتاده بود؛ پس پادشاه گفت: «آیا ملکه را نیز به حضور من در خانه بی‌عصمت می‌کنند؟» سخن هنوز بر زبان پادشاه می‌بود که روی هامان را پوشانیدند. ترجمه تفسیری

هامان کشته می‌شود

۱ به این ترتیب پادشاه و هامان در مجلس ضیافت ملکه استر حاضر شدند. ۲ موقع صرف شراب، باز پادشاه از استر پرسید: «استر، درخواست تو چیست؟ هر چه خواهی به تو می‌دهم، حتی اگر نصف مملکت باشد!» ۳ استر جواب داد: «تقاضای من این است: اگر مورد لطف پادشاه قرار گرفته‌ام و اگر پادشاه صلاح بدانند، جان من و جان قوم مرا نجات دهند. ۴ چون من و قوم من فروخته شده‌ایم تا قتل عام شویم. اگر فقط مثل برده فروخته می‌شدیم، من سکوت می‌کردم و مزاحمتی برای پادشاه ایجاد نمی‌نمودم؛ ولی اکنون در خطر نابودی هستیم.» ۵ خشایارشا از استر پرسید: «این شخص کیست که جرأت کرده چنین کاری کند؟ او کجاست؟» ۶ استر جواب داد: «دشمن ما این هامان شرور است!»

آنگاه هامان از ترس پادشاه و ملکه به لرزه افتاد. ۷ پادشاه خشمگین شد و برخاسته به باغ قصر رفت. اما هامان که می‌دانست پادشاه او را مجازات خواهد کرد، بطرف استر رفت تا التماس کند که جان او را نجات دهد. ۸ ولی درست در لحظه‌ای که هامان به دست و پای استر افتاده بود پادشاه وارد اتاق شد و با دیدن هامان در کنار تختی که استر بر آن لمیده بود، فریاد بر آورد: «این مرد حتی در خانه من، ملکه را بی‌عصمت می‌کنند؟» تا این سخن از دهان پادشاه بیرون آمد، جلاد بالای سر هامان حاضر شد!

۹ در این وقت حربونا، یکی از خواجهمسرایان دربار به پادشاه گفت: «قربان، چوبه دار بیست و پنج متری در حیاط خانه هامان آماده است! او این دار را برای مردخای که جان پادشاه را از سوء قصد نجات داد، ساخته است.» پادشاه دستور داد: «هامان را روی آن به دار آویزید!»

۱۰ پس هامان را روی همان داری که برای مردخای بر پا کرده بود، به دار آویختند، و خشم پادشاه فرو نشست.

راهنا

باب‌های ۳، ۴، ۵، ۶، ۷. فرمان هامان

فرمان هامان مبنی بر کشتن همه یهودیان در همه استانها بود (۱۲: ۱۳ و ۱۳). این واقعه در سال دوازدهم سلطنت پادشاه

(۳:۷) و ۵ سال پس از ملکه شدن استر اتفاق افتاد. هنگامی که استر به منظور شفاعت برای قوم خود نزد پادشاه داخل شد، خوشرویی پادشاه (۵ : ۳) نشان داد که گرچه استر ۵ سال همسر او بود، ولی پادشاه هنوز او را می‌ستود. نتیجه این بود که هامان بدار آویخته شد، و مردخای پسر عموی استر جانشین او شد. نام خدا در کتاب استر ذکر نشده، احتمالاً به این دلیل که شاید کتاب از اسناد پارسی رونویسی شده است. با این حال محافظت الهی خدا نسبت به قومش را نمی‌توان در هیچ جای دیگری به این وضوح مشاهده کرد. کتاب استر (ترجمه قدیمی)

ابطال حکم هامان

۱- در آنروز آخثورش پادشاه، خانه هامان، دشمن یهود را به استر ملکه ارزانی داشت. و مُردخای در حضور پادشاه داخل شد، زیرا که استر او را از نسبتی که با وی داشت خبر داده بود. ۲ و پادشاه انگشتر خود را که از هامان گرفته بود بیرون کرده، به مُردخای داد و استر مُردخای را بر خانه هامان گماشت. ۳ و استر بار دیگر به پادشاه عرض کرد و نزد پایهای او افتاده، بگریست و از او التماس نمود که سرّ هامان اجاجی و تدبیری را که برای یهودیان کرده بود، باطل سازد. ۴ پس پادشاه چوگان طلا را بسوی استر دراز کرد و استر برخاسته، به حضور پادشاه ایستاد ۵ و گفت: «اگر پادشاه را پسند آید و من در حضور او التفات یافته باشم و پادشاه این امر را صواب بیند و اگر من منظور نظر او باشم، مکتوبی نوشته شود که آن مراسله را که هامان بن همدانای اجاجی تدبیر کرده و آنها را برای هلاکت یهودیانی که در همه ولایتهای پادشاه می‌باشند نوشته است، باطل سازد. ۶ زیرا که من بلایی را که بر قوم واقع می‌شود چگونه توانم دید؟ و هلاکت خویشان خود را چگونه توانم نگریست؟»

۷ آنگاه آخثورش پادشاه به استر ملکه و مُردخای یهودی فرمود: «اینک خانه هامان را به استر بخشیدم و او را به سبب دست درازی به یهودیان به دار کشیده‌اند. ۸ و شما آنچه را که در نظرتان پسند آید، به اسم پادشاه به یهودیان بنویسید و آن را به مهر پادشاه مختوم سازید، زیرا هر چه به اسم پادشاه نوشته شود و به مهر پادشاه مختوم گردد، کسی نمی‌تواند آن را تبدیل نماید.»

۹ پس در آن ساعت، در روز بیست و سوم ماه سوّم که ماه سیوان باشد، کاتبان پادشاه را احضار کردند و موافق هر آنچه مُردخای امر فرمود، به یهودیان و امیران و والیان و رؤسای ولایتها یعنی صد و بیست و هفت ولایت که از هند تا حبش بود نوشتند، به هر ولایت، موافق خط آن و به هر قوم، موافق زبان آن و به یهودیان، موافق خط و زبان ایشان. ۱۰ و مکتوبات را به اسم آخثورش پادشاه نوشت و به مهر پادشاه مختوم ساخته، آنها را به دست چاپاران اسب سوار فرستاد؛ و ایشان بر اسبان تازی که مختصّ خدمت پادشاه و کره‌های مادیانهای او بودند، سوار شدند. ۱۱ و در آنها پادشاه به یهودیانی که در همه شهرها بودند، اجازت داد که جمع شده، به جهت جانهای خود مقاومت نمایند و تمامی قوت قوما و ولایتها را که قصد ادبیت ایشان می‌داشتند، با اطفال و زنان ایشان هلاک سازند و بکشند و تلف نمایند و اموال ایشان را تاراج کنند، ۱۲ در یک روز یعنی در سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار باشد در همه ولایتهای آخثورش پادشاه، ۱۳ و تا این حکم در همه ولایتها رسانیده شود، سوادهای مکتوب به همه قوما اعلان شد که در همان روز یهودیان مستعد باشند تا از دشمنان خود انتقام بگیرند.

۱۴ پس چاپاران بر اسبان تازی که مختصّ خدمت پادشاه بود، روانه شدند و ایشان را برحسب حکم پادشاه شتابانیده، به تعجیل روانه ساختند و حکم، در دارالسلطنه شوشن نافذ شد. ۱۵ و مُردخای از حضور پادشاه با لباس ملوکانه لاجوردی و سفید و تاج بزرگ زرین و ردای کتان نازک ارغوانی بیرون رفت و شهر شوشن شادی و وجد نمودند، ۱۶ و برای یهودیان، روشنی و شادی و سرور و حرمت پدید آمد. ۱۷ و در همه ولایتها و جمیع شهرها در هر جایی که حکم و فرمان پادشاه رسید، برای یهودیان، شادمانی و سرور و بزم و روز خوش بود و بسیاری از قوم‌های زمین به دین یهود

ترجمه تفسیری

فرمانی به نفع یهودیان صادر می‌شود

۱ در همان روز خشایارشا تمام املاک هامان دشمن یهود را به ملکه استر بخشید. سپس وقتی استر به پادشاه گفت که چه نسبتی با مُردخای دارد، پادشاه مردخای را به حضور پذیرفت ۲ و انگشتر خود را که از هامان پس گرفته بود، در آورد و به مردخای داد. استر نیز املاک هامان را به دست مردخای سپرد.

۳ استر بار دیگر نزد پادشاه رفت و خود را به پای او انداخته، با گریه درخواست نمود حکمی که هامان در مورد کشتار یهودیان داده بود، لغو شود. ۴ پادشاه باز عصای سلطنتی خود را بسوی او دراز کرد. پس استر بلند شد و در حضور پادشاه ایستاد ۵ و گفت: «پادشاه، تمنا دارم اگر صلاح می‌دانید و اگر مورد لطف شما قرار گرفته‌ام، فرمانی صادر کنید تا حکم هامان درباره قتل عام یهودیان سراسر مملکت، لغو شود. ۶ من چگونه می‌توانم قتل عام و نابودی قوم را ببینم؟»

۷ آنگاه خشایارشا به ملکه استر و مردخای یهودی گفت: «من دستور دادم هامان را که می‌خواست شما یهودیان را نابود

کند، به دار بیاویزند. همچنین املاک او را به ملکه استر بخشیدیم. ۸ اما حکمی را که به نام پادشاه صادر شده و با انگشتر او مهر شده باشد نمی‌توان لغو کرد. ولی شما می‌توانید حکم دیگری مطابق میل خود، به نام پادشاه برای یهودیان صادر کنید و آن را با انگشتر پادشاه مهر کنید.»

۹ آن روز، بیست و سوم ماه سوم یعنی ماه سیوان بود. منشی‌های دربار فوری احضار شدند و فرمانی را که مردخای صادر کرد، نوشتند. این فرمان خطاب به یهودیان، حاکمان، مقامات مملکتی و استانداران ۱۲۷ استان، از هند تا حبشه، بود و به خطها و زبانهای رایج مملکت و نیز به خط و زبان یهودیان نوشته شد. ۱۰ مردخای فرمان را به نام خشایارشا نوشت و با انگشتر مخصوص پادشاه مهر کرد و به دست قاصدانی که بر اسبان تندرو پادشاه سوار بودند به همه جا فرستاد. ۱۱ این فرمان پادشاه به یهودیان تمام شهرها اجازه می‌داد که برای دفاع از خود و خانواده‌هایشان متحد شوند و تمام بدخواهان خود را از هر قومی که باشند، بکشند و دارایی آنها را به غنیمت بگیرند. ۱۲ روزی که برای این کار تعیین شد، همان روزی بود که برای قتل عام یهودیان در نظر گرفته شده بود، یعنی سیزدهم ماه دوازدهم که ماه ادار باشد. ۱۳ در ضمن، قرار شد این فرمان در همه جا اعلام شود تا یهودیان، خود را برای گرفتن انتقام از دشمنان خود آماده کنند. ۱۴ پس این فرمان در شوش اعلام شد و قاصدان به فرمان پادشاه سوار بر اسبان تندرو آن را بسرعت به سراسر مملکت رساندند.

۱۵ و ۱۶ سپس مردخای لباس شاهانه‌ای را که به رنگهای آبی و سفید بود پوشید و تاجی بزرگ از طلا بر سر گذاشت و ردایی ارغوانی از جنس کتان لطیف به دوش انداخت و از حضور پادشاه بیرون رفت. یهودیان بخاطر این موفقیت و احترامی که نصیب ایشان شده بود در تمام شوش به جشن و سرور پرداختند. ۱۷ فرمان پادشاه به هر شهر و استانی که می‌رسید، یهودیان آنجا غرق شادی می‌شدند و جشن می‌گرفتند. در ضمن بسیاری از قوم‌های دیگر به دین یهود گرویدند، زیرا از ایشان می‌ترسیدند.

راهنما

باب‌های ۸ و ۹. نجات - جشن فوریم

از آنجا که حکم پادشاهان پارس هرگز تغییر نمی‌یافت (۸ : ۸ ؛ دانیال ۶ : ۱۵)، فرمان قتل عام یهودیان را نیز نمی‌شد منسوخ کرد. ولی استر پادشاه را ترغیب کرد که فرمان دیگری صادر کند و به یهودیان اجازه دهد که در برابر کسانی که به آنان حمله می‌کنند، مقاومت کنند و آنها را بکشند. و یهودیان این کار را کردند. به اینگونه استر نژاد یهودی را از نابودی نجات داد. استر نه تنها زیبا بلکه عاقل نیز بود. میهن پرستی، شجاعت و درایت او قابل تحسین است. این منشاء جشن فوریم است که یهودیان هنوز آن را برگزار می‌کنند.

کتاب استر (ترجمه قدیمی)

استیلا یهودیان بر دشمنان

۱ او در روز سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار باشد، هنگامی که نزدیک شد که حکم و فرمان پادشاه را جاری سازند و دشمنان یهود منتظر می‌بودند که بر ایشان استیلا یابند، این همه برعکس شد که یهودیان بر دشمنان خویش استیلا یافتند. ۲ و یهودیان در شهرهای خود در همه ولایتهای آخشور^۱ پادشاه جمع شدند تا بر آنانی که قصد اذیت ایشان داشتند، دست بیندازند؛ و کسی با ایشان مقاومت نمود زیرا که ترس ایشان بر همه قومها مستولی شده بود. ۳ و جمیع رؤسای ولایتها و امیران و والیان و عاملان پادشاه، یهودیان را اعانت کردند زیرا که ترس مردخای بر ایشان مستولی شده بود، ۴ چونکه مردخای در خانه پادشاه معظّم شده بود و آوازه او در جمیع ولایتها شایع گردیده و این مردخای آناً فائزاً بزرگتر می‌شد.

۵ پس یهودیان جمیع دشمنان خود را به دم شمشیر زده، کشتند و هلاک کردند و با ایشان هرچه خواستند، به عمل آوردند. ۶ و یهودیان در دارالسلطنه شوشن پانصد نفر را به قتل رسانیده، هلاک کردند. ۷ و فرشتداتا و دلفون و اسفاتا، ۸ و فوراتا و ادلیا و آریداتا، ۹ و فرمشتا و آریسای و آریدای و یزاتا، ۱۰ یعنی ده پسر همامان بن همداتای، دشمن یهود را کشتند، لیکن دست خود را به تاراج نگشادند.

۱۱ در آن روز، عدد آنانی را که در دارالسلطنه شوشن کشته شدند به حضور پادشاه عرضه داشتند. ۱۲ و پادشاه به استر ملکه گفت که «یهودیان در دارالسلطنه شوشن پانصد نفر و ده پسر همامان را کشته و هلاک کرده‌اند. پس در سایر ولایتهای پادشاه چه کرده‌اند؟ حال مسؤل تو چیست که به تو داده خواهد شد و دیگر چه درخواست داری که برآورده خواهد گردید؟» ۱۳ استر گفت: «اگر پادشاه را پسند آید، به یهودیانی که در شوشن می‌باشند، اجازت داده شود که فردا نیز مثل فرمان امروز عمل نمایند و ده پسر همامان را بردار بیاویزند.» ۱۴ و پادشاه فرمود که چنین بشود و حکم در شوشن نافذ گردید و ده پسر همامان را به دار آویختند. ۱۵ و یهودیانی که در شوشن بودند، در روز چهاردهم ماه آذار نیز جمع شده، سیصد نفر را در شوشن کشتند، لیکن دست خود را به تاراج نگشادند. ۱۶ و سایر یهودیانی که در ولایتهای پادشاه بودند جمع شده، برای جانهای خود مقاومت نمودند و چون هفتاد و هفت هزار نفر از مبعضان خویش را کشته بودند، از دشمنان خود آرامی یافتند. اما دست خود را به تاراج نگشادند.

۱۷ این، در روز سیزدهم ماه آذار (واقع شد) و در روز چهاردهم ماه، آرامی یافتند و آن را روز بزم و شادمانی نگاه داشتند. ۱۸ و یهودیانی که در شوشن بودند، در سیزدهم و چهاردهم آن ماه جمع شدند و در روز پانزدهم ماه آرامی یافتند و آن را روز بزم و شادمانی نگاه داشتند. ۱۹ بنابراین، یهودیان دهاتی که در دهات بی‌حصار ساکنند، روز

چهاردهم ماه آذار را روز شادمانی و بزم و روز خوش نگاه می‌دارند و هدایا برای یکدیگر می‌فرستند. ۲۰ و مردخای این مطالب را نوشته، مکتوبات را نزد تمامی یهودیانی که در همه ولایتهای آخسورش پادشاه بودند، از نزدیک و دور فرستاد، ۲۱ تا بر ایشان فریضه‌ای بگذارد که روز چهاردهم و روز پانزدهم ماه آذار را سال به سال عید نگاه دارند. ۲۲ چونکه در آن روزها، یهودیان از دشمنان خود آرامی یافتند و در آن ماه، غم ایشان به شادی و ماتم ایشان به روز خوش مبدل گردید. لهذا آنها را روزهای بزم و شادی نگاه بدارند و هدایا برای یکدیگر و بخششها برای فقیران بفرستند.

۲۳ پس یهودیان آنچه را که خود به عمل نمودن آن شروع کرده بودند و آنچه را که مُردخای به ایشان نوشته بود، بر خود فریضه ساختند. ۲۴ زیرا که هامان بن همدانی اجاجی، دشمن تمامی یهود، قصد هلاک نمودن یهودیان کرده و فور یعنی قرعه برای هلاکت و تلف نمودن ایشان انداخته بود. ۲۵ اما چون این امر به سمع پادشاه رسید، مکتوباً حکم داد که قصد بدی که برای یهود اندیشیده بود، بر سر خودش برگردانیده شود و او را با پسرانش بر دار کشیدند. ۲۶ از این جهت آن روزها را از اسم فور، فوریم نامیدند، و موافق تمامی مطلب این مکتوبات و آنچه خود ایشان در این امر دیده بودند و آنچه بر ایشان وارد آمده بود، ۲۷ یهودیان این را فریضه ساختند و آن را بر ذمه خود و ذریّت خویش و همه کسانی که به ایشان ملصق شوند، گرفتند که تبدیل نشود و آن دو روز را برحسب کتابت آنها و زمان معین آنها سال به سال نگاه دارند.

۲۸ و آن روزها را در همه طبقات و قبایل و ولایتها و شهرها بیاد آورند و نگاه دارند و این روزهای فوریم، از میان یهود منسوخ نشود و یادگاری آنها از ذریّت ایشان نابود نگردد. ۲۹ و ایستر ملکه، دختر ابیحایل و مُردخای یهودی، به اقتدار تمام نوشتند تا این مراسله دوم را درباره فوریم برقرار نمایند. ۳۰ و مکتوبات، مشتمل بر سخنان سلامتی و امنیت نزد جمیع یهودیانی که در صد و بیست و هفت ولایت مملکت آخسورش بودند، فرستاد، ۳۱ تا این دو روز فوریم را در زمان معین آنها فریضه قرار دهند، چنانکه مُردخای یهودی و ایستر ملکه بر ایشان فریضه قرار دادند و ایشان آن را بر ذمه خود و ذریّت خویش گرفتند، به یادگاری ایام روزه و تضرع ایشان. ۳۲ پس سنن این فوریم، به فرمان ایستر فریضه شد و در کتاب مرقوم گردید.

ترجمه تفسیری

یهودیان دشمنان خود را نابود می‌کنند

۱ روز سیزدهم آذار، یعنی روزی که قرار بود فرمان پادشاه به مرحله اجرا درآید، فرا رسید. در این روز، دشمنان یهود امیدوار بودند بر یهودیان غلبه یابند، اما قضیه برعکس شد و یهودیان بر دشمنان خود پیروز شدند. ۲ در سراسر مملکت، یهودیان در شهرهای خود جمع شدند تا به کسانی که قصد آزارشان را داشتند، حمله کنند. همه مردم از یهودیان می‌ترسیدند و جرأت نمی‌کردند در برابرشان بایستند. ۳ تمام حاکمان و استانداران، مقامات مملکتی و درباریان از ترس مردخای، به یهودیان کمک می‌کردند؛ ۴ زیرا مردخای از شخصیت‌های برجسته دربار شده بود و در سراسر مملکت، شهرت فراوان داشت و روز بروز بر قدرتش افزوده می‌شد. ۵ به این ترتیب یهودیان به دشمنان خود حمله کردند و آنها را از دم شمشیر گذرانده، کشتند. ۶ آنها در شهر شوش که پایتخت بود، ۵۰۰ نفر را کشتند. ۷-۱۰ ده پسر هامان، دشمن یهودیان، نیز جزو این کشته‌شدگان بودند. اسامی آنها عبارت بود از: فرزنداتا، دلفون، اسفاتا، فوراتا، ادلیا، اریداتا، فرمشتا، اریسای، اریدای وویزاتا. اما یهودیان اموال دشمنان را غارت نکردند. ۱۱ در آن روز، آمار کشته‌شدگان پایتخت بعرض پادشاه رسید. ۱۲ سپس او ملکه استر را خواست و گفت: «یهودیان تنها در پایتخت ۵۰۰ نفر را که ده پسر هامان نیز جزو آنها بودند، کشته‌اند، پس در سایر شهرهای مملکت چه کرده‌اند! آیا درخواست دیگری نیز داری؟ هر چه خواهی به تو می‌دهم. بگو درخواست تو چیست.»

۱۳ استر گفت: «پادشاه، اگر صلاح بدانید به یهودیان پایتخت اجازه دهید کاری را که امروز کرده‌اند، فردا هم ادامه دهند، و اجساد ده پسر هامان را نیز به دار بیاویزند.»

۱۴ پادشاه با این درخواست استر هم موافقت کرد و فرمان او در شوش اعلام شد. اجساد پسران هامان نیز به دار آویخته شد. ۱۵ پس روز بعد، باز یهودیان پایتخت جمع شدند و ۳۰۰ نفر دیگر را کشتند، ولی به مال کسی دست‌درازی نکردند.

۱۶ بقیه یهودیان در سایر استانها نیز جمع شدند و از خود دفاع کردند. آنها ۷۵۰۰۰ نفر از دشمنان خود را کشتند و از شر آنها رهایی یافتند، ولی اموالشان را غارت نکردند. ۱۷ این کار در روز سیزدهم ماه آذار انجام گرفت و آنها روز بعد، یعنی چهاردهم آذار پیروزی خود را با شادی فراوان جشن گرفتند. ۱۸ اما یهودیان شوش، روز پانزدهم آذار را جشن گرفتند، زیرا در روزهای سیزدهم و چهاردهم، دشمنان خود را می‌کشتند.

۱۹ یهودیان روستاها به این مناسبت روز چهاردهم آذار را با شادی جشن می‌گیرند و به هم هدیه می‌دهند.

عید پوریم

۲۰ مردخای تمام این وقایع را نوشت و برای یهودیان سراسر مملکت پارس چه دور و چه نزدیک فرستاد ۲۱ و ۲۲ و از

آنها خواست تا همه ساله روزهاي چهاردهم و پانزدهم ادار را به مناسبت نجات يهود از جنگ دشمنانشان، جشن بگيرند و شادي نمايند، به يکديگر هديه بدهند و به فقيران کمک کنند، زيرا درچنين روزي بود که غمشان به شادي، و ماتمشان به شادکامي تبديل شد.

۲۳ قوم يهود پيشنهاده مردخاي را پذيرفتند و از آن پس، همه ساله اين روز را جشن گرفتند. ۲۴ اين روز به يهوديان يادآوري مي‌کرد که هامان پسر همداتاي اجاي و دشمن يهود براي نابودي آنان قرعه (که به آن «پور» مي‌گفتند) انداخته بود تا روز کشتارشان را تعيين کند؛ ۲۵ اما وقتي اين خبر به گوش پادشاه رسيد او فرماني صادر کرد تا همان بلا بر سر هامان بيايد، پس هامان و پسرانش به دار کشيده شدند. ۲۶ (اين ايام «پوريم» ناميده مي‌شود که از کلمه «پور» به معني قرعه، گرفته شده است.) با توجه به نامه مردخاي و آنچه که اتفاق افتاده بود، ۲۷ يهوديان اين را بصورت رسم در آوردند که خود و فرزندانشان و تمام کساني که به دين يهود مي‌گروند اين دو روز را هر ساله طبق دستور مردخاي جشن بگيرند. ۲۸ بنابراین، قرار بر اين شد که يهوديان سراسر استانها و شهرها ايام «پوريم» را نسل‌اندنسل هميشه به ياد آورند و آن را جشن بگيرند.

۲۹ در ضمن، ملکه استر با تمام اقتداري که داشت نامه مردخاي را درباره برگزاري دايمي مراسم پوريم تأييد کرد. ۳۰ و ۳۱ علاوه بر اين، نامه‌هاي تشويق‌آمیز ديگري به تمام يهوديان ۱۲۷ استان مملکت پارس نوشته شد تا به موجب فرمان مردخاي يهودي و ملکه استر، يهوديان و نسلهاي آينده‌شان ايام «پوريم» را همه ساله نگاهدارند. يهوديان روزه و سوگوري اين ايام را نيز به جا مي‌آوردند. ۳۲ به اين ترتيب، مراسم ايام «پوريم» به فرمان استر تأييد شد و در تاريخ يهود ثبت گرديد.

راهنما

باب‌هاي ۸ و ۹ . نجات - جشن فوريم

از آنجا که حکم پادشاهان پارس هرگز تغيير نمي‌يافت (۸ : ۸ ؛ دانيال ۶ : ۱۵)، فرمان قتل عام يهوديان را نيز نمي‌شد منسوخ کرد. ولي استر پادشاه را ترغيب کرد که فرمان ديگري صادر کند و به يهوديان اجازه دهد که در برابر کساني که به آنان حمله مي‌کنند، مقاومت کنند و آنها را بکشند. و يهوديان اين کار را کردند. به اينگونه استر نژاد يهودي را از نابودي نجات داد. استر نه تنها زيبا بلکه عاقل نيز بود. ميهن پرستي، شجاعت و دراييت او قابل تحسين است. اين منشاء جشن فوريم است که يهوديان هنوز آن را برگزار مي‌کنند (ترجمه قديمي)

مردخاي، وزير پادشاه

و آخثورش پادشاه بر زمينها و جزاير دريا جزيه گذارد، ۲ و جميع اعمال قوت و توانايي او و تفصيل عظمت مُردخاي که چگونه پادشاه او را معظّم ساخت، آيا در کتاب تواريخ ايام پادشاهان مادي و فارس مکتوب‌نيست؟ ۳ زيرا که مُردخاي يهودي، بعد از آخثورش پادشاه، شخص دوم بود و در ميان يهود محترم و نزد جمعيت برادران خویش مقبول شده، سعادت‌مندی قوم خویش را مي‌طلبید و براي تمامي ابناي جنس خود، سخنان صلح‌آمیز مي‌گفت.

ترجمه تفسيري

عظمت مردخاي

خشایارشا براي تمام مردم قلمرو پادشاهي خود که وسعتش تا سواحل دور دست مي‌رسيد، جزيه مقرر کرد. ۲ قدرت و عظمت کارهاي خشایارشا و نيز شرح کامل به قدرت رسيدن مردخاي و مقامي که پادشاه به او بخشيد، در کتاب «تاريخ پادشاهان ماد و پارس» نوشته شده است. ۳ پس از خشایارشا، مردخاي يهودي قدرتمندترين شخص مملکت بود. او براي تأمین رفاه و امنيت قوم خود هرچه از دستش بر مي‌آمد، انجام مي‌داد و يهوديان نيز او را دوست مي‌داشتند و احترام زيادي براي او قايل بودند.

راهنما

۱۰ . عظمت مردخاي

مردخاي در خانه پادشاه مقام والا يي داشت و پس از پادشاه شخص دوم بود. عظمت او بيشتري و بيشتري شد و شهرتش به همه ايالت‌ها رسيد (۴: ۹؛ ۳: ۱۰). اين واقعه در سلطنت خشایارشا پادشاه قدرتمند امپراطوري پارس رخ داد؛ نخست وزير و همسر محبوب پادشاه يهودي بودند، مردخاي و استر، مغز و قلب دربار بودند. اين ماجرا راه را براي کار عزرا و نحما آماده ساخت. مردخاي و استر در فارس، همانند يوسف در مصر، و دانيال در بابل بودند.

کی آخسارو پادشاه مادی بزرگ ویرانگر آشور در نقش توراتیش یونس

کی آخسارو (کیخسرو شاهنامه، هوشتره) در خبر هرودوت تحت نامهای مختلف از جمله خضر، ادریس، ایلیا، یوشع به واسطه نابودی امپراتوری برده داری جابرانه آشور که به همدستی بابلیها صورت گرفت، شهره مردم عهد باستان شده است. در اینجا به معرفی لقب یونس (ویرانگر = شیوا، آداد، ار) وی میپردازیم که در تورات ضمن اشاره به نابودی نینوا توسط وی، از سوی خدا به سبب این درخواست ویرانی نینوا از سوی خدا شمامت میشود. مسلم به نظر میرسد لقب یونس نبی کی آخسارو به واسطه نام چموش (ویرانگر، مطیع کننده، خدا-ماهی) خدای ملی مؤابیه و معبود میسح (منجی) ملک مقتدر آنها که از خود کتیبه معروفی به یادگار گذاشته و همچنین لقب چموش ناداب (شاهزاده ویرانگر) متعلق به سناخریب پادشاه مقتدر آشور به تورات رسیده بوده است. مندرجات تورات در مورد وی را از سایت مرکز پژوهشهای مسیحی به عینه نقل می‌نمایم:

یونس نبی

راهنمای مطالعه کتاب مقدس

رسالتی در اعلام رحمت خدا به شهر نینوا

نینوا پایتخت امپراتوری آشور بود. امپراتوری آشور در حدود ۳۰۰ سال بعنوان یگانه ابرقدرت بر جهان حکومت کرد (۹۰۰ الی ۶۰۷ ق.م.). امپراتوری آشور تقریباً از زمان منقسم شدن حکومت یهودیان و در اواخر دوره سلطنت سلیمان به قدرت رسید. این امپراتوری بتدریج حکومت شمالی اسرائیل را به طرف خود جلب و نهایتاً آن را نابود کرد. پادشاهان آشور که همزمان با دوره حکومت اسرائیل و یهودا سلطنت کرده‌اند عبارتند از:

- شلمناسر دوم (۸۶۰ - ۸۲۵ ق.م.). او بود که جریان سقوط حکومت اسرائیل را آغاز کرد.
- آداد نیراری (۸۰۸ - ۷۸۳). او از اسرائیل باج و خراج می‌گرفت و احتمالاً ملاقات یونس از نینوا در زمان او صورت گرفته است.
- تغلت فلاسر سوم (۷۴۷ - ۷۲۷). بسیاری از اسرائیلیان در زمان او تبعید شدند.
- شلمناسر چهارم (۷۲۷ - ۷۲۲). او سامره را محاصره کرد.
- سارگون دوم (۷۲۲ - ۷۰۵). او باقی ماندگان اسرائیل را به اسارت برد. اشعیا در زمان او زندگی می‌کرد.
- سنحاریب (۷۰۵ - ۶۸۱). او یهودا را مورد حمله قرار داد. ضمناً اشعیا نیز معاصر با او بود.
- اسرحدون (۶۸۱ - ۶۶۸). پادشاه بسیار مقتدری بود.
- آشور بانیبال (۶۶۸ - ۶۲۶). مقتدرترین و بی‌رحمترین پادشاه این سلسله بود. احتمالاً ناحوم در زمان او زندگی می‌کرد.

- دو پادشاه نه چندان مقتدر (۶۲۶ - ۶۰۷). امپراتوری جبار آشور در زمان آنان سقوط کرد. بدین سان یونس نبی از جانب خداوند مأموریت یافت تا امتی را که در حال برانداختن قوم او بودند، حیات و فراخی حال عطا کند. او با روحیه میهن پرستانه‌ای که داشت، می‌دید که چگونه ابزار جنگی آشوریان با بی‌رحمی و خشونت در حال نزدیک شدن به قوم خدا می‌باشند؛ لذا تعجبی ندارد که او در خلاف جهتی که خداوند برای او مقرر کرده بود، گریخته باشد.

یونس نبی از اهالی جت - حافر بود. او در زمان سلطنت یربعام دوم می‌زیست (۷۹۰ الی ۷۴۹ ق.م.). او همچنین در استرداد بخش‌هایی از خاک از دست رفته اسرائیل بطور قابل ملاحظه‌ای، مؤثر واقع شد (دوم پادشاهان ۱۴ : ۲۵). یونس نبی به همان اندازه که نبی خوبی قلمداد می‌شد، ضمناً از سیاستمداران مشهور نیز به حساب می‌آمد.

آیا این کتاب از صحت تاریخی برخوردار می‌باشد؟

طبیعتاً، از نقطه نظر عقل بی‌ایمان، داستان ماهی بزرگ باورنکردنی و ظاهراً نامعقول بنظر می‌رسد و موجب می‌شود تا به وقایع این کتاب با دید تردید نگریسته شود. بی‌ایمانان، این جریان و کلاً این کتاب را افسانه، قصه و حکایت، مثل یا نثر مسجع یا چیزهایی از این قبیل معرفی می‌کنند. عیسی مسیح صریحاً از این کتاب بعنوان واقعه‌ای تاریخی یاد کرد (متی ۱۲ : ۳۹ - ۴۱). هر برداشت دیگری غیر از آنچه در بیان صریح عیسی مسیح نهفته است، حاکی از نهایت سوءاستفاده و تحریف این کلام بشمار می‌رود. عیسی مسیح از این واقعه بعنوان «آیت» و نشانه‌ای از قیام خود از مردگان یاد کرد. او از ماهی، توبه اهالی نینوا، قیام خود و روز داوری به یک گونه سخن راند. او هنگامی که از قیام خود و روز داوری سخن می‌گفت، قطعاً واقعی بودن آنها را مورد تأکید قرار می‌داد. بر همین اساس عیسی مسیح داستان یونس نبی را نیز تأیید کرد. و از نظر ما نیز، همین امر ملاک قضاوت می‌باشد. ما ایمان داریم که این واقعه به همان گونه‌ای که شرح داده شده، حقیقتاً اتفاق افتاده است و یونس نبی با هدایت روح خدا، بدون آنکه سعی کند برای اشتباه خود

دلیلی بیاورد، خودش کتاب مذکور را به رشته تحریر درآورد و همچنین این کتاب تحت هدایت مستقیم روح خدا در میان کتب مقدس بعنوان بخشی از مکاشفهای که خدا از خود مکشوف ساخته است، در هیكل جاي گرفت. کلمه ماهی که در برخی از ترجمه‌ها به اشتباه «نهنگ» ترجمه شده است، در واقع به معنی «ماهی بزرگ» یا «موجود عظیم الجنة دریایی» می‌باشد. بسیاری از جانوران عظیم‌الجنه‌ای که تا کنون صید شده‌اند، به اندازه‌های بزرگ بوده‌اند که می‌توانستند انسانی را ببلعند. ولی نکته‌ای که در این داستان نهفته است، شهادتی است بر اینکه این واقعه يك معجزه بود؛ بطوریکه مأموریت یونس به شهر نینوا را تأیید می‌کند. صرفنظر از چنین معجزه شگفت آوری، مردم نینوا توجه کمی به یونس نشان دادند (لوقا ۱۱ : ۳۰).

نکات باستان شناختی:

تا آنجا که مطلع می‌باشیم در کتیبه‌های آشوریان در مورد توبه مردم نینوا هیچگونه ذکری به میان نیامده است. اما آثار و شواهد موجود دلالت بر آن دارند که «داد - نیراری» همچون «امنوفیس چهارم» که حاکم مصر بود، اصلاحاتی انجام داده است. در زمان سلطنت سه تن از پادشاهان آشور که پس از «داد نیراری» به قدرت رسیدند، کشور گشایی آشوریان مسکوت و متوقف مانده بود. در طی این دوره اسرائیل توانست اراضی از دست رفته خود را استرداد نماید (دوم پادشاهان ۱۴ : ۲۵). شواهد بسیاری وجود دارند مبنی بر اینکه تأثیر یونس نبی بر نینوا عمیق و بنیادین بوده است. تأثیری که در واقع ناشی از جهانی بودن مأموریت او و پیغام عهد عتیق است.

هدف خدا در این کتاب

از يك نظر، ممکن است هدف مورد نظر در رابطه با به تعویق افتادن اسارت اسرائیل باشد، چرا که آرزوی غلبه بر اسرائیل یکی از چیزهایی بود که اهالی نینوا باید از آن توبه می‌کردند (۳ : ۸). اما عمده‌تاً چنین بنظر می‌رسد که قصد خدا این بود تا نشان دهد به همان نحوی که قوم خود را مورد توجه قرار می‌دهد، همچنین نسبت به سایر امت‌ها نیز علاقمند می‌باشد.

علاوه بر این، خانه یونس در جت حافر بود (دوم پادشاهان ۱۴ : ۲۵). یعنی در نزدیکی ناصره، جایی که خانه عیسی مسیح قرار داشت که از نظر او یونس يك «آیت» بشمار می‌رفت.

همچنین یاقا، جایی که یونس از آنجا سوار کشتی شد تا بدین وسیله از اعلام پیغام خدا به قوم دیگری امتناع ورزد، جایی بود که ۸۰۰ سال بعد، خدا به پطرس فرمود تا مژده انجیل را به دیگر امت‌ها نیز بشارت دهد (اعمال رسولان باب ۱۰).

ضمناً عیسی مسیح واقعه این کتاب را بعنوان اشاره‌ای بر قیام خود در «روز سوم» نقل می‌کند (متی ۱۲ : ۴۰). و بالاخره ماجرای یونس نبی تصویری است از واقعه عظیم تاریخی که عبارت است از قیام مسیح و اعلام انجیل به جمیع امت‌ها.

کتاب یونس (ترجمه قدیمی)

فرار یونس از امر خدا

و کلام خداوند بر یونس بن امثای نازل شده، گفت: ۲ «برخیز و به نینوا شهر بزرگ برو و بر آن ندا کن زیرا که شرارت ایشان به حضور من برآمده است.»

۳ اما یونس برخاست تا از حضور خداوند به ترشیش فرار کند و به یافا فرود آمده، کشتی‌ای یافت که عازم ترشیش بود. پس کرایه‌اش را داده، سوار شد تا همراه ایشان از حضور خداوند به ترشیش برود. ۴ و خداوند باد شدیدی بر دریا وزانید که تلاطم عظیمی در دریا پدید آمد چنانکه نزدیک بود که کشتی شکسته شود. ۵ و ملاحان ترسان شده، هر کدام نزد خدای خود استغاثه نمودند و اسباب را که در کشتی بود به دریا ریختند تا آن را برای خود سبک سازند. اما یونس در اندرون کشتی فرود شده، دراز شد و خواب سنگینی او را در ربود.

۶ و ناخدای کشتی نزد او آمده، وی را گفت: «ای که خفته‌ای، تو را چه شده است؟ برخیز و خدای خود را بخوان؛ شاید که خدا ما را بخاطر آورد تا هلاک نشویم.» ۷ و به یکدیگر گفتند: «بیایید قرعه بیندازیم تا بدانیم که این بلا به سبب چه کس بر ما وارد شده است؟» پس چون قرعه انداختند، قرعه به نام یونس درآمد. ۸ پس او را گفتند: «ما را اطلاع ده که این بلا به سبب چه کس بر ما عارض شده؟ شغل تو چیست و از کجا آمده‌ای و وطنت کدام است و از چه قوم هستی؟» ۹ او ایشان را جواب داد که: «من عبرانی هستم و از یهوه خدای آسمان که دریا و خشکی را آفریده است ترسان می‌باشم.»

۱۰ پس آن مردمان سخت ترسان شدند و او را گفتند: «چه کرده‌ای؟» زیرا که ایشان می‌دانستند که از حضور خداوند فرار کرده است چونکه ایشان را اطلاع داده بود. ۱۱ و او را گفتند: «با تو چه کنیم تا دریا برای ما ساکن شود؟» زیرا دریا در تلاطم همی افزود. ۱۲ او به ایشان گفت: «مرا برداشته، به دریا بیندازید و دریا برای شما ساکن خواهد شد، زیرا می‌دانم این تلاطم عظیم به سبب من بر شما وارد آمده است.»

۱۳ اما آن مردمان سعی نمودند تا کشتی را به خشکی برسانند اما نتوانستند زیرا که دریا به ضد ایشان زیاده و زیاده تلاطم می‌نمود. ۱۴ پس نزد یهوه دعا کرده، گفتند: «آه ای خداوند به خاطر جان این شخص هلاک نشویم و خون

بی‌گناه را بر ما مگذار زیرا تو ای خداوند هر چه می‌خواهی می‌کنی.» ۱۵ پس یونس را برداشته، در دریا انداختند و دریا از تلاطمش آرام شد. ۱۶ و آن مردمان از خداوند سخت ترسان شدند و برای خداوند قربانی‌ها گذرانیدند و نذرها نمودند. ۱۷ و اما خداوند ماهی بزرگی پیدا کرد که یونس را فرو بُرد و یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی ماند.

ترجمه تفسیری

فرار یونس از حضور خداوند
خداوند این پیغام را برای یونس پسر امیتای فرستاد:
۲ « به شهر بزرگ نینوا برو و به اهالی آنجا بگو که خداوند می‌فرماید: شرارت شما از نظر من مخفی نیست و من بزودی شما را نابود خواهم کرد.»
۳ ولی یونس که نمی‌خواست به نینوا برود تصمیم گرفت از حضور خداوند به ترشیش فرار کند. او به بندر یافا رفت و در آنجا کشتی‌ای دید که عازم ترشیش بود. یونس کرایه خود را پرداخت و سوار کشتی شد.
۴ اما همین که کشتی از ساحل دور شد، ناگهان خداوند باد شدیدی وزانید و دریا را متلاطم ساخت بطوری که نزدیک بود کشتی غرق شود. ۵ ملوانان از ترس جان خود، هر کدام از خدای خود کمک طلبیدند. آنها بارها را به دریا ریختند تا کشتی سبک شود. در تمام این مدت، یونس با خیال راحت در انبار کشتی خوابیده بود!
۶ ناخدای کشتی نزد او رفت و فریاد زد: «چرا در این موقعیت خطرناک بی خیال خوابیده‌ای؟ برخیز و نزد خدای خود فریاد برآور تا شاید به ما رحم کرده، ما را نجات دهد!»
۷ آنگاه کارکنان کشتی تصمیم گرفتند قرعه بیندازند تا ببینند کدام یک از آنها خدایان را به خشم آورده و باعث این طوفان وحشتناک شده است. قرعه به نام یونس افتاد.
۸ آنها از او پرسیدند: «به ما بگو به چه علت این بلا بر ما عارض شده است؟ تو کیستی؟ کارت چیست؟ اهل کجایی؟ از چه قومی هستی؟»
۹ و ۱۰ یونس گفت: «من عبرانی هستم و خداوند، خدای آسمان را که زمین و دریا را آفرید می‌پرستم.» سپس به ایشان گفت که از حضور خداوند فرار کرده است. آنها وقتی این را شنیدند بسیار ترسیدند و گفتند: «چرا این کار را کردی؟»
۱۱ تلاطم دریا هر لحظه زیاده‌تر می‌شد، پس به او گفتند: «با تو چه کنیم تا طوفان آرام شود؟»
۱۲ یونس گفت: «مرا به دریا بیندازید و دریا دوباره آرام می‌شود؛ چون میدانم این طوفان وحشتناک بسبب من دامنگیر شما شده است.»
۱۳ ملوانان کوشش کردند کشتی را به ساحل برسانند، ولی موفق نشدند. طوفان شدیدتر از آن بود که بتوان با آن دست و پنجه نرم کرد! ۱۴ پس آنها به رسم خودشان نزد خداوند، خدای یونس دعا کرده، گفتند: «ای خداوند، ما را برای مرگ این شخص هلاک نکن و ما را مسئول مرگ او ندان؛ زیرا همه اینها خواست تو بوده است.»
۱۵ آنگاه یونس را برداشته، او را به دریای خروشان انداختند و طوفان قطع شد!
۱۶ آنها از خداوند ترسیدند و قربانی تقدیم او نمودند و نذرها کردند.
۱۷ همان موقع خداوند ماهی بزرگی فرستاد و ماهی یونس را بلعید و یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی ماند.

راه‌نما

باب ۱. فرار یونس نبی
عقیده بر این است که «ترشیش» در اسپانیا قرار دارد. یونس خود را برای سفر به دورترین نقطه‌ای که در جهان شناخته شده بود، آماده می‌کرد.
ترجمه قدیمی (کتاب یونس)

دعای یونس
و یونس از شکم ماهی نزد یهوه خدای خود دعا نمود ۲ و گفت: «در تنگی خود خداوند را خواندم و مرا مستجاب فرمود. از شکم ماهی تضرع نمودم و آواز مرا شنیدی. ۳ زیرا که مرا به ژرفی در دل دریاها انداختی و سیلها مرا احاطه نمود. جمیع خیزابها و موجهای تو بر من گذشت. ۴ و من گفتم از پیش چشم تو انداخته شدم. لیکن هیکل قدس تو را باز خواهم دید. ۵ آنها مرا تا به جان احاطه نمود و لجه دور مرا گرفت و علف دریا به سر من پیچیده شد. ۶ به بنیان کوهها فرود رفتم و زمین به بندهای خود تا به ابد مرا در گرفت. اما تو ای یهوه خدایم حیات مرا از حفره برآوردی. ۷ چون جان من در اندرونم بی‌تاب شد، خداوند را بیاد آوردم و دعای من نزد تو به هیکل قدس رسید. ۸ آنانی که اباطیل دروغ را منظور می‌دارند، احسان‌های خویش را ترک می‌نمایند. ۹ اما من به آواز تشکر برای تو قربانی خواهم گذرانید، و به آنچه نذر کردم وفا خواهم نمود. نجات از آن خداوند است.» ۱۰ پس خداوند ماهی را امر فرمود و یونس را بر خشکی قی کرد.

دعای یونس

آنگاه یونس از شکم ماهی نزد خداوند، خدای خود دعا کرده گفت:
 ۲ « به هنگام سختی، خداوند را خواندم و او مرا اجابت فرمود. از عالم مرگ فریاد بر آوردم و تو ای خداوند، به داد من رسیدی! ۳ مرا به اعماق دریا انداختی. در سیلابها غرق شدم و امواج خروشان مرا پوشانید. ۴ به خود گفتم که مرا از نظر خود دور انداخته ای و دیگر نمیتوانم خانه مقدست را ببینم.
 ۵ « در امواج دریا فرو رفتم. مرگ بسیار نزدیک بود. آنها مرا احاطه کردند و علفهای دریا دور سرم پیچیدند. ۶ تا عمق کوهها فرو رفتم. درهای زندگی به رویم بسته شد و در دیار مرگ زندانی شدم. ولی ای خداوند، خدای من، تو مرا از چنگال مرگ رهانیدی!
 ۷ « وقتی که تمام امید خود را از دست داده بودم، بار دیگر تو را ای خداوند به یاد آوردم و دعای قلب من در خانه مقدست به حضور تو رسید.
 ۸ « کسانی که بتهای باطل را میپرستند از پیروی تو برگشته اند، ۹ ولی من با سرودهای تشکر برای تو قربانی خواهم کرد و نذر خود را به تو ادا خواهم نمود. نجات فقط از جانب خداوند است.»
 ۱۰ آنگاه خداوند به ماهی امر فرمود که یونس را از دهان خود به ساحل بیاندازد و ماهی چنین کرد.

راهنما

باب ۲. دعای یونس

از دعای زیبایی او چنین استنباط می‌شود که به احتمال قریب به یقین او عادت داشت که در قالب کلماتی از مزامیر دعا کند. احتمالاً سرزمینی که یونس بدان افکنده شد، در نزدیکی یافا بود که خیلی‌ها می‌توانستند شاهد عینی این واقعه باشند.
 کتاب یونس (ترجمه قدیمی)

رفتن یونس به نینوا

پس کلام خداوند بار دوم بر یونس نازل شده، گفت: ۲ «برخیز و به نینوا شهر بزرگ برو و آن وعظ را که من به تو خواهم گفت به ایشان ندا کن.»
 ۳ آنگاه یونس برخاسته، برحسب فرمان خداوند به نینوا رفت. و نینوا بسیار بزرگ بود که مسافت سه روز داشت. 4 و یونس به مسافت يك روز داخل شهر شده، به ندا کردن شروع نمود و گفت: «بعد از چهل روز نینوا سرنگون خواهد شد.» ۵ و مردمان نینوا به خدا ایمان آوردند و روزه را ندا کرده، از بزرگ تا کوچک پلاس پوشیدند.
 ۶ و چون پادشاه نینوا از این امر اطلاع یافت، از کرسی خود برخاسته، ردای خود را از بر کند و پلاس پوشیده، بر خاکستر نشست. ۷ و پادشاه و اکابرش فرمان دادند تا در نینوا ندا در دادند و امر فرموده، گفتند که «مردمان و بهایم و گاو و گوسفندان چیزی نخورند و نچرند و آب ننوشند. ۸ و مردمان و بهایم به پلاس پوشیده شوند و نزد خدا بشدت استغاثه نمایند و هرکس از راه بد خود و از ظلمی که در دست او است بازگشت نماید. ۹ کیست بدانند که شاید خدا برگشته، پشیمان شود و از حدت خشم خود رجوع نماید تا هلاک نشویم؟»
 ۱۰ پس چون خدا اعمال ایشان را دید که از راه زشت خود بازگشت نمودند، آنگاه خدا از بلایی که گفته بود که به ایشان برساند پشیمان گردید و آن را بعمل نیاورد.

ترجمه تفسیری

یونس در نینوا

۱ آنگاه خداوند بار دیگر به یونس فرمود: ۲ «به شهر بزرگ نینوا برو و همانطور که به تو گفتم، به آنها هشدار بده که سرنوشت شومی در انتظار آنهاست!»
 ۳ یونس اطاعت کرده، به نینوا رفت. نینوا شهر بسیار بزرگی بود بطوری که سه روز طول میکشید تا کسی سراسر آن را ببیند. ۴ یونس وارد شهر شد و پس از طی يك روز راه شروع به موعظه کرده، گفت: «بعد از چهل روز نینوا ویران خواهد شد!» ۵ اهالی شهر حرفهایش را باور کرده، به همه اعلان کردند که روزه بگیرند؛ و همه، از بزرگ تا کوچک، پلاس پوشیدند.
 ۶ هنگامی که پادشاه نینوا شنید که یونس چه گفته است از تخت خود پایین آمده، لباس شاهانه را از تن درآورد و پلاس پوشیده، در خاکستر نشست. ۷ پادشاه و بزرگان دربار او این پیغام را به سراسر شهر فرستادند: «نه مردم و نه

حیوانات، هیچکدام نباید چیزی بخورند و حتی آب بنوشند. ۸ همه مردم باید پلاس پوشیده، به درگاه خداوند التماس کنند و از راههای بد خود بازگشت نموده، از اعمال زشت خود دست بکشند. ۹ کسی چه میداند، شاید خداوند از خشم خود برگردد و بر ما ترحم کرده، ما را از بین نبرد.»
۱۰ وقتی خدا دید آنها از راههای بد خود دست کشیده اند بر آنها ترحم کرده، بلایی را که گفته بود بر ایشان نفرستاد.

راهنا

باب ۳. توبه نینوا

بی‌تردید یونس در موعظه خود از اتفاقی که در رابطه با ماهی برایش رخ داده بود، و همچنین دلایلی که گفته‌های او را اثبات می‌کردند، سخن بمیان آورده است. سخن گفتن در نام خدای قومی که مردم نینوا قصد چپاول و غارت آن را داشتند، موجب شد تا آنها گفته‌های او را جدی تلقی کرده و از آنها بترسند.

غضب یونس

۱ اما این امر یونس را به غایت ناپسند آمد و غیظش افروخته شد، ۲ و نزد خداوند دعا نموده، گفت: «آه ای خداوند، آیا این سخن من نبود، حینی که در ولایت خود بودم. و از این سبب به فرار کردن به ترشیش مبادرت نمودم زیرا می‌دانستم که تو خدای کریم و رحیم و دیر غضب و کثیر احسان هستی و از بلا پشیمان می‌شوی؟
۳ پس حال، ای خداوند، جانم را از من بگیر زیرا که مردن از زنده ماندن برای من بهتر است.» ۴ خداوند گفت: «آیا صواب است که خشمناک شوی؟»

۵ و یونس از شهر بیرون رفته، بطرف شرقی شهر نشست و در آنجا سایه‌بانی برای خود ساخته زیر سایه‌اش نشست تا ببیند بر شهر چه واقع خواهد شد. ۶ و یهوه خدا کدویی رویانید و آن را بالای یونس نمود تا بر سر وی سایه افکنده، او را از حزنش آسایش دهد و یونس از کدو بی‌نهایت شادمان شد. ۷ اما در فردای آن روز در وقت طلوع فجر خدا کرمی پیدا کرد که کدو را زد و خشک شد. ۸ و چون آفتاب برآمد خدا باد شرقی گرم وزانید و آفتاب بر سر یونس تابید به حدی که بیتاب شده، برای خود مسألت نمود که بمیرد و گفت: «مردن از زنده ماندن برای من بهتر است.»
۹ خدا به یونس جواب داد: «آیا صواب است که به جهت کدو غضبناک شوی؟» او گفت: «صواب است که تا به مرگ غضبناک شوم.» ۱۰ خداوند گفت: «دل تو برای کدو بسوخت که برای آن زحمت نکشیدی و آن را نمود ندادی که در یک شب بوجود آمد و در یک شب ضایع گردید. ۱۱ و آیا دل من به جهت نینوا شهر بزرگ نسوزد که در آن بیشتر از صد و بیست هزار کس می‌باشند که در میان راست و چپ تشخیص نتوانند داد و نیز بهایم بسیار؟»

ترجمه تفسیری

سنگلی یونس و رحمت خداوند

۱ اما یونس از این موضوع ناراحت و خشمگین شد. ۲ او نزد خداوند دعا کرد و گفت: «خداوند، وقتی در مملکت خود بودم و تو به من گفتی به اینجا بیایم، میدانستم که تو از تصمیم خود منصرف خواهی شد، زیرا تو خدای مهربان و بخشنده هستی و دیر غضبناک میشوی و بسیار احسان میکنی. برای همین بود که خواستم به ترشیش فرار کنم.
۳» خداوند، اینک جانم را بگیر، زیرا برای من مردن بهتر از زنده ماندن است.»

۴ آنگاه خداوند به وی فرمود: «آیا درست است که از این بابت عصبانی شوی؟»

۵ یونس از شهر خارج شده، بطرف شرق رفت. در خارج از شهر برای خود سایه‌بانی ساخته، زیر سایه آن منتظر نشست تا ببیند بر سر شهر چه می‌آید. ۶ آنگاه خداوند سرعت گیاهی رویانید و برگهای پهن آن را بر سر یونس گسترانید تا بر او سایه بیندازد و به او راحتی ببخشد. یونس از سایه گیاه بسیار شاد شد. ۷ اما صبح روز بعد خدا کرمی بوجود آورد و کرم ساقه گیاه را خورد و گیاه خشک شد. ۸ وقتی که آفتاب برآمد و هوا گرم شد، خداوند بادی سوزان از جانب شرق بر یونس وزانید و آفتاب چنان بر سر او تابید که بی تاب شده، آرزوی مرگ کرد و گفت: «برای من مردن بهتر از زنده ماندن است.»

۹ آنگاه خداوند به یونس فرمود: «آیا از خشک شدن گیاه باید عصبانی شوی؟»

یونس گفت: «بلی، باید تا به حد مرگ هم عصبانی شوم.»

۱۰ خداوند فرمود: «برای گیاهی که در یک شب به وجود آمد و در یک شب از بین رفت دلت سوخت، با آنکه برایش هیچ زحمتی نکشیده بودی؛ ۱۱ پس آیا دل من برای شهر بزرگ نینوا نسوزد که در آن بیش از صد و بیست هزار بچه معصوم و بیگناه، و نیز حیوانات بسیار وجود دارد؟»

راهنا

باب ۴. تلخکامی و مرارت یونس

یونس نیامده بود تا شاهد توبه آنها باشد، بلکه صرفاً هلاکت آنان را اعلام نماید. اما خداوند از توبه آنها خشنود شد

بطوریکه مصیبت آنها را دور کرد و در عوض یونس را تا حد زیادی بی‌تاب و رنجور ساخت (جهت مطالعه بیشتر به کتاب ناحوم مراجعه کنید).

اعتقاد ما بر این است که زیباترین بحث موجود، در آخرین آیه این کتاب نهفته است یعنی: رحمت خدا بر اطفال کوچک خدا مصمم بود تا از هلاکت آن شهر جلوگیری کند. چرا که قلباً از قتل عام اطفال بی‌گناه این شهر اکراه داشت. عیسی مسیح نسبت به کودکان بسیار مهربان بود و مایل بود تا بزرگترها نیز همچون کودکان باشند.

نینوا

نینوای اصلی ۵ کیلومتر طول و ۲/۵ کیلومتر عرض داشت. نینوای بزرگتر دربرگیرنده کالج در ۳۰ کیلومتری جنوب و خورساباد در ۱۵ کیلومتری شمال بود. منطقه مثلثی شکل مابین رود دجله و زاب را باید جزو استحکامات نینوا نام برد.

کالج بعنوان پایگاه نظامی نینوا در جنوب، مساحتی معادل ۱۰۰۰ جریب را شامل می‌شد. لایارد و لوفتوس باستانشناس، کاخهای آشور ناسرپال، شلمناسر و هرم سیاه او، تغلت فلاسر و اسرحدون را در این محل کشف کردند. خورساباد که منطقه امنیتی شمال نینوا بشمار می‌رفت، بدست سارگون که اسرائیل را در سال ۷۲۱ ق.م. ویران کرد، ساخته شده بود. قصر او که بعداً کاخ سلطنتی سنحاریب نیز بود، از همه این قصرها با شکوهر بود. خاکریز یونس نبی دومین پشته بزرگ در میان ویرانه‌های نینوا می‌باشد که به نام خود «یوناس» شهرت دارد. این پشته ۴۰ جریب مساحت دارد و حدود ۳۰ متر ارتفاع دارد. قبری که بعنوان آرامگاه یونس مشهور است، بر این تپه قرار دارد. این یکی از شواهدی بود که موجب شد تا آقای «کلود جیمس ریچ» دریابد که این ویرانه‌ها متعلق به شهر نینوا می‌باشند و ضمناً بتواند آنها را شناسایی کند. این قبر در نظر اهالی بومی این منطقه از آنچنان قداستی برخوردار است که اجازه داده نشده تا هیچگونه عملیات حفاری عمده‌ای در این تپه صورت بگیرد. لایارد ویرانه‌های کاخ اسرحدون را کشف کرد. امید است روزی فرا رسد که اسرار نهفته در این قصر آشکار گردند.

معرفی سیمای عیسی مسیح تاریخی که تبدیل به افسانه ای ترین پیامبران گردیده است

نگارنده سر انجام بعد سالها کند و کاو در این باب بدین نتیجه رسیده است. به طور ساده در افسانه و تاریخ عیسی مسیح نام و نشان خدایان فینیقی و سوری و پیامبر ایرانی زرتشت جایگزین نامهای تاریخی معلم و رهبر انقلابی یهود یعنی یهودای جلیلی پسر زیپورایی در عهد موسوم به دوران عیسی مسیح به جای خود و خانواده و نزدیکان خانوادگی وی گردیده اند: **عیسی مسیح** نیمه خدای اسطوره ای به جای **آدونیس** (سرور من، بعل شاهزاده، هوواوی اسطوره گیلگامش ایزد میرای جنگلهای درختان سدر لبنان) خدای میرای زمینی فینیقیها است که پسر الهه ای به نام **میرا** (میر هه، سمیرنه، ایزیس=تخت) است. **مریم** (قدیسه) مادر عیسی مسیح به جای الهه سوری معروف به **آنات** (آنس، باکره) باکره عاشق پیشه است که درون خانوادگی با **بعل** (خدا، سرور، ملک) روابط عاشقانه داشته، یا همان سیرتور (قدیسه/چندهمسره) مادر تموز است و پدران ملکوتیش به جای **ال** (رهبر، سرور)، **یوسف** (تموز/آدونیس، بت اساف اعراب) و حامیان اولیه اش **ذکریا** (واعظ) و پسرش **یحیی** (جاودانی و بخشنده) به جای شخصیت‌های معروف ایرانیان **سپیتمه گوردرز** (سرودان دینی سپید رخسار) و پسرش **سپیتاک زرتشت** (معروف به منادی آمدن نجات دهنده) - از جاودانان معروف زرتشتی- هستند که به وساطت مترادف شدن لقب **سپیتمه** مغ پدر یعنی **جمشید** (همزاد درخشان) و القاب پسرش **سپیتاک زرتشت** (شاهزاده ابراهیم ادهم اساطیری تاجیکان نیمه عرب و نیمه ایرانی) یعنی **جاودانی** و **خلیل الله** (دوست صمیمی خدا) با نامهای **مارفالوت** و **ماتثیاس** جایگزین همین نامهای **مارفالوت** (همزاد درخشندگی) و پسرش **ماتثیاس** (مزدوج با خدا؛ مأخذی بر نام مسیح) - **همرزم یهودای جلیلی انقلابی**- شده اند. ولی بعد از کنار رفتن این حایل و رویه اساطیری تاریخ عیسی مسیح، عیسی مسیح تاریخی که همان معلم انقلابی تاریخی یهود، **یهودای جلیلی** فرزند **زیپورایی** رهبر فرقه یهودی **زنالوت** (مشتاقان آزادی) است سر از بالین تاریخ مکتوم بیرون می آورد کسی که در مقابله و رویارویی با استثمارگران رومی گفت: این شرم آور است که غیر از خدای یکتای را بیرستیم و افزون بر این افراد سلطه گرز زمینی را به سروری خود بپذیریم (قابل توجه حامیان مسیحی و اسلامی بوشهای پدر و پسر که از خود همین عیسی مسیح و محمد مسخ شده خیال خویش برای تحمیق و اسارت و چپاول منابع جهان سوم بهره میگیرند). حال بعد از این مقدمه حاوی نتیجه مقاله ای که حدود یک دهه پیش در باب عیسی مسیح تدوین کرده بودم با کسر و اضافات لازمی در اینجا می آورم تا جزئیات تاریخی و اساطیری بیشتری در این باب روشن گردند:

عیسی مسیح تاریخی و عیسی مسیح اساطیری آسمانی انجیلها

آیا شخصی به نام و نشان عیسی مسیح در آن برهه زمانی که انجیلها صحبت می دارند، وجود خارجی داشته است؟ این سؤالی است که غالباً در باب وی حتی در ضمیر پنهان برخی دکانداران دینی به عمل آمده و می آید. بدین نحو پرسش، پاسخ صریح آری یا نه ناممکن می نماید، چون در تألیفات بزرگترین تاریخ نویس یهود یعنی یوسف فلاویوس با تمایلات زنالوتی (مسیحیت سیاسی بنیادی) که حدود هفت سال بعد از عهد عیسی مسیح انجیلها، در سال تولد یافته بود، با صرف نظر از دو بند معمولی که نساخان مسیحی در قرون دوم و سوم میلادی به کتاب تاریخ باستانی یهود وی افزوده اند، کسی تحت چنین نام و نشانی معرفی نشده است؛ در صورتی که می دانیم این تألیفات از لحاظ رعایت بی طرفی در بیان وقایع تاریخی- اجتماعی عهد عیسی مسیح و دهه ای چند ما قبل و ما بعد آن آثار بسیار پر ارزش و بی نظیر می باشند. بر همین پایه است که کری ولف مؤلف کتاب معروف "در باره انجیلها" در بررسیهای خود بدین نتیجه می رسد که بگوید: "باری حتی یک منبع تاریخی قابل ارزش یافت نمی شود که وجود کسی به نام عیسی مسیح را تأیید کند". آلبرت شوابتر هم در این باب می گوید: "آن عیسی ناصری که ظاهر شد مانند مسیح و موعظه کرد علم اخلاق حکومت خدایی را و پایه گذاری نمود حکومت آسمانی را بر روی زمین و مُرد برای اینکه گناه جهانیان را با قدسیت خویش بخرد، هرگز وجود خارجی نداشته است."

ولی اگر پرسش را چنین مطرح کنیم که آیا صرف نظر از آرایه های اساطیری، شخصی تحت لقب یا عنوان مکتوم یا ثانوی و متأخر عیسی مسیح در آن شرایط زمانی که انجیلها خبر می دهند وجود داشته است؟ و در این صورت نام و نشان واقعی وی چه بوده است؟ آشکار است که در این صورت مسئله و راه حل آن شکل منطقی پیدا میکند. برای پاسخ بدین سؤال لازم می آید که جریانات فکری و سیاسی مهم یهودیه/اسرائیل و همچنین سرگذشت اشخاص سرشناس یهود در نیمه دوم قرن اول پیش از میلاد و همچنین در قرن اول میلادی به دقت مد نظر قرار گیرند. در این راه سوی دو تألیف پر ارزش یوسف فلاویوس یعنی "تاریخ باستانی یهود" و "جنگ یهود با رومیان"، خود انجیلها هم اسناد مرکب اساطیری و تاریخی پر ارجی می باشند. کسی که در این عرصه در میان اخبار تاریخی یوسف فلاویوس بسیار جلب توجه می نماید معلم / فیلسوف انقلابی است که نامش **یهودا** و القابش **جلیلی** (انقلابی) و **ناصری** (قدسی) است یعنی تصادفاً به همان شکل نامهای خاستگاه یهودای جلیلی پسر حزکیا می باشد.

یوسف فلاویوس در فصل هشتم کتاب دوم جنگ یهود با رومیان، زیر عنوان یهودای جلیلی و سه فرقه مذهبی یهودیان چنین اطلاعاتی از وی به دست می دهد:

"منطقه تحت فرمانروایی آرکلایی پسر هیروود کبیر (یعنی ولایات ساماریا، یهودیه و نواحی شمالی ادومیه) تبدیل به ایالت واحدی گردید و یک فرمانده تام الاختیار رومی به نام کوپونی یوس برای اداره آن فرستاده شد. در عهد او (بین

سالهای ۶ تا ۹ میلادی) یک مرد **جلیلی** (انقلابی) به نام **یهودا** ظهور کرد و هم میهنان خود را به مبارزه با تسلط بیگانگان دعوت نمود. او می گفت این شرم آور است که هم خراج به رومیها داده، هم جز خدای متعال انسانهای فانی را به سروری خود قبول کنیم. وی فرقه خاص خود را تأسیس کرد که وجه اشتراک چندانی با سه فرقه یهودی دیگر یعنی فریسی، صدوقی و اسنی نداشت."

یوسف فلاویوس در جاهای دیگر تألیفات خود اشاره می کند که گروههای بزرگ همین فرقه چهارم یعنی پیروان یهودای جلیلی فیلسوف، بعداً اسم **زنالوت** (یعنی مشتاقان آزادی) را بر خود گرفته بودند. اما در تاریخ منشأ دین عالم گیر مسیحیت این اشتباه بزرگ رخ داده که این یهودای جلیلی، فیلسوف انقلابی یهود را با **یهودای جلیلی** دیگری که فرزند راهزنی به نام **حزکیا** بوده و مورد طعن و سرزنش لوقای انجیل نویس و تصادفاً آن هم در همان سالهای آغازین میلادی قیام سیاسی بزرگی را در جلیلیه رهبری می نمود یکی انگاشته اند، نتیجتاً با زیر سایه وی بردن هویت یهودای جلیلی فیلسوف پیدا نمودن عیسی مسیح تاریخی را غامض و تقریباً غیر ممکن کرده اند. در صورتی که میدانیم قتل یهودای جلیلی فرزند حزکیا حدود دو سال پیش از ظهور دوباره یهودای جلیلی فیلسوف در جلیلیه، اتفاق افتاده است. چنانکه اشاره شد در باره جنبش نارسای یهودای فرزند حزکیا، در خود ملحقات انجیلیها هم سخن به میان آمده است: "بعد از او (تئودا) در زمان سرشماری (حدود سال ۶-۷ میلادی) شخصی دیگر به نام یهودای جلیلی برخاست و عده ای مرید پیدا کرد. ولی او هم کشته شد و مریدانش پراکنده شدند (خدمات رسولان مسیح، لوقا، بند ۳۷ از فصل پنجم). "منابع تحقیقی مسیحی معاصر تاریخ قتل همین یهودای جلیلی فرزند حزکیا را سال ۵ میلادی اعلام می دارند. در استدلال بیشتر این مطلب که دو یهودای جلیلی مذکور اشخاص جداگانه ای بوده و شخصیتهای متفاوتی داشته اند، شواهد و اسناد روشنی را میتوان بر مبنای منابع تاریخی ارائه نمود:

از گفته های یوسف فلاویوس در باره یهودای جلیلی فرزند حزکیا چنین بر می آید که قیام وی مبنای ایدئولوژیک خاصی نداشته است و به احتمال زیاد انگیزه اصلی خود وی حس انتقام جویی از قتل پدرش حزکیا بوده که به جرم راهزنی توسط هیروود کبیر به قتل رسیده بود. افزون بر این فلاویوس در مورد خاستگاه وی گوید که موطن شهر گماله بود. از آنجا به گولان آمد (این شهرها در سمت شرقی دریاچه جلیل قرار داشتند). او بعد از مرگ هیروود کبیر (چهار سال پیش از میلاد) به جلیلیه آمد و زرادخانه دولتی شهر صفوریه مرکز ولایت جلیلیه را ضبط نموده، در آنجا بر مسند قدرت تکیه زد. اما در سال پنجم میلادی از سپاهیان تحت فرماندهی کونینتیوس واروس والی رومی شکست خورد و به قتل رسید. در این واقعه شهر صفوریه ویران گشت و حدود دو هزار تن از قیام کنندگان مصلوب شدند. چنانکه پیداست حوزه قیام مسلحانه یهودای جلیلی مذکور از آغاز کار سمت اسرائیل در شمال یهودیه، سمت شرقی دریاچه جلیل و خود ایالت جلیلیه بوده است. در حالی که مطابق شواهد و قرائن تاریخی که بدانها خواهیم پرداخت یهودای جلیلی فیلسوف- معلم- روحانی انقلابی در آن عهد در جنوب در سمت مصر (به احتمال زیاد در آن بخش از صحرای سینا که از سلطه مستقیم رومیان خارج بوده) فعالیت سیاسی و فرهنگی داشته است. یوسف فلاویوس اطلاعات پراکنده بیشتری از همین یهودای جلیلی فیلسوف و خاندان وی به دست می دهد: یکجا میگوید دو تن از پسران وی به اسمی **یعقوب** و **شمعون** که در رأس انقلابیون **زنالوت** قرار داشتند، در عهد تیبریوس آکساندر والی رومی یهودیه (بین سالهای ۴۶ تا ۴۸ میلادی) دستگیر گردیده، مصلوب شدند. در جای دیگر در رابطه با پسر سوم وی **مناحیم**- که در سال ۶۶ میلادی در صدر قیام یهودیان ماسادا (در جنوب شرقی یهودیه) قرار داشته، بعد دستگیر گردیده و با شکنجه های سخت اعدام گردیده- چنین خبر میدهد: "در این زمان (حدود سال ۶۶ میلادی) شخصی به نام **مناحیم** (مناحیم) ظهور نمود که یکی از پسران عالم معروف یهودا، ملقب به جلیلی بود. این همان یهودایی است که یکبار در عهد فرمانروایی کویرینوس (فرماندار رومی سوریه بعد از سال پنج میلادی) یهود را ملامت کرد به اینکه آنان اطاعت، هم از فرمان خدا و هم از دستور رومیان [اشغالگر] کنند. **مناحیم** پسر او با پیروانش به سوی شهر ماسادا (در ساحل جنوب غربی بحرالمتبت) رهسپار شد. در آنجا زرادخانه دولتی شهر را تصرف کرده، سوای هم میهنان خود شورشیان خارجی را نیز مسلح نمود. وی در رأس این جمعیت کثیر که که محافظین وی گشته بودند، پادشاهی بر اورشلیم جلوه گر میشد... "چنانکه گفته شد خود این یهودای جلیلی عالم و روحانی انقلابی، غیر از یهودای جلیلی فرزند حزکیای راهزن است. اما فلاویوس او را به سبب موقعیتش در روم به عمد سوابق سیاسی قبلی وی را تحت مشخصات نه چندان متفاوت دیگری چنین معرفی نموده است (مترجمین اروپایی به صراحت بدین ابهام گویی عمدی یوسف فلاویوس در این باره اشاره می نمایند): یوسف فلاویوس، شخص بسیار معروفی به نام یهودا فرزند زیپورایی معروفترین عالم یهود و مفسر بی نظیر قوانین ابا و اجدادی و مربی جوانان معرفی کرده، گوید که او کمی پیش از سال چهارم پیش از میلاد بیماری هولناک هیروود کبیر را پیشگویی کرده بود. به گفته فلاویوس این پیشگویی زمانی صورت گرفت که وی به همراه دوست و هم فکرش ماتئیس فرزند مارقالوت مریدان جوانشان را با وعده نجات آخری تشویق میکردند به اینکه تندیس عقاب طلایی سمبل امپراطوری روم را که به امر هیروود کبیر بر بالای سر درب اورشلیم نصب شده بود، کنده و پائین بیاورند. سبب آن بود که که به نظر یهودا و ماتئیس وجود این سمبل در آنجا مغایر با قوانین و سنن دینی یهود بود. اما چون این کار به واسطه شایع شدن خبر مرگ هیروود کبیر در روز روشن، پیش چشم جمعیتی زیاد صورت گرفت، باعث بر انگیخته شدن خشم هیروود کبیر شد. دستور داد که عمال و مسیبین این حادثه را دستگیر کنند. طبق مندرجات هر دو کتاب یوسف فلاویوس، خود ماتئیس فرزند مارقالوت و حدود ۴۰ تن از مریدان جوان یهودا و ماتئیس که شجاعانه از اقدامشان دفاع کرده بودند، درون آتش سوخته یا اعدام گردیدند.

به سبب این واقعه شوم ماه چندین شب در خسوف بود. اما در مورد سرنوشت یهودا و جمعی از شاگردانش مطلب ظاهراً گنگ و مبهم است چه فلاویوس در کتاب جنگ یهود با رومیان با لحن نا روشن و محافظه کارانه ای صرفاً اشاره میکند: "هیروود امر کرد که بسوزانند آن جوانانی را که به بالای سر درب معبد اورشلیم رفتند، حتی آن علما (یعنی یهودا و ماتتئاس) را و همچنین دستور داد جوانانی را که در این رابطه به زندان افکنده شده اند، به دست جلاذ سپرده شوند." ولی فلاویوس که در کتاب تاریخ باستانی یهود مفصل تر از واقعه سخن میگوید، معلوم می نماید که فقط ماتتئاس و عده ای از مریدان جوان سوخته و گروهی دیگر از این مریدان جوان اعدام شده اند. بنابراین شخص یهودا و جمعی از شاگردانش باید از این حادثه جان سالم به در برده باشند. از اشارات صریح انجیلها در مورد عیسی مسیح در زمان دریافت خبر حادثه قتل یحیی (ماتتئاس) در خواهیم یافت که این پناهگاه که وی با قایق راهی آن شده است، در سمت مصر به احتمال زیاد صحرای سینای مصر بوده است.

حال می توان دلایل قاطع و واضحی را ارائه نمود مبنی بر این که یهودای جلیلی فرزند زیپورایی همان عیسی مسیح تاریخی است:

۱- انجیلها زادگاه عیسی مسیح را هم **بیت لحم یهودیه** و همچنین **قصبه ناصره ایالت جلیلیه** اسرائیل معرفی میکنند که از این میان اولی درست است: اصلاً طبق انجیل متی عیسی پس از بازگشت از فرار به مصر (در اصل در واقعه قتل همکارش ماتتئاس یحیی و شاگردانش) بود که در شهر ناصره جلیلیه ساکن شد، چون هیروودیس آرکلاؤس پسر هیروود کبیر در یهودیه سلطنت میکرد، لذا او به همراه خانواده اش مقصد راهش را به سوی ناصره جلیلیه برگزید. در حالیکه در هنگام بازگشت عیسی مسیح تاریخی یعنی یهودا فرزند زیپورایی، خانواده و شاگردانش به یهودیه که در حدود سال ۶-۷ میلادی اتفاق افتاده، در آنجا از سال ۶ میلادی به جای آرکلائی پسر هیروود کبیر، یک والی رومی به نام کوپونیوس حاکم بود. بنابراین بر خلاف انجیل متی عیسی مسیح/یهودای جلیلی و همراهانش راهشان را به سوی ناصره جلیلیه کج نکرده اند و عبارات انجیل متی مبنی بر اینکه "پسر خود را از مصر فرا خواندم" و او ناصری "جوان مقدس" خوانده خواهد شد، اشاره به توطن او در ناصره جلیلیه بعد از بازگشت از مصر نیست. چنانکه قبلاً اشاره شد، عناوین **جلیلی** (انقلابی) و **ناصری** (جوان قدسی) -مطابق با همان **تانوروس** (خدای قربانی شونده ورز او مثل) / **ترسا** (ایزد جوان به سومری) / **تموز** بابلها (دریغ)، **ادونیس** / **بعل** فینیقیها (یعنی سرور) - در واقع صرفاً القاب سیاسی و روحانی وی بوده اند که از نام و نشان خدایان جوان محتضر معروف پیشین اخذ شده اند. تأثیر فرهنگی مصر روی مندرجات انجیل متا کاملاً مشهود است: آنجائی که میگوید: "عیسی مسیح را پیش از تولدش **عمانونیل** (در اصل به معنی **آمون** خدای ماست) نام گذاشتند." و "روح خدا به صورت **کیوتری** پائین آمد که **تو** (عیسی مسیح) **فرزند عزیز من هستی** و من از تو خوشنوم" (اشاره به اینکه نام پدر واقعی عیسی که به عمد کتمان شده است معنی پرنده به عبری یعنی زیپورای را می داده است): در واقع در عبارت انجیلی فوق **خدا خوشنود** معنی لفظی نام فرعون معروف مصر **آختاتون** (آمن هوتب) / **آمنوفیس** یعنی **آمون خوشنود** (پسر **توتمس** (زاده خدای پرنده شکل = زیپورایی) می باشد. جالب است که معنی لفظی پسر آختاتون یعنی **توتانخامون** هم در این رابطه معنی پرنده ملکوئی خدای **آمون** (سرّی) را میدهد. به نظر میرسد معنی لفظی همین نام لفظی **توتمس** وسیله تطابق لقب خداخوشنود عیسی با **آمون هوتب** / **آمنوفیس** گردیده است. به نظر میرسد خود نام خدای مصری **آمون** یعنی مرموز و سرّی که به طور عام به برخی از خدایان مصری اطلاق می شده، مأخذ اصلی نامهای **یهوه** و **ایل** (الله) به معنی "ای آن که او" می باشد که هر دو معروف به نامرئی بودن هستند و مطابق تورات پرستش آن تحت همان نام مصریش **آمون** در نزد یهود شایع بوده است. ۲- چنانکه گفته شد نام پدر یهودا یعنی **زیپورایی** به لغت عبری به معنی پرنده است. متقابلاً در انجیل مرقس، باب ۱، آیات ۹ تا ۱۲ گفته میشود: "یکی از همان روزها، عیسی از شهر ناصره ایالت جلیل نزد یحیی رفت و یحیی هم او را در آب رود اردن غسل تعمید داد. هنگامی که عیسی از آب بیرون می آمد. دید که آسمان باز شد و روح پاک خدا به شکل کیوتری فرود آمد و روی او قرار گرفت و صدایی از آسمان گفت: "تو فرزند عزیز من هستی که از تو منتخب خودم بسیار خوشنوم". قابل توجه است که خود نام **یهودا** به معانی ستایش شده (= **محمد**، **حیمدای موعود پیامبران توراتی**)، تمجید شده از جانب خدا و **موعود** می باشد. اسامی **مریم** و **یوسف** که در عربستان به صورت **بتان** عزّی (الهه پاک) / **ایشتار** / **نائله** (عطا کننده) و **اساف** (افزاینده نعمت، برکت دهنده) پرستش میشده اند و مراسم حجّ سعی بین صفا و مروه یادگار آنها، اسامی کاملاً اساطیری بوده اند که به جهت آراستن و دادن وجهت بیشتر به عیسی مسیح (یهودا پسر زیپورایی) به وی پیوند داده شده اند. **مریم باکره** (در اساس به معنی باکره به جهت نداشتن فرزند) در اصل همان **ایشتار** (باکره، پوشیده، مخفی) یا **اینانا** (الهه باکره) در نزد بابلها است که در اساطیر با چندین عنوان از جمله **بعلت رامه** (الهه برکت دهنده عشق) و **آنات** (باکره) مشهور بوده است. خواهیم دید که اسامی **مریم** و **یوسف** یعنی نامهای منسوب به مادر و دایه بدین شکل خود به توسط انجمن رسولان مسیح، از اسطوره **ادونیس** (خدای رستنیهای فینیقیها/تموز/یوسف) گرفته شده اند.

۳- چنانکه گفته شد پنج سال پیش از میلاد در رابطه با قیام **یهودا** و **ماتتئاس** (ساقط و خرد کردن تندیس عقاب طلایی، سمبل امپراطوری روم) به فرمان خشم آلود هیروود کبیر حدود چهل تن از جوانان هوادار یهود و ماتتئاس که در این رابطه دستگیر شده و شجاعانه از اقدام خود دفاع کرده بودند، به همراه خود **ماتتئاس** فرزند مارقالوت سوخته یا اعدام شدند. به گفته یوسف فلاویوس که نشانگر تأثر یهود از واقعه است به خاطر قتل ایشان ماه چندین شب در خسوف بود. متقابلاً طبق انجیل متی، عیسی مسیح در همین سال (در حقیقت پنج سال پیش از میلاد) تولد یافت (در واقع قیام کرد). از

انجاییکه ستاره شناسان گفته بودند که او پادشاه یهود خواهد شد لذا هیروود کبیر سخت نگران شده، تلاش کرد که نوزاد را که گفته بودند در بیت لحم زاده میشود، توسط ستاره شناسان پیدا کند. اما چون ستاره شناسان بعد از زیارت کودک از راه دیگری به وطن خود در شرق برگشتند، بسیار خشمگین شد و دستور داد تا تمام بچه های دو ساله و زیر دو سال را که در بیت لحم و حومه های آن بودند بکشند. از مقابله دو روایت مذکور به راحتی در می یابیم که تولد عیسی مسیح در اصل به منزله و معنی ظهور و قیام یهودای جلیلی فرزند زبوریایی و همدستش ماتثیاس فرزند مارقالوث بوده است. چون در انجیل لوقا نیز تولد عیسی به وضوح به همین معنی است. چون به گفته لوقا، عیسی مسیح در زمان سرشماری یهودیه یعنی سال ۶-۷ میلادی متولد شد، آن زمان که کویریونیوس والی رومی سوریه بود. چنانکه ذکرش رفت طبق گفته یوسف فلاویوس قیام دوباره یهودای جلیلی فیلسوف در عهد همین کویریونیوس (بین سالهای ۶-۹ میلادی) به وقوع پیوست. قابل توجه است که خبر انجیلی اعدام گردیدن کودکان نوزاد (در واقع شاگردان نوجوان یهودا و ماتثیاس) توسط هیروود کبیر و پیدا نشدن و به دور دستها پناه بردن عیسی مسیح نوزاد یا همان یهودای معلم- روحانی انقلابی به وضوح گویای جان سالم به در بردن یهودا از حادثه اعدام شدن مسببین سقوط و هدم تندیس عقاب طلایی سمبل امپراطوری روم می باشد. ۴- نام سه مغ ستاره شناسی که گویا به دیدار عیسی نوزاد شتافته اند و انجیل متا بدون نام از آنها یاد کرده است، در منابع مسیحی به صورت **کاسپار** (به لغت اوستایی یعنی زائر درخشان، یا زائر دیدار موجود درخشان)، **ملخیر** (به عبری یعنی مشاور نورانی) و **بالتازار** (به عبری یعنی گنجور) از اساطیر آئین مهر پرستی گرفته اند. اصل این تثلیث نزد ایشان **ایزد مهر** (خورشید گردنده)، **کوتو** (منسوب به رهبر روحانی) و **کوتوپاتس** (نگهبان رهبر روحانی) بوده است. در اساطیر مهر پرستی این دو همراه مهر در لباس چوپانانند و بی جهت نیست که انجیل لوقا به جای سه مغ ستاره شناس از چوپانان بشارت یافته از تولد عیسی مسیح و زائرین اولیه دیدار وی صحبت نموده است.

۵- واقعه ساقط و خرد شدن مجسمه عقاب طلایی سمبل امپراطوری روم توسط پیروان جوان یهودای جلیلی (عیسی مسیح) و **ماتثیاس** (یحیی) بی تردید همان حادثه ای است که در انجیل متا، باب ۲۱، آیه ۱۲ با چنین عبارتی بیان شده است: "عیسی به داخل خانه خدا رفت و کسانی را که در صحن خانه خدا خرید و فروش می کردند، بیرون نمود و میز صرافها و بساط کبوتر فروشها را واژگون کرد." خبر صریح و درست بی شک همان سرنگونی و هدم تندیس عقاب طلایی (نشانه امپراطوری روم) توسط پیروان جوان یهودا و ماتثیاس است که به اعدام ماتثیاس و شاگردان و گریز یهودا منجر گردید. چون به طوری که گفته میشود داخل حرم بیت المقدس جای فروش کالا نبود. پیداست که قضیه از سر مصلحت اندیشی و تقیه رسولان مسیحی بدین شکل بسیار تحریف شده بازگویی شده است.

۶- چنانکه گفته شد بر اساس نوشته های یوسف فلاویوس، یهودا و عده ای از شاگردانش بعد از خلع گردیدن هیروود آرکلائوس پسر هیروود کبیر، یعنی بعد از سال پنج میلادی از سمت آرامیان سمت صحرای سینا یا سوریه به یهودیه باز گشتند. نتیجتاً معلوم میشود از سقوط تندیس عقاب طلایی تا حدود سال هفت میلادی یهودا و شاگردانش در سمت قبایل نیمه آرامی و نیمه عرب نبطی صحرای سینا یا در نزد آرامیان سمت سوریه اقامت داشته اند. آرامی دانستن عیسی مسیح گواه این ادعاست: برای تأیید مورد اول سند انجیل متا را در دست داریم که میگوید: "سال پیش از رحلت هیروود کبیر یعنی پنج سال پیش از میلاد (که همان تاریخ ساقط کردن عقاب طلایی است) خانواده عیسی یعنی مریم و یوسف برای نجات عیسی کودک، وی را از بیت لحم بر داشته، به سمت مصر فرار کردند، ولی بعد از مرگ هیروود (در واقع مرگ هیروود کبیر و خلع پسرش آرکلائی، یعنی حدود ۱۰-۱۱ سال بعد) به یهودیه و اسرائیل باز گشتند و در شهر ناصره جلیلیه ساکن شدند. بدین سبب عیسی بعد از آن ناصری و جلیلی خوانده شد." به طوری که گفته شد این القاب به معنی مقدس و انقلابی بوده و ربطی به ناصره و جلیلیه نداشته است. معهدا نام **کویریونیوس** والی رومی سوریه در بین سالهای ۶ تا ۹ میلادی که هم در رابطه با **ظهور مجدد یهودا** و هم **ظهور مجدد هیئت انجیلی وی عیسی مسیح** - که به ترتیب در نزد یوسف فلاویوس و لوقای انجیل نویس ذکر گردیده است- گواه آن است که فرار یهودای جلیلی/ عیسی مسیح و شاگردان جوان جان سالم برده وی نه سرزمین صحرای سینای مصر بلکه سمت سوریه در جهت شمال شرقی جلیلیه بوده است. به نظر میرسد نام سرزمین مصر- که خود مأخوذ از **میثره** (مهر) ایزد قبیله ای و خورشید آریائیان میتانی درون اتحادیه قبایل هیکسوس (پادشاهان شبان) فاتحین باستانی اکیت/مصر بوده است- در اینجا بیش از آن که یادآور نام خود سرزمین مصر باشد، نشانگر نام خدای **میثره** (میثه، موسی) است که یکی از مأخذ اساطیری آیین مسیحیت می باشد. هیکسوسها یا پادشاهان شبان مذکور (اصحاب الرأس قرآن) پس از حدود یک قرن و نیم حکومت در مصر (بین سالهای ۱۷۲۰ تا ۱۵۶۷ پیش از میلاد) تحت فرمانروایی **کاموسه** (به معنی روح همزاد میثه/میثره، موسی کلیم الله تاریخی) توسط فرعون **اهموسه** (به معنی برادر موسی) از مصر به سمت یهودیه باز پس رانده شده بودند. مسلم به نظر میرسد خود نام **انجیل** (خبر خوش) نیز از ترجمه یا معنی لفظی شکل سامی نام ایزد مصری **آمون** (سری) یا **میثره** یعنی **مسره** حادث شده است. در تصاویر میترائی زایش آدونیس وار (عیسی فینیقی گونه) میترای از درخت میره بازگویی شده است. نام **مصر** را از سوی دیگر در زبانهای سامی می توان به معنی **محل سر** یعنی **مکان خدای مرمر** (=آمون) گرفت که این باید اساسی ترین معنی لفظی نام **سرزمین مصر** باشد.

۷- یهودا، فیلسوف انقلابی و روحانی بزرگ آن عهد یهود، معلم بزرگی برای جوانان بود و دوران آرامش اولیه و انقلاب و گریز و زندگی دور از وطن خود را با آنان گذرانده است، گرچه مسکن و مأوی اصلی خود و فرزندان خود و فرزندان خود را از ده سال زندگی در مهاجرتش، جز یهودیه در جنوب اسرائیل نبوده است. این اطلاعات در انجیلها به طرز

نارسا بیان شده است. چنانکه در آنها از زندگی زناشویی و زن و فرزندان وی کوچکترین صحبتی به بیرون درز نکرده است. ظاهراً باکره واقعی و عملی نبودن مریم (مادر باکره و مقدس اساطیری عیسی مسیح) را با پسر باکره اساطیریش جبران نموده اند.

۸- شعار و تعلیم بزرگ و اساسی یهودا این بود که "باید فرمان خدا را اطاعت کرد نه دستور انسانهای مستبد و فانی (منظور استنمارگران رومی) را" و این تعلیم اساسی آویزه گوش رسولان مسیحی اولیه نیز بوده است؛ چنانکه در خدمات رسولان مسیح، باب پنجم، آیه ۲۹ گفته شده: "پطرس و رسولان جواب دادند: ما باید دستور خدا را اطاعت کنیم، نه دستور انسان را".

۹- طبق خبر یوسف فلاویوس نام دو تن از پسران یهودا که در رأس حزب انقلابی یهودی **زنالوت** (مشتاقان آزادی) قرار داشتند، **یعقوب** و **شمعون** بود. چنانکه میدانیم این دو نام در انجیلا در ردیف اسامی برادران عیسی مسیح قرار گرفته اند. موضوع به سادگی قابل درک است عیسی مسیح با جنبه خدایی و قداست و بکارتش نمی توانست صاحب این فرزندان زمینی باشد. قابل توجه این که در انجیلا برای عیسی مسیح حتی قائل به برادر سومی به نام **یهودا** (موعود، ستایش شده، تمجید گردیده) شده اند که از سویی خود وی و از جانب دیگر پسر سوم او (ظاهراً پسر کوچکش) **مناحیم** (=فار قلیط، تسلی دهنده، منجی، رهبر) است که در معانی لفظی شان با هم قرابت دارند.

۱۰- دلیل اینکه در انجیلا نام عالم بزرگ و انقلابی یهود، یعنی یهودای جلیلی پسر زیبورایی، بدین شکل رسمیش عملاً کتمان شده است، این است که قیامهای فرقه سیاسی و فرهنگی وی و فرزندان بنیان نهاده بودند یعنی **زنالوت/سیکاری** در ادامه انقلابیگری یهود باعث کشتار یهود و رومیان و ویرانی اورشلیم (در حدود سال ۷۰ میلادی) گردیده بود و بنابر این در سرزمینهای زیر سطره رومیان از جمله یهودیه برزبان و قلم آوردن صریح این نام مشکل ساز بوده است. افزون بر این القاب والای ثانوی وی بعد از دوران هجرت، بازگشت و مرگش یعنی عیسی مسیح (منجی پاک) و ادونی (سرور من) و ربی (استاد من، خدای من) با جنبه تبلیغی والا رسمیت یافته بودند که نیاز به ذکر اسم واقعی وی را کمتر و حتی منتفی می نمود. دلیل دیگر اینکه یهودای جلیلی فرزند زیبورایی با این نام با یهودای جلیلی دیگری که پسر راهزنی به نام حزکیا بوده و او هم در سالهای ۴-۵ میلادی قیام سیاسی بزرگی در شهر صفوریه اسرائیل رهبری می نموده است، همنام بوده و با آن مشتبه میگردیده است. ناگفته نماند خود معانی لفظی نام **یهودا** (ستایش شده= محمد و حیمدای موعود، تمجید گردیده، موعود) باید نقش اساسی در پدید آمدن عنوان **عیسی مسیح** (منجی تعمیم یافته و پاک) -که تقریباً هم محتوای نام یهودا است- داشته باشد.

۱۱- مسلم به نظر میرسد که در انجیلا **غسل تعمیم دهنده عیسی مسیح** و مبشر آمدن وی یعنی یحیی فرزند زکریا از نظر تاریخی که مورد منظور انجیلاست به جای همان **ماتثیاس (مسیح)** پسر مارقالوث، متحد و همکار و همفکر یهودا پسر زیبورایی است، چه وی به وضوح در مقام همان روحانی- معلم بزرگ و انقلابی متحد یهودا می باشد که به امر هیرود کبیر زندانی شده و اندک زمانی بعد از آن اعدام شده است. قابل توجه است که طبق انجیل متا "وقتی عیسی خبر شهادت یحیی را شنید، به تنهایی سوار قایق شده و به جای دور افتاده ای رفت (پناه برد)". نه خود یحیی بلکه یوسف دایه عیسی از نظر اولوهیت با ایزد بابلی و آشوری **نابو** (فرد درخشانی که مرا خوانده و اعلام کرده است) که خدای معروف آب و حکمت به شمار میرفته و با **مردوک** خدای معروف بابلی پیوند نزدیک داشته، قابل تطبیق است. نامهای زکریا و یحیی در تورات و انجیل از سوی دیگر بیانگر سه زوج نام تاریخی دیگر می باشند که در این باب دخالت داده شده اند: زکریا (واعظ) و پسرش یحیی (بخشنده و جاودانی) همچنین به جای رهبران روحانی معروف ایرانیان یعنی **سپیتمه جمشید** (گودرز، یعنی دارای سرودهای با ارزش) و پسرش **گنوماته زرتشت** (سرود دان زرین تن) // بیژن غسل تعمیم دهنده کیخسرو جاودانی زرتشتیان است که اسطوره قتلهای نسبتاً مشابهی با **زکریای** اره شده در درون درخت و **یحیی** بشارت دهنده آمدن **سوشیانت** (منجی، به آرامی یعنی **سوار**) داشته اند. یحیی از سوی دیگر تحت همین نام خود نشانگر روحانی و مصلح اجتماعی بزرگ یهودی نیمه دوم قرن اول میلادی یعنی **یوحنان (یحیی) بن زگی** می باشد که کمی پیش از همان دوره کتابت نخستین انجیل یعنی مرقس -در حدود سالهای ۸۰/۹۰ میلادی- زنده بوده است: در سال ۷۰- ۶۹ میلادی تیتوس فرزند قیصر و سپاسیان شهر اورشلیم را که تحت فرماندهی ایلعازر روحانی، علیه رومیان شورش کرده بود، به محاصره انداخته و با فجیع ترین و هولناکترین صورتی که با ویرانی اورشلیم و سوختن معبد آن همراه بود، این امر را به پایان رسانید. گروه بزرگی از یهودیان از شهر و دیارشان فراری و متواری گشتند و شمار بسیاری به اسیری و غلامی رومیان افتادند. از جمله فراریان یک کاهن معروف یهودی به نام یوحنان بن زکی بود که در سال ۶۹ میلادی از میان محاصره اورشلیم گریخته، به بندر بینه رفت. وی اصلاح مهمی در باب حقوق زنان یهود به عمل آورد که مربوط به زنان مورد شک شوهرانشان بود. ایشان پیش از آن تاریخ مورد آزمایشهای بدوی وحشیانه ای قرار میگرفتند. یوحنان بن زکی در شهر بینه آموزشگاهی دایر کرد که به زبان عبری آن را مدراش (یعنی مدرسه) گویند. این مدرسه ها توسعه یافت و مدرشهای یهود در استان جلیلیه دانشمندی را پرورش داد که تعداد ۱۵۰ تن از این علما که نتانیم یعنی آموزگاران خوانده میشدند. کتابی را از احادیث و روایات شفاهی یهود، به زبان عبری سنتی به نام **میشناه** کبیر که **المتنی** تورات بود، به وجود آوردند. سر انجام موضوع بسیار جالب در این باب این است که نام اصلی خود نویسنده نخستین انجیل یعنی **مرقس** (درخشان) که انجیلش مأخذ دیگر انجیلا گردیده است، **یحیی** بوده و نام مادرش **مریم** و نام دایه و دایی اش **یوسف** ملقب به **برنابا** (یعنی زاده "پیغمبر/ واعظ= زکریا") است که این هر سه فرد از

اعضاء فعال انجمن رسولان مسیح بوده اند. پس مرقس/ یحیی در تدوین اسطوره های انجیلی معارف تاریخی و اساطیری پیشین در مورد عیسی مسیح و یحیی بن زکریا را با نام خود و خانواده خویش به نحو زیرکانه ای در هم آمیخته است.

۱۲- می دانیم که عیسی مسیح انجیلهای ضمن اینکه فردی تاریخی از جامعه انسانی است، در عین حال خدایی است که پسر خدای عالم و نماینده او در روی می باشد. به سادگی می توان معلوم نمود که در این مقام وی به جای همان آدونیس خدای رستنیهای فینیقیها و مردوک خدای جوان منسوب به خورشید و رستنیهای بابلی است و این موضوع برای متن انجیلهای چندین عجیب و بیگانه نیست. چون در خود انجیلهای سرگذشت عیسی مسیح، نوشته یوحنا، آغاز باب پانزدهم آمده است: "عیسی به شاگردان خود گفت من درخت تاک واقعی هستم و پدرم باغبان است." اما پیش از بررسی مطابقت عیسی مسیح خدا با آدونیس باید تذکر داد. مسلم می نماید نام آدونیس یعنی شکل یونانی کلمه ادونی زبان سامیان فینیقی به معنی لفظی "سرور من" که مترادف نام بعل است عنوان عام و رایج ملل باستانی سامی فینیقی و کنعانی بوده است. این عنوان در مورد یهودای جلیلی فیلسوف (عیسی مسیح انقلابی) نیز به مثابه لقب به کار میرفته است؛ چه در انجیلهای وی اغلب در مقام مخاطب، چنین خوانده شده است. از اینجا معلوم میشود کلمه آدونیس که عنوان و نام مشترک یهودای فیلسوف و آدونیس خدا بوده سبب و وسیله ساده ای برای تلفیق این دو انسان، خدا گردیده است. در راه این آمیزش اسطوره و تاریخ اینان، داستان آدونیس با غسل تعمید اساسی وارد انجیلهای گردیده است. بی شک همین جایگاه خدا- انسانی عیسی مسیح نقطه قوتی شده بر اینکه مسیحیت از نظر کمی و کیفی تبدیل به بزرگترین دین مردم دنیا گردد. طبق شواهد و قرائن موجود در تورات رسولان مسیحی بر اهمیت تبلیغی این آمیزش این فرد تاریخی انقلابی و خدایان افسانه ای محبوب منطقه و صاحب دو جنبه نیرومند شدن شخصیت پیامبر آیین خود پی برده بوده اند. بنابراین حال باید اسطوره فینیقی و یونانی آدونیس مورد شرح و بررسی قرار گیرد:

به موجب مشهورترین روایاتی که در باب آدونیس آمده، تئی یاس پادشاه سوریه دختری داشت میرا یا میره نام که بر اثر خشم آفرودیت (ایشتار الهه عشق) مجبور شد با پدر خویش هم آغوشی و زنا نماید. برای نیل به این منظور، میرا با دستگیری دایه خود هیبولیت مدت ۱۲ شب با پدر خویش در آمیخت. اما سر انجام در شب واپسین سلطان سوریه دریافت، زنی که دوازده شب، در نهانی و در تاریکی به آغوشش می آمده کسی جز دخترش نبوده است. پس در شب دوازدهم که از این راز و قوف یافت قصد کشتن دختر را نمود. ولی میرا موفق شد که فرار کرده، به خدایان پناه برد. خدایان نیز بر وی رحم نموده، او را به شکل درخت میره (میره، مَر) در آوردند. ده ماه گذشت آنگاه در درخت شکافی ایجاد گردید و پسری از آن زاده شد که آدونیس نام گرفت (در روایات اسلامی مریم آبستن مسیح، در هنگام زایمان به درخت خرمایی پناه می برد، و در انجیل به روایت متی، از جمله هدایای سه منجم شرقی به مریم و عیسی نوزاد یک شاخه درخت میره/مَر بوده است). آفرودیت که از زیبایی پسر به شگفت آمده بود وی را در پناه خود گرفته، پرسفون (الهه زیرزمین) را مأمور پرورش او کرد. پرسفون نیز که سخت از زیبایی کودک خوشش آمده بود او را نزد خود نگهداشته، از باز پس دادنش دریغ نمود. پس اختلافی میان آنان در گرفت که کالی یوب (الهه شعر) یا به روایتی زئوس (خدای خدایان) برای حل آن اقدام کرد. بنابراین قرار شد آدونیس یک سوم سال را با آفرودیت و یک سوم سال را با پرسفون و یک سوم دیگر را به دلخواه بگذراند که آدونیس ترجیح داد یک سوم دلخواه را نیز با آفرودیت بگذراند و بدین ترتیب دو سوم سال را با آفرودیت و یک سوم سال را با پرسفون می گذرانید. گفتنی است مطابق روایت معروف دیگر میرا (میره) بدون این که با مردی از مردم فانی یا خدایان نزدیکی کرده باشد در شکل درخت میره آبستن آدونیس گردیده و وی را به دنیا آورد. طبق این روایت هنگامی که آدونیس بیست ساله بود و در کوههای فینیقیه (لبنان) شبانی میکرد، آفرودیت برای نزدیکی با وی به دیدارش شتافت.

پیداست که اسطوره آدونیس فوق در پیدایی داستان تولد و کودکی عیسی مسیح نقشی اساسی داشته است؛ چون در اسطوره آدونیس اسامی تئیاس (مأخوذ از کلمه یونانی تئوس یعنی خدا)، میرا (مونیرا، به معنی لفظی سهم و بخش، الهه تسهیم و تقدیر یونانیان باستان)، پرسفون (الهه زیر زمین) و آدونیس (آمون رع، آتون، خدای خورشید مصریان که در اصل اوتوی سومریان است، بعل کرمل تورات) به ترتیب با خدا (آمون، یهوه)، ماریا (ایشتار)، یوسف (آدونیس/تموز) و عیسی مسیح خداگونه مطابقت دارند. چنانکه اشاره شد در تغییر و تبدیل اسامی میرا و پرسفون به ماریا و یوسف یعنی اسامی خواهر و برادر محبوب اعضای فعال انجمن رسولان عیسی مسیح که خانه شان پناهگاه و مأمن رسولان مسیح بوده، واسطه قرار گرفته اند: این دو تن ماریا (مریم) و یوسف (ملقب برنابای واعظ) مادر و دایه مرقس (یحیی) نویسنده نخستین انجیل بوده اند. نه تنها نام والدین و همفکر و دوست و خویشاوند و حامی نزدیک عیسی مسیح و اسطوره ولادت عیسی مسیح بلکه بخش مهمی از داستان فرجام او نیز از اسطوره و آیین این خدای فینیقی و مصری و یونانی مأخوذ است: چرا که مطابق منابع یونانی و رومی در فصل بهار (یا میانه تابستان) هر سال در روزی که روز مرگ آدونیس به شمار میرفت، برای این خدای رستنیها و خورشید مراسم جشن و عزاداری برگزار می گشت: روز اول مرگ آدونیس را جشن گرفته، روز بعد از جشن، در میان نوحه و گریه و زاری زنان مراسم خاکسپاری جسد آدونیس باز سازی می شد. در این مراسم تصویری به جای آدونیس مورد استفاده قرار میگرفت و تصور می گشت که رود آدونیس- که امروزه نهر ابراهیم نامیده میشود- به خاطر مرگ پروردگار ناکام جوان هر ساله سرخگون میگردد. اما روز بعد اعلام میشد که خدای جوان زنده است و بدین مناسبت تصویر او به هوا بلند می شد.

گفتنی است نام **بیبیل** (اصطلاحاً به معنی کتاب مقدس) را از کلمه پاپیروس یا نام شهر گوبله (مرکز پرستش آدونیس/بعل و معشوقه جوانش بعلات) در فینیقیه مأخوذ می‌دانند که در هر دو مورد در تعبیر و تفسیر تبدیل نام آنها به بیبیل دارای اشکال اساسی است و این وجه اشتقاقها چندان منطقی به نظر نمی‌رسند. اینجانب سر انجام در این باب به کلمه توراتی **ببائله** (یعنی منسوب به خدای فضای خالی آسمان) رسیدم که معنی توراتی لفظی اصلی **آتون** (خدای خورشید مصریان) یا همان آدونیس فینیقیها (بعل کرملوس، بعل فراز کوه کرمل لبنان/ اسرائیل در تورات) است. مهرداد مهرین در کتاب فلسفه شرق خود کلمه **آتون** را چنین معنی می‌نماید: چنین پنداشته میشد که رب النوع خورشید به خودی خود به وجود آمده است (نظیر آدونیس یا میثراً زاده درخت میزها). آتون دو معنی دارد: "همه چیز" و "هیچ چیز" به عبارت دیگر آتون (حرارتی که در خورشید نهفته است) هستی و نیستی، آغاز و انجام، خلأ و ملا و خلاصه همه چیز است. "چنانکه اشاره کردیم نویسندگان تورات در باب داستان سرگذشت عیسی مسیح نام و سرگذشت فرعون خورشید پرست معروف مصر یعنی اخناتون (روح مؤثر آتون) یا آمون هوتب (آمنوفیس، آمون خوشنود) مد نظر قرار داده و از آن الهام گرفته اند. خصوصاً قائل شدن عمر سی ساله (در واقع رقم عمر اخناتون) برای عیسی مسیح نسبتاً معمر گواه دیگری بر درستی این نظر است. چنانکه از شواهد و اسناد تاریخی و دینی بر می‌آید، موضوع مصلوب شدن عیسی مسیح (یهودای جلیلی) در زمان پنتیوس پیلطس حاکم رومی یهودیه (در حدود سالهای ۲۶ تا ۳۶ میلادی) باید مربوط به خود عیسی مسیح تاریخی اصلی یعنی یهودای جلیلی فرزند زیورایی بوده باشد؛ چه سواى انجیلها در خبر تاسیتوس مورخ معروف رومی نیز که بین سالهای ۵۰ تا ۱۲۰ میلادی میزیسته به صراحت در این باب سخن رفته است. در پایان در رابطه با جنبه خورشید خدایگانی عیسی مسیح باید افزود: روز تولد عیسی مسیح یعنی ۲۵ دسامبر همان کوتاهترین روز سال (در کنار شب یلدا یعنی بلندترین شب سال) همان روزی است که با تجسم طفولیت روز و خورشید پیشتر زاد روز خورشید شکست ناپذیر رومیان (میثراً ایرانیان و خورشید جنگاور و آزاده سکائیان، آتون مصریان، آدونیس فینیقیها) یعنی خدای طبیعی و سرور حقیقی زمینیان به شمار میرفته است. بسیار قابل توجه است که منشأ خود اسطوره آدونیس فینیقیان (آتون مصریان) در اساطیر بابلی به خدای جنگاور خورشید و رستنیها یعنی مردوک (خدای پسر یا خدای جوان [گوساله] خورشید) میرسد که در بابل دارای ۵۰ نام رسمی از جمله خدای معابد، خدای خدایان، خدای بزرگ (الله اکبر)، خدای مرگ و میر (جهان زیرین) بوده و خدای مخصوص اساکیل (معبد سر بر آسمان بر افراشته) و خدای اتمناناکی (معبد چشمه های بهشتی و زمینی) به حساب می‌آمده است. نام و لقب این خدا در اشکال عبری مردوخای (باغی، سرکش، انقلابی) و ناصری (در معنی نو رسته و جوان) با القاب جلیلی (انقلابی) و ناصری عیسی مسیح یکی می‌باشند. در اسطوره معروف بابلی انومالیش (وقتی در آن بالاها) در باره تولد مردوک (بت هبل اعراب) می‌خوانیم: "... چون قدرت انا (خدای دریا و خرد و نیرنگ بابلیهای سومری و اکدی) بر همه خدایان مسلم شد، آنگاه بر فراز کوه لبنان برای خود قصری بر پا کرد و با شکوه تمام با الهه دامکینا (زن قانونی) یا دامگال (همسر بزرگ محترم) عروسی نمود. دیگر خدایان که از ترس و وحشت آن همه آشوب و هیاهوی آفرینش رها شده بودند، از او پیروی کردند و سر انجام جهان خدایان امن و امان شد. اما از آنجاییکه غایت هر ازدواجی زادن فرزندی است، از انا و دامکینا هم پسری به دنیا آمد به نام مردوک که هنوز از مادر نزاده، عزیز و دردانه همه شد. بر سر نگهداری و پرستاری این کودک زیبا- که تمام محاسن دیگران را یکجا داشت- همه الهه ها با هم به جدال پرداختند. زیرا که مردوک (پسر، گوساله خدای خورشید، قهرمان خدایان، اصل سامی یعقوب تورات) که از همان آغاز فهم و شعور بزرگسالان را داشت، خیلی هم زود بزرگ شد و از همه خدایان آسمانی بلندتر و رعناتر گردید. پدرش که از داشتن پسری به آن زیبایی لذت می‌برد، بر آن شد تا به او قدرتی دو برابر قدرت دیگر خدایان بدهد..."

نظر به اینکه ایرانیان نیای اساطیری اعراب را به اسامی ضحاک (=اسحق یعنی خندان) و اژی دهاک (دارای سمبل مار) خوانده اند و اینها به ترتیب مترادف آشور (خدای ملی آشوریان) و مردوک (خدای ملی بابلیان) هستند که آنها را با هم مطابقت داده و خدای واحدی به شمار می آورده اند، لذا معلوم میگردد که از اسامی اسماعیل (خدای نامی و متعالی) / سام یهودیان (مشهور=نبو/نینورتا/اسماعیل/سلمان/سلم) در اصل خدای قبیله ای درجه اول مرمان سامی مراد است. دو خدای دیگر یعنی مردوک، آشورو **نینورتا** / **نبو** در مقامهای بعدی بوده اند، چه در تورات لابد خود انا (انکی، بت یعوق=ایزد دره ژرف، ابراهیم=خدای زمین و پدر امتهای بسیار) که وی نیز دارای مضمون همین القاب است تحت نام نوح (تسلی دهنده، منجی/انا) در مقام پدر سام (نبو/نینورتا) قرار دارد. جالب است در کورشنامه گزنفون نام رهبر اساطیری اعراب ماراگ دوس عرب آمده است که به وضوح یادآور لقب ماردوش یعنی عنوان ایرانی ضحاک است. جالب است که در گرشاسب نامه اسدی طوسی از سام گرشاسب (سرکوبگر معروف دشمنان) که سردار اژی دهاک (ضحاک، مردوک، بت هبل) یا نینورتا (بت یعوق=محافظ، منجی) معرفی شده در اصل خود مردوک (سرکوبگر، بهرام ایرانیان) اراده شده است. لقب بهرام ورجاوند کتب پهلوی وزیر پشوتن (داریوش) نیز علاوه بر وزیر و داماد مشاور کورش یعنی سپیتاک زرتشت، خصوصاً بهرام جنابی رهبر قرامطه یادآور همین معبود بابلی وی می‌باشد. به نظر میرسد اعتقاد به موعود از بابلیهای مردوک پرست عهد هخامنشیان که استقلال و هویت مستقل ملی خود را بعد از شکست از ایرانیان از دست داده بودند، پدید آمده است و این موضوع از موعود به شمار رفتن ویشنوی هندوان (که در اصل همان مردوک بابلیهاست) پیداست؛ چه در کتاب اوپانیشادهای در باب این خدای هندی/بابلی می‌خوانیم: در کتاب «روش جوك» از

کتاب هندویان آمده است: «سرانجام دنیا به کسی برگردد که خدا دوست دارد و از بندگان خاص او باشد و نام او «فرخنده و خجسته» باشد.»

هندوها مصلح را «مظهر ویشنو» به معنای مظهر دهم می دانند و آورده اند: «این مظهر ویشنو در انقضای کلی یا عصر آهن سوار بر اسب سفیدی در حالی که شمشیر برهنه درخشانی به صورت ستاره دنباله دار در دست دارد ظاهر می شود و شریران را تماماً هلاک می سازد و خلقت را از نو تجدید و پاکی را جعت خواهد داد... این مظهر دهم در انقضای عالم ظهور خواهد کرد.»

سرانجام در این باب باید گفت که نام **عیسی مسیح** (منجی میانجی = میثه/مهر) و برادرش **یعقوب** (کشتی گیر) در تورات پیشینه نیرومند و بسیار شناخته شده ای داشته و همان اعقاب معروف ابراهیم (انکی) و نیای سامیان هستند. در اصل از اینان پسران معروف **انکی/انا** یعنی **نی نازو** (سرور شفابخش، منجی) و **مردوک** (قهرمان خدایان) مراد بوده است. از آنجاییکه در تثلیث مسیحی پدر (انکی) و پسر (ایشوم، نی نازو، عیسو) و **روح القدس** (آداد، خدای توفان و رعد، برادر انکی)، سومی به جای مردوک نشسته است، لذا معلوم میشود مردوک (نین مادا) و برادرش نی نازو که هر دو منجی به شمار رفته اند تماماً با عیسی مسیح جایگزین شده اند.

مطالب زیر با تحقیقات ثانوی عاید گردیدند که مستقلاً و جدا در اینجا قید میگردند:

مسلم به می رسد نام و نشان خدای بابلی معروف به **نی نازو** (شفابخش) برادر **نین مادو** (فرمانروای سرزمین، مردوک بابلیها) که در تورات با نامهای **عیسو** (منجی) و **یوشع** (منجی) فرزند **نون** (یعنی پسر **نین لیل** و **انلیل** یا **انا/انکی ماهی شکل**) ظاهر میشود، اساس اساطیر خدایان/قهرمانان منجی در خاورمیانه، از آن جمله عیسی مسیح خداگونه بوده باشد. گرچه در باب عیسی مسیح خدای جوان میرای گیاهان و جهان زیرین یعنی **تموز/آدونیس/بت اساف/یوسف** نیز در این نقش (هم در ترکیب شخصیت اساطیری خودش و هم در مقام پدر/ناپدری) با وی شریک شده است. و از همین جا است که **یوشع ابن نون** از سبط یهودی بنی **افرانیم** (منسوب **افرانیم** یکی از دو پسر توراتی یوسف) به شمار رفته است که نامش مترادف با خود **یوسف** به معنی افزاینده و برکت دهنده است. نام پسر توراتی دیگر یوسف یعنی **مناسه** (فراموش شده) نیز یادآور موضوع ایزد جوان مرگ و جهان زیرین به شمار رفتن خود همین ایزد کنعانی/فنیقی است. به طوری که نویسندگان انجیل یا انجیلیها که اساطیر خاورمیانه را خوب می شناخته اند در رابطه با عیسی مسیح و پدر یا نا پدیش **یوسف نجار** (در اصل **تموز نضاری** = یوسف زیبا) اسطوره این خدای فنیقی/کنعانی را هم در نقش یوسف نجار و هم در نقش عیسی مسیح وارد کرده اند. از همینجا به خوبی آشکار است که **مریم/ماریا** (=قدیسه، باکره) در اصل همان الهه **عشق بابلی ایشتار/اینانا** یعنی الهه باکره معشوق **تموز/آدونیس/یوسف** می باشد. **اوتئیل** (شیر خدا = اسدالله) جانشین توراتی یوشع ابن نون نیز یادآور خدای بابلی شیر اندام **نین گیرسو** از ایزدان جهان زیرین است که لایب با **نین گیش زیدا** (لفظاً یعنی **نجار خوب**) پسر **نی نازو** (**عیسو/یوشع**) یکی گرفته شده است. با کمی دقت معلوم میشود که در اسطوره عیسی مسیح انجیلیها مقام پدر و پسری این دو خدای معروف بابلی با هم عوض گردیده است.

جالب است که در شجره نامه پادشاهان اساطیری سومری **تموز** (دوموزی/یوسف) چوپان/خدای جوان نباتات و جهان زیرین را که لیدیائنها **آتیس** (جوان زیبا) نامیده اند، **فرزند ان من گالاتا** یعنی سرور بزرگ پیر (یعنی انکی/انا) و پدر **ان سپیاد زیدانا** (سرور چوپان واقعی است) آورده اند. در این شجره نامه اساطیری حتی از **اتانا** (چوپان-خدای بابلی معروف اسطبل حیوانات) یاد گردیده است، همان خدا پادشاه چوپانی که وی از اسطبلش به با عقاب به آسمان صعود میکند. وی فرزند **مشدا** (منجی) و پدر **بلاه** (بلوح یعنی عقاب) است. نامهای منجی و پرنده و اسطبل محل زایش خدای جوان در باب عیسی مسیح اساطیری (منجی تدهین شده) و تاریخی یعنی یهودای جلیلی فرزند زیپورایی (پرنده) به وضوح دیده میشود. چه مطابق انجیل لوقا زایش عیسی مسیح در اسطبل در بیت لحم (خانه شیر درنده یا باز شکاری = خانه **نین گیرسو**) صورت گرفته است. که در اینجا نیز ترتیب پدر و پسری معکوس است. نام **مشدا** (منجی) که در این جا به جای نام **انکی** خدای دانای زمین و آبهای ژرف آمده است به وضوح یاد آور نام **مزدا** (بسیار دانا) یعنی جزء دوم نام **اهورامزدا** (یعنی سرور بسیار دانا) است که نزد هندوان برهما یعنی خالق دانا نامیده شده است. نام **بلاه** (بلوح، عقاب) در اینجا قابل انطباق با زوج خدایان زیر زمینی سومری یعنی **نین گیش زیدا** (خدای نجاری با علامت مار شاخدار) // **نین گیرسو** (خدای نیمه شیر و نیمه عقاب) است که تحت نام اولی پسر **ایشوم** (منجی) // **نینازو** (سرور شفابخش، منجی) به شمار رفته است. در اسطوره **اتانا** از درگیری شدید این خدایان با هم، در شکل سمبولهای حیوانیشان یعنی **مار** و **عقاب** به طور مفصل صحبت شده است. خود نام و نشان **اتانا** (خدا-چوپان فانی و جوان به آسمان عروج کننده) کاملاً یاد آور **آدونیس** فنیقیها یعنی **عیسی مسیح** اساطیری انجیلیها است. نام پدر تاریخی عیسی مسیح تاریخی (یهودای جلیلی) یعنی **زیپورایی** لفظاً به معنی **پرنده** است همان **کیوتر** اساطیری انجیلیها که همراه ندای آسمانی "تو فرزند من هستی" ظاهر میشود. در خود اساطیر **آدونیس** خدای فنیقی/یونانی نام **آدونیس** به معنی **سرور** می باشد. می دانیم که آن در مقام خطاب به عیسی مسیح هم اطلاق میشده است. از پدر و مادر او تحت اسامی **تنیاس** (خدا) // **سنیراس** (خدای چوب نجاری = **نین گیش زیدا** یا بربط زن = **زکریا**، واعظ) و **میره** (درخت مقدس میره) // **سمیرنه** (الهه درخت ام مغیلان، بتان **نانله** و **عزای** اعراب/ایشتار بابلی) یاد گردیده است. بی شک خود همین نام **میره** است که در انجیلیها تبدیل به **ماریا** (قدیسه) و **مریم** (مادر مقدس) یعنی مادر عیسی مسیح اساطیری گردیده است.

سیمای عیسی مسیح اساطیری به روایت مسلمین که براساس روایات انجیلها است و چندان ربطی با خود عیسی مسیح تاریخی و تعالیم انقلابی وی ندارد
چهره حضرت عیسی (ع) (بر گرفته از سایت تبیان):

عیسی(ع) یکی از پیامبران اولوالعزم است که در سی سالگی به رسالت مبعوث گردید و دارای معجزات فراوان بود. نامش در قرآن ۲۵ بار با عنوان عیسی و یازده بار به صورت مسیح و در طی سیزده سوره آمده است. يك سوره قرآنی به نام مادرش مریم است که بخشی از آن درباره ولادت، زندگی و دعوت عیسی سخن می‌گوید. وی بیشتر عمر تبلیغی خود را در سرزمین بیت المقدس و جایگاه یهود گذرانده و گهگاه در سیر و سفرهای خود به تبلیغ می‌پرداخت و نیز فرستادگان مبلغ خود را - چه انبیا و چه غیر انبیا - برای ارشاد مردمان به سرزمین‌های دیگر گسیل می‌داشت.

قرآن مجید حضرت عیسی مسیح را به القابی چون کلمة الله (نساء / ۱۷۱ و آل عمران / ۴۹) و روح خدا (نساء / ۱۷۱) مدح نموده و طی آیاتی ستوده است؛

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ؛ (۱)

یاد کن هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم، خداوند تورا به کلمه‌ای از جانب خود که نامش مسیح، عیسی بن مریم است مژده می‌دهد: در حالی که او در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان است.

ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ؛ (۲)

این است ماجرای عیسی پسر مریم، همان گفتار درستی که در آن شك می‌کنند.

وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ؛ (۳)

و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را یاد کن که جمله‌ای از شایستگان بودند.

عیسی اسوه تواضع

فضایل معنوی بسیاری در شخصیت کم نظیر عیسی مسیح به چشم می‌خورد که به دشواری می‌توان یکی از آنها را به عنوان مهم‌ترین شاخصه او که در دعوتش نیز نقش اساسی داشته باشد شناخت. اما با بررسی سیره درخشان این پیامبر بزرگ و دقت در مضامین آیات مربوط به دعوت او می‌توان نرم‌خویی، تواضع و فروتنی و حفظ کرامت انسانی مخاطبان را وجه بارز دعوت و شخصیت او دانست. نگاهی به روایات موجود که چگونگی رابطه او را با حواریون و دیگر مردمان بیان می‌کند نیز به‌خوبی دامنه صفت تواضع را در رفتار و سلوک آن‌حضرت اثبات می‌نماید.

شیوه‌های تبلیغی حضرت عیسی(ع)

۱. دعوت بر اساس بیّنه و آیه

مطابق آیات حیات و دعوت عیسوی، این پیامبر گرامی موضوع دعوت خود را بینات و آیات حکمت الهی قرار داده است، مراد از بینات و آیات، چه استدلال‌های روشن عقلی باشد و چه معجزات آشکاری که به اذن خدا آورده است، به‌هر تقدیر نشان می‌دهد که روشنگری و منطق نیرومند عقلانی، طریقه اساسی دعوت عیسی بوده است. چه، آوردن معجزات نیز حاوی استدلالی متقن بر وجود قادر متعال و حقیقت ماورایی حاکم بر خلقت است؛

وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ؛ (۴)

و چون عیسی دلایل آشکار آورد، گفت: به راستی برای شما حکمت آورده‌ام تا درباره بعضی از آنچه در آن اختلاف کردید برایتان توضیح دهم.

وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ؛ (۵)

و آن‌گاه که آسیب بنی‌اسرائیل را - هنگامی که برای آنان حجت‌های آشکار آورده بودی - از تو باز داشتیم. پس کسانی از ایشان که کافر شده بودند گفتند: اینها چیزی جز افسونی آشکار نیست.

در آیات دیگری، عبادت خداوند را به دلیل ربوبیت او، ضروری می‌شمرد؛

وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ؛ (۶)

و به راستی که خدا پروردگار من و پروردگار شماست. پس او را عبادت کنید که این راه راست است.

در طی آیات دیگری به معجزات عیسی اشاره شده است، ضمن آن که به دنیا آمدن خود او مهم‌ترین معجزه الهی برای اتمام حجت در برابر مخالفان بود.

وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. (۷)

وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا؛ (۸)

و از جانب پروردگارتان نشانه‌ای برای شما آوردم پس از خدا بپرهیزید و از من اطاعت کنید.

همچنین آیات ۱۱۰ تا ۱۱۵ آل عمران به معجزاتی از قبیل تأیید عیسی به وسیله روح القدس، سخن گفتن او در گهواره، تعلیم کتاب و حکمت و تورات و انجیل، آفریدن پرنده از گل، شفای ناشنوا و شفای کسی که بیماری پیسی دارد، احیای مردگان، ممانعت از تعرض بنی‌اسرائیل و فرود آمدن مائده آسمانی اشاره فرموده است. مسلم است که هر يك از این معجزات منجر به ایمان گروهی از مردم شده است و گرنه ادامه نمی‌یافت. در تاریخ انبیا نوشته عمادزاده آمده است؛

روزی با حواریون، از سرزمین اردن به بیت المقدس حرکت کردند، در بین راه هر کور و شلی را می‌دید، به اذن خدا شفا می‌بخشید. به این ترتیب، مردم را با آیات و نشانه‌های الهی، از انحراف و بت پرستی برحذر داشته، به سوی خدای بزرگ راهنمایی می‌نمود. (۹)

هر يك از این معجزات، خود حاوی استدلالی قاطع و روشن است، بدین مضمون که جز ذات لایزال و قادر متعال توان انجام دادن این امور را ندارد و چون به دست پیامبر خدا تحقق یافته، بیانگر صدق مدعی نبوت و رسالت اوست.

۲. حکمت‌ها و بیانات مؤثر

از جمله شیوه‌های مؤثر تبلیغی حضرت عیسی(ع) که در دوره‌های بعد از وی نیز تاکنون تأثیر گذار و مفید بوده است، پندها، حکمت‌ها و بیانات بلیغ و ظریف عیسوی است. تمثیل، تشبیه، مقایسه و پرسش و روش‌هایی از این دست، اقسام این حکمت‌ها را تشکیل می‌دهند که به ویژه در عرصه اخلاق و عمل انسان بس مفید و مؤثر و مبارک بوده است.

قال المسيح للحواریین: إِنَّمَا الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ فَاعْبُرُوهَا وَ لَا تَعْمُرُوهَا؛ (۱۰)

حضرت عیسی مسیح به حواریون و یاران خاص خود فرمود: همانا دنیا پلی است پس از آن عبور کنید و به آبادی آن نپردازید.

نمونه تشبیه حکمت آمیز:

قال عيسى(ع) بحق اقول لكم كما ينظر المريض الى الطعام فلا يلتذ به من شدة الوجع كذلك صاحب الدنيا لا يلتذ بالعبادة و لا يجد حلاوتها مع مايجده من حلاوة الدنيا؛(۱۱)

سخن حقی به شما می‌گویم؛ همان گونه که بیمار به سبب درد شدید از خوردنی لذت نمی‌برد، همنشین و دوستدار دنیا نیز به خاطر آنچه از دنیا چشیده است از عبادت و شیرینی آن نصیب و لذتی بر نمی‌گیرد.
همچنین می‌فرماید:

من ذا الذي يبنى على موج البحر داراً؟ تلکمُ الدنيا فلا تتخذوها قراراً؛(۱۲)

کیست که روی امواج دریا منزل بسازد؟! منظور همین دنیاست پس آن را قرار گاه دائمی نیندازید.

- يا معشرَ الحواريينَ بحقٍ اقول لكم ان الناسَ يقولون انّ البناءَ باساسه و انا لا اقول لكم كذلك قالوا فماذا تقولُ يا روحَ الله؟ قالَ اقولُ لكم: ان اخرَ حَجَرٍ يَضَعُهُ الْعَامِلُ هُوَ الْاَسَاسُ؛(۱۳)

ای گروه حواریون، به حقیقت به شما بگویم، مردم می‌گویند ساختمان به پایه آن بستگی دارد اما من چنین نمی‌گویم. گفتند: پس ای روح الله تو چه می‌گویی؟ فرمود: به حقیقت می‌گویم: به راستی آخرین سنگی که بنا کار می‌گذارد همان اساس و پایه کار است.

نمونه مواظ و حکمت‌های عیسی درباره شأن و وظیفه دانشمندان در پی می‌آید که حاوی نوعی تشبیه است؛

عن علی(ع) قال عيسى بن مريم: الدنيا دارُ الدين و العالمُ طبيبُ الدين؛ فإذا رأيتُم الطبيبَ يَجْرُ الداءَ الى نفسه فَاتَّهَمُوهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ غَيْرُ ناصِحٍ لغيره؛(۱۴)

از علی(ع) روایت شده که عیسی بن مریم فرمود: دنیا سرای دینداری و دانشمند طبیب دین و دینداران است. پس چون دیدید که دانشمند بیماری را به سوی خود می‌کشد او را متهم شمردید و بدانید که او نمی‌تواند خیر خواه دیگران باشد.
همچنین نمونه تبلیغ حکیمانه او که همراه با بهره‌گیری مطلوب از شرایط و فضای معنوی صورت گرفته را در جریان زیر مشاهده می‌کنیم:

كان عيسى اذا مرَّ بدارٍ قد مات اهلها و خلف فيها غيرهم يقول: وَيْحاً لاربابك الذين ورثوك كيف لم يعتبروا باخوانهم الماضين؛(۱۵)

چون عیسی بر خانه‌ای می‌گذشت که صاحبانش از دنیا رفته و دیگران وارث آن شده بودند می‌گفت: وای بر صاحبان تو که تو را به ارث بنهاده‌اند! چگونه از سرنوشت گذشتگان خود عبرت نگرفتند؟

و نیز از جمله حکمت‌های عیسی است:

قيل لعيسى من أدبك؟ قال ما أدبني احدٌ رأيتُ قبحَ الجهلِ فاجتنبته؛(۱۶)

به عیسی گفته شد: ادب از که آموختی؟ گفت: کسی مرا ادب نیاموخت بلکه زشتی و بدی نادانی را دیدم و از آن اجتناب ورزیدم.

تجلی دیگر نگرش حکیمانه عیسی به حقایق را در روایت زیر شاهدیم که متضمن درسی بزرگ از هستی‌شناسی است؛

مرَّ المسيحُ بنُ مريمَ في الحواريينَ بجيفةٍ كلبٍ فقال بعضهم ما أشدَّ نتنَ ريحِهِ قال(ع) فهلَّا قلتُ: ما أشدَّ بياضَ أسنانه؛(۱۷)

حضرت مسیح به همراه حواریون بر لاشه سگی گذشتند. یکی از ایشان گفت: چه بوی بدی دارد. عیسی(ع) فرمود: چرا نگفتی چه دندان‌های سفیدی دارد؟

۳. تبلیغ به شیوه غیر مستقیم

با دقت در سیره تبلیغی عیسی، از لابه‌لای آیات و روایت و به‌ویژه مواردی که در شیوه قبل ذکر شد روشن می‌گردد که آن پیامبر الهی بر اتخاذ روش‌های غیر مستقیم در دعوتش تأکید داشته است. از آنجا که برای هر شیوه تبلیغی، مرزها و محدودیت‌هایی وجود دارد و هر روش تنها در جای خود کارساز خواهد بود، اتخاذ شیوه‌های غیر مستقیم در شرایطی که دعوت مستقیم بی‌تأثیر و یا کم‌اثر است بسیار بجا و مطلوب به نظر می‌رسد. عیسی به جای تأکید مستقیم بر موضوعات عقیدتی، اخلاقی و دستور به آنها از راه‌های غیر مستقیم، لزوم تمسک و التزام به آنها را به مخاطبان القا می‌نمود. مثال روشن این شیوه معرفی هدفدار خویش و مرام و آیین خویش در گهواره است؛ زمانی که درباره تولدش میان اطرافیان مشاجره‌ای در می‌گیرد و او برای پایان بخشیدن به آن، خود را بنده و پیامبر خدا و صاحب کتاب آسمانی و مبارک و به پادارنده همیشگی نماز و زکات و نیکو کار به پدر و مادر معرفی می‌کند، با این ترتیب، در واقع با ظرافت خاصی به ترویج این مفاهیم پرداخته است (آیات ۳۰ تا ۳۳ سوره مریم).

در روایات حکمت آمیزی که از آن حضرت نقل شده و نمونه‌هایی از آنها را در بحث پیشین بیان کردیم، نیز جلوه‌هایی از دعوت غیر مستقیم به ترک دنیا، کار سنجیده، همراهی عمل و علم و فضایل دیگر مشاهده می‌شود.

۴. مهربانی و مواسات

یکی از جلوه‌های تبلیغ عملی و عینی عیسی، مهرورزی و عطوفت به هموعان و همکیشان است. این صفت اخلاقی مؤثر در دعوت، گاه به صورت مواسات و همدردی عمیق با مردم در می‌آید و باعث جذب دل‌های مخاطبان به پیام‌های الهی عیسی می‌گردد. اوج مهربانی عیسی نسبت به مخاطبان را آن‌گاه شاهدیم که پس از مبرا دانستن خود از شرک‌ورزی و ادعای الوهیت، خطاب به درگاه الهی برای هموعان مشرک خود که وی و مادرش را به خدایی گرفته بودند، آمرزش می‌طلبد؛

إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛ (۱۸)

اگر عذابشان کنی، آنان بندگان تو اند و اگر بر ایشان ببخشایی، تو خود توانا و حکیمی.

عیسی به حقیقت خود را خدمتگزار پیروانش می‌دانست و بارها صمیمانه به کمک و همیاری آنان همت می‌گماشت و بر این شیوه اصرار می‌ورزید و هرگز منع و تعجب مردم، او را از این کار باز نمی‌داشت، بلکه بدان افتخار می‌نمود و حتی حاضر بود دست پیروانش را بشوید. پاسخ مثبت به درخواست آیات و معجزات نیز تجلی دیگر مهربانی عیسی و اشتیاق او به هدایت انسان‌هاست. از این رو علاوه بر ارائه معجزاتی همچون تولد بدون وجود پدر و سخن گفتن در مهد، که مستقیماً از جانب خداوند مصلحت بینی شده و تحقق یافته بود، وی بسیاری از معجزات را به درخواست مخاطبان می‌آورد؛ از جمله این که چون حواریون از او درخواست نزول مانده‌ای آسمانی می‌کنند تا به اطمینان و ایمان افزون‌تر دست یابند، به درخواستشان جامه عمل می‌پوشد:

و هنگامی را یاد کن که حواریون گفتند: ای عیسی پسر مریم، آیا پروردگارت می‌تواند از آسمان، خوان خوردنی برای ما فرود آورد؟ عیسی گفت: اگر ایمان دارید از خدا پروا دارید. گفتند: می‌خواهیم از آن بخوریم و دل‌های ما آرامش یابد و

بدانیم که به ما راست گفته‌ای و بر آن از گواهان باشیم. عیسی پسر مریم گفت: پروردگارا، از آسمان مائده‌ای بر ما فرو فرست تا عیدی برای اول و آخر ما باشد و نشانه‌ای از جانب تو و ما را روزی ده که تو بهترین روزی دهنده‌گانی. (۱۹)

این مهربانی زاید الوصف را حتی در انذار عیسوی که مفهوم بیم و ترس جزء آن است شاهدیم؛ محتوای انذارهای او همچون حرام شدن بهشت بر مشرکان و بی‌یاور بودن آنان، حکایتگر این موضوع است؛

و قَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَأْوِيَةَ النَّارِ وَ مَالِ الظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ؛ (۲۰)

مسیح می‌گفت: ای فرزندان اسرائیل، پروردگار خودتان را بپرستید که هر کس به خدا شرک ورزد، قطعاً خداوند بهشت را بر او حرام ساخته است و جایگاهش آتش است و برای ستمکاران یاورانی نیست.

برای بر گرفتن پیام عیسی درباره مواسات، نظری به انجیل لوقا می‌افکنیم.

مردم از عیسی پرسیدند: تکلیف ما چیست؟ فرمود: آن که دو پیراهن دارد باید یکی را به آن که ندارد هدیه کند و هر که خوردنی دارد نیز باید چنین کند... و به سپاهیان گفت: با هیچ کس بد رفتار نکنید و به کسی زور نگویند و از حق خود تجاوز ننمایید. (۲۱)

۵. تواضع

شاید ریشه مهرورزی و مواسات بی‌حد عیسی به مؤمنان و حتی مشرکان در تواضع عمیقی است که همچون جویباری پر برکت و زلال در سراسر وجودش موج می‌زند و از سرچشمه شخصیت الهی او نشأت می‌گیرد، چرا که هر کسی به خدا نزدیک‌تر گردید در خدمت و کمک و فروتنی به خلق خدا کوشاتر می‌شود.

در کتاب کافی به نقل از احمد بن عبدالله از احمد بن محمد برقی از یکی از یارانش به صورت مرفوع از عیسی بن مریم (ع) روایت شده که فرمود: >ای گروه حواریون: من نزد شما حاجتی دارم، برایم برآورده سازید. گفتند: درخواست تو برآورده است، ای روح الله. پس برخاست و پاهای یکایک ایشان را شست، گفتند: ما به این کار شایسته‌تر بودیم ای روح خدا، گفت: شایسته‌ترین مردم برای خدمت به خلق، دانشمند است و من این‌گونه فروتنی نمودم تا شما نیز پس از من در میان مردم اینچنین تواضع داشته باشید. سپس فرمود: حکمت و فرزاندگی آدمی با تواضع بارور می‌گردد نه با تکبر، چنان که گیاه در دشت می‌روید و رشد می‌کند نه در کوه.< (۲۲)

در روایت دیگری آمده است: >عیسی برای حواریون طعامی ترتیب داد و چون از خوردن آن فارغ شدند به دست خود دستانتشان بشست، گفتند: ای روح الله، بهتر است ما این را انجام دهیم. فرمود: من اینچنین کردم تا شما نیز با دانش آموزان و مخاطبان خویش چنین کنید.< (۲۳)

۶. شروع دعوت از گهواره

از آنجا که در میان ارکان و عناصر تبلیغ (مبلغ، مخاطب، پیام، ابزار و شرایط) سن مبلغ و داعی نقشی ندارد ارشادهای عیسی در گهواره کودکی، یک روند تبلیغی کامل به شمار می‌رود که قابل تحلیل و بررسی کامل است، عیسی به اشاره مریم و با تکیه بر اراده و قدرت خداوندی در همان اوان کودکی به سخن آمد و ضمن آن که گواه صادقی بر حقانیت و صداقت مادر گشت، مردم را در شرایطی تأثیر گذار و بیدار کننده به پذیرش دعوت الهی فرا خواند؛

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا * قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا * وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا * وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا؛ (٢٤)

پس مریم به سوی عیسی، اشاره کرد، گفتند: چگونه با کسی که در گهواره و کودک است سخن بگوییم؟ کودک گفت: منم بنده خدا، که به من کتاب داده و مرا پیغمبر قرار داده است و هر جا که باشم مرا با برکت ساخته و تا زنده‌ام به نماز و زکات سفارش کرده است و مرا نسبت به مادرم نیکوکار کرده و زور گو و نافرمانم نگردانیده است.

شروع دعوت از گهواره نشان می‌دهد که عیسی از همان آغاز از هر فرصت تبلیغی - به صورت معجزه آمیز و یا عادی - در هر شرایطی به نیکی بهره جسته و آن را به عرصه دعوت توحیدی مبدل نموده است.

۷. تشکیل کادر مرکزی دعوت (حواریون)

پس از طی مراحل نخستین تبلیغ، مبلغ بایستی در جهت تمرکز بخشیدن به نیروها و امکانات موجود تلاش کند، چنان‌که پیامبر اسلام (ص) و یا حضرت ابراهیم (ع) گروه پیشتازان حرکت توحیدی را سامان دادند و ثمرات تبلیغی بسیاری از این رهگذر نصیب مؤمنان گشت. عیسی نیز چون از پراکندگی نیروهای جبهه ایمان رنج می‌برد، دست به این اقدام حیاتی زد و کارترین و زبده‌ترین نیروهای خود را زیر پرچم و عنوان واحد حواریون گرد آورد.

وَإِذَا أُوحِيَتْ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ؛ (٢٥)

و هنگامی را یاد کن که به حواریون وحی کردم که به من و فرستاده‌ام ایمان آورند. گفتند: ایمان آوردیم و شاهد باش که ما مسلمانیم.

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ؛ (٢٦)

پس چون عیسی از آنان احساس کفر کرد، گفت: یاران من در راه خدا چه کسانی‌اند؟ حواریون گفتند: ما یاران خداییم به خدا ایمان آورده‌ایم و گواه باش که ما تسلیم او هستیم (مسلمان هستیم).

مرحوم علامه طباطبایی در این خصوص می‌گوید:

عیسی با این پرسش می‌خواست تعداد مردان مؤمن قومش را بشناسد که در راه حق آماده و در صحنه حاضرند تا گروه دینداران تشکیل شوند و هوادار رسالت عیسی و مبلغ دعوت او باشند. این طبیعت همه قدرت‌های مادی و اجتماعی است که در آغاز راه، مرکز و کانونی برای فعالیت و گسترش آن بر می‌گزینند و از آن برای پیشبرد اهداف خود بهره می‌جویند؛ چنان که نظیر آن را در اسلام در بیعت عقبه و بیعت شجره شاهدیم که رسول خدا خواست عده و عده موجود خود را متمرکز سازد. (٢٧)

این تشکل ایمانی می‌تواند در شرایط فشار و خفقان، به جمع مؤمنان نیرویی دوچندان بدهد که سخن و عقیده خویش را با جسارت بیشتر ابراز دارند. نیز موجب آن می‌شود که مخالفان برای چنین گروه به‌هم پیوسته و منسجم جایگاهی نو قائل شوند و همچنین باعث تشویق اهل تردید به پیوستن به صف موحدان می‌گردد و عذر و بهانه را از همه می‌گیرد؛ چه، نوعی اتمام حجت نیز به شمار می‌رود. به عنوان مثال، آیه ۱۴ سوره صف نشان می‌دهد که گروهی از مردم در اثر وفا داری حواریون (٢٨) و اعلام آمادگی آنان برای یاری خدا و رسول او عیسی، به پذیرش دعوت و ایمان تشویق شدند؛

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ؛ (٢٩)

ای مؤمنان یاران خدا باشید همچنان که عیسی بن مریم به حواریون گفت: یاران من به سوی خدا کیست؟ گفتند: ما یاران خداییم.

در اثر این اعلام آمادگی و اظهار وفاداری گروه قابل توجهی از بنی اسرائیل نیز ایمان آوردند و موجب فتوحی بزرگ گردیدند و نیز حجت را بر دیگران تمام کردند؛

فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ؛ (۳۰)

پس گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کفر ورزیدند. و کسانی را که گرویده بودند، بر دشمنانشان یاری کردیم تا چیره شدند.

۸. تصدیق تورات و بشارت ختم رسل

رسالت‌های الهی پیامبران بزرگ، جملگی مراحل به هم پیوسته یک پدیده آسمانی به نام دین است که هر پیامبر مطابق مأموریت ارائه شده به او، بخشی از آن حقیقت و الا را به گوش جهانیان رسانده است. بر این اساس، منافات و تعارضی در بین رسالت‌های مختلف نتواند بود. بدین ترتیب، عیسی نیز مصدق و مؤید رسالت‌های پیشین به ویژه رسالت موسی بوده است؛

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ؛ (۳۱)

و هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل، من فرستاده خدا به سوی شما هستم، تورات را که پیش از من بوده تصدیق می‌کنم و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نام او احمد است، بشارت‌نگرم.

۹. رفع اختلاف میان مردم

عیسی (ع) یکی از مأموریت‌های خود را در میان قومش رفع اختلافات می‌شمرد؛

قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ؛ (۳۲)

گفت: به راستی برای شما حکمت آورده‌ام و تا درباره بعضی از آنچه در آن اختلاف می‌کردید برایتان توضیح دهم.

او اعلام می‌کند که اگر از خدا پروا و از او تبعیت کنند، اختلافات فیما بین ایشان که باعث ضعف و سستی آنها شده است بر طرف خواهد گردید. از آنجا که اختصار و اشاره گذرا به فرآیندهای تبلیغی و شیوه‌های دعوت، روش قرآن کریم است، همین اشاره کوتاه بیانگر تلاش جدی عیسی برای ایجاد و هماهنگی فکری و یکپارچگی در سلوک جامعه بنی اسرائیل و رفع اختلاف است.

آیه زیر نیز به اصل وجود اختلاف در قوم او اشاره می‌کند؛

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ؛ (۳۳)

پس احزاب دست به اختلاف زدند. پس وای بر کسانی که ستم کردند، از عذاب روزی دردناک.

آیه ۳۲۷ سوره مریم نیز یادآور همین معناست.

۱۰. سیر و سیاحت تبلیغی

همان گونه که هجرت (یا سفر دراز مدت) برای یافتن عرصه‌های جدید دعوت در کارنامه پیامبران بزرگ به چشم می‌خورد، سیر و سیاحت یکی از برنامه‌های عادی و مورد توجه بسیار حضرت عیسی بود. در یکی از سفرها که طی آن عیسی با گفتن بسم‌الله از روی آب گذشت، دوست و همسفرش به خاطر افتخار مصاحبت با روح‌الله دچار خودبینی گردید و با خود گفت: این عیسی است که بر آب گام می‌نهد و من نیز. پس او بر من چه فضیلتی دارد؟ در همان لحظه زیر پایش بی‌قرار شد و در آب فرو رفت و فریاد و یاری خواست. عیسی فرمود: تو خود را بر اثر خودبینی در مقامی که خدا آن را برای تو قرار نداده نهادی و خدا بر تو غضب کرد. اکنون از آنچه گفתי توبه‌کن. وی توبه کرد و آن‌گاه به مرتبه‌ای که خدا برایش قرار داده بود بازگشت. (۳۴)

همچنین در سیر و سیاحتی به همراه حواریون به روستایی رسید که ساکنان و حتی حیوانات آن مرده بودند، به طوری که حکایت از عذاب الهی می‌کرد. حواریون خواستند آنها را زنده کند تا سبب عذابشان روشن شود و مایه عبرت ایشان گردد. یکی از مردگان با دعای عیسی زنده شد و در پاسخ به پرسش مذکور گفت: چهار چیز ما را مشمول عذاب الهی کرد؛

۱. پرستش طاغوت؛ ۲. دل‌بستگی به دنیا؛ ۳. آرزوی دور و دراز؛ ۴. غفلت و سرگرمی به بازیهای دنیا. (۳۵)

بدین ترتیب، وی بالاترین مواظظ اخلاقی و اشارات عملی را در میان یاران و پیروانش نشر می‌داد.

۱۱. اعزام فرستادگان تبلیغی (به انطاکیه)

عیسی علاوه بر تبلیغ در سرزمین خود و سیر و سیاحت تبلیغی، با توجه به شرایط و نیازهای موجود، فرستادگانی را نیز برای ارشاد مردم سرزمین‌های دیگر اعزام فرمود و هرگز قلمرو دعوت خود را به وطن یا سرزمینی خاص محدود ندانست. مردم شهر انطاکیه در بت‌پرستی و طاغوت‌پرستی غرق و در لجنزار فساد و گناهان غوطه ور بودند. عیسی از جانب خداوند مأمور شد تا دو مبلغ برای هدایت ایشان گسیل دارد. اما ناآشنایی آن دو رسول با عوامل نفوذ در مردم و شیوه‌های مؤثر دعوت از يك سو و لجاجت و تیره دلی مردم انطاکیه از سوی دیگر، موجب شد که نه تنها کسی به گفتار ایشان گوش فرا ندهد بلکه دستگیر شده و در بتکده‌ای زندانی شوند؛ وَأَضْرَبَ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ* إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ؛ (۳۶)

و داستان مردم آن شهری را که رسولان بدانجا آمدند برای ایشان مثل زن؛ آن‌گاه که دوتن سوی آنان فرستادیم. ولی آن دو را دروغزن پنداشتند، تا با فرستاده سومین آنان را تأیید کردیم. پس گفتند: ما به سوی شما به پیامبری فرستاده شده‌ایم.

حضرت عیسی فرستاده سوم خویش را برای پیگیری دعوت آندو فرستاد. وی که «شمعون الصفا» نام داشت برای هدایت مردم به طور ناشناس به آن شهر در آمد و با متانت و احتیاط به تماس و برقراری ارتباط تبلیغی با مردم پرداخت و از روحيات آنان به‌ویژه شاه‌پرستی ایشان مطلع گردید. او شیوه همراهی موقت را اتخاذ کرد و گفت: من غریبی هستم که می‌خواهم به آیین شما در آیم. او را به نزد پادشاه بردند و احترام شایانی از او به‌عمل آوردند. نیز او را به بتکده بردند که هنگام بازدید، فرستادگان عیسی را دید و به اشارتی فهماند که دوستی و آشنایی خویش را ابراز نکنند، پس از يك سال، شمعون با تدابیری کارساز و ترتیب دادن مناظره‌ای حساب شده، باعث ایمان آوردن پادشاه و مردم گردید. (۳۷)

۱۲. ساده زیستی

هرچند از شرح شیوه‌های گذشته، ساده‌زیستی و دوری عیسی از مظاهر فریبنده مادی برمی‌آید اما اشاره مستقل به این بعد از زندگی و شخصیت عیسی و این روش غیر مستقیم تبلیغی ضروری به نظر می‌رسد، روایات زیادی بر این معنا تأکید و تصریح دارند؛ از جمله این که در نهج البلاغه آمده است:

و اگر بخواهی در عیسی بن مریم نیز (برای تو اسوه‌ای نیکو است)، که سر بر سنگ می‌نهاد و جامه خشن می‌پوشید و خورش او گرسنگی بود و چراغ شب‌افروزش، ماه و سایبان زمستانش شرق و غرب زمین. میوه و خوراکش گیاه بیابان بود و همسری نداشت تا او را بفریبد و فرزندی نداشت که (فقدانش) او را اندوهگین سازد، دارایی‌ای نداشت که او را متوجه خود سازد و طمعی نداشت که به خواری‌اش در افکند. مرکبش دو پایش بود و خدمتکارش دو دستش. (۳۸)

همچنین در قصص الانبیاء ابن کثیر چنین ذکر شده است:

عیسی(ع) لباس موپین می‌پوشید و از برگ درخت می‌خورد و خانه و زن و فرزند و مالی نداشت و هیچ‌گاه برای فردایش ذخیره نمی‌کرد. (۳۹)

- ۱ - آل عمران (۳) آیه ۴۵
- ۲ - مریم (۱۹) آیه ۳۴
- ۳ - انعام (۶) آیه ۸۵
- ۴ - زخرف (۴۳) آیه ۶۳
- ۵ - مائده (۵) آیه ۱۱۰
- ۶ - مریم (۱۹) آیه ۳۶
- ۷ - آل عمران (۳) آیه ۴۹
- ۸ - همان، آیه ۵۰
- ۹ - عماد زاده، تاریخ انبیاء، ص ۷۳۱
- ۱۰ - محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۱۹؛ شیخ صدوق، الخصال، ج ۱، ص ۳۴
- ۱۱ - محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۲۵
- ۱۲ - همان، ص ۳۲۹
- ۱۳ - همان، ص ۳۲۲؛ شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۹۹
- ۱۴ - شیخ صدوق، خصال، ج ۱، ص ۵۶؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۱۹
- ۱۵ - ورام، مجموعه ورام، ج ۲، ص ۲۱۹
- ۱۶ - همان، ج ۱، ص ۹۶
- ۱۷ - جاحظ، الحيوان، ج ۲، ص ۱۶۳؛ محمدباقر تاج لنگرودی، اخلاق انبیاء، ص ۳۹۴
- ۱۸ - مائده (۵) آیه ۱۱۸
- ۱۹ - همان، آیات ۱۱۲ - ۱۲۴
- ۲۰ - همان، آیه ۷۲
- ۲۱ - جلال‌الدین آشتیانی، تحقیقی در دین مسیحیت، ص ۲۰۵

- ۲۲ - کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۷؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۲۷۸.
- ۲۳ - ورام، مجموعه ورام، ج ۱، ص ۸۳؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۲۹.
- ۲۴ - مریم (۱۹) آیات ۲۹ - ۳۲.
- ۲۵ - مائده (۵) آیه ۱۱۱.
- ۲۶ - آل عمران (۳) آیه ۵۲.
- ۲۷ - محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۳، ص ۲۲۰.
- ۲۸ - درباره اصطلاح حواری و حواریون، زمخشری می‌گوید: <حواریون، یاران خاص و با وفای او بودند که پیش از همه به او ایمان آوردند و تعدادشان دوازده نفر بود، واژه حواری رجل از ریشه حور به معنای سفیدی خالص است یعنی دوست و یار نزدیک.> (الکشاف، ج ۴، ص ۵۲۸).
- ۲۹ - صف (۶۱) آیه ۱۴.
- ۳۰ - صف (۶۱) آیه ۱۴.
- ۳۱ - همان، آیه ۶.
- ۳۲ - زخرف (۴۳) آیه ۶۳.
- ۳۳ - همان، آیه ۶۵.
- ۳۴ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۷ (با اقتباس).
- ۳۵ - همان، ص ۳۱۸ (با تلخیص).
- ۳۶ - یس (۳۶) آیات ۱۳ - ۱۴.
- ۳۷ - فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۴، ذیل آیات ۱۳ - ۱۴ سوره یس، ص ۲۴۹ - ۲۵۰ (با اقتباس).
- ۳۸ - سید رضی، نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۶۰، ص ۲۲۹.
- ۳۹ - ابن کثیر، قصص الانبیاء، ج ۲، ص ۴۲۴.

http://www.balagh.net/persian/quran/ketab_khaneh/osvehaye-qurani/14.htm

بررسی ریشه های اسطوره امام و پیامبر موعود که هنوز دینداران باورمند آنانند

در اینجا صرفاً به بررسی اجمالی نامهای ابهام آمیز اساطیری **مسینا**، **منسیا**، **هیمداء**، **مهدی**، **فارقلیط**، **احمد** و **محمد** موعود می پردازیم تا رفع ابهامی در این باب صورت گیرد و نیروی پنهان بزرگ مردم، با زهر باور موعودهای فریب دهنده پیشینیان که زمانی باور به آنان به درستی یا نادرستی به عنوان قرص مسکن مردم تحت ستم مورد استفاده میگرفته است و حال هم به عنوان دین و سنت به خوردشان داده میشود- نگردد؛ مذاهب و ادیان مردم فریبی که کم و بیش در جهان سوم قدرتمندانه به حیات خود ادامه داده و به وسیله نیرنگبازان مذهبی و جهانخواران در فریب باورمندان اساطیر پیشینیان است:

مسینا مرکب از کلمه عبری **مسیا** یعنی پیامبر و **مسئول** است، پسوند **نا** به عربی معنی ما را می دهد بنابراین **مسینا** (به عبری **مسیا**) یعنی کسی پیامبر و مسئول و رهبر ما است. این نام به صورت اوستایی **مس-دانا**(مه دا، مهدی، بودا) معنی بزرگ دانا را می دهد. نامهای توراتی **منسیا** و **هیمداء** مترادف هم به معنی تسلی دهنده عنوان دیگری بر موعود مردمان سامی شبه جزیره عربستان و سامیان نواحی شمالی تر از آن بوده است که قدیمی ترینهایشان **مردوک** و **نی نازو** خدا منجیان معروف بابلی هستند. **مهدی** (به عربی یعنی هدایت کننده، رهبر) به عبری و همچنین به اوستایی به معنی رهبر بزرگ دانای معماها و هوشمند یا همان **ایشوم** بابلیها(به معنی فرمانده) ملقب به **مبشر سرزمین** است، یادآور آخرین پیامبر موعود مسلمین یعنی **محمد** (**استوت ارته** زرتشتیان یعنی ستوده شده دین پناه، سومین و آخرین موعود زرتشتیان) است. این نام تحت عنوان مهدی موعود در واقع بازسازی موعود اسلامی دیگری بعد از **محمد/ احمد** است که مانی و محمد خود را با همین موعود یکی دانسته اند. جالب است که **ایشوم** خدای نیکوکار بابلیها(بهمن، نی نازو در کتاب استر تورات به نام ایرانی مترادفش **هامان**=دانا، سپیتاک زرتشت، گئوماته بردیه داماد وزیرمشاور کورش) پیوسته و با آن جایگزین شده است. در کتب پهلوی نیز زرتشت در کسوت بهرام جنابی رهبر قرامطه تحت نام بهرام ورجاوند(=مردوک/ایندره) موبد موبدان **پشوتن**(کورش) به شمار آمده است. مسلم به نظر میرسد نامهای پهلوی سوشیانت دوم(سودرسان ثانی) یعنی **هوشیدر ماه** (دانای بزرگ) اساس ایرانی نام **مهدی** (دانای بزرگ) است. نام پهلوی سوشیانت اول هوشیدر بامی (دانای درخشان) و نام سومین سوشیانت، **استوت ارته** (ستوده شده مظهر قانون مقدس، دین پناه) است که حافظ **مهدی موعود** ایرانیان کهن را با همین عنوان **دین پناه** وی می شناسد:

نوبد فتح و بشارت به مهر و ماه رسید	بیا که رایت منصور پادشاه رسید
کمال عدل به فریاد دادخواه رسید	جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت
جهان به کام دل اکنون رسد که شاه رسید	سپهر دور خوش اکنون کند که ماه آمد
قوافل دل و دانش که مرد راه رسید	ز قاطعان طریق این زمان شوند ایمن
ز قعر چاه برآمد به اوج ماه رسید	عزیز مصر به رغم برادران غیور
بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید	کجاست صوفی دجال فعل ملحد شکل
زاتش دل سوزان و دود آه رسید	صبا بگو که چها بر سرم درین غم عشق
همان رسید کز آتش به برگ گاه رسید	ز شوق روی تو شاهها بدین اسیر فراق

مرو به خواب که حافظ به بارگاه قبول

ز ورد نیمشب و درس صبحگاه رسید

نامهای **احمد** کتاب کفالیه مانی و **محمد** انجیل منسوب به برنابا به معنی لفظی **ستوده شده**، اساس تاریخی داشته و در واقع بیانگر نام اصلی خود **عیسی مسیح** تاریخی یعنی **یهودا**(ستوده خداوند) پسر **زیورایی** (=پرنده- خدای بعد از غسل تعمید عیسی مسیح که او را پسر خود می خواند) می باشد. مسلم به نظر میرسد موضوع نجات دهنده در خاورمیانه ریشه کهنتری داشته و به **نی نازو** (منجی) و برادرش **مردوک** (= سرکوبگر دشمنان بابل و خدای منجی بابلیها) بر میگردد. گرچه یهود و اعراب ممکن است تا حدود زیادی این باور را به وساطت ایرانیان و یونانیان از بابلیان باستانی اخذ کرده باشند، چنانکه موضوع باوربه ظهور ازدهای روز رستاخیز(مردوک، اثری دهاک) و هرماقدون(تپه)

حسابرسی = پل چینوت اوستا) نقش اعتقادات مغان ایرانی و بابلی را در اعتقادات مسیحیان و یهودیان به وضوح نشان میدهد. در اعتقادات زرتشتیان خصوصاً نخستین موعود **اوخشیت ارته** (پرورنده قانون) نشانگر **نبو** (موعود فرا خوانده شده، ایزد حکمت و حاصلخیزی بابلیها) یا تموز/آونیس و **یوسف نجار** زمینی شده انجیلیهاست. خود **سپیتاک زرتشت** و پدرش **سپیتمه جمشید** مغ نیز که با **مردوک** و **انا بابلیها** مقابله می شده اند، در انجیلها تحت اسامی یحیی (جاودانی) و زکریا (واعظ) در اسطوره تولد و داستان انتخاب عیسی مسیح به مقام پیامبری دخالت داده شده اند. موعود به شمار رفتن **مردوک** (گوساله شکست ناپذیر رب النوع آفتاب) از هیئت اسلاوی وی یعنی مارکو کرالیویچ (شاهزاده خورشید) و صور هندی وی یعنی **ویشنو** (ایزد خورشید مسلط بر همه) و **میتریه** بودائی (مهر، ایزد خورشید) و نام مادر سوشیانت آخر زرتشتیان یعنی **ویسپ توروئیری** (همه را شکست دهنده) به خوبی مسجل میگردد. مسلم به نظر میرسد نام معروف مادر امام مهدی موعود یعنی نرگس (نر - گیسو = نر - ویسپو) یعنی **دلیر کامل و شایسته** علی القاعده از ترجمه و تلمیص همین نام اوستایی مادر سوشیانت در زبان پهلوی (فارسی میانه) عاید شده است. جالب است اسامی مادران سوشیانتها به معانی دارای پدر نیک و شریف و الوامقام هستند که کاملاً با نامهای پدر نرگس یعنی پطرس (پدر) و شمعون (والامقام، با شکوه) مطابقت دارند. نام یونانی **فارقلیط** (تسلی دهنده) دقیقاً مترادف نام عبری **مناحیم** است که یکی از سه پسر یهودای جلیلی فرزند زیورایی رهبر انقلابیون یهودی زئالوت (مشتاقان آزادی) یعنی عیسی مسیح تاریخی بوده است که سالها بعد از وقایع مربوط به قتل پدر و دو برادرش به نامهای یعقوب و شمعون به دست رومیان، در ماسادا علیه مسیحیان قیام نمود ولی توسط رومیان دستگیر و با شکنجه های سخت اعدام گردید. نام تاریخی یحیی (یوهانس) که به عبری همچنین معنی عطا و بخشش خدا را میدهد، در انجیل خدمات رسولان مسیح به صورت با سرزنش از انقلابش تحت نام رومی **تنودا** (جاری با آب، معمدان) یاد شده است. این نام به صورت **تنودور** مترادف یحیی (یوهانس) است که این هر دو نام اخیر در نزد حبشیه و اسلاوها خود اسامی موعود و پیامبری ملکوتی بزرگی به شمار آمده اند. به نظر میرسد در اصل از این نام نه تئودای یهودی انقلابی سمت مصر در دهه پنجم میلادی بلکه همان ماتئیس فرزند مارقالوئ همکار انقلابی یهودای جلیلی پسر زیورایی مراد بوده است که این عنوان خود را از شخص مذکور گرفته است. معلوم میشود مرقس (درخشان) نویسنده انجیل اصلی و اولیه که نام اصلیش یحیی بوده است، اسطوره شناس بزرگی بوده که نام انقلابیون یهود را با اساطیر معروف خدا- رهبران پیشین در نزد ملل مختلف و افراد خانواده خود، مادرش مریم و داییش یوسف در آمیخته و معجونی نسبتاً مرغوبی که هم مورد پسند برده و هم برده دار قرار گرفته، فراهم نموده است.

در اینجا بررسی موعود مندرجات انجیل منسوب به برنابا می پردازیم که مسلمانان بر درستی مندرجات آن اصرار ورزیده و مسیحیان آن را از انجیلیهای مردود شمرده و دستکاری کرده مسلمانان به حساب آورده اند، گرچه انجیلیها صرفاً نه کلام و سرگذشت عیسی مسیح تاریخی بلکه بیان تازه باورهای پیشینیان به زبان عیسی مسیح است. مطالب مربوط به موعود دوم (**اوخشیت نمه** زرتشتیان یعنی پروراننده نماز = **احمد**) و یا موعود سوم زرتشتیان (**استوت ارته = مهدی/محمد**) که در آیین زرتشتی به همراه موعود نخستین هر سه از نطفه های سه گانه تعمیم یافته در دریای **کانس اوپه** (آبهای ژرف، مسکن انا خدای آب و زمین و خرد بابلی) به شمار آمده و یکی گشته اند. از اینجاست که تصور شده سه تخمه زرتشت در آبهای دریای **کانس اوپه** (آبهای ژرف، چاه آب مهدی موعود شیعیان و دریایی که مادرش از آن عبور می نماید) نگهداری میشود. جالب است که **سپیتمه جمشید** پادشاه ولایات جنوب قفقاز در عهد پدرزنش آستیاگ و پسرش **سپیتاک زرتشت** (داماد و پسر خوانده کورش مردوک پرست) در اساطیر ایرانی جایگزین **انا** (انکی، بت مناف اعراب، ابراهیم) و پسرش **مردوک** (بت هیل اعراب، اسحاق تورات) گردیده اند. بتان معروف اعراب پیش از اسلام، اعراب آزاده ای که آنقدرها در مقام مقایسه با اعراب مسلمان جاهل نبوده اند، خدایان بابلی **ایشوم** (بهمن و نی نازو، یعنی سرور شفابخش، عیسو)، **نین خورساگ/سود** (الهه محترم صحراهای سنگی دوردست = هاجر) و **نبی** (فریادرس) / **نینورتا/اسماعیل** را به ترتیب تحت نامهای بت **ود** (دوست)، **سواع** (ساعی، شتابنده) و **یغوئ** (فریاد رس)، در کنار **یعوق** (یعقوب، نیای اعراب و یهود، **نینورتا**) پرستش می نموده اند. در این انجیل را به عینه از سایت اسلامی پنجره سبز نقل می کنیم:

(:)

ابو القاسم عاشوری

انجیل برنابا نسخه پنجم از انجیل است که در اوائل قرن نوزدهم کشف شد و سپس به زبان های انگلیسی و عربی ترجمه شده و در سال ۱۳۴۵ در ایران برای اولین بار توسط علامه محقق، حیدر قلی خان قزلباش، مشهور به سردار کابلی، به

فارسی ترجمه شد، کتابی که در بسیاری موارد با قرآن کریم و روایات اسلامی هماهنگ است. عناوین مطالبی که در انجیل برنابا در باره پیامبر اسلام آمده به چند عنوان کلی تقسیم می‌شود، از جمله:

۱. خلقت پیامبر اکرم (ص)

۲. ارتباط پیامبر اسلام و حضرت آدم (ع)

۳. اخبار ظهور پیامبر اسلام از زبان حضرت عیسی (ع)، با نام خاص ایشان و نام مسینا

۴. پیامبر اسلام از نسل حضرت اسماعیل (ع) است نه اسحاق (ع)

۵. عدم وجود پیامبری پس از پیامبر اسلام و ظهور پیامبران دروغین پس از وی

۶. رفع تهمت مرگ حضرت عیسی (ع) توسط پیامبر اسلام

۷. رغبت حضرت عیسی در خدمت به پیامبر اسلام و درخواست ظهور ایشان

۸. موضوع پیامبر اسلام و قیامت که خود دارای زیر مجموعه‌های بسیاری است

اما با توجه به موضوع نوشتار، در این شماره فقط مطالب مربوط به ظهور پیامبر اسلام و جزئیات مربوط به آن نقل خواهد شد.

بشارت ظهور پیامبر اسلام (ص)

حضرت عیسی (ع) در جواب سؤال فردی به نام فیلیپس که می‌گوید: «چه می‌گویی ای آقا! حقا و هر آینه در اشعیاء نوشته شده است به درستی که خدای پدر ماست، پس چگونه او را فرزندان نباشد؟» می‌گوید:

«به درستی که در اشعیاء نوشته شده است مثل‌های بسیاری که واجب نیست این‌که بگیری او را به لفظ بلکه به معنی، زیرا که همه پیامبران که به یکصد و چهل و چهار هزار می‌رسند، آن‌انکه فرستاده ایشان را خدای به سوی جهان، به تحقیق سخن رانده‌اند به معنایها و تاریکی، و لیکن زود است بیاید بعد از من لقای همه پیامبران و پاکان، پس تابان شود چون نور بر تاریکی‌های همه آنچه پیامبران فرموده‌اند، زیرا که او رسول خداست.»^۱

در فصل ۳۶ هم آمده است که حضرت عیسی می‌گوید: «به تحقیق که پیامبران، همه ایشان آمدند مگر رسول‌الله، آنکه زود است بعد از من بیاید، زیرا که خدای این می‌خواهد تا که من مهیا سازم راه او را.»

دیگر جای می‌خوانیم: «اما در خصوص من، به درستی و به تحقیق آمده‌ام تا آماده کنم راه را از برای رسول‌الله که زود است بیاورد خلاصی عالم را ولیکن حذر کنید از این‌که فریب داده شوید؛ زیرا که زود است که بیایند پیامبران دروغگویی بسیاری که سخن مرا می‌گیرند و انجیل مرا ناپاک می‌نمایند، آن وقت اندرواس گفت: ای معلم! برای ما علامتی ذکر کن، تا او را بشناسیم، یسوع جواب داد: به درستی که او در زمان شما نمی‌آید، بلکه بعد از شما به چندین

سال می‌آید، آن وقتی که انجیل من باطل می‌شود و نزدیک است که سی نفر مؤمن پیدا نشود، در آن وقت خدای بر جهان رحم می‌کند، پس می‌فرستد رسول خود را که قرار می‌گیرد بر سر او ابر سفیدی تا او را یکی از برگزیدگان خدای بشناسند و همانا زود است که ظاهر سازد او را برای جهان و زود است که بیاید با قوت عظیمی بر فاجران و براندازد بت‌پرستی را از جهان و به درستی که من به آن مسرور می‌شوم زیرا که به واسطه او زود است که ظاهر شود و تمجید کرده شود خدای و صدق من ظاهر گردد و زود است که انتقام کشد از آنانکه زود است بگویند که من بزرگ‌ترم از انسان، حق می‌گویم به شما، به درستی که زود است که ماه او را جواب دهد در خردسالی او و وقتی که او بزرگ شود، می‌گیرد او را در اختیار خود، پس باید جهان حذر نماید از این‌که نپذیرد او را، زیرا زود است که وی بت‌پرستان را براندازد... و زود است که بیاورد حقی را آشکارتر از سایر پیامبران و زود است که سرزنش کند هر که را که رفتار نیکو نمی‌کند در جهان و زود است که تحیت فرستد برج‌های شهر پدران ما بعضی به بعضی از روی خوشحالی، پس هر وقتی مشاهده شود بر افتادن بت‌پرستی از زمین و اعتراف کرده شود، به این‌که من بشری هستم مانند سایر ناس، پس حق می‌گویم که پیامبر خدای آن وقت می‌آید.»^۲

در فصل ۱۲۴ انجیل برنابا، حضرت عیسی (ع) خبر از تطهیر خرابی انجیل می‌دهد و می‌گوید: «پس وقتی که رسول الله بیاید، می‌آید تا تطهیر کند هر چه را که فاجران خراب کرده‌اند از کتاب من.»

پیامبر اسلام؛ پیامبر رحمت

در این باره در انجیل برنابا چنین آمده است: «...یسوع فرمود: ای برادران! همانا که قضا و قدر رازی است بزرگ، حتی این‌که به شما می‌گویم که راستی آن را نمی‌داند آشکارا، جز یک نفر و بس، و او آن کسی است که امت‌ها منتظر او می‌باشند، آن کسی که اسرار خدا بر او آشکار می‌شود بس آشکار شدنی و خوشا به حال کسانی که گوش به سخن او می‌دهند، وقتی که به جهان بیاید، زیرا که رحمت خدا برایشان سایه خواهد افکند چنانچه این درخت خرما ما را سایه افکنده است، آری، چنانکه این درخت از حرارت سوزان آفتاب ما را نگاه می‌دارد، همچنین رحمت خدا نگاه می‌دارد ایمان آورندگان به آن اسم را از شرّ شیطان، شاگردان در جواب گفتند: ای معلم! کدام کس خواهد بود آن مردی که از او سخن می‌گویی که به جهان خواهد آمد، یسوع به شکفتگی دل در جواب فرمود که همانا او محمد (ص)، پیامبر خداست، وقتی که او به جهان بیاید چنانکه باران، زمین را قابلیت بخشد که بار بدهد بعد از آنکه باران مدت مدیدی منقطع شده باشد، همچنین او وسیله اعمال صالحه میان مردم خواهد شد به رحمت بسیاری که با خود می‌آورد، پس او ابر سفیدی است پر از رحمت خدا و آن رحمتی است که آن را خدا بر مؤمنان نثار می‌کند، نرم نرم مثل باران.»^۳

در فصل ۲۲۰ نیز بشارت ظهور پیامبر اکرم (ص) جهت رفع فریب گذشته شدن حضرت عیسی (ع) بیان شده است.

ظهور پیامبر اسلام با نام مسینا

همچنین در بخش‌های مختلفی از انجیل برنابا خبر ظهور پیامبر اسلام با نام خاص «مسینا» بیان شده که گویا در میان کاهنان یهودی، پیامبر اسلام به این نام شناخته شده بودند.

در فصل ۴۲ آمده است که حضرت عیسی (ع) در جواب برخی لایو‌ها و کتبه که می‌گویند «هرگاه تو نیستی مسینا و نه ایلیا و نه هیچ پیامبری، پس چه جهت دارد که بشارت می‌دهی به تعلیم تازه و خود را می‌نمایی بزرگتر در شأن از مسینا»، می‌گوید: «به درستی معجزاتی که خدای آنها را بر دست من می‌کند، ظاهر می‌کند این‌که سخن می‌کنم به آنچه خدای می‌خواهد. و من نمی‌شمارم خود را مانند آنکه از او سخن می‌رانید، زیرا که من لایق آن نیستم که بگشایم بندهای جرموق یا دوال‌های نعل رسول الله را که او را مسینا می‌نامید، آنکه پیش از من آفریده شده و زود است بعد از من بیاید و زود است بیاورد کلام حق را و نمی‌باشد آیین او را نهایی.»

در بخش دیگری از انجیل برنابا، حضرت عیسی در پاسخ به زنی که می‌گوید: «به درستی که ما انتظار مسینا را داریم پس وقتی بیاید ما را تعلیم می‌کند» می‌گوید: «ای زن، مگر نمی‌دانی که به ناچار مسینا خواهد آمد» و در ادامه می‌افزاید: «ای زن، به من ظاهر می‌شود که تو مؤمنه باشی، پس اکنون بدان این‌که به ایمان به مسینا، همه برگزیدگان خدا زود است که خلاصی یابند، اکنون واجب شد که بشناسی آمدن مسینا را، زن گفت: ای آقا شاید تو خود مسینا باشی، یسوع در جواب فرمود: به درستی که من به راستی به سوی خانه بنی‌اسرائیل، پیامبر خلاصی فرستاده شده‌ام ولیکن زود است که بعد از من بیاید مسینا که فرستاده شده خداست برای همه جهان، آنکه به واسطه او خدا جهان را آفرید و در آن وقت سجده کرده می‌شود برای خدا در همه جهان و به رحمت رسیده می‌شود، حتی این‌که سال یوبیل که اکنون هر صد سال می‌آید زود است که آن را مسینا هر سال در هر جا قرار دهد.»^۴

در فصل ۹۷ نیز وقتی کاهنی می‌گوید: «چه نامیده می‌شود مسینا و کدام است آن علامتی که آمدن او را اعلان نماید»، یسوع در جواب می‌گوید: «نام مسینا عجیب است، زیرا که خدا خود وقتی که روان او را آفرید و در ملکوت اعلی او را گذاشت، خود او را نام نهاد و خدا فرمود: صبر کن ای محمد (ص)، زیرا که برای تو می‌خواهم خلق کنم بهشت و جهان و بسیاری از خلائق را که می‌بخشم آنها را به تو حتی این‌که هر که ترا مبارک می‌شمارد مبارک شود و هر که با تو خصومت کند ملعون می‌شود، وقتی که تو را به سوی جهان می‌فرستم پیامبر خود قرار می‌دهم به جهت خلاصی و کلمه تو صادق می‌شود، حتی این‌که آسمان و زمین ضعیف می‌شوند و لیکن دین تو هرگز ضعیف نمی‌شود، همانا نام

مبارك او محمد (ص) است، آن وقت جمهور (همه) مردم صداهاي خود را بلند نموده، گفتند: اي خدا بفرست براي ما پيامبر خود را، اي محمد (ص)، بيا زود براي خلاص جهان.»

پيامبر اسلام (ص) داراي دين جهاني

در اين باره در انجيل برنابا اينگونه آمده است:

«... حق مي‌گويم به شما، به درستي كه هر پيامبري هر وقتي كه بيايد، پس به درستي كه جز اين نيست كه فقط از براي يك امت حامل مي‌شود نشانه رحمت خداي را و از اين است كه سخن ايشان تجاوز نمي‌كند از آن طايفه كه به سوي ايشان فرستاده شده‌اند، و ليكن رسول خدا هر وقتي كه بيايد مي‌دهد خداي به او آنچه را كه او به منزله انگشتر دست اوست، پس حامل مي‌شود خلاص و رحمت را براي امت‌هاي زميني، آنانكه تعليم او را مي‌پذيرند، و زود است بيايد با توانايي بر ستمكاران و براندازد عبادت بتان را به گونه‌اي كه شيطان رسوا شود، زيرا كه اين چنين خداي وعده نموده به ابراهيم (ع)، فرموده: ببين، به درستي كه به نسل تو همه قبائل زمين را بركت مي‌دهم و همچنان كه اي ابراهيم شكستي بتان را شكستي، نسل تو زود است كه چنين كند.»⁵

در فصل 97، پس از اظهار ناراحتي حضرت عيسي (ع) از تعليم ناپاك شيطان به اين‌كه او خدا و پسر خداست و دلداري دادن كاهن و والي و پادشاه به اين‌كه ما خواهيم خواست تا فرمان شاهي به اين صادر شود كه هيچ كس تو را خدا يا پسر خدا نخواند، حضرت عيسي (ع) مي‌فرمايد: «اين سخن مرا تسلي نمي‌دهد زيرا كه از آنجايي كه اميد نور داريد تاريخي خواهد آمد، و ليكن تسلي من همان در آمدن پيامبري است كه هر اعتقاد دروغ را در باره من از ميان خواهد برد و آيين او اقتدار خواهد يافت و همه جهان را فرا خواهد گرفت، زيرا كه خدا به پدر ما ابراهيم چنين وعده فرمود و همانا آنچه مرا تسلي مي‌دهد آن است كه آيين او را هيچ نهايتي نيست، زيرا كه خدا او را درست نگهداري خواهد فرمود.»

و اکنون ما در سال 2006 ميلادي قرار گرفته‌ايم، سالي كه 1427 سال از تحقق وعده حضرت عيسي (ع) مي‌گذرد و دين و آيين پيامبر موعود در حال گسترش و جهاني شدن است. البته همانگونه كه خود اين پيامبر در آغاز ظهور با جاهليت آن دوره مواجه بود، امروز نيز دين و آيين ايشان با جاهليت مدرن كنوني مواجه است و برخي دشمنان به جهت پستي و خباثت باطن، كار را به جايي مي‌رسانند كه شخص و آيين ايشان را با اعمال زشتي همچون ترسيم كاريكاتورهاي موهن مورد هجمه و حمله قرار مي‌دهند. مستكبراني كه در پشت اعمال كثيف آنان، دست‌هاي خيانت‌كاري است كه دائماً در پي فتنه‌انگيزي ميان مسلمانان و مردمان اديان ديگر، خصوصاً مسيحيان مي‌باشند، لذا در گفتگوي بين اديان مسيحي و اسلام، اين مسأله قابل توجه است كه اگرچه شايد مسأله به صليب كشيده شدن حضرت

عیسی (ع) مورد قبول جمع زیادی از مسیحیان باشد، اما گویا تمامی آنان به بازگشت وی اعتقاد دارند، همان که ما مسلمانان نیز بر آن معتقدیم. البته ما چنان معتقدیم که حضرت عیسی (ع) نیز همراه موعود آخر الزمان مسلمانان خواهد بود، همان موعودی که امروز میان بسیاری از ساکنان این کره خاکی به نام‌های مختلف و از جمله منجی آخر الزمان نامش مطرح است و همچون پیامبر موعود عیسوی، پیام‌آور رحمت و برکت الهی است.

به نظر می‌رسد با توجه به اشتراك نظر مسلمانان و مسیحیان در بازگشت حضرت عیسی (ع)، اگرچه با کمی اختلاف، این امر زمینه مناسبی است تا انس و الفت و گفت و گوی میان این دو دین الهی هرچه بیشتر گسترش یابد، چرا که این امر خود باعث اتحاد و ایستادگی پیروان آنها در برابر دشمنان کنونی خواهد بود.

پی‌نوشت‌ها:

۱. انجیل برنابا، مترجم: حیدرقلی‌خان قزلباش (سردار کابلی)، چاپخانه حیدری، سال ۱۳۴۵، فصل ۱۷، ص ۷۳.

۲. همان، فصل ۷۲، ص ۱۶۷.

۳. همان، فصل ۱۶۳، صص ۳۱۲ - ۳۱۳.

۴. همان، فصل ۸۲، صص ۱۸۲ - ۱۸۳.

۵. همان، فصل ۴۳، صص ۱۲۰ - ۱۲۱.

نام و نشان کوه اساطیری که موعظه کوه عیسی مسیح انجیل متا بدان منسوب است

ظاهراً در انجیلهای اثری از نام و محلی کوهی که موعظه اساطیری منسوب بدان است به عمد یا به سهو اسمی برده نشده است. گروهی کوههای تابور و حرمون و شاخ حنین را حدس زده اند. اگر خود نام تورات را که می توان آن را به معنی آیات کوهستان گرفت به کنار بگذاریم (جالب است که تورات در رابطه با تور سینا یعنی کوه ایزد ماه= یهوه است). کنکاش در متون اساطیری کتابهای عهد عتیق و عهد جدید معلوم می نماید که از آن همانا کوه اساطیری **مجدون** (هارمجدون به معانی **کوه موعظه** یا **کوه میوه گرانها**) منظور است که اسطوره آن خود از اساطیر کهن ایرانیان عهد زرتشتی سرچشمه گرفته است: نام این کوه در اوستا **هنوکنریه** (خوب کنش) است که اکنون سبلان (لانه سود) نامیده میشود. در رابطه با منشأ معنی **کوه میوه مقدس** و **گرانهای** مجدون گفتنی است در ترانه های فولکلوریک کهن آذری صحبت از انار مقدس **کوه سبلان** است (که در طبیعت آنجا وجود خارجی ندارد)؛ کوهی که بنا بر اعتقادات کهن ایرانی محل محشر و بازگشت ارواح مردگان به شمار می آمده است چه ضمن یک حدیث نبوی در کتاب معجم البلدان یاقوت حموی آمده است: "روح بعد از خروج از تن مرده به اندازه دانه برفی در جبل **سبلان** و **ماسبلان** (**سبلان بزرگ**) که در سمت آذربایجان است فرود می آید". به عبارت دیگر اینجا همان **گرودمان** (گروذمان، به یک معنی اوستایی آن یعنی کوه جایگاه بیداری بازپسین) می باشد. نام این کوه بیشتر به معنی **خانه زمزمه روحانی** گرفته شده است. جالب است که این نام اوستایی همچنین معنی کوه میوه بهشتی را نیز افاده می نموده است. بنابراین با مفهوم دو لایه کوه مقدس اوستا به منشأ ایرانی باور **هارمجدون** (**کوه موعظه روحانی** یا **کوه میوه مقدس و گرانها**) نزد یهود میرسیم. بسیار جالب است که نام این کوه در کتاب عوبدیای نبی تورات کوه **عیسانو** (یعنی کوه عمل پایانی و آخرت) قید گردیده است که بدین شکل حاوی خود نام **عیسی** نیز می باشد، عیسی مسیحی که بنا به باور یهود و مسیحیان نظیر معادل ایرانیش **میثره** (مهر) در روز آخرت به سمت کوه **هارمجدون** (چینوت پل اوستا) یعنی محل تلاقی نیروهای مخاصم در روز حسابرسی خواهد شتافت. مسلم به نظر میرسد از آنجاییکه این کوه تحت همین نام **عیسانو** (= **نرگال**، **نی نازو ایزد جهان زیرین**) در کتاب عوبدیای تورات با نکوهش ثروت و ضلالت همراه شده است، لذا نویسندگان انجیلهای به عمد از نام آن (از آن جمله در موعظه کوه) یاد نکرده اند. جالب است کلمه **عیسانو** (**عیشانو**) در لغت آریائیان هندوایرانی به معنی **سلطان** است و این اکنون در نزد اهل محل به عنوان صفت بلندترین قله سبلان به کار می رود. **کوه سبلان** و کوه پهلونیش **هرم داغ** (سبلان کوچک) در اوستا همچنین با نامهای **اوشیدرنه** (مجلل و با شکوه) و **اوشیدم** (دم کوه با شکوه) نام برده شده است. این زوج نام اوستایی در اشعار فولکلوریک آذری به صورت کوه مقدس اوشودوم اوشودوم، به عنوان محل **سیبهای بهشتی** حفظ شده است. مطابق کتب پهلوی و روایات مسلمین اینجا محل همپرسیگی معروف زرتشت با اهورا مزدا بوده است. در حالی که نام کوه مقدس توراتی **سیون** (کوه زمزمه و موعظه روحانی= گروذمان) همین کتاب عوبدیا نیز در واقع از معنی لفظی ایرانی دیگر همین کوه مقدس و ملکوتی اوستا یعنی **گروذمان** (سبلان آسمانی) بیرون تراویده است. نام سرزمین **ادوم** در این رابطه باید در اصل از ریشه عدم و به معنی **معدومین** باشد که در این کتاب نیز بدان اشاره گردیده است چه کشتار بزرگ مغان در عهد ترور **سپیتاک زرتشت** (گنوماته بردیه، داماد و پسر خوانده زرتشت) توسط داریوش که به **ماگوفونی** معروف است در عهد باستان شهره عام و خاص بوده است. از همینجاست که در قرآن قوم مغان کشتار شده و رهبر ملکوتی آن در قرآن با نامهای **ثمود** (= باعده، معدوم) و **صالح دارنده شتر مقدس** یاد گردیده اند. در کتاب عوبدیا از **گنوماته زرتشت تنومند** (شاهزاده گوتمه بودای بلخیان و شمال غربی هند) تحت نام **تیمان** (با کمال، عظیم یا تمام شده و مقتول) به طور نکوهیده نام برده شده است. به قول کتسیاس سپیتاک زرتشت (گنوماته بردیه) سالهای مدیدی در عهد پدر خوانده و پدر زنتش کورش در همین سمت بلخ و هندوستان به عنوان شاهزاده حکومت نموده است. محل ساتراپی وی در عهد پدر بزرگ مادریش آستیگ (اژیدهاک مادی) - یعنی زمانی پدرش سپیتمه جمشید به عنوان ولیعهد آستیگ در قفقاز فرمان میراند- سمت آذربایجان، اران و ارمنستان بوده است

برای آشنایی با مندرجات کتاب عوبدیا در باب کوه **عیسانو** بیگانگان متن آن را با شرح و تفسیرش از سایت مرکز پژوهشهای مسیحی به عینه نقل می نمائیم:

کتاب عوبدیا (ترجمه تفسیری)

کتاب عوبدیا کوچکترین کتاب عهد عتیق است. درباره نویسنده آن، عوبدیا اطلاعات بسیار جزئی در دست است. بیست و یک آیه این کتاب از قوم ادوم سخن می گوید. این قوم از عیسو، برادر یعقوب بوجود آمدند. سرزمین آنها در جنوب دریای مرده قرار داشت. بین قوم اسرائیل و قوم ادوم بیشتر اوقات درگیری بوده است. ادومی ها در جنگ با بنی اسرائیل، گاهی از فلسطینی ها یاری می جستند.

کتاب عوبدیا می گوید که ادومی ها را خدا نابود خواهد کرد، زیرا آنها با کمک سایر قوم ها در صدد نابودی قوم خدا برآمده اند. اما ادومی ها گمان می کنند دست خدا به آنها نمی رسد و او چنین کاری نمی تواند انجام دهد. پاسخ خداوند به قوم ادوم چنین است: «اگر همچون عقاب به اوج آسمانها بروی و آشیانه خود را بین ستارگان برپا

داری، تو را از آنجا به زمین می آورم.» عوبدیا به ادومی ها گوشزد می کند که تمام دنیا به خداوند تعلق دارد، و روزی خداوند بر آن حکومت خواهد راند.
کتاب عوبدیا (ترجمه قدیمی)

۱ رؤیای عوبدیا.

۱- خداوند یهوه درباره ائوم چنین می گوید: از جانب خداوند خبری شنیدیم که رسولي نزد امتها فرستاده شده، (می گوید): برخیزید و با او در جنگ مقاومت نماییم. ۲ هان من تو را کوچکترین امتها گردانیدم و تو بسیار خوار هستی. ۳ ای که در شکافهای صخره ساکن هستی و مسکن تو بلند می باشد و در دل خود می گویی کیست که مرا به زمین فرود بیاورد، تکبر دلت، تو را فریب داده است، ۴ خداوند می گوید: اگر چه خویشتن را مثل عقاب بلند سازی و آشیانه خود را در میان ستارگان بگذاری، من تو را از آنجا فرود خواهم آورد. ۵ اگر دزدان یا غارت کنندگان شب نزد تو آیند، (چگونه هلاک شدي)؟ آیا بقدر کفایت غارت نمی کنند؟ و اگر انگورچینان نزد تو آیند آیا بعضی خوشهها را نمی گذارند؟ ۶ چیزهای عیسو چگونه تفتیش شده و چیزهای مخفی او چگونه تفحص گردیده است؟ ۷ همه آنانی که با تو همعهد بودند، تو را به سرحد فرستادند و صلح اندیشان تو، تو را فریب داده، بر تو غالب آمدند و خوردگان نان تو دامی زیر تو گسترند. در ایشان فطانتی نیست.

۸ خداوند می گوید: آیا در آن روز حکیمان ائوم را و فطانت را از کوه عیسو نابود نخواهم گردانید؟ ۹ و جباران تو ای تیمان هراسان خواهند شد تا هر کس از کوه عیسو به قتل منقطع شود.

۱۰ به سبب ظلمی که بر برادرت یعقوب نمودی، خجالت تو را خواهد پوشانید و تا به ابد منقطع خواهی شد. ۱۱ در روزی که به مقابل وی ایستاده بودی، هنگامی که غریبان اموال او را غارت نمودند و بیگانگان به دروازه هایش داخل شدند و بر اورشلیم قرعه انداختند، تو نیز مثل یکی از آنها بودی. ۱۲ بر روز برادر خود هنگام مصیبتش نگاه مکن و بر بنی یهودا در روز هلاکت ایشان شادی منما و در روز تنگی ایشان لاف مزن. ۱۳ و به دروازه های قوم من در روز بلاي ایشان داخل مشو و تو نیز بر بدی ایشان در روز بلاي ایشان منگر و دست خود را بر اموال ایشان در روز بلاي ایشان دراز مکن. ۱۴ و بر سر دوراه مایست تا فراریان ایشان را منقطع سازی و باقی ماندگان ایشان را در روز تنگی تسلیم منما. ۱۵ زیرا که روز خداوند بر جمیع امتها نزدیک است؛ و چنانکه عمل نمودی همچنان به تو عمل کرده خواهد شد و اعمالت بر سرت خواهد برگشت. ۱۶ زیرا چنانکه بر کوه مقدس من نوشیدید، همچنان جمیع امتها خواهند نوشید و آشامیده، خواهند بلعید و چنان خواهند شد که گویا نبوده اند.

۱۷ اما بر کوه صهیون نجات خواهد بود و مقدس خواهد شد و خاندان یعقوب میراث خود را به تصرف خواهند آورد. ۱۸ و خاندان یعقوب آتش و خاندان یوسف شعله و خاندان عیسو کام خواهند بود و در میان ایشان مشتعل شده، ایشان را خواهد سوزانید و برای خاندان عیسو بقیتی نخواهد ماند زیرا خداوند تکلم نموده است. ۱۹ و اهل جنوب کوه عیسو را و اهل هامون فلسطینیان را به تصرف خواهند آورد و صحرای افرایم و صحرای سامره را به تصرف خواهند آورد و بنیامین جلعاد را (متصرف خواهد شد). ۲۰ و اسیران این لشکر بنی اسرائیل ملک کنعانیان را تا صرفه به تصرف خواهند آورد و اسیران اورشلیم که در صفارذ هستند، شهرهای جنوب را به تصرف خواهند آورد. ۲۱ و نجات دهندگان به کوه صهیون برآمده، بر کوه عیسو داوری خواهند کرد و ملکوت از آن خداوند خواهد شد.

ترجمه تفسیری

مجازات ادوم

۱ خداوند، آینده سرزمین ادوم را در رؤیایی به عوبدیا نشان داد.
از جانب خداوند خبر رسیده که قاصدی با این پیام نزد قوم ها فرستاده شده است: «آماده شوید تا به جنگ ادوم برویم.»

۲ خداوند می فرماید: «ای ادوم، تو را در میان ملت ها خوار و ضعیف می سازم.»

۳ از اینکه بر صخره های بلند ساکن هستی به خود می بالی و با غرور می گویی: «کیست که دستش در این بلندیها به من برسد!» خود را گول نزن! ۴ اگر همچون عقاب به اوج آسمانها بروی و آشیانه خود را بین ستارگان برپا داری، تو را از آنجا به زمین می آورم.

۵ «اگر دزدها شبانگاه آمده تو را غارت می کردند به مراتب برای تو بهتر می بود، زیرا همه چیز را نمی بردند! یا اگر انگورچینان به سراغ تو می آمدند پس از چیدن انگور خوشه ای چند باقی می گذاشتند! ۶ ولی وقتی به جنگ دشمن ببقی تمام ثروت تو به یغما خواهد رفت و چیزی برای تو باقی نخواهد ماند. ۷ تمام هم پیمانانت دشمن تو می شوند و دست به دست هم داده، تو را از سرزمینت بیرون می رانند. دوستان مورد اعتمادت، برایت دام می گذارند و تو از آن آگاه نخواهی شد.»

۸ خداوند می فرماید: «در آن روز در سراسر ادوم حتی يك شخص دانا باقی نخواهد ماند! زیرا من همه دانایان ادوم را از حماقت پر می سازم. ۹ دلیرترین سربازان تیمان، هراسان و درمانده شده خواهند توانست از کشتار جلوگیری کنند.»

دلیل مجازات ادوم

۱۰ «به سبب ظلمي که به برادر خود اسرائیل کردی رسوا و برای همیشه ریشه کن خواهی شد؛ ۱۱ زیرا اسرائیل را به هنگام سختی و احتیاجش ترک کردی. وقتی که مهاجمان، ثروت او را غارت می کردند و بر اورشلیم قرعه انداخته، آن را میان خود تقسیم می نمودند، تو کنار ایستاده، نحواستی هیچ کمکی به او بکنی و مانند یکی از دشمنانش عمل نمودی.

عوبدیا

۱۲ «تو نمی بایستی این کار را می کردی. وقتی که او را به سرزمینهای بیگانه می بردند تو نمی بایستی می نشستی و او را تماشا می کردی. در روز مصیبتش نمی بایستی شادی می کردی و زمانی که در سختی بود نمی بایستی به او می خندیدی. ۱۳ روزی که اسرائیل گرفتار این مصیبت و بلا شده بود، تو نیز به او بدی رساندی و رفته، غارتش کردی. ۱۴ بر سر چهار راهها ایستادی و کسانی را که سعی می کردند فرار کنند کشتی. در آن زمان وحشت و پریشانی، بازماندگان اسرائیل را دستگیر نموده، تحویل دشمن دادی.

مجازات قوم ها

۱۵ «من، خداوند بزودی از تمام قوم ها انتقام خواهم کشید. ای ادوم، همانطور که با اسرائیل رفتار کردی، با تو نیز به همانگونه رفتار خواهد شد. هر چه کردی بر سر خودت خواهد آمد. ۱۶ بر بالای کوه مقدس من، جام مکافاتم را نوشیدی، قوم های دیگر نیز آن را خواهند نوشید. آری، آنها خواهند نوشید و از بین خواهند رفت و اثری از آنها باقی نخواهد ماند.

پیروزی اسرائیل

۱۷ «ولی کوه مقدس من در اورشلیم، پناهگاه و محل نجات خواهد شد. اسرائیل سرزمین خود را دوباره تصرف خواهد نمود ۱۸ و مانند آتش، ادوم را خواهد سوزاند بطوری که از ادوم کسی باقی نخواهد ماند.» این را خداوند می فرماید.

۱۹ اهالی جنوب یهودا، کوهستان ادوم را اشغال خواهند کرد و اهالی جلگه های یهودا، دشتهای فلسطین را تصرف نموده، دوباره مراتع افرایم و سامره را به چنگ خواهند آورد و قبیله بنیامین، جلعاد را خواهد گرفت. ۲۰ تبعیدشدگان اسرائیلی مراجعت نموده، فینیقیه را تا صرفه در شمال، اشغال خواهند کرد و آنانی که از اورشلیم به آسیای صغیر به اسارت رفته بودند، به وطن خود بازگشته، شهرهای جنوب یهودا را خواهند گرفت. ۲۱ فاتحان اورشلیم بر سرزمین ادوم حکومت خواهند کرد و خداوند، پادشاه ایشان خواهد بود!

راهنما

عوبدیا نبی

هلاکت ادومیان

ادومیان

ادوم بر يك رشته از صخره های کوههای واقع بر شرق عربّه بنا شده بود، که از شمال به جنوب در حدود ۱۵۰ کیلومتر و از شرق تا غرب در حدود ۳۰ کیلومتر امتداد داشت. این سرزمین، بسیار حاصلخیز بوده و از چراگاههای سرسبزی برخوردار بود. سالع (یا «پترا») که پایتخت ادوم بود، بر يك صخره عمودی بلند، در پشت دره های عمیق کوه، ساخته شده بود که به دره بسیار زیبایی مشرف بود. ادومیان، خیلی سریع از تاخت و تاز دست کشیدند و به تنگه های سر به فلک کشیده کوهستان که غیر قابل تسخیر بودند، عقب نشینی کردند.

اگرچه ادومیان از نسل عیسو بودند، اما همیشه از دشمنان سرسخت یهودیان بشمار می رفتند که حاکی از عداوت همیشگی عیسو و یعقوب بود (پیدایش ۲۵ : ۲۳ ؛ ۲۷ : ۴۱). آنها درخواست موسی را رد کردند (اعداد ۲۰ : ۱۴ - ۲۱) و همیشه مستعد بودند تا با هر گونه حمله ای علیه یهودیان همکاری کنند.

زمان این نبوت

در ذیل به چپاول و غارت اورشلیم اشاره شده است که ادومیان در تمامی آنها شرکت داشته اند. این غارتها طی ۴ فقره به شرح زیر می باشند:

- ۱- در زمان حکومت یربعام (۸۵۰ الی ۸۴۳ ق.م.) - (دوم تواریخ ۸:۲۱ و ۱۶ و ۱۷؛ عاموس ۱:۶).
- ۲- در زمان حکومت امصیا (۸۰۳ - ۷۷۵ ق.م.) - (دوم تواریخ ۲۵ : ۱۱ و ۱۲ و ۲۳ و ۲۴).

- ۳- در زمان حکومت آحاز (۷۴۱ - ۷۲۶ ق.م.) - (دوم تواریخ ۲۸ : ۱۶ - ۲۱).
- ۴- در زمان حکومت صدقیا (۵۹۷ - ۵۸۶ ق.م.) - (دوم تواریخ ۱۱: ۳۶ - ۲۱؛ مزمور ۱۳۷: ۷).

در مورد اینکه عوبدیا به کدام دوره تاریخی فوق تعلق داشته است، عقاید متفاوت است. از آنجایی که در آیات ۱۱ و ۱۲ این کتاب به «ویرانی» یهودا اشاره شده است، لذا بطور کلی نبوت مذکور به حکومت صدقیا اختصاص دارد، یعنی زمانی که اورشلیم بدست بابلیان به آتش کشیده شد (۵۸۶ ق.م.). سایر نبوت‌هایی که در کتاب مقدس هلاکت ادوم را پیشگویی کرده‌اند عبارتند از: اشعیا ۳۴: ۵-۱۵؛ ارمیا ۱۹ : ۷ - ۲۲؛ حزقیال ۲۵ : ۱۲ - ۱۴؛ ۳۵ : ۱ - ۱۵؛ عاموس ۱ : ۱۱ - ۱۲.

تحقق نبوت

عوبدیا چنین نبوت کرد که ادومیان «تا به ابد منقطع خواهند شد» و «چنان خواهد شد که گویا نبوده‌اند» (آیات ۱۰ و ۱۶ و ۱۸)؛ و همچنین بقیّتی از یهودا نجات خواهند یافت و اینکه ملکوت خدای یهودا بر همه جا حکمفرما خواهد شد (آیات ۱۷ و ۱۹ و ۲۱).

در ظرف ۴ سال پس از به آتش کشیدن اورشلیم، ادومیان که بابلیان را در حمله به اورشلیم کمک کرده بودند، بدست خود آنها نابود شدند (۵۸۲ ق.م.). قومی بنام نباطیان جانشین ادومیان شدند. شمار قلیلی از ادومیان که باقی مانده بودند در منطقه‌ای واقع در جنوب یهودیه محبوس ماندند یعنی جایی که به مدت چهار قرن به حیات خود ادامه دادند و از دشمنان جدی یهودا بشمار می‌رفتند. تا اینکه در سال ۱۲۶ ق.م. آنها بدست یکی از رهبران مکابی بنام یوحنا هیرکانوس شکست خوردند و جزیی از مملکت یهود شدند. زمانیکه فلسطین بدست رومی‌ها تسخیر شد (سال ۶۳ ق.م.)، خاندانی ادومی بنام هیرودیان بر کلّ یهودا نصب گردید. این خاندان از آخرین بقایای ادومیان بودند. با ویران شدن اورشلیم در سال ۷۰ میلادی، آنها برای همیشه از صفحه تاریخ محو شدند.

همتایان اهورمزدا نزد ملل دیگر

ظاهراً کسی در این باب تحقیق اساسی به عمل نیاورده است. شاید بدان دلیل که اطلاعات محققین تاریخ ادیان در این مورد کفاف نمی کرده چه تاریخ اساطیری ایران که خود در هاله ای از ابهام قرار داشته موضوع اهورامزدا را به شکل معضلی در آورده و این امر سبب گردیده که محققین چندانکه باید و شاید نتوانند به بررسی بنیان و خاستگاه اهورا مزدا بپردازند. کار ایشان در جایگاه در جا زدن گامهای نخستین متوقف شده است ما قدم دوم را در این راه به جلو بر میداریم تا امکان و زمینه ای برای صعود به مرتبه های بالاتر و پیشتر فراهم گردد.

اهورامزدا بی شک به معنی **سرور داناست**. یعنی وی **خدای دانایی و روشنایی** به شمار میرفته است. در کنار وی **همزاد** متضادش **اهریمن** (انگزه مئینوه، سرشت بد) قرار دارد که ایزد تاریکی و شرارت است. در اساطیر هندی این دو در نام اشوینها(خالقهای اسب سیما) تحت اسامی **ناستیه** (مهربان) و **دسره** (شریر) به ترتیب ایزدان **روز و شب** و پسران دو **قلوی سوریا**، **ایزد خورشید** هستند. این ایزدان به صورت **بیولوبوگ** (خدای روشنایی) و **چرنوبوگ** (خدای تاریکی) در اساطیر **اسلاوها** هم دیده میشوند. در این اسناد برای بیان جنبه طبیعی اهورامزدا و اهریمن در نزد ملل هندواروپایی شرقی بسیار گویا هستند، اما پیداست که اینها چیزی از جنبه اجتماعی دانایی اهورامزدا و نادانی اهریمن بدست نمی دهند. اگر نام ایزد کاسی **ایمیریا** (ایزد خاندان شاهی نزد اسلاف نیمه آریایی لزان) را به معنی **سرور دانا** بگیریم در این صورت به مفهوم اجتماعی اهورامزدا نزد یک قوم علییده آریایی دست یافته ایم. ولی متأسفانه کتیبه های کاسیان در بابل متضمن اطلاعات بیشتری از این خدای خاندان سلطنتی نیستند. دورتر در نزد ژرمنها خدای بزرگ یک چشم خورشید و **خرد اودن** (ووتان= خردمند) نام داشته است که در اسکاندیناوی خدای خدایان به شمار می آمده است. معادل اسکیتی-اسلاوی آن در اساطیر اسلاوها **ایوان** (دانای درخشان) است که قهرمان اسطوره های روسی بسیاری است و یکی اسطوره های معروفش هم ربطی اساسی با اسطوره زیادر زرتشت(گنوماته بردیه) داماد و پسر خوانده کورش دارد که خارس میتیلنی وزیر تشریفات دربار اسکندر آن را نقل نموده است.

در میان خدایان آریاییان اسکیتی که هرودوت آنها را ذکر نموده، در این باب تنها نام **تگی مسادس** خدای دریاها قابل توجه است چه جزء دوم این نام به ظاهر حاوی نام **مزدا**(دانا) می باشد. معهذا مسلم به نظر میرسد این نام به معنی **خدا/پهلوان بزرگ دریاها** است و ربطی با اهورامزدا ندارد. اما **برهمنای** هندوان نیز که به معنی **خالق دانا** و فرزند موجود برتر **مایا**(داناترین = **اتراهاسیس** بابلیها) است که انسان به جای مانده عهد طوفان بزرگ است، زاده **حباب درخشان** روی دریاها به شمار آمده است. در اسطوره سیل جهانی کهن هندوان یعنی طوفان و سیلاب عهد **مانو**(دانای عهد توفان) وی، نظیر **انا/انکی**(**اوآنوس**)، خدای دریاها و زمین بابلیها که یکی نمودهای مهمش ماهی بوده) در **هئیت ماهی بزرگی** ظاهر میگردد. ظاهراً در تثلیث **برهما**(خالق دانا)، **ویشنو** (مسلط بر همه) و **شیوا** (ویرانگر، مبارک، مقدس) دو خدای اخیر ظاهراً به جای **مهر**(ایزد مهر و روشنایی و خورشید و مردوک بابلیها) و **اهریمن**(ایزد شرارت)/**انیریامن**(دوست و خجسته) می باشند. این تثلیث بابلی/هندی در تثلیث یونانی پسران **یاپت**(خدای جو= انلیل) یعنی **پرومته نوس**(دانا)، **اپی مته نوس**(احساساتی، کند فکر) و **اطلس** (کشتی گیر) هم دیده میشود. ولی دقت بیشتر اساس را در فرهنگ بین النهرین باستان نشان میدهد: در نزد هندوان به موازات این تثلیث معروف، تثلیث کهن تری از **وارونا**(خدای دانای آسمان شب)، **میتره**(ایزد روشنایی) و **انیریامن**(ایزد خورشید و کهکشان) وجود دارد که این یکی به وضوح اصل هندوایرانی دارد. اما از **صد** نام منسوب به **ویشنو** از جمله **ویرانگر** و **سرکوبگر** و انتسابش به **خورشید** به وضوح بر می آید که وی به جای **مردوک** (سرکوبگر) ایزد بزرگ بابلیها و معبود کورش سوم (ثرائتونه، فریدون) است. در مجموع معلوم میشود تثلیث اول و معروفتر بر اساس اساطیر معروف بابلی بوده است و **برهما** همان **انا/انکی**(خدای خرد و زمین و دریاها) و **ویشنوی** و **ویرانگر** **پرشکل** همان **مردوک** خدای مهم دیگر بابلی است. بنابراین نام سوم یعنی **شیوا** که خدای **دهشتبار آذرخش و طوفان** به شمار رفته مطابق با **خدای تندر** سامیان یعنی **رامون/آداد**(در هم شکننده) است که نزد سومریان **ایشکورا** نام داشته است. اما همانطوری که گفتیم و گفته میشود در تثلیث دوم یعنی وارونا، میتره و انیریامن اساس همان اساطیر کهن آریاییان هندو ایرانی است. در مجموع معلوم میشود که ایرانیان اهورامزداوی خویش را با **نین ایگی آزاک**(ایزد دره ژرف و خدای دانش آشوریهها، ایزد سیاره **کیوان/زحل**) یا همان **انا**(ایزد معبد آبهای ژرف بابلیها)، **ابراهیم خدای سامیان عربستان**(بت **مناف**، پدر بت **صلم**) معادل می شمرده اند. به نظر میرسد از اینجاست که خانه کعبه منسوب به ابراهیم را به شکل کعبه زرتشت فارس(در واقع معبد اهورا مزدا، خدای دانای خاندان شاهی هخامنشیان= ایمیریای کاسیان) ساخته اند. احتمال زیادی دارد که **کورش/سلیمان/سلمان فارسی** این معبد را نظیر **معبد اورشلیم** یهود، برای اعراب ساخته باشد چه به قول هرودوت اعراب همه ساله به طیب خاطر برای هخامنشیان ۲۰۰ **خروار** کندر مالیات می پرداخته اند. منطقی است که به پنداریم کورش که در عالم معروف به داد و دهش بوده، جواب این مالیاتهای صحرائشینان فقیر عرب را با بنای اساسی خانه کعبه به سبک معبد اهورامزداوی نقش رستم پاسخ داده باشد. جالب است نام بت بزرگ کعبه یعنی **هبل** (هب-ال) را می توان با **الله** (در معنی ای آن که او به عبارت دیگر **مرموز**، **سری**= **آمون** مصریان، **یهوه** یهود) یکی به شمار آورد: **هبل**(**مردوک** بابلیها) را نظیر **نین ایگی آزاک** آشوریان(انای بابلیها، ابراهیم خدایانی کعبه) ایزد سیاره **کیوان**(**زحل**) به شمار می آورده اند که از این طریق به اهورامزدا می پیوسته است. در این صورت از ابراهیم تاریخی بانی کعبه به معنی لفظی پدر امتهای فراوان(فریدون=جهانگشا) باید خود

کورش / فریدون منظور باشد. به هر حال ایرانیان اصل و منشأ طبیعی اهورامزدا، این ایزد ایرانی عقل و خرد را از نیاکان هندواروپایی دیرین خویش به یادگار نگهداشته بوده اند. اما بی تردید وجه اجتماعی دانای آن را از **انا/انکی** خدای خرد بابلیها اخذ کرده اند. چه این ایزد سوای این مورد در نزد ملل باستانی دیگر با اهمیت تمام تلقی میشده است. از این موارد است قرار گرفتن او در رأس تثلیث معروف هندوان نسبتاً دوردست که از آن سخن گفتیم. سوای اینها وی در رأس **دو تثلیث مهمتر** و معروفتر دیگر یعنی تثلیث توراتی **ابراهیم** (پدر امتهای زمین، **انکی** سومریها)، **ناحور** (مار فیس فیس کننده، **مردوک**) و **هاران** (دارنده صدای رعد، **آداد**) و همچنین تثلیث انجیلی معروف **خدا، پسر** (عیسی) و **روح القدس** (**رواچ الوهیم**) در اصل یعنی خدای قدسی طوفان و رعد) نیز دیده میشود. چه بی تردید اصل این تثلیث انجیلی معروف عبارت از پدر (**انکی/انا**)، خدای خردمند دریا و زمین، پسر (**مردوک**)، **منجی** خدایان، پسر معروف (**انکی**) و **آداد** (هداد، **ایشکور** خدای رعد و برق و طوفان، برادر توأمان **انکی**) بوده و اساطیر متأخر بین النهرین باستان اخذ شده است. پس اهورامزدا همان **انکی** و برادر همزادش **آداد** / **ایشکورا** همان **شیوا** / **اهریمن** است. به کجا می خواستیم برویم به چه جایگاهی رسیدیم: منظور ما این بود کفن اهورامزدا را کنار بزنیم که ناگاه از این دریچه کفنهایی بابلی بکر تثلیث خدایان معروفتر جهان بیرون زد.

تثلیت بابلی انکی، مردوک و نینازو/آداد در هئیت سوشیانت‌های زرتشتیان

نگارنده اخیرا پس از سه دهه تحقیق مداوم سرانجام ریشه‌معضل تثلیت خدایان معروف هندوان یعنی برهما (خالق دانا)، ویشنو(مسلط بر همه)/کرشنا و شیوا(خجسته و پیرانگر) و تثلیت مسیحی پدر (انکی، خدای زمین و آبهای ژرف و خرد)، پسر(مردوک، یعنی سرکوبگر پسر انکی) یا نی نازو(سرور شفابخش پسر دیگر انکی) و روح القدس (در اصل خدای رعد و توفان، آداد برادر توأمان انکی) را با ریشه تثلیت بابلی انکی(خدای خرد)، مردوک(خدای منجی) و آداد(خدای توفان و رعد) دریافت و این دستاورد مهم زمینه را برای پیدایی اساس باور زرتشتی سه منجی موعود زرتشتی یعنی سوشیانتها (در اساس به معنی آرامی آن یعنی سواران) فراهم نمود. چه بی شک نامهای پهلوی هوشیدر (دانا)، هوشیدر ماه (دانای بزرگ= مه‌دا، مهدی) و سوشیانت (دادگر نیک) یا همان استوت ارته (استوار کننده عدالت) به ترتیب از القاب ایرانی و هندی انکی (یعنی اهورامزدا و برهما)، مردوک(در چم ایرانش بسیار دانا) و نی نازو(سرور شفابخش جهان زیرین= عیسوی تورات، نرگال) پدید آمده اند. از قرار معلوم زمانی که دوران عظمت سیاسی سرزمین بابل توسط هخامنشیان به سر آمد، این تثلیت برای تسلی خاطر مردم بابل توسط کاهنان بابلی پدید. ایرانیان شکست خورده بعد هخامنشیان نیز برای تسلی خاطرشان این باور بابلی را در هئیت ایرانی شده اش یعنی سه سوشیانت خلفهای موعود زرتشت در آورده اند، بر این مبنا که در آغاز هزاره های بعد زرتشت به توالی ظهور خواهند نمود. یهود و مسیحیان و مسلمین نیز به نوبه خویش همین جریان فرهنگی موعود باوری را از بابلیان/ایرانیان به ارث برده اند. در اینجا مقاله مربوط به منجیان موعود زرتشتی را به عنوان آخرین رهاونده از ماهنامه موعود نقل می‌نمائیم:

آخرین رهاونده (ماهنامه موعود، ۱۱ خرداد ۱۳۸۴)

سهیلا صلاحی اصفهانی

از آنجا که اعتقاد به موعود آخرالزمان فصلی مشترک میان ادیان مختلف است، در این مقاله تلاش شده تا گزارشی کوتاه از باور زرتشتیان در این خصوص ارائه گردد، باشد که در پیشگاه حضرت ولی عصر، علیه‌السلام، پذیرفته شود. در اعتقادات کهن ایران، هستی عمری دوازده هزارساله دارد که به چهار دوره سه‌هزارساله تقسیم می‌شود:

۱. سه‌هزار سال نخستین زمانی است که جهان مینوی است، آفرینش بالقوه است و تنها در اندیشه اهورامزدا وجود دارد.

۲. سه‌هزار سال دوم زمانی است که جهان رنگ مادی به خود می‌گیرد، آفرینش پاک است و آلودگی به آن راه نیافته است.

۳. سه‌هزار سال سوم زمانی است که آفرینش دچار آلودگی می‌شود و نیروهای اهریمنی به سرزمین روشنایی می‌تازند و آمیختگی و کشاکش میان نیکی و بدی درمی‌گیرد.

۴. سه‌هزار سال چهارم روزگار جدایی و رهایی است. آفرینش آلوده و آمیخته در این دوران به سوی پیراستگی می‌گراید تا سرانجام به پاکی آغازین خویش بازگردد.

(۱) Saoshianta به طور خارق‌العاده ظهور می‌کند.

سنت مزدیسنان حاکی از این است که این سه منجی، سه برادر از پشت زرتشت هستند که ایزد « نریوسنگ » نئیریوسنگه (Nairyosangha) نطفه را حفظ کرده و به ایزدبانو آناهیتا می‌سپرد. ایزدبانو نطفه را در دریاچه «کانسه‌ایه» یا «کانسو» (Kansaoya-Kansu نگهداری می‌کند. در آغاز هزاره یازدهم، دوشیزه‌ای از يك خاندان بهروز و پارسا و پرهیزگار در این دریاچه (هامون) به آب داخل شده و از آن نطفه آستن می‌شود و «اوخشیت ارته» یا «هوشیدر بامی» (۲) نخستین موعود و منجی متولد می‌شود. چون به سن سی‌سالگی رسد، از سوی اهورامزدا برانگیخته شده و به رواج دین می‌پردازد. برای هر يك از این سوشیانت‌ها، نشانه‌هایی در ظهور نقل است.

از علایم ظهور « هوشیدر » آن است که خورشید به مدت ده‌شنبه‌روز در میان آسمان بی‌حرکت می‌ماند و به هفت کشور روشنایی می‌بخشد. آنان که پاک‌دین و پرهیزگار نیستند، از این شگفتی آن چنان هراسان می‌شوند که جان باخته و می‌میرند و بدین طریق زمین از ناپاکان و بی‌دینان تهی می‌شود.

در آغاز هزاره دوازدهم، از همان خاندان بهروز پرهیزگار، دوشیزه‌ای به دریاچه هامون اندر شده و از نطفه زرتشت آبتن می‌شود، که پسری می‌زاید به نام « هوشیدرماه » (۳) . به سی‌سالگی که رسد، از سوی خداوند برانگیخته می‌شود و نشانه ظهور وی آن است که خورشید به مدت بیست‌شبانه روز در میانه آسمان بی‌حرکت می‌ماند. در زمان وی «اژی‌دهاک» (ضحاک) که در کوه دماوند به زنجیر بسته است، بند گسسته و در زمین به بیداد و ستم می‌پردازد. پس به فرمان اهورامزدا، گرشاسب از سرزمین زابل رستاخیز کرده و آن ستمگر ناپاک را تباہ می‌کند.

در پایان هزاره دوازدهم، برای سومین بار از خاندان بهروز پارسا، دوشیزه‌ای به آب دریاچه هامون داخل شده و آخرین رهاننده یا «سوشیانت» (استوت - ارته) (۴) موسوم به سوشیانت از وی زاییده می‌شود. چون به سی‌سالگی رسد، نشانه ظهور، مردم را بشارت می‌دهد و این نشانه، بی‌حرکت ماندن خورشید در میانه آسمان به مدت سی شبانه‌روز است. (۵)

در توصیف سوشیانس آورده‌اند که وی دارای فر کیانی است. غذایش از سرچشمه مینوی است؛ از پیکرش مانند خورشید چنان فروغ بتابد که در دورترین کشور روی زمین نمودار باشد؛ گوئیا با شش چشم جهات ششگانه زمین را می‌نگرد. او خلاق را که به گرد وی جمع می‌آیند به ستایش پروردگار امر می‌کند. (۶)

معاونان و یاران « استوت ارته » پیروزمند نیز با او ظهور کنند، کسانی که نیک‌اندیش، نیک‌گفتار، نیک‌کردار و به‌دین‌اند. کسانی که هیچ وقت قوی که با زبان خویش داده‌اند نشکنند و از مقابل آنان ، عفریت‌خشم نابکار فرار کند، آنان پانزده مرد و پانزده زن هستند که در نو نمودن جهان از یاران سوشیانت می‌باشند. اسامی برخی از آنان چنین است: کیخسرو، طوس، گودرز، گرشاسب، نریمان و ... (اسامی زنان در جایی ضبط نشده است) (۷) .

هنگام ظهور آخرین موعود دین زرتشت حوادثی اتفاق می‌افتد که در زیر به بعضی موارد اشاره می‌شود:

۱. روز نشور فرا می‌رسد و مردگان برمی‌خیزند.
۲. زمین و آسمان از موجودات خود تهی می‌گردند.
۳. انجمنی عظیم برای داوری و حساب کردار بندگان فراهم می‌آید.
۴. درباره هر یک از ارواح گذشته، فرمان یزدانی صادر می‌شود.
۵. فرقه نیکان از زمره بدکاران جدا می‌شوند.
۶. ستاره دنباله‌داری به نام گوچهر بر زمین می‌افتد و شعله‌ور می‌شود.
۷. همه معادن و فلزات گداخته می‌گردند و چون سیل روان می‌شوند. آن مایع گداخته برای نیکان چون شیر گرم و ملایم خواهد شد. لیکن بدکرداران و دروغگویان طعمه آن سیل آتشین می‌شوند.

در مصاحبه موبد زرتشتی اسفندیاری با ماهنامه موعود که نیلأ نقل می‌گردد، وی بدون اطلاع از اساس بابلی این باور نظریات نسبتاً درستی از اساس باور منجیان موعود زرتشتی بدست داده است.

از کیومرث تا سوشیانس (ماهنامه موعود، شماره ۲، ۲۴ شهریور ۱۳۸۲)

اشاره:

عقیده به ظهور «موعود» مخصوص به دین یا ملت خاص نیست. هر یک از ملل منتشر در عالم به نوعی برای این اعتقاد اقرار آورده‌اند و برای رهایی جهان از چنگال ظلم و تباهی ، ظهور منجی آخرالزمان را انتظار می‌کشند. «سوشیانس مزدیسنا» به منزله «کرشنای» برهمنان و «بودای پنجم» بودائیان مورد قبول همه زردشتیان می‌باشد، آنان منتظر سه موعود می‌باشند و قائل به وجود هزار سال فاصله میان هر یک از آنانند. «این موضوع در اوستا و کتب پهلوی و پازند و پارسی مشروحا با یک زبان شاعرانه و تعبیرات بسیار دلکش و عالی بیان شده است در اوستای عهد ساسانیان نسک مخصوصی راجع به سوشیانس بوده است» بنابر اعتقاد زردشتیان ، طول جهان دوازده هزار سال خواهد بود که خود به چهار دوره یا عهد سه هزارساله تقسیم می‌شود.

با مراجعه به منابع دینی زردشتیان بویژه فصل اول «بندھشن» دریافته می‌شود که در سه هزار سال آغازین از عمر جهان ، اهورا مزدا عالم روحانی فروهر را آفرید و پس از آن ، جهان جسمانی را پدیدار ساخت، عمر این دوره از حیات

جهان نیز سه هزارسال بطول انجامید.

در عهد سوم ، طغیان اهریمن موجب پدیدار شدن تباهی و رنج شد تا آنکه در سه هزارساله چهارم، زردشت نمودار گردید.

دهمین هزاره ، سرآغاز سلطنت پیامبر ایرانی است.

در آغاز هر يك از هزاره یازدهم و دوازدهم بالاخره ، آخرین هزاره از عمر جهان پسران زردشت نمودار خواهند شد. به هر «سه پسر زردشت که در آخرالزمان تولد یا بند سوشیانس نام داده اند بخصوص این اسم برای تعیین آخرین موعود تخصیص یافته است و او آخرین مخلوق اهورا مزدا خواهد بود. درینستا ۲۶ فقره ۱۰ آمده است:

«ما به فروهر پاکان از نخستین بشر کیومرث تا سوشیانس درود می فرستیم»

با این مقدمه به سراغ «موبد موبدان» اسفندیاری ، عالم روحانی زردشتین ایران می رویم تا در محل انجمن زردشتیان ، با ایشان درباره «موعود» گفتگو کنیم.

موعود: لطفا مختصری درباره تاریخ موضوع موعود در آیین زرتشت بفرمایید؟

موبد اسفندیاری: به طوری که می دانید در مذهب زرتشتی عقیده به موعود آینده یا "سوشیانت" یکی از عقاید بسیار قدیم ایرانی است و نیاکان ما حتی پیش از زرتشت به ما بشارت داده بودند که امیدوار باشیم که پایان شب سیه سپید است و این امید باعث شد که ایرانیان بعد از هزار سال تحمل ظلم و ستم ضحاک تازی یعنی حکومت بابلها و کلدانها وقتی که کاوه آهنگر قیام کرد و آن چرم پاره پیش بندش را سر نیزه کرد و به قصد خونخواهی راه افتاد مردم هم دنبالش رفتند و ضحاک را شکست دادند و فریدون را بر تخت نشانند. این از مظاهر امید و امید داشتن بود. در مقابلش یکی از عقاید بوداییها این است که هر وقت گرفتار سختی و زحمت فوق العاده ای شدند خودکشی کنند و در مذهب بوداییها خودکشی یکی از کارهای صواب شمرده می شود که آن را «هاراگیری» می نامند و معتقدند که این افراد مستقیم می روند نیروانا. نیروانا هم یعنی نابودی و می گویند که ما در اصل نابود بودیم و به خاطر گناهی که کردیم خداوند این کالبد هستی را به ما داد وقتی هم مردیم دیگر از هر رنج و بلایی آسوده می شویم.

موعود: یعنی می فرمایید اعتقاد به منجی موعود در دین زرتشت منشا صرفا امیدآفرینی دارد؟

موبد اسفندیاری: بله فقط امید است البته بعدا می بینیم که یکی از پادشاهان ایران قبل از زردشت به نام کیخسرو زنده از دنیا رفته است و جزء جاودانیهاست. الان ما نمازی داریم به نام نماز تندرستی و برای عده زیادی از اینها نماز تندرستی می خوانیم یعنی نمرده اند، مثلا بهرام شاه ورجاوند ، دستور پشوتن ، کیخسرو پادشاه، هوشیدرماه و سوشیانت را جزء جاودانیها می دانیم که بعد از اینکه بشر با نیروی خودش شر را شکست می دهد زمین آماده می شود برای پیشبرد خیر. آن وقت این موعود آینده می آید. که این موعود آینده پیش از زرتشت سه گروه بوده اند: یکی هوشیدران (خردمندان) سوشیانتها(خیرخواهان) و فرشوکرته (نوکنندگان) و معتقدند خداوند همیشه اینها را زنده نگه می دارد تا بشر را راهنمایی کنند. زرتشت هم وقتی ظهور فرمود گفت: «که من هم یکی از این سوشیانتها هستم . یعنی من از خیرخواهان شما هستم.»

موعود: لطفا بفرمایید در کدامیک از منابع دینی شما به ظهور موعود اشاره شده است؟

موبد اسفندیاری: بله در فروردین یشت. می دانید که تمام یشتها بجز یکی دو تا متعلق به زمانی قبل از زرتشت است.

موعود: سوشیانت یا سوشیانس از نظر لغوی یعنی چه ؟

موبد اسفندیاری: یعنی خیرخواه ، شیانتا یعنی آرزومند، آرزو کردن ، خواهش کردن و «ساو» که بعدا به «او» تبدیل شد یعنی خوبی. پس سوشیانت یعنی خیرخواه.

ما معتقدیم که این فرمانده روز آخرت یعنی قیامت يك نفر خواهد بود به نام سوشیانت و سوشیانت یعنی هم خیرخواه و هم نجات دهنده ولی البته او نمی آید دین جدیدی دایر کند او می آید عدل و داد و انصاف را در دنیا رواج بدهد پیش از ظهورش دنیا مثل امروزه گرفتار جنگ و جدال و بی انصافی و مردم آزاری و تقلب و دروغگویی و هر گونه بداندیشی و بدگفتاری و بدکرداری هست و او می آید برای اینکه نیک اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری و عدل و داد و صلح و دوستی را در پیش عالمیان برقرار کند. پس همراه سوشیانت يك عده ای از ارواح درگذشتگان پاك و پارسا هم به همراه او خواهند آمد و در رکاب او برای پیشبرد مراسمات همراهی خواهند کرد.

موعود: بفرمایید طبق اعتقاد شما ماموریت سوشیانت در وقت ظهور چیست؟

موبد اسفندیاری: ما معتقدیم که این سوشیانت وقتی می آید دین تازه ای نمی آورد بلکه می خواهد عدل و داد را برقرار کند و البته شرط دارد. به شرطی که ما (بشر) زمینه را آماده کرده باشیم برای شنیدن حرفهایش و گرنه ، نه او خواهد آمد و نه خدا او را خواهد فرستاد و انسان وظیفه مهمی دارد در از بین بردن شر.

موعود: ظهور سوشیانت چه علائم و نشانه هایی دارد؟

موبد اسفندیاری: نوشته اند اول سه تا سوشیانت می آیند. اولی که می آید خورشید ده شبانه روز در وسط آسمان می ایستد و غروب نمی شود، دومی که می آید خورشید ۲۰ روز وسط آسمان می ایستد و غروب نمی شود و وقتی سوشیانت یعنی آخرین موعود می آید خورشید يك ماه تمام وسط آسمان می ایستد و غروب نمی کند: هنوز کسی نفهمیده که مقصود و فلسفه این حرف چیست، چون اینجور چیزها اغلب نتیجه و معنی فلسفی دارد. مثلا وقتی می گوئیم که فلان پیغمبر کور را بینا کرد یا مرده ای را زنده کرد مردم ساده و عوام همان ظاهرش را می گیرند در حالیکه در واقع کور آدم نفهم و نادان و بی علم است وقتی دین پیدا کرد ، علم پیدا کرد مثل کوری بوده است که بینا شده است و می گوئیم: بود مرده آنکس که نادان بود که بی دانشی دشمن جان بود.

موعود: ببخشید جناب موبد منظور من معجزات نبود. سؤال این است که وقتی سوشیانت بخواهد ظهور کند چه علائم طبیعی در زمین و آسمان و یا در خود اجتماع به وجود خواهد آمد؟

موبد اسفندیاری: اینها تمام فرضیه است هر چه هم که بگوئیم فرضیه است. ما ز آغاز و ز انجام جهان بی خبریم اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است
موعود: ضمن صحبتهایتان فرمودید که مؤمنان باید خودشان را آماده کنند برای ظهور سوشیانت این آماده شدن به چه معنی است؟

موبد اسفندیاری: یکی از موبدان زمان ساسانی این مطلب را گفته است که سوشیانت وقتی می آید که شما همه یکی باشید متحد، یکدل و یکزبان باشید و زندگی مسالمت آمیز با هم داشته باشید.

موعود: آیا سوشیانت (موعود زرتشتیان) به هنگام ظهور یارانی هم دارد؟

موبد اسفندیاری: بله تمام این جاودانیها از یاران او محسوب می شوند.
موعود: با پوزش از جناب موبد و تشکر از ایشان که علی رغم وجود مشکلات و مراجعه کنندگان فراوان چند دقیقه ای از وقت خود را برای پاسخگویی به سؤالهای ما اختصاص دادند. امیدواریم در فرصتی دیگر امکان پاسخگویی به دیگر سؤالها را فراهم سازند.

ماهنامه موعود- شماره ۲

سومین خدای تثلیث موعودهای بابلی آداد/داگون در فرهنگ مقابله گر رسولان مسیحی به نقش منفی دجال در آمده است

آداد خدای معروف رعد و توفان و باران و غلات و احشام کهن سامیان در سمت سوریه و فلسطین همچنین به نام **داگان** (خدای غلات) معروفیت یافته بوده است. چون وی در نزد مردمان سامی سمت بابل به عنوان آخرین خدا-منجی تثلیث خدایان بزرگ به شمار میرفت. از اینجا بوده که وجود وی به عنوان آخرین خدای موعود و منجی با نقش عیسی مسیح به عنوان تنها منجی آینده بشریت در تضاد می افتاد و لابد از اینجاست که وجود وی به عنوان **آنتی کریست** یعنی ضد عیسی مسیح مقبول بنیانگذاران مسیحیت (رسولان مسیحی) گردیده و به رسمیت شناخته شده است. جالب است که نام **دجال** را در زبان عرب هم میتوان **خدای باران** (داج-ال=داگان، آداد) و هم به **بسیار دروغگو** معنی نمود. مطابق روایات اسلامی دجال دو **کوه** با خود دارد یکی شبیه کوه نان و دیگری شبیه کوهی است که **چشمه های آب صاف** در آن جاری باشد و مردمان تشنه و گرسنه از او متابعت می کنند. از طرف دیگر چون ساحر است به چشم مردم چنان می نمایاند که بهشت و دوزخ با اوست: از آسمان به دستور وی **باران** می بارد و زمین گیاه می رویاند. اختیار گنجهای زمین با اوست. مرده را زنده می کند و با صدایی که تمام جهانیان می شنوند ندا می کند: **منم دجال**. دجال خری دارد که از لحاظ شکل و هیئت از خودش عجیبتر می باشد. نام خر دجال را که به رنگ پوست پلنگ است حساسه نوشته اند. چهار دست و پایش تا زانو سیاه و از زانو به پایین سفید است.

بنابر این **خر دجال** بیش از همه چیز نشانگر **خدای احشام** به شمار رفتن **داگان/تیگریس(دجله)/آداد** است. جالب است که نام سومری این خدای رعد و باران یعنی **ایشکور** به معنی کوهستانی بوده است. این نام سومری از سویی می توانست در زبانهای سامی به معنی **شکرگزار** و یا **نمازگزار** گرفته شود که لابد از اینجاست دومین منجی موعود/سنوشیانت دوم اوستا **اوخشیت نمنگه** یعنی پروراننده نماز نام گرفته است؛ و آن از سوی دیگر در همین زبانهای سامی معنی دارای اسب یا خر قرمز و خوش رنگ (= **اشقر** در زبان عرب) را می دهد که خر دجال متصف بدان است. این ایزد کهن سامیان در نقش مثبتش در نزد رسولان مسیحی **روح القدس** (رواچ الوهیم) نامیده شده است که در اصل به معنی **خدای توفان** و **باران** است. این خدای باران و رعد معروف سامیان در نزد کاسیان(نیاکان باستانی لران) **هودها**(هداد، آداد، ایزد تندر) و **بوریش**(باران و توفان) نامیده می شده است که در قرآن تحت نام **هود پیغمبر** ملکوتی توفان سرد قوم عاد (مردم انجمنی دوردست= **مغان/کاسیان**) به شمار آمده است. وی در اساطیر کهن خاورمیانه تحت نام **هاروت (نینورتا، گیدار)** به همراه **ماروت** (ایزد جنگ و طوفان، بهرام/ابنهره) همکاران ایزد/الهه زمین در تأمین باد و بارانند. اینان همانند **موعود شیعیان** محبوسین چاهی در سمت **بابل** به شمار می آیند که تا روز رستاخیز در آنجا خواهند بود. جالب است جایگاه حبس و زندگی **دجال** و خراساطیریش نیز چاهی است در آن سمت، که با قید نام اصفهان ذکر گردیده است. این ایزد کهن سامی در نقش منفی اش در اساطیر اسلامی شیعی تحت نام **سفیانی** (خدای توفان و استر تیز رو) هم که در رابطه با روز رستاخیز موعودها است، بسیار معروف است.

دجال (آنتی کریست) در کتاب مقدس

مترجم: اسماعیل نعمت الهی، ۱۴ بهمن ۱۳۸۳

اشاره: در تمام ادیان ابراهیمی موضوع ظهور «دجال» در آخرالزمان مطرح شده است. اما اینکه دجال کیست، چه ویژگی هایی دارد، چگونه ظهور می کند و... موضوعاتی است که کمتر در مورد آنها اتفاق نظر وجود دارد. آنچه در پی خواهد آمد ترجمه مطلبی است که در ذیل مدخل دجال (antichrist) در دایرة المعارف کاتولیک (Catholic Encyclopedia) آمده است. این مقاله اطلاعات جامعی را در زمینه نگاه کتاب مقدس به موضوع دجال به دست می دهد. با سپاس از مترجم محترم و حجة الاسلام و المسلمین حسین توفیقی که زحمت مقابله و تصحیح این ترجمه را پذیرا شدند، توجه شما را به این مقاله جلب می کنیم.

پیشوند anti (ضد) در ترکیب معانی متفاوتی دارد: antibasileus به معنای پادشاهی است که دوران فترتی را پر می کند؛ antistrategos به معنای کنسول فرماندار [استان قدیم روم] است؛ antihoupatos در روم قدیم به معنای فرماندار کل بوده است؛ در هومر antiheos شخصی است که از لحاظ نیرو و زیبایی به خدا می ماند، در حالی که در آثار دیگر نمایانگر خدای ستیزه جو است. اگر صرفاً از قیاس پیروی کنیم، می توانیم antichristos را به شخصی تفسیر کنیم که از لحاظ سیما و نیرو به «مسیح» شباهت دارد؛ اما راه مطمئن تر این است که واژه مذکور را طبق کاربرد آن در کتاب مقدس و [زبان] کلیسایی تعریف کنیم.

الف: معنای این واژه در کتاب مقدس

واژه دَجّال (antichrist) تنها در رسائل یوحنا وارد شده؛ اما ادعا شده است که در مکاشفه یوحنا، رسائل پولس و با صراحت کمتری در اناجیل و کتاب دانیال نیز مترادف های این واژه به کار رفته است.

۱. در رسائل یوحنا

یوحنا قدیس در رسائلش فرض را بر این قرار داده که مسیحیان اولیه با آموزه مربوط به آمدن دَجّال آشنا هستند: «شنیده اید که دَجّال می آید» (رساله اول یوحنا، ۲: ۱۸)؛ «و این ۱ است روح دَجّال که شنیده اید که او می آید» (رساله اول یوحنا، ۴: ۳). اگر چه یوحنا از چندین دَجّال سخن می گوید، ولی بین دَجّالان بسیار و يك دَجّال اصلی فرق می گذارد: «دَجّال می آید. الحال هم دَجّالان بسیار ظاهر شده اند» (رساله اول یوحنا، ۲: ۱۸). وی همچنین سیرت و رفتار دَجّال را شرح می دهد: «از ما بیرون شدند لکن از ما نبودند» (رساله اول یوحنا، ۲: ۱۹)؛ «دروغگو کیست جز آنکه مسیح بودن عیسی را انکار کند؟ آن دَجّال است که پدر و پسر را انکار می نماید» (رساله اول یوحنا، ۲: ۲۲)؛ «و هر روحی که عیسی مسیح مجسم شده را انکار کند از خدا نیست و این است روح دَجّال» (رساله اول یوحنا، ۴: ۳)؛ «زیرا گمراه کنندگان بسیار به دنیا بیرون شدند که عیسی مسیح ظاهر شده در جسم را اقرار نمی کنند: آن است گمراه کننده و دَجّال» (رساله دوم یوحنا، ۷). همچنین یوحنا زمان آمدن دَجّال را «ساعت آخر» تعیین می کند (رساله اول یوحنا، ۲: ۱۸)؛ علاوه بر این، وی معتقد است که او «الآن هم در جهان است» (رساله اول یوحنا، ۴: ۳).

۲. در مکاشفه

تقریباً همه مفسران دریافته اند که دَجّال در مکاشفه یوحنا ذکر شده است؛ اما در مورد باب خاصی که در آن از وی یاد شده، اتفاق نظر ندارند. برخی به «وحش» در آیه ۷ باب ۱۱، برخی ۲ به «اژدهای [بزرگ] آتشگون» در باب ۱۲، و دیگران نیز به وحشی «که ده شاخ و هفت سر دارد» در باب ۱۳ و آیات بعدی اشاره می کنند؛ در حالی که بسیاری از محققان، دَجّال را بر وحشی که «دو شاخ مثل شاخ های بره» داشت و «مانند اژدها» سخن می گفت (۱۳: ۱۱ و آیات بعدی) یا بر وحش قرمزی که «هفت سر و ده شاخ داشت» (باب ۱۷) یا سرانجام، بر شیطانی که «از زندان خود خلاصی خواهد یافت» و امت ها را گمراه خواهد کرد (۲۰: ۷ و آیات بعدی) منطبق می دانند. شرح مفصل دلایل له و علیه هر يك از این نظریات، به بحث کنونی ما ارتباطی ندارد.

۳. در رساله پولس

یوحنا قدیس مفروض می گیرد که آموزه مربوط به آمدن دَجّال در نزد خوانندگانش شناخته شده است. مفسران بر این باورند که این آموزه از طریق نوشته های پولس مقدس در مسیحیت شناخته شده است. یوحنا قدیس علیه بدعت گذاران زمانه اش اصرار می ورزید که کسانی که راز تجسم را انکار می کنند اشکال کمرنگی از دَجّال بزرگ آتی هستند. دَجّال در رساله دوم پولس به تسالونیکان (۲: ۳ و آیات بعدی، ۷-۱۰) به طور کامل تری وصف شده است. در کلیسای تسالونیک به واسطه این اعتقاد که دومین ظهور مسیح قریب الوقوع است، اضطراب هایی پدید آمد. این تصور تا حدودی ناشی از فهم نادرست آیه ۱۵ و آیات بعدی باب چهارم از رساله پولس به تسالونیکان و تا حدودی ناشی از دسیسه های گمراه کنندگان بود. به منظور بر طرف کردن این اضطراب ها بود که پولس مقدس دومین رساله خود را به تسالونیکان نوشت و به ویژه، آیات ۳ تا ۱۰ باب دوم را درج کرد. آموزه پولس چنین است: پیش از «روز مسیح»، «ارتدادی» رخ خواهد داد و «مرد شریر» ظاهر خواهد شد. وی در هیکل (معبد) خدا می نشیند و خود را چنان می نمایاند که گویی خداست؛ او با قدرت شیطان و آیات و عجایب دروغین عمل می کند؛ آنهایی را که محبت راستین را نپذیرفتند تا نجات یابند، گمراه می کند؛ اما عیسی خداوند او را با نفس دهان خود هلاک خواهد کرد و به تجلی ظهور خویش او را نابود خواهد ساخت. اما در مورد این زمان، «آن سرّ بی دینی الان عمل می کند فقط تا وقتی که آن که تا به حال مانع است از میان برداشته شود. خلاصه آن که، پیش از «روز مسیح»، «مرد شریر» که در رساله یوحنا به دَجّال معروف است ظاهر خواهد شد؛ پیش از ظهور «مرد شریر»، «شورش» یا ارتداد بزرگی به وقوع خواهد پیوست؛ این ارتداد نتیجه «سرّ بی دینی» ای است که الان عمل می کند و به گفته یوحنا، خود را در اینجا و آنجا با اشکال کمرنگ دَجّال نمایش می دهد. یوحنا سه مرحله پیدایش شرارت را معرفی می کند: خمیر مایه شرارت؛ ارتداد بزرگ و مرد شریر. اما منظور

تعیین دقیق تر زمان حادثه اصلی، قیدی را اضافه می کند؛ وی ابتدا چیزی را به عنوان شیء (to datechon) «آنچه» و سپس به عنوان شخص ۳ (ho hatechon) «آنکه» وصف می کند که از وقوع حادثه بزرگ جلوگیری می کند: «فقط تا وقتی که آنکه تا به حال مانع است از میان برداشته شود» [رساله دوم پولس رسول به تسالونیکیان، ۲: ۷]. در اینجا تنها می توانیم نظریات عمده راجع به معنای این قیدی را برشماریم، بدون آنکه از ارزش آنها سخن بگوییم:

مانع حادثه اصلی، «مرد شریر» است؛ حادثه اصلی، ظهور دوباره عیسی مسیح است گریم Grimm، سیمار Simar مانع امپراتوری روم است؛ حادثه اصلی که از آن جلوگیری شده، «مرد شریر» است (اغلب آباء لاتینی و مفسران بعدی).

رسول به اشخاص و حوادث زمان خود اشاره می کند؛ مانع (Katechon) و «مرد شریر» به طرق مختلف بر امپراتورانی مانند تیتوس (Titus)، نرون (Nero)، کلاودیوس (Claudius)، و غیره منطبق شده است (متکلمان پروتستان که پس از قرن هفتم می زیستند).

رسول مستقیماً به اشخاص و حوادث معاصر می کند که با این حال، نمونه هایی از «مانع» (Katechon)، «مرد شریر» و روز مسیح در آخرالزمان هستند؛ به عنوان مثال خرابی اورشلیم [به سال ۷۰ میلادی] نمونه ظهور مجدد مسیح است (دالینگر. Dalinger).

قبل از رها کردن نظریه پولس در باب دجال، می توان پرسید که پولس آموزه خود را از کجا به دست آورده است؟ در اینجا نیز با پاسخ های مختلفی مواجه می شویم:

پولس قدیس صرفاً نظر خود را بر اساس سنت یهودی و تصویرپردازی دانیال و حزقیال نبی بیان می کند. این نظریه مورد تأیید برخی از نویسندگان پروتستان قرار گرفته است.

رسول اندیشه ای را بیان می کند که از طریق آموزه آخرالزمانی عیسی مسیح در عالم مسیحیت ارائه شد. این نظریه را دالینگر (Dalinger) بیان کرده است.

پولس قدیس نظریه خود در مورد دجال را از کلمات مسیح، پیش گویی دانیال، و حوادث معاصر به دست آورده است. این نظریه را نیز دالینگر مطرح کرده است.

رسول پیشگویی را بیان کرده که از طریق الهام از روح القدس دریافت کرده است. مفسران کاتولیک عموماً طرفدار این نظریه اند.

۴. در اناجیل و کتاب دانیال

پس از مطالعه تصویر دجال در رساله پولس به تسالونیکیان، «مرد شریر» در کتاب دانیال (۷: ۸، ۱۱، ۲۰، ۲۱)، جایی که رسول «شاخ کوچک» را وصف می کند به راحتی شناخته می شود. نمونه ای از دجال در کتاب دانیال ۸: ۸ و آیات بعدی، ۲۳ و آیات بعدی، ۱۱: ۲۱ - ۴۵ در قالب انتیوخوس اپیفانه (Antiochus Epiphanes) یافت می شود. بسیاری از مفسران در آمدن مسیح های دروغین و پیامبران دروغین (متی: ۲۴: ۲۴؛ مرقس، ۱۳: ۶، ۲۲؛ لوقا، ۲۱: ۸)، «مکره ویرانی» (متی: ۲۴: ۱۵)، و کسی که «به اسم خود می آید» (یوحنا، باب پنجم: ۴۳) اشاره های کم و بیش آشکاری را به دجال دریافته اند.

ب - دجال در زبان کلیسایی

بوست (Bousset) بر این باور است که در میان یهودیان افسانه کاملاً تکامل یافته ای وجود داشت که توسط مسیحیان پذیرفته شد و توسعه یافت؛ و این افسانه از مفاهیمی که در مکاشفه یوحنا دیده میشود در نقاط مهمی انحراف یافته و با آن متناقض است. به عقیده ما بوست نظریه خود را به طور کامل اثبات نکرده است، نظر وی در باره توسعه مفهوم دجال توسط مسیحیان از مزایای یک نظریه ابتکاری فراتر نمی رود. در اینجا ضرورتی ندارد به بررسی اثر گونکل (Gunkel) بپردازیم که در آن اندیشه دجال را به اژدهای ما قبل تاریخی عمق دریا ردیابی می کند؛ این نظریه نیز شایان توجهی بیشتر از اوهام اساطیری سایر نویسندگان نیست.

پس مفهوم حقیقی دجال در زبان کلیسایی چیست؟ سواز (Suarez) بر این باور است که این يك امر اعتقادی است که دجال شخصی خاص یعنی دشمن برجسته مسیح است. این نظریه عقیده کسانی را که دجال را به مجموعه کامل کسانی که با عیسی مسیح مخالفند یا به مقام پاپی (Papacy) تفسیر می کنند مردود می شمارد. بدعت گذاران والدنسی

(Waldensian) و البیجنسی (Albigensian)، ونیر وایکلیف (Wyclif) و هوس (Hus) پاپ را دجال نامیده اند؛ اما آنها این اصطلاح را صرفاً به طور استعاره به کار برده اند. تنها پس از دوره نهضت اصلاح طلبی (Reformism) بود که این نام به مفهوم واقعی اش در مورد پاپ به کار رفت. از آن پس این امر عملاً در آیین لوتریان داخل شد و از سال ۱۸۶۱ به بعد، به شدت مورد حمایت و دفاع آنان در مجله الهیات لوتری (Zeitschrift) fur lutherische Theologie قرار گرفت. گفته می شود که این تغییر از کلیسای واقعی به قلمرو سلطنت دجال بین ۱۹ فوریه و ۱۰ نوامبر ۱۶۰۷ میلادی به وقوع پیوسته است؛ زمانی که پاپ بونیفاس سوم (Boniface III Pope) از نیوتن (Newton) امپراتور یونان لقب «رئیس همه کلیساهای» را برای کلیسای روم دریافت کرد. در تایید این تاریخ به مکاشفه یوحنا (۱۳: ۸) توسل جسته اند و از آیه ۳ باب یازدهم تخمین زده اند که پایان جهان احتمالاً سال ۱۸۶۶ میلادی خواهد بود. کاردینال بالارمین (Ballarmin) در جلد سوم کتاب «پیرامون رهبر روحانی روم» (De.Rom.Pont) نادرستی این نظریه را هم از دیدگاه تفسیری و هم از دیدگاه تاریخی اثبات کرد.

بر خلاف باور برخی از نویسندگان پیشین، مصداق فردی دجال، دیو (demon) نخواهد بود؛ شخص شیطان تجسم یافته در قالب انسانی دجال هم نخواهد بود. اگر توجیه مربوط به آیه ۱۷ از باب ۴۹ سفر پیدایش، همراه با توجیه حذف دان (Dan) از فهرست قبایل، چنانکه در کتاب مکاشفه (باب ۷) یافت می شود، صحت داشته باشد، وی شخصی انسانی و احتمالاً دارای اصل و نژاد یهودی خواهد بود. باید به خاطر داشت که سنت خارج از کتاب مقدس (Scriptural) - extra چیزی بیش از اطلاعات کتاب مقدس در باره دجال به ما نمی دهد. در حالی که این اطلاعات برای متقاعد ساختن مؤمنان به تصدیق «انسان شریر» در زمان آمدن وی کافی هستند، فقدان هر گونه وحی قابل اعتماد دیگری باید ما را در برابر افکار باطل ابروینگیست ها (Irvingistes) مورمون ها (Mormons) و اشخاص دیگری که اخیراً مدعی دریافت وحی های جدیدی شده اند، هشیار سازد.

بی مناسبت نیست که توجه خواننده را به دو رساله ای که توسط کاردینال نیومن فقید (Newman) در باره دجال نوشته شد، جلب کنیم. رساله اول با عنوان «اندیشه، دجال نزد پدران کلیسا» به بررسی زمان، دین، ۴ شهر و آزار و اذیت های وی می پردازد. این رساله هشتاد و سومین شماره (Tracts for the Times) را تشکیل می دهد. رساله دوم به «اندیشه دجال نزد پروتستان ها» موسوم است.

۵ به منظور درک اهمیت رساله های کاردینال در باره مسئله دجال، باید توجه داشت که به مرور زمان چندین نظریه در باره ماهیت این دشمن مسیحیت ظاهر شد.

کاپ (Koppe)، نیچه (Nitzch)، استور (Storr) و پلت (Pelt) معتقد بودند که دجال يك اصل شرارت آمیز است نه این که در قالب يك شخص یا حکومت تجسم یابد. این نظریه هم با نظریه پولس رسول متعارض است و هم با نظریه یوحنا رسول. هر دوی آنها این دشمن را به عنوان يك انسانی واقعی وصف می کنند.

نظریه دوم اذعان می کند که دجال، شخص است اما معتقد است که انسانی مربوط به گذشته است. دجال به اشکال گوناگون بر نرون (Nero)، دیوکلتین Diocletian جولیان (Julian)، کالیگولا (Caligula)، تیتوس (Titus) شمعون مجوسی (Simion Magus) پسر گیورا (Giora) (کاهن اعظم، آنانیاس (Ananias) ویتیلوس (Vitelius)، یهودیان (jews) فریسیان (Pharisees) و متعصبان یهودی (jewish zeabts) منطبق شده است. اما این نظریه از لحاظ سنتی وثاقت کمی دارد؛ علاوه بر آن، به نظر نمی رسد که با پیش گویی های پیامبرانه مطابق باشد و در مورد برخی از طرفدارانش، نظریه مذکور مبتنی بر این فرض است که نویسندگان مفلهم نمی توانند از محدوده تجاریشان فراتر روند.

نظریه سوم تصدیق می کند که دجال باید به صورت انسانی واقعی ظاهر شود، اما این شخص واقعی را با نظام پاپی یکی می داند. لوتر (Luther)، کالوین (Calvin) زوینگلی (Zwingli) ملانکتون (Melancthon) بوسر (Bucer)، بزا (Beza)، کالیکستوس (Calixtus)، بنگل (Bengel)، میکائلیس (Michaelis) و تقریباً تمام نویسندگان پروتستان اروپای بری از حامیان این نظریه به شمار آمده اند؛ همین مطلب را می توان در مورد متکلمان انگلیسی: کرانمر (Cranmer)، لاتیمر (Latimer)، ریدلی (Ridley)، هوپر (Hooper) هاتچینسون (Hutchinson) تیندیل (Tyndale) ساندیس (Sandys)، فیلوپ (Philop)، جول (Jewell)، راجرز (Rogers)، فولکه (Fulke)، برادفورد (Bradford)، کینگ جیمز (King James) و آندروس (Andrewes) گفت. برامهال (Bramhall) اصلاحاتی را به این نظریه وارد کرد و پس از آن استیلای این نظریه در میان نویسندگان انگلیسی رو به زوال نهاد. همچنین نمی توان فرض کرد که

نظریه دجال بودن پاپ به همان شکل مورد تایید پروتستان ها بوده است. آرتیوس (Aretius)، فوکسه (Foxe) ناپیرمید (Napier Mede) جوریو (Jurieu)، کانینگهام (Cunninghame)، فابر (Faber) و Woodhouse و هاوس و هابرشون (Habershon) «پیامبر دروغین» یا دومین «وحش» در کتاب مکاشفه را بر دجال و مقام پاپی منطبق کرده اند، به نظر مارلورات (Marlorat) کینگ جیمز داوبوز (Daubuz) و گالووی (Galloway) اولین «وحش» در مکاشفه چنین وضعیتی دارد؛ از این رو هر دو «وحش» توسط برایتمن (Brightman)، پاروس (Pareus)، ویتزینگا (Vitringa) گیل (Gill) بکیر (Bachmair) فریزر (Fraser) کرولی (Croly)، فایش (Fysh) و الیوت (Elliott) شناسایی شده اند.

پس از مرور اجمالی نظریات پروتستان ها در باره دجال، می توانیم برخی از اظهارات انتقادی کاردینال نیومن را درباره مسئله مورد بحث تصدیق کنیم. اگر ثابت شود که بخشی از روحانیت کلیسا ماهیتی دجالی دارد، تمام روحانیت، از جمله شاخه پروتستان، چنین خواهد بود.

نظریه دجال بودن پاپ به تدریج توسط سه گروه تاریخی یعنی: الیجنسی ها (Albigenses) والدنسیها (Waldenses) و فراتسل ها (Fratricelli) بین قرون یازدهم و شانزدهم توسعه یافت. آیا اینان مفسرانی هستند که کلیسای مسیح باید تفسیر واقعی پیشگویی ها را از آنها دریافت کند؟ مدافعان نظریه دجال بودن پاپ، خطبهای بزرگی در استدلال های خود مرتکب شده اند؛ به اعتقاد آنها برنارد مقدس (St. Bernard)، «وحش» در مکاشفه را بر پاپ منطبق نموده، در حالی که برنارد مقدس در عبارت مورد نظر از ناپاپ (Antipope) سخن می گوید؛ آنها به آبوت یواکیم (Joashim Abbot) به عنوان کسی که معتقد است دجال به مقام پاپی (See Apostolic) ترفیع می یابد توسل می جویند؛ در حالی که آبوت در واقع معتقد است که دجال، پاپ را سرنگون می کند و مقام وی را غصب می کند؛ سرانجام اینکه آنها به سخن پاپ گریگوری (Gregory) کبیر استشهد می جویند که گفته است: چون دجال به مسیح شباهت دارد و پاپ تمثال مسیح است پس اگر پاپ جانشین واقعی مسیح است، دجال باید تاحدودی به پاپ شباهت داشته باشد.

پی نوشت :

- × برگرفته از: دائرة المعارف کاتولیک، ج ۱. (Encyclopedia, The Catholic Volume 1)
۱. تمام جملات، عبارات و کلمات مربوط به کتاب مقدس، حتی الامکان، از ترجمه فارسی کتاب مقدس نقل شده است (م).
۲. «و چون شهادت خود را به اتمام رسانند آن وحش که از هاویه برمی آید با ایشان جنگ کرده، غلبه خواهد یافت و ایشان را خواهد کشت» (مکاشفه یوحنا، رسول، ۱۱: ۷). (م).
۳. رساله دو پولس رسول با تسالونیکیان، باب ۲: ۶: «و الان آنچه را که مانع است می دانید تا او در زمان خود ظاهر بشود» (م).

4. The Patristic Idea of Antichrist.

۵. Idea of Antichrist The Protestan.

ماهنامه موعود شماره ۳۰

مهر ایزد در فرهنگ اسلامی ایرانی در نقش پوریای ولی ادامه حیات داده است

مهرداد بهار به درستی مهرابه های مهرپرستان را منشأ زورخانه ها دانسته است:

استاد مهرداد بهار که به همراه پدر شریفشان ملک الشعراى بهار از نادر فرهیختگان مردمی سرزمین کهن مان بودند، اصل ورزش پهلوانی و زورخانه ای را به آیین مهرپرستی ایرانیان منتسب نموده است. این نظر با توجه به میدان گود زیرزمینی زورخانه ها که شبیه محوطه زیر زمینی غارهای معابد مهری است مستدل و منطقی می نماید. اینجانب مطلبی را در این باب از کتاب زین و ابزار استاد پورداود ضمیمه می نمایم که درستی نظر استاد مهرداد بهار را به سوی قطع و یقین رهنمون میگردد: استاد ابراهیم پورداود برای بررسی ریشه نام و نشان **گرز** (اصل میلهای پهلوانی) به دو واژه اوستایی و سانسکریتی **وزر** (**واجر** به معنی وسیله کشتن و زدن، سلاح مخصوص ایندرو/بهرام خدای رعد) و **گذا** (فروبنده و کوبنده) استناد می نماید که از مجموع گفتار وی بر می آید **وزر** نامی عام برای چند سلاح کشنده (از جمله **گرز** و تبرزین) بوده ولی **گذا** همان سلاحی قدیمی است که ما اکنون به نام **گرز** می شناسیم. استناد استاد پورداود به این هر دو نام در راه منطقی و درست آن صورت گرفته است چه حتی واژه **وزر** هم علی القاعده می توانست در پهلوی تبدیل به **گرز** و **گرز** شود (نظیر تبدیل بفر پهلوی به برف فارسی). اما سندی تاریخی که هم **وزر** و هم **گذا** (اصل میلهای پهلوانی) را سلاحهای مخصوص ایزد خورشید و جنگ ایرانیان یعنی مهر (میتره) نشان میدهد استاد پورداود نشانی آنها را در مهر یشت اوستا فقره ۱۰۱ مهر یشت و همچنین فقرات ۱۳۱ و ۱۳۲ نشان میدهد که طبق آنها در گردونه مهر **هزار گذا** و **یک وزر** نهاده شده است: "در مهر یشت پاره ۱۰۱ آمده: مهر پاک با یک زنش (زخم) **گرز** (گذا) اسب و مرد را با هم بر افکند. در مهر یشت پاره ۱۳۱ آمده: در گردونه مهر یک **هزار گرز** (گذا)ی آهنین خوب ساخته شده، انباشته شده است که به تندی اندیشه آدمی پران و به تندی اندیشه بر سر دیوها فرود آید. در مهر یشت پاره ۱۳۲ آمده در گردونه مهر یک **وزر** (**گرز**) زیبای سبک پرتاب نهاده شده که صد بند و گره و صد تیغه دارد (نوعی خاصی از **گرز**) آن را به سوی مردان فرود آورد. وزری که از فلز زرد ریخته شده است و از زر سخت ساخته و استوارترین زین ابزار و پیروزمندترین زین ابزار است که به تندی اندیشه پران و به تندی اندیشه به سر دیوها فرود آید." استاد پورداود در ادامه گفتارش می آورد: در فرهنگهای فارسی هشت واژه یاد شده که همگی به معنای **گرز** است: **گوپال**، **کوپال** (کوه پاره)، **لخت** (پاره کوه) **سریاس** (سریاش)، **دبوس** (تیوز، به ترکی یعنی عمود)، **یک زخم** و **میل**. استاد پورداود در این باب معنی لفظی همراه **میل** ورزش پهلوانی یعنی **کباده** را ناگفته نمی گذارد و آن را به معنی **فارسیش کمان** قید می نماید که لابد به تدریج در زورخانه ها به وزن و شکل آن افزوده و آن را سنگین تر ساخته اند تا از این نظر مفید واقع شود. هنوز نشانه های شکل کمانی اصلی آن (بنا به لغت اوستایی زفره= دهان) کاملاً حذف نشده است. لغت **کباده کشی** (=کمانکشی) نیز در کلمه مترادف اوستائیش لفظ **ثورتی** یعنی نام دیگر زفره/کمان مستتر است. نظر به منابع میتراپی و مانوی مسلم می نماید از **گرشاسب** (در هم شکننده ستمگران) منجی روز رستاخیز نه **آترادات پیشوای مردان** قهرمان تاریخی دوره مادها بلکه در اصل خود **ایزد مهر** (معادل مردوک بابلیها) مراد بوده است. با این تفصیلات **پوریای ولی** (به لفظ اوستایی **پنورو ویرو**)، یاور بسیار با شکوه و نیرومند) اصلی هم در اصل کسی جز **ایزد مهر** ایرانیان نباید منظور بوده باشد. نامی هم که به صورت **محمود قاتلی خوارزمی** به بانی اساطیری **زورخانه ها** داده اند با نام و نشان ایزد قبيله ای خورشید **خوارزم** (یعنی سرزمین خورشید)، **امرای** به معنی **جنگی ستوده و جاودانی** به عبارتی **موعود** (=محمود، محمد) مطابقت دارد. این ایزد خوارزمی/ آلانی در اساطیر گرجی به صورت **امیران جاودانی** حفظ شده است. عناوین **ولی** (**ویر= ویلی، پهلوان یا یاور**) و **امیر** این خدا/پهلوان اسطوره ای حتی در اسامی و القاب **امیر المؤمنین علی ولی الله** شیعیان و صوفیان هم دیده می شود و نشان و یادگار فرهنگ مهرپرستی ایرانیان است که بدین صور به روزگار ما رسیده اند. این خود نتیجه میدهد که در اصل **خانگاهها** (در اصل به معنی **محل پرستش خورشید درخشان**) هم در ابتدا مراکز فرهنگی مهر پرستی بوده اند. گرچه دکتر سید احمد فرید، معروف به **تئوریسین بنیادگرایان اسلامی** نظری دیگر در این باب دارد: "خانقاه به یونانی «**خسنو دورکنیو**» می شود. **خسنوس** یعنی بیگانه، **دورکنیو** یعنی «جای این»؛ **دورکنیو** در یونانی به جای گاه و اینها معنی شده است. این خانقاه و **خسنو** با **مسکنت** و **مسکین** هم ریشه است. **مسکنت** زده یعنی بیگانه گشته. خانقاه یعنی دارالمساکین. سابقاً در یونان یا در قرون وسطی غربایی به در مردم می آمدند، فقیر بودند، مردم به آنها چیزهایی می دادند و جای اینها را می گفتند «**خسنو دورکنیو**» یعنی «جای غربا و مساکین» است؛ به معنی خانقاه". بدین معنی خانقاه متضاد **آپادانا** (یعنی قصر بسیار بزرگ و مجلل) است که دلیل و سندی در تأیید درستی این نظر وجود ندارد. تفسیر کلمه **خانگاه** (در اصل خوانگاه، خونگاه) به خانه وقت هم عامیانه و غیر منطقی می نماید. به نظر میرسد حافظ شیرازی شاعر بلند آوازه ایران، مهرپرستی نسبتاً آشکار خود را از همین خانقاههای مغان مهری خود منطقه فارس به ارث برده بوده است.

این عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم
خانه می بینی و من خانه خدا می بینم

در خرابات مغان نور خدا می بینم
جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو

احتمال بسیار دارد از **دیر مغان** بیت شعر معروف مولوی بلخی نیز نه آتشکده معمولی و روشن مغان زرتشتی بلکه

همین نوع معبد زیر زمینی و تاریک مغان مهرپرستی اراده شده باشد که مراسم مذهبی مسیحی صرف شراب نان مقدس از ایشان تقلید گردیده است و مغان آسیای صغیر (موطن قسمت اعظم عمر مولوی) از همین گونه مهری بوده اند: این صورت بت چیست اگر خانه کعبه است این نور خدا چیست اگر دیر مغانه است

به نظر میرسد همین نوع مهرپرستی توأم با می پرستی مذهبی و به خلسه صوفیانه رفتن بوده است که در اوستای موجود و باز مانده از مغان زرتشتی عهد ساسانیان آن را به طور مکرر، دین به دروغ و ناراستی پرستندگان ایزد مهر (میثرو دروج) معرفی نموده و به صراحت با شدت و حدت نکوهش کرده است. بعداً این آیین به طور غالب با علوی گری و صوفی گری شیعی جایگزین گردید. در سایت فرهنگی فرهنگسرا چنین اطلاعاتی سطحی از پوریای ولی اساطیری عهد اسلامی (در واقع ایزد خورشید جنگاور و منجی مردمگرای مهرپرستان) به دست داده شده است:

پهلوان محمود قتالی خوارزمی

پهلوان محمود قتالی خوارزمی مشهور به پوربای ولی یا پوریای ولی، از عارفان و جوانمردان اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری است. در ریاض العارفین درباره پهلوان محمود قتالی خوارزمی چنین آمده است:

«اسم شریفش پهلوان محمود مشهور به پوریا ولی (پوریای ولی) بین الخواص و العوام مشهور و معروف و بفضائل صوری و معنوی موصوف، احوال فرخنده مثالش در کتب تواریخ و تذکره شعرا و عرفا مذکور. گویند کسی در قوت و قدرت با وی برابری نکرده، بعضی او را پسر پوریای ولی دانسته و برخی این لقب را بر خود آنجناب بسته (بهر حال) عارفی کامل و کاملی واصل بوده، حقایق و معارفی بسیار از وی بروز و ظهور نموده، مثنوی کنز الحقایق از منظومات منتسب به آن جناب است. بعضی از اشعار آن کتاب و گلشن (راز) بهم آمیخته، غالباً باید از کنز الحقایق بوده باشد، زیرا که کتاب کنز الحقایق در سال ۷۰۳ صورت اتمام یافته و شیخ شبستری هفده سال بعد از آن گلشن را منظوم نموده. وفاتش در سنه ۷۲۲ هجری در خیوق خوارزم است. گویند در شبی که وفات یافت، این رباعی را گفت و علی الصباح مرده بر سجاده اش یافتند.»

امشب ز سر صدق و صفای دل من در می‌کده آن هوش ربای دل من

جامی بکفم داد که بستان و بنوش گفتم نخورم گفت: برای دل من

پوریای ولی پهلوان نامداری بوده که در ماندگان را همواره یاری میکرده است. به همین جهت ورزشکاران ایران نام او را همیشه بر زبان می‌رانند و اشعارش را در زورخانه می‌خوانند و کشتی‌گیران وی را هنوز از پیشروان خود میدانند. اشعار زیر از مثنوی کنز الحقایق منسوب به وی نقل میشود:

بهبشت و دوزخت با تست در پوست چرا بیرون ز خود میجوئی ای دوست

اگر تو خوی خوش داری بهر کار از آن خویت بهبشت آید پدیدار

وگر خوی بدت اندر رباید از آن جز دوزخت چیزی نیاید

دهان تو کلیدانی است هموار زبان تو کلید آنرا نگه دار

بهبشت و دوزخت را یک کلید است کلیدی این چنین هرگز که دیده است

کزو که گل دمد در باغ و گه خار گهی جنت گشاید زو گهی نار

زبان را کلیدی همچنان دار بدان کت آرزو باشد بگردان

در این عالم نزن از نیک و بد دم که هم ابلیس میباید هم آدم

آیا حدیث غدیر خم خبر یک واقعه ای تاریخی است یا اسطوره ای خدایگانی؟

جنبه هایی از این حدیث اسلامی معروف -که شیعیان روی صحت و درستی تاریخی آن تأکید فراوان میکنند و روایات سنن هم به وجود خبر آن اقرار میکنند- موضوع را قابل تردید می سازد. از جمله اینکه چرا این موضوع پیش غالب مسلمین (اهل سنت) خبری اصیل گرفته نشده است. همچنین موارد به آسمان بلند نمودن محمد دست داماد و پسر عموی تنومندش علی ابن ابی طالب را به سیاقی که پیش عرب نا مرسوم و معنی لفظی ملالتبار **غدیر خم** یعنی **برکه آب متعفن** و **بد بو** که به سبب مفهومی مکان مناسبی برای اعلام ولایتعهدی و جانشینی علی از سوی محمد نبوده است. مطابق یک روایت معروف اهل سنت گرچه محمد در حجة الوداع (آخرین سفر بین مکه و مدینه) از غدیر گذشته بود ولی در این هنگام علی در یمن به سر می برده است (قاضی عضد الدین ایجی در «مواقف»). بنابراین از این نظر هم که عده ای میگویند محمد خواسته بود با این کار از داماد خصم پرورش دفاع نیرومندی در مقابل معاندینش نموده باشد، چندان قانع کننده و درست به نظر نمی رسد. خصوصاً اسطوره غدیر خم از آگاهی و وقوف کامل محمد از مرگش در آینده نزدیک آن زمان میدهد در حالی که بنا به گزارشهای تاریخی موجود وی حتی ساعات آخر عمرش نیز مرگش را باور نمیکرد. به نظر می رسد غدیر خم به عنوان نمادی برای جهان زیرین و مرگ به شمار می رفته است که طبق اسطوره آن محمد از مرگش سخن به میان می آورد. اهل سنت دلیل اصلی رد اساس تاریخی واقعه غدیر خم را با چنین ادله ای منطقی بیان کرده اند (اهل سنت و واقعه غدیر، از سید محمود مدنی):

"برخی از عالمان عامه گفته اند: چگونه ممکن است رسول خدا (ص) همه صحابه را به امامت علی (ع) دعوت کند ولی آنان با او به مخالفت برخیزند. به عبارت دیگر برای رد تمامی نصوص و استدلالات همین کافی است که ما می بینیم صحابه رسول خدا (ص) به آن عمل نکرده اند، و اگر بخواهیم این روایات و نصوص را (اگرچه متواترند) بپذیریم ناچاریم صحابه رسول خدا (ص) و سلف صالح را متهم به زیر پا گذاشتن حق کنیم و البته این ممکن نیست، پس بناچار نصوص را ترک می کنیم و می گوئیم منظور از نصوص و روایات چیز دیگری بوده است. این، مضمون سخنی است که ابن حجر در «صواعق» ۸۵ آورده است. و صریح سخنی است که شیخ سلیم البشیری در «المراجعات» نوشته است، او می نویسد: اهل بصیرت نافذ و صاحبان تفکر صحیح صحابه را از مخالفت با رسول خدا (ص) منزّه می دانند، پس ممکن نیست که نصی را از او بر امامت شخصی بشنوند و از او روی گردان شوند و به اولی و دومی و سومین شخص روی آورند". سر انجام عدم اشاره نهج البلاغه علی ابن ابی طالب نیز به واقعه غدیر خم خود سند معتبر و قاطعی در اسطوره ای بودن و تاریخی نبودن خبر آن است.

در مورد تأثیر **اساطیر بابلی** که در فرهنگ شبه جزیره عربستان به طور گسترده انتشار یافته بوده است و منشأ غالب اساطیر مربوط به بتان اعراب گردیده بود، تحقیق درست و اساسی صورت نگرفته است. نگارنده اخیراً بعد از کنار زدن ریشه های ایرانی و یهودی و مسیحی روایات قرآنی ریشه غالب خود این روایات بر زمینه ای از باورهای بابلیهای باستان دریافته است که زمانی طولانی پرچمدار علوم و باورهای دینی عهد جهان کهن بوده اند. بر این اساس این سؤال برایم پیش آمد که آیا موضوع غدیر خم از **اسطوره انلیل (ایو/اندروای اوستا)** و **نین لیل** و **فرزندشان مسلامتایا** (ایزد ترعه ها و مسیلهها و جهان فرودین) بیرون نترانیده است؟ **چه غدیر خم در موقیت بازرگانی ممتاز وسط راه مکه و مدینه واقع شده بوده است** و این انتساب و گره زدن یک اسطوره معروف بابلی از جمله اسطوره معروف انلیل و نین لیل و پسرشان مسلامتایا بدین مکان را هموار می نموده است. مطابق اسطوره انلیل (ایل، ایزد هوا و آسمان) و نین لیل (ملکه آسمان)، نین لیل جوان با عدم توجه به سفارش مادرش برای آبتنی به ترعه اینون ببردو می رود و در آنجا توسط انلیل خدا به مسلامتایا آبتن میشود ولی این عمل انلیل از سوی خدایان تقبیه و مجبور به ترک شهر و دیارش میگردد. انلیل اعلامیه ای در باره سرنوشت صادر میکند: "خدا کند که بذر سلطنتی من به زیر زمین و جهان فرودین برود." سپس با نین لیل به اتاقی می رود و او را به ولی و جانشینش در روی زمین یعنی **مسلامتایا** (به عربی یعنی **پیامبر** یا **پیامبران مرگ، جبرائیل/عزرائیل**) آبتن میکند. نام **انلیل (ایل)** بی شک با ایزد سامی **ایل (الله)** ملقب به **رحمان و رحیم** ربط داده شده است. این لقب وی نام **مکتب دینی اسلام** (دین صلح و سلامتی) را در اساس مختص وی نشان میدهد. **نامهای موزون اکدی انلیل (ایل) و نین لیل** در خود زبان عرب می توانست به معنی هر که کس که **من** (خدای مورد پرستش = محمد) خدای اویم **نین (والامقام = علی)** نیز خدای اوست، گرفته شود. نام و نشان این ایزد و الهه اعراب پیش از اسلام را در نام بتان عشقی مزدوج معروف آنان یعنی اساف و نائله مشاهده می کنیم. در از آن جاییکه جزء **نین** در نام سومری خدای زیرزمینی **مسلامتایا** یعنی **نین گیش زیدا** (فرمانروای درخت خوب) و **نینورتا** (سرور کامل) هم وجود داشته، بنابراین نین لیل در اینجا با نین گیش زیدا/نینورتا جایگزین گردیده است. نین گیش زیدا همسر الهه **گشتی ناتا** (بانوی تاک) و پسر **نین ازو** (سرور شفافبخش، عیسو) شناخته می شد. او را در بابل **پسر ارش کی گال** (بانوی جایگاه بزرگ، الهه معبد بزرگ) و **سرور بزرگ** (الله اکبر = انلیل یا انکی) می شمردند. نامهای **ارش کی گال** و **نین خورساگ** (الهه سرزمین سنگی و بیابانی) اصلهای نام و نشان **هاجر** (حاجر) مادر اسماعیل هستند. اسطوره **اسماعیل (نینورتا/نبو/حانورون = ایزد ته چاه)** به توسط روایات مربوط به ایزد معروف زیرزمین بابلیها یعنی **تموز** (دوموزی = پسر حقیقی، یوسف) به **هابیل** (دریغ فرزند اصلی) و **هیل بت** معروف کعبه می پیوندند. در مورد خود این ایزد درختان و جهان زیرین **نین گیش زیدا** میدانیم این محتوی و معنی اصلی همان **خطابه** معروف منسوب به محمد بن

عبدالله در **غدير خم** (محل مرداب و چند درخت خرما) می باشد. غدير خمی که به نظر میرسد در جابجای اسطوره جانشین ترعه اینون بپردو شده است. اصلاً به مسلم می نماید خود نامهای سومری **انلیل** (الیل اکدیان) و **مسلامتائیا** (خدا/رسول جهان زیرین) سر منشأ نامهای **الله محمد**، **مسیح** (درمعنی عبری آن یعنی پیغامبر) و **انجیل** (یعنی خبر خوش و فرشته) بوده باشند. به نظر میرسد نام **مسلامتائیا** به همراه نام بابلی معروف دیگر او یعنی **نرگال** (فرمانروای جهان زیرین) منشأ نام ایزد اوستایی **ئیروسنگهه** (مرد پیام) بوده باشد. نظر به نام عبری **مشیلامیتها** (مرد کامل و سالم و صلح دوست) احتمال دارد نام **مسلامتائیا** با کلمه مسلم و اسلام که به پیروی از آیین حنیفان (پاکدینان عربستان) پدید آمده و به معانی صلح و سلامتی بوده، مربوط میشده است. گرچه از نظر اصولی اسلامی که محمد در مدینه آن را تبلیغ و عملی نموده، در این معنی صدق نمی کند. بر اساس معنی لفظی شکل عبری این نام در مفهوم مرد صلح، ما به سوی نام خدای پر معمای آشوری به نام **شولمان** (به زبان آرامی یعنی فرمانروای جهان زیرین، سلمان، سلیمان) باید همین **مسلامتائیا** بابلیها یا همان **نرگال** اراده شده باشد که نظیر سلیمان تورات و روایات اسلامی متصف به ملبس به **جامه با عظمت** پر **ابهت** است. پس بی جهت نیست نام این خدا به صورت شخص اسطوره ای **سلمان فارسی** وارد احادیث اسلامی شده و حدیث نبوی **السلمان منی** برایش پدید آمده است. اما چرا با عنوان فارسی؟ در جواب می توان استدلال نمود که در اینجا نام عنوان **پارسی** اساطیری **کوروش هخامنشی** (لفظاً یعنی کورش دوست منش، صلح دوست) در تورات یعنی **سلیمان** (مرد صلح= هخامنش) با نام و نشان این خدای همان سامیان باستان در آمیخته است. نام سلمان در زبان عبری از سوی دیگر به مفهوم شمشیر، سمبل ایزد جنگ و مرگ و همچنین به معنی درخت بلند است (درخت اساطیری روئیده بر شکم ماندانا، نخلهای غدير خم). بنابراین اگر لفظ **منی** همراه سلمان را در این حدیث معروف در اصل لقبی به شمار بیاوریم در این صورت این خدا همان **نرگال/مسلامتائیا** است. محمد در قرآن سوره نحل آیه ۱۰۳ بدون ذکر صریح نام سلمان فارسی از شایعه تعلیم قرآن (کتاب اسلام و مسلمین) به محمد توسط عجمی یاد میشود:

می دانیم که می گویند: این قرآن را شخصی به او می آموزد، اما زبان این فرد پارسی است، حال آنکه قرآن به زبان کاملاً عربی است!

این نکته بیانگر آن است که نام اسلام به طور اساسی با نام سلمان فارسی اساطیری عرب گره خورده بوده است. گروهی نام **منات** (جمع منی) با الهه زیرزمین بابلیها همان **ارش کی گال** (بانوی جایگاه بزرگ یا **ماماناتوم**) معشوقه **نرگال/مسلامتائیا** (ایزد جهان زیرین) قابل قیاس است. اما این الهه در اصل همان ایزد **مناف/ابراهیم/انکی** خدای سامیان باستان شبه جزیره عربستان بوده است. خود نزد اعراب عهد باستان به صورت بت مؤنث **منات** (الهه قربانی ها و ماه) پرستش می شده است. علامت جمع ات با حرف تأنیث اشتباه شده است. کوهی که در مکه هنوز هم به نام **منات** (ایزد قربانیهای چهارپایان و کودکان) همچنین **مناف** نامیده شده است که مترادف **ابرام** یعنی پدر عالی است. منا همانجایی است که در مراسم حج مراسم قربانی کردن دامها توسط حاجیان در آن صورت میگردد. گفته میشود نام **سلمان** در پیش از اسلام به چاه معروفی در سر راه بازرگانان عربستان اطلاق میشده است که لابد با اصلیت خدای عربی بودن وی ارتباط داشته است. از سوی دیگر به نظر می رسد **نرگال** (خدای جهان زیرین) با **نینورتا** (سرور کامل)/**حائورون** - که در اساطیر بابلی و کنعانی با چاه و صحرا مربوط است- یا همان **اسماعیل** نیای اساطیری اعراب، در اصل خدای جنگ مناطق صحرائی مطابق بوده باشد. نام بابلی دیگر **نینورتا** یعنی **نبو** (نامیده، اعلام شده= یغوٹ) که خدای حکمت و سرنوشت، پسر و وزیر مردوک (اسحق تورات، بت هبل اعراب) به شمار می رفته با معنی لفظی عربی نام **اسماعیل** (خدای نامیده شده) یکی است. بنابراین حدیث مسلمین که میگوید سلمان عالم اسم اعظم بوده است معادل به شمار رفتن وی با اسماعیل را خاطر نشان می سازد. جالب است که نام اخیر در عربی به صورت **السامئیل** معنی **ایزد مرگ** را میدهد. گرچه خود کلمه **عرب** (ارابو، صحرانشین) از ریشه لغوی با نام **ارای** همین ایزد یعنی ایزد **توفان** و **رعد** ویرانگر مناطق خشک و بی آب ربط داده میشده است ولی خدای قبیله ای اعراب **نینورتا/اسماعیل** غیر از وی بوده است. اعراب بتی هم به نام **مناف** (مقام عالی) داشته اند که تصور شده است همان **منای** مذکر باشد که ظاهراً برای این بت و همسرش **منات** پسر بچه ها و دختر بچه ها قربانی یا زنده بگور میشده است. معهذا به احتمال زیاد از **مناف** همان خدای زمین آبهای ژرف و خرد معروف بابلیها یعنی **إنا / انکی** (خدای زمین) اراده میگردد است که مسلم به نظر میرسد با **ابراهیم** یا همان **ابرام** (پدر عالی) تورات، **انجیل** و قرآن، پدر **اسماعیل** (نینورتا، نبو، نین گیسو= ایزد ملازم مردوک) مطابق باشد. در واقع نام توراتی **اسماعیل** نشانگر **نینورتا/نبو** پرستی اعراب عهد باستان است همان طوری که نامهای **اسرائیل** و **یعقوب** (کشتی گیر) نشانگر **نینورتا/نبو** پرستی اسرائیلیها و نام **یهوه** (به ظاهر یعنی ای آنکه او= ایل، **آمون**) بیانگر **الله/آمون** پرستی مردم یهودیه بوده است. **بومیان دیرین فلات ایران نیز ایزدان مهر (عهد و پیمان) منجی جهان زیرین یعنی یمه (جم پسر ویونگهونت= "بسیار دانا" انکی)"** و **ایزد ویرانگر آریانیان یعنی اهریمن (شیوا/آداد)** را با نامهای **نینورتا، نرگال/دوموزی** و **ارآ (خدای غم انگیز و ویرانگر رعد)** می پرستیده اند:

از جمله القاب بابلی **نینورتا ایزد جنگ و کشنده قهرمانان** (کشنده شاه درخت **نخل/ اژدها/ مرد- عقرب/ مار** هفت سر/مرغ **توفان**) است. **نینورتا** گاهی فرزند **انلیل** (ایزد هوا و آسمان شب، وارونا) و گاهی فرزند برادرش **انکی** (ایزد دانای آبهای ژرف و زمین، برهما/هورا مزدا) به شمار آمده است. دلیل اینکه ایزدی به شکل **مرد- عقرب** در فلات ایران باستان پرستش میشده است همانا تصاویر باستانشناسی بسیاری که بر ظروف سفالی مختص ناحیه جیرفت کرمان (آر اتتای باستانی) دیده میشود. برای خود موضوع برادران **هورا مزدا** (ایزد دانایی و روشنایی) و **اهریمن** (ایزد تاریکی)

نیز در اینجا منشأ سومری **انکی/انا** و **انلیل/الیل** یا **آداد/ارآ** (**اهریمن، شیوا**) را به وضوح مشاهده می‌نماییم. آریائیان ایرانی **ارآ/آداد** را تحت نام **ورث‌رغنه** (کشنده دشمن، بهرام) و آریائیان هندو وی را بیشتر تحت نام **ایندره** (درنده دشمنان) ستایش می‌نموده‌اند و آتشکده‌های معروف **ونابک** و **مزارشریف** و **آدرگشنسب** رغه زرتشتی (مراغه) را به وی منتسب می‌نموده‌اند. در مورد آتشکده **ونابک** بهرام در مزار شریف می‌دانیم که آنجا به صورت مقبره دوم **علی بن ابی طالب** ملقب به **اسدالله** غالب (مردوک/ویشنوی نیمه شیر و نیمه انسان) پرستشگاه بزرگ معتقدین شیعه و سنی افغانی در آمده است که در اینجا نیز **علی** و **مردوک/مهر/ویشنو** به هم رسیده و مطابقت یافته‌اند. نظر به **شکل** **اژدهایی** معروف **مردوک/یعقوب** نیای اساطیری سامیان (اعراب و یهود و ..) نام **تازی(تنوژی، تنو- اژی)** را که ایرانیان بر بابلیها (**تیانوچه** های منابع کهن چینی) و کردان مردوخ پرست **توژیک** و اعراب اطلاق نموده‌اند به سادگی می‌توان به لغت اوستایی به معنی **پرستنده مار نیرومند** (اژدها) گرفت. نظر به معنی لفظی **نینورتا** (سرور دارنده بنیادها، کامل) معلوم می‌گردد که خود کلمه **اسلام** نیز در اصل از نام همین خدای قبیله ای اعراب گرفته شده است و در اساس به معنی آیین پرستندگان ایزد کامل و بی عیب و سالم بوده است. لابد از اینجاست که در سوره حشر قرآن آیه ۲۳ کلمه **سلام** به معنی منزله و کامل آمده است (الملك القدوس السلام). پس در واقع ما مسلمانان اعم از اعتقاددار و بی اعتقاد ناخود آگاه همین لقب **نینورتا/اسماعیل** (ایزد قبیله ای اعراب) را هنگام ملاقات همدیگر تکرار می‌نماییم و پیداست همین معنی نام اسلام می‌توانست دستاویزی شود بر این که اعراب از عهد باستان دیگر ملل و نحل را ناکامل، ناقص، عجم و مطرود به شمار بیآورند. دکتر محمد خزائی در اعلام قرآن ضمن اینکه اسلام را به معنی بی عیب (کامل) می‌آورد با استناد به مندرجات قرآن تاریخچه نام اسلام را به عهد اساطیری **ابراهیم(انکی پدر نینورتا)** و **اعقابش(نینورتا، مردوک/آشور و دیگران)** می‌رساند. این بدان معنی است که اعراب این لفظ را از بابلیهای گرفته‌اند که دین قدیم خود را کامل و بی عیب (=اسلام) محسوب میکرده‌اند، گرچه بعد از سقوط بابل توسط کورش از اعتقادات و فرهنگ بابلیها و تغییر و تحولات آن اطلاع چندانی در دست نیست. در تورات نام مجموعه خدایان بزرگ **بابلی/آشوری** در شجره اعقاب **ابراهیم(پدر عالی)** گنجانده شده‌اند: **ابراهیم/آبرام خود انکی/انا** (خدای خردمند زمین و آبهای ژرف) است. پسرانش **اسحاق** (خدان) و **اسماعیل(نیای اساطیری اعراب)** به ترتیب همان **آشور** (خدان، خندان، خدای قبیله ای آشوریان/مردوک بابلیها) و **نینورتا(ایزد کامل، سلام)/نیو(اسم برده)** هستند. پسران **اسحاق** یعنی **یعقوب(کشتی گیر)** و **عیسو(منجی)** به ترتیب مطابق با **نینورتا و نی نازو(سرور شفابخش)** یا **ایشوم** است که این دومی **نرگال(ایزد جهان زیرین)** و **شول پانه** (جوانی با ظاهر درخشان) نیز نامیده شده است. از پسر معروف **یعقوب** یعنی **یوسف/اساف(دریغ)** کسی جز **تموز(دوموزی لفظاً یعنی دریغ از فرزند حقیقی)/آدونیس** منظور نیست.

سر انجام در مقاله خدا و نقشه اش برای بشریت به قلم اولد فرانک به واژه توراتی خدای **قدیر(توانا)** میخوریم که نام **غدير خم** را به وضوح با جانشین خدای آسمانی (**النیللی، اللهی**) غلات شیعه بر روی زمین یعنی **علی ولی الله(خدای زمین نایب خدای آسمان، بعل/بعلی)** ربط میدهد:

"در عهد عتیق نخست با واژه عبری الوهیم [ELOHIM] برخورد می‌کنیم که برگردان فارسی آن در کتاب مقدسهای ما واژه خدا است. واژه الوهیم همه صفاتی را که خدا از طریق آنها خود را آشکار نموده است در بر می‌گیرد، مثل آفریدگار، حافظ، رهاننده و غیره. واژه های ال، اله یا الوهیم برای اشاره به پروردگار به کار می‌روند. در پیدایش ۱۸:۱۴ خدا خود را به عنوان (اسم) ال الیون EL-ELYON، که برگردانش حضرت اعلی [خدای تعالی] می‌باشد معرفی می‌کند. خداوند خود را به عنوان ال شادایی EL-shaddai به ابراهیم معرفی کرد (پیدایش ۱۷:۱). این اسم خدای را به عنوان آنکه پرستاری می‌کند، توان می‌بخشد و دارای همه چیز است معرفی می‌کند، این عبارت تنها در کتاب ایوب ۳۲ بار تکرار شده است. در پیدایش ۲۱:۳۲ به عبارت عبری ال عولام EL-OLAM یعنی خدای سرمدی برمی‌خوریم. در اشعیا عبارت ال **گیبور** EL-GIBBOR یعنی **خدای قدیر (توانا)** به چشم می‌خورد. عبارت اخیر از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است، چرا که یکی از عناصر وعده منجی بود و به صورت انکارناپذیری الوهیت وی را می‌رساند: "زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای **قدیر** [در زبان عبری الگیبور] و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد." (اشعیا ۹:۶). همانطور که در ادامه ملاحظه خواهیم کرد، خدا و انبیایش در این خصوص اتفاق نظر دارند که قرار بود بیاید و عمانوئیل "خدا با ماست بشود (اشعیا ۷:۱۴ و متی ۱:۲۲ و ۲۳)".

واقعه غدیر خم به روایت شیعیان (منبع سایت اسلامی- شیعی رشد)

پیامبر اکرم بنا بر امر الهی، در سال دهم هجرت تصمیم به زیارت خانه خدا و بجای آوردن حج نمودند؛ لذا مردم را از این امر مطلع کردند^(۴۹) و حتی برای آگاه نمودن اهالی مناطق مختلف، قاصدانی را به آن شهرها گسیل داشتند. فرستادگان حضرت نیز همانگونه که وجود مقدس رسول اکرم خود اعلام نموده بودند، این پیام را به مردم رساندند

که این آخرین حج رسول خداست و این سفر دارای اهمیت فراوانی است. هر کس که توانایی و استطاعت آن را دارد، بر او لازم است که پیامبر اکرم را در این سفر همراهی نماید. گرچه رسول اکرم با همراهی عده‌ای از اصحاب خویش پیش از این، اعمال عمره مفرده را انجام داده بودند،^(۳۰) اما این نخستین بار و تنها مرتبه‌ای در طول حیات طیبه پیامبر اسلام بود که بنا بر امر الهی، حضرت تصمیم به بجای آوردن و تعلیم مناسک حج گرفتند. پس از این اعلام، جمعیت کثیری در مدینه جهت همراهی با رسول خدا و بجای آوردن اعمال حج، مجتمع گشتند. مورخان و صاحب‌نظران از این سفر رسول خدا با عنوان **حجّة الوداع**^(۳۱)، **حجّة الاسلام**، **حجّة البلاغ**^(۳۲)، **حجّة الکمال** و **حجّة التمام**^(۳۳) یاد می‌نمایند.

رسول اکرم با پای پیاده و در حالیکه غسل نموده بودند، در روز شنبه ۲۴ یا ۲۵ ذی‌قعدة به همراه همراهان خود و اهل‌بیت گرامیشان و عامه مهاجرین و انصار و جمعیت کثیری که گرداگرد حضرت اجتماع کرده بودند، به قصد بجای آوردن مناسک حج از مدینه خارج گشتند. تعداد جمعیتی که به همراه حضرت از مدینه خارج شده بودند را بین ۷۰۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰۰ (و حتی برخی بیشتر از ۱۲۰۰۰۰) نقل نموده‌اند؛^(۳۴) اما افراد بسیاری به غیر از این عده، نظیر اشخاصی که در مکه مقیم بودند و یا اشخاصی که از شهرهای دیگر خود به مکه آمده و در آنجا به حضرت ملحق شدند، به همراه پیامبر و با اقتدای به ایشان مناسک حج را در این سفر بجای آورده و رسول خدا را همراهی نمودند. امام علی، پیش از تصمیم پیامبر برای بجای آوردن مناسک حج، از طرف ایشان برای تبلیغ اسلام و نشر معارف الهی به جانب یمن فرستاده شده بودند؛ اما هنگامی که از تصمیم پیامبر برای سفر حج و لزوم همراهی سایر مسلمین با آن حضرت در این سفر، آگاه گشتند، به همراه عده‌ای از یمن به سمت مکه حرکت نمودند و در آنجا پیش از آغاز مناسک، به رسول اکرم ملحق شدند.^(۳۵)

رسول خدا و همراهیان آن حضرت، در میقات مسجد شجره مُحرم گشتند و بدین ترتیب اعمال حج را آغاز نمودند. گرچه اصول و کلیات مناسک حج قبلاً و به هنگام نزول آیات مربوطه، توسط رسول اکرم توضیح داده شده بود، اما در این سفر، پیامبر این اعمال را به طور عملی برای مردم آموزش داده و جزئیات را برای آنان تبیین نمودند و در مواضع گوناگون، با ایراد خطابه، مردم را نسبت به سایر تکالیف الهی و وظایف شریعتشان آگاهی بخشیدند. سرانجام اعمال حج، پایان یافت و پیامبر اکرم به همراه جمعیت کثیری که ایشان را همراهی می‌نمودند، شهر مکه را ترک نمودند و رهسپار مدینه شدند که در بین راه به محل غدیر خم رسیدند.

غدیر در لغت به معنای آبریز و مسیل،^(۳۶) و غدیر خم در جغرافیا، نام محلی است که به خاطر وجود برکه‌ای در این محل، که در آن آب باران جمع می‌شده است، به این نام (غدیر خم) شهرت یافته است. غدیر در ۳ - ۴ کیلومتری جحفه واقع شده و جحفه در ۶۴ کیلومتری مکه قرار دارد که یکی از میقاتهای پنجگانه می‌باشد. در جحفه راه اهالی مصر، مدینه، عراق و شام از یکدیگر جدا می‌شود.^(۳۷) غدیر خم به علت وجود مقداری آب و چندین درخت کهنسال، محل توقف و استراحت کاروانیان واقع می‌شد اما دارای گرمایی طاقت فرسا و شدید بود.^(۳۸)

هنگامی که رسول اکرم در روز ۵ شنبه ۱۸ ذی‌الحجه به وادی غدیر خم رسیدند و پیش از جدایی اهالی شام، مصر و عراق از میان جمعیت، جبرئیل امین از جانب خداوند بر ایشان نازل گردید و آیه: «**یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس**»^(۳۹) را نازل نمود و از جانب حق تعالی، رسول اکرم را امر نمود تا حکم آنچه را که در قبل بر پیامبر درباره امام علی نازل گشته بود، به مردم ابلاغ نمایند. در این هنگام، پیشتازان کاروان و افرادی که جلوتر حرکت می‌نمودند، حوالی جحفه رسیده بودند. رسول اکرم پس از نزول آیه، دستور توقف کاروانیان را صادر نمودند و امر فرمودند تا آنانی که پیشاپیش حرکت می‌نمودند، به محل غدیر

بازگردند و افرادی که در پس قافله، عقب مانده بودند، سریعتر به کاروان در این وادی، ملحق شوند. (۴۰) همچنین به چند تن از صحابه دستور دادند تا فضای زیر چند درخت کهنسال را که در آن محل قرار داشتند، آماده نمایند؛ خارها را از زمین برکنند و سنگهای ناهموار موجود در زیر آن درختان را جمع‌آوری نمایند. در این هنگام، زمان به جای آوردن نماز ظهر فرارسید و رسول اکرم فریضه ظهر را در گرمای شدید، (۴۱)(۴۲) به همراه جمعیت کثیر حاضر، ادا نمودند. شدت گرما در وادی غدیر به حدی بود که اشخاص، گوشه‌ای از ردا و لباس خویش را برای در امان بودن از شدت تابش آفتاب، بر سر می‌افکندند و مقداری از آنرا برای کاستن از شدت گرمای آنها و سنگها، در زیر پای خویش می‌گسترده. (۴۳) برای رسول خدا نیز پارچه‌ای بر روی شاخسار آن درختان کهن افکندند تا مانعی در برابر حرارت موجود و تابش خورشید، ایجاد نمایند. هنگامی که حضرت از نماز فارغ گشت، از جهاز شتران، در همان محلی که به فرمان رسول خدا توسط صحابه آماده شده بود، منبری ساختند و وجود مقدس پیامبر اکرم بر فراز آن در آمدند و شروع به ایراد خطبه، با صدایی بلند و رسا نمودند؛ در حالیکه جمعیت فراوان همراه پیامبر، بر گرداگرد حضرت جمع گشته بودند و به سخنان نبی اکرم گوش فرا می‌دادند و برخی از افراد نیز برای آنکه همگان از کلام رسول خدا مطلع گردند، سخنان آن حضرت را با صدایی بلند برای افرادی که دورتر قرار داشتند، تکرار می‌نمودند.

خطابه حضرت در میان جمعیت بدین گونه ایراد گردید:

« حمد و ستایش مخصوص خداوند است و از او یاری می‌خواهیم و به او ایمان داریم و از شرور نفس‌هایمان و زشتیهای کردارمان، به او پناه می‌بریم؛ خداوندی که هدایتگری وجود ندارد برای کسانی که گمراهشان نماید و گمراه کننده‌ای وجود ندارد برای اشخاصی که او هدایتشان نماید و شهادت می‌دهم که جز خدا، معبودی نیست و محمد(صلی الله علیه و آله) بنده و فرستاده اوست و اما بعد؛ ای مردم، خداوند لطیف و خبیر (دارای لطف فراوان و بسیار آگاه) مرا خیر داد که من به زودی (به سوی او) فرا خوانده می‌شوم و (دعوت او را) اجابت خواهم نمود. (۴۴) من مسئول هستم و شما نیز مسئولید. پس (درباره دعوت و مسئولیت من) چه می‌گویید؟ »

حاضران در پاسخ گفتند: « شهادت می‌دهیم که دعوت خویش را ابلاغ نمودی و نصیحت کردی و کوشش نمودی، پس خداوند شما را جزای خیر دهد. » (۴۵)

سپس رسول خدا فرمودند: « آیا شهادت نمی‌دهید که معبودی جز خدا نیست و محمد(صلی الله علیه و آله) بنده و فرستاده اوست؟ و (آیا شهادت نمی‌دهید که) بهشت و دوزخ خداوند، حق است و مرگ، حق است و قیامت می‌آید و در آن شکی نیست و خداوند کسانی را که در قبرها هستند مبعوث می‌گرداند؟ »

حاضران گفتند: « بله ای رسول خدا، شهادت می‌دهیم. »
 سپس در ادامه، رسول اکرم خداوند را بر این امر شاهد گرفتند و از مردم پرسیدند: « آیا (کلام مرا) می‌شنوید؟ »
 حاضرین گفتند: «بله یا رسول الله.» (۴۶)

پس حضرت فرمودند: «من پیش از شما در کنار حوض (کوثر) حاضر می‌گردم و شما در کنار آن بر من وارد می‌گردید و عرض آن به اندازه فاصله مابین بصری (شهری در حوالی شام) و صنعا (شهری در یمن) می‌باشد. در آن قدحهایی به تعداد ستارگان، از جنس نقره است؛ پس بنگرید که پس از من چگونه درباره ثقلین (دو شیء گرانبها) رفتار می‌نمایید.»

در این هنگام فردی ندا داد که « ثقلین چه هستند ای رسول خدا؟! »

رسول اکرم فرمودند: «ثقل اکبر کتاب خداست. جانبی از آن بدست خداوند و جانب دیگر آن در دستان شماست. پس به آن متمسک شوید. (آنرا گرفته و از هدایت آن بهره برید.) که اگر به آن تمسک جویند، گمراه نمی‌شوید و ثقل دیگر و کوچکتر، عترت من هستند. خداوند لطیف خبیر مرا خبر داد که این دو ثقل تا هنگامی که در کنار حوض بر من وارد شوند، از یکدیگر جدا نمی‌گردند» (۴۷) و من این را از پروردگار مسئلت نموده‌ام. پس، از این دو پیشی نگیرید که هلاک می‌گردید و از این دو، باز نمانید که هلاک می‌شوید. (۴۸)»

سپس رسول خدا، دست امام علی را بلند نمود تا همه مردم، ایشان را در کنار رسول خدا مشاهده نمودند. (۴۹) در این هنگام رسول اکرم از حاضرین پرسیدند: «ای مردم، آیا من از خود شما، بر شما اولی و مقدم‌تر نیستم؟» (۵۰)(۵۱) مردم پاسخ دادند: «بله، ای رسول خدا.» (۵۲)

حضرت در ادامه فرمودند: «خداوند ولی من است و من ولی مؤمنین هستم و من نسبت به آنان از خودشان اولی و مقدم می‌باشم.» (۵۳)

آنگاه فرمودند: «پس هر کس که من مولای او هستم، علی مولای اوست.» (۵۴)، رسول خدا ۳ بار این جمله را تکرار نمودند (۵۵) و فرمودند: «خداوند، دوست بدار و سرپرستی کن، هر کسی که علی را دوست و سرپرست خود بداند و دشمن بدار هر کسی که او را دشمن می‌دارد» (۵۶) و یاری نما هر کسی که او را یاری می‌نماید و به حال خود رها کن، هر کس که او را و می‌گذارد.» (۵۷)

سپس خطاب به مردم فرمودند: «ای مردم، حاضرین به غایبین (این پیام را) برسانند.» (۵۸) هنوز جمعیت متفرق نگشته بودند که بار دیگر جبرائیل نازل شد و از جانب خداوند، آیه: «اليوم أكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الإسلام دينا» (۵۹) را بر پیامبر فرو فرستاد. هنگامی که این آیه نازل گردید، نبی اکرم فرمودند: «الله اکبر بر کامل شدن دین و تمام گشتن نعمت و رضایت پروردگار به رسالت من و ولایت علی پس از من.» (۶۰)

در این موقع، مردم به امیر مؤمنان، امام علی (علیه السلام) تهنیت گفتند. از جمله کسانی که پیشاپیش سایر صحابه، به امام علی تهنیت گفتند، ابوبکر و عمر بودند. عمر پیوسته خطاب به امیر مؤمنان می‌گفت: «بر تو گوارا باد ای پسر ابیطالب، تو مولای من و مولای هر مرد و زن با ایمان گشتی.» (۶۱)

در این هنگام، حسان بن ثابت که از شعرای زبردست بود از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) اجازه خواست تا آنچه را که در این موقف درباره امام علی (علیه السلام) از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) شنیده است، در ضمن ابیاتی بسراید. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «به برکت الهی، بگو.» حسان، خطاب به بزرگان قریش گفت: «ای بزرگان قریش، سخن مرا به گواهی و امضای پیامبر گوش کنید.» و این چنین سرود:

«در روز غدیر پیامبرشان با بانگ بلند ندایشان در داد، غدیری که در سرزمین خم قرار داشت و ای کاش مردم جهان بودند و رسول خدا را در حال ندا می‌دیدند که می‌فرمود: آیا من سرپرست و ولی شما نیستم؟

مردم در پاسخ او بدون هیچ پرده پوشی گفتند: معبود تو، مولای ما و تو ولی ما هستی؛ و تو ای خواننده شعر، اگر در آنجا بودی، حتی یک نفر هم مخالف نمی‌یافتی.

در این هنگام رو به علی بن ابیطالب کرد و فرمود: یا علی، برخیز که من تو را برای امامت و هدایت خلق بعد از خود (و از جانب خداوند) شایسته دیدم.» (۶۲)(۶۳)

منشأ بابلی و هیتی اسطوره توراتی شمشون و دلیله

نام **شمشون** (در معنی خورشیدپرست، منسوب به خورشید) به ظاهر یادآور **گیلگامش** خورشیدپرست (خدا- پهلوان فانی معروف) قاتل **هواوا** (خدای میرای فینیقیها، آدونیس زیبا) است و همچنین بیانگر نام **تالوس** (بلند، دوردست، خدای خورشید کرتیها) است. معهدا نام **شمشون** در معنی **خدمتکار** او (خدا) مضمون اساسی تری بیان می کند و یادآور **ایسی مو** (خدای فریاد رس) وزیر و خدمتکار **انکی/انا** (خدای زمین) است که با **اسماعیل** پسر **ابراهیم** (انا/انکی) و **شمونیل** پسر **الکانه** (خدای نی و آلات موسیقی=انکی/انا) از پیامبران و خدایان قبیله ای اعراب مطابقت می نماید چه در تورات از سوی **شمونیل** در مقام آخرین نبی از داوران **شائول** (تموز/جمشید) و **داود** (مردوک) را بر تخت سلطنت منسوب میکند. به بیانی دیگر پهلوان تاجبخش است. از آنجاییکه **اسماعیل** (ایسی مو) همچنین با خدای بابلی معروف جنگ **نینورتا** (کامل)/**نیبو** (معروف) مطابقت می نماید لذا معلوم میشود که آوازه وی در دور و نزدیک سمت غربی بین النهرین او را تحت اسامی **شمشون** (خادم خدا)، **هراکلس** (پهلوان معروف) و **آژاکس** (خدای عقاب شکل) او را وارد اساطیر محلی ملل دیگر نموده است. جالب است که اشکالی از نام **گیلگامش** را در زبانهای سامی عربی و عبری می توان به معانی **سرور** و **پهلوان معروف** و در هم **شکننده راهزنان** گرفت که معنی اولی بیانگر نام بابلی و مصری **نیبو** (خدا/قهرمان معروف= **هراکلس** یونانیها) و مفهوم دومی بیانگر معنی لفظی نام **مردوک** بابلها و **مردوخای** تورات و **رستم** و **گرشاسپ** شاهنامه و اوستا است. در این باب ناگفته نماند **طالوت** قرآن/شائول تورات (لفظاً یعنی زیبا) است که این فرد اساطیری اخیر بر اساس روایات ایرانی همان سپنمه جمشید زیبای اساطیر ایرانی (گودرز، هوم عابد) شوهر **آمیتیدا** (دانا منش) دختر **آستیگ** و ولیعهد وی و قاتل اصلی مادیای اسکیتی یا همان **افراسیاب** (بسیار ستمگر) است، **افراسیابی** که از بزرگترین جهانگشایان عهد باستان (شاید از نظر وسعت امپراتوریش بزرگترین آنان) بوده است و بنا به مندرجات اوستا در آغاز صاحب **فر ایزدی** (روئین تن) به شمار میرفته است. در اساطیر یونانی نیز **تالوس** (**پولی فومی**= مشهور، **علوان**، **لندهور**، **اولی کومی**= **عوج عنق** یعنی غولی که سر زیر آسمان خم کرده) غولی به شمار آمده است روئین تن که فقط در قسمت پایین ساق پای او، رگی وجود داشت که زیر قوزک پای او قرار گرفته و ممکن بود، موجب هلاک او گردد. هنگام ورود آرگوناوتها (گشتی تیزرو) به این جزیره این مادی (مادی=دانا) به وسیله جادو این رگ حیاتی وی را پاره کرد و **تالوس** جان سپرد. بنا به روایت دیگر یکی از آرگوناوتهای تحت رهبری **یاسون** (منجی)، در اصل کی **آخسارو** پادشاه بزرگ ماد، ویرانگر آشور و کشنده مادیای اسکیتی) به نام **پونه آس** (پیشگو، مغ، سپنمه جمشید، شوهر آمیتی دا) این رگ را به وسیله تیری سوراخ کرد و **تالوس** بر اثر آن بمرد. بنا به مندرجات تاریخ ارمنستان موسی خورنی اسطوره کشتیرانی کی **آخسارو** (خسیسوتریوس، هوخشتره) در عهد توفان بزرگ (منظور ویرانی امپراتوری آشور) عن قریب مربوط به عهد کمی بعد از قتل مادیای اسکیتی است. از اینجاست که در وجود **شمشون** / **تالوس** (خدای درور دست خورشید) علاوه بر **افراسیاب** (بسیار ستمگر و آسیب رسان) یا همان مادیای اسکیتی تاریخی، خدای قبیله ای خورشید آشوریان یعنی **آشور** خدای خورشید خندان را مشاهده میکنیم که در میان خون و آتش ویرانه شهرهای نینوا و شهر آشور به خاک مذلت نشسته است. همان طور که یونانیان در اسطوره آرگوناوتها این حماسه بزرگ ایرانیان مادی و پارسی را با اضافاتی در یونان بومی نموده اند، در تورات نیز این اسطوره حماسی ایرانیان رنگ و بوی یهودی و فلسطینی گرفته است: در اینجا **فلسطینیان** (سرزمین خدای بارانی و ویرانی) و خدای قبیله ای آنان یعنی **داجون** (خدای بارانی، ویرانی، ایزد اجساد و جهان زیرین) توسط **شمشون** نابینا شده به خاک هلاکت و ویرانی کشیده میشود. در تورات، **دلیله** دختر زیبای فلسطینی جایگزین **ملکه مادی** (نواده کی **آخسارو**، همسر سپنمه جمشید) و همچنین خود مادیای اسکیتی (افراسیاب جادوگر) شده است. در اسطوره گرجی امیران نام **دلیله** به صورت دالی مادر امیران (ایزد جاودانی خورشید) به شمار آمده است که نیروی حیات وی در گیسوان **طلایش** نهفته است و چون همسر شکارچی معشوقش، وی را با تراشیدن آنها وی را از آنها بی بهره میسازد با روزگارش به سر می آید. از اینجا به نظر میرسد که نامهای **دالی** / **دالیه** (الهه مشهور و گردنده) و **ذولیا** (پرگیسو= **کیله**) متعلق به همان خدا/الهه معروف بابلها یعنی **ایشتر** بوده باشد که عاشق **حسود گیلگامش** / **شمشون** به شمار رفته است. می دانیم در تورات این موهای سر دارنده نیروی عظیم خدایگانی نه متعلق به **دلیله/دالی/ذولیا** بلکه متعلق به خود **شمشون** به حساب آمده است. در روایات ایرانی این اسطوره مرد روئین تن ضمن داستان رستم و اسفندیار بیان شده است که در واقع از این رستم (پهلوان) داریوش هخامنشی و از این اسفندیار (مخلوق مقدس نابینا گردیده) **گنوماته زرتشت** پسر خوانده و داماد کورش و پسر **سپنمه جمشید** مراد بوده است. در تورات سفر داوران اسطوره **شمشون** پسر مانوح (بازمانده/انکی) و **دلیله** از این قرار بیان گردیده است (منبع مرکز پژوهشهای مسیحی):

کتاب داوران (ترجمه قدیمی)

شمشون

۱ و بنی اسرائیل بار دیگر در نظر **خداوند** شرارت ورزیدند، و **خداوند** ایشان را به دست فلسطینیان چهل سال تسلیم کرد.

۲ و شخصی از صرعه از قبیله دان، مانوح نام بود، و زنش نازاد بوده، نمی زاید. ۳ و فرشته **خداوند** به آن زن ظاهر

شده، او را گفت: «اینک تو حال نازاد هستی و نزایده‌ای. لیکن حامله شده، پسری خواهی زایید. ۴ و الان باحذر باش و هیچ شراب و مسکری منوش و هیچ چیز نجس مخور. ۵ زیرا یقیناً حامله شده، پسری خواهی زایید، و استره بر سرش نخواهد آمد، زیرا آن ولد از رحم مادر خود برای خدا نذیره خواهد بود؛ و او به رهانیدن اسرائیل از دست فلسطینیان شروع خواهد کرد.»

۶ پس آن زن آمده، شوهر خود را خطاب کرده، گفت: «مرد خدایی نزد من آمد، و منظر او مثل منظر فرشته خدا بسیار مهیب بود. و نپرسیدم که از کجاست و از اسم خود مرا خبر نداد. ۷ و به من گفت اینک حامله شده، پسری خواهی زایید، و الان هیچ شراب و مسکری منوش، و هیچ چیز نجس مخور زیرا که آن ولد از رحم مادر تا روز وفاتش برای خدا نذیره خواهد بود.»

۸ و مانوح از خداوند استدعا نموده، گفت: «آه ای خداوند، تمنا اینکه آن مرد خدا که فرستادی، بار دیگر نزد ما بیاید و ما را تعلیم دهد که با ولدی که مولود خواهد شد، چگونه رفتار نماییم.»

۹ و خدا آواز مانوح را شنید و فرشته خدا بار دیگر نزد آن زن آمد و او در صحرا نشسته بود، اما شوهرش مانوح نزد وی نبود. ۱۰ و آن زن به زودی دویده، شوهر خود را خیر داده، به وی گفت: «اینک آن مرد که در آن روز نزد من آمد، بار دیگر ظاهر شده است.»

۱۱ و مانوح برخاسته، در عقب زن خود روانه شد، و نزد آن شخص آمده، وی را گفت: «آیا تو آن مرد هستی که با این زن سخن گفتی؟» او گفت: «من هستم.» ۱۲ مانوح گفت: «کلام تو واقع بشود. اما حکم آن ولد و معامله با وی چه خواهد بود؟» ۱۳ و فرشته خداوند به مانوح گفت: «از هر آنچه به زن گفتم اجتناب نماید. ۱۴ از هر حاصل مو زنه‌ار نخورد و هیچ شراب و مسکری ننوشد، و هیچ چیز نجس نخورد و هر آنچه به او امر فرمودم، نگاهدارد.» ۱۵ و مانوح به فرشته خداوند گفت: «تو را تعویق بیندازیم و برایت گوساله‌ای تهیه کنیم.» ۱۶ فرشته خداوند به مانوح گفت: «اگر چه مرا تعویق اندازی، از نان تو نخواهم خورد، و اگر قربانی سوختنی بگذرانی آن را برای یهوه بگذران.» زیرا مانوح نمی‌دانست که فرشته خداوند است. ۱۷ و مانوح به فرشته خداوند گفت: «نام تو چیست تا چون کلام تو واقع شود، تو را اکرام نمایم.» ۱۸ فرشته خداوند وی را گفت: «چرا درباره اسم من سؤال می‌کنی؟ چونکه آن عجیب است.»

۱۹ پس مانوح گوساله و هدیه آردی را گرفته، بر آن سنگ برای خداوند گذرانید، و فرشته کاری عجیب کرد و مانوح و زنش می‌دیدند. ۲۰ زیرا واقع شد که چون شعله آتش از مذبح به سوی آسمان بالا می‌رفت، فرشته خداوند در شعله مذبح صعود نمود، و مانوح و زنش چون دیدند، رو به زمین افتادند. ۲۱ و فرشته خداوند بر مانوح و زنش دیگر ظاهر نشد. پس مانوح دانست که فرشته خداوند بود. ۲۲ و مانوح به زنش گفت: «البته خواهیم مرد، زیرا خدا را دیدیم.» ۲۳ اما زنش گفت: «اگر خداوند می‌خواست ما را بکشد قربانی سوختنی و هدیه آردی را از دست ما قبول نمی‌کرد، و همه این چیزها را به ما نشان نمی‌داد، و در این وقت مثل این امور را به سمع ما نمی‌رسانید.» ۲۴ و آن زن پسری زاییده، او را شمشون نام نهاد. و پسر نمود و خداوند او را برکت داد. ۲۵ و روح خداوند در لشکرگاه دان در میان صُرعه و اَشْتاؤل به برانگیختن او شروع نمود.

ترجمه تفسیری

تولد سامسون

۱ قوم اسرائیل بار دیگر نسبت به خداوند گناه ورزیدند. بنابراین خداوند ایشان را مدت چهل سال به دست فلسطینیها گرفتار نمود. ۲ و ۳ روزی فرشته خداوند بر همسر مانوح از قبیله دان که در شهر صرعه زندگی می‌کرد ظاهر شد. این زن، نازا بود و فرزندی نداشت، اما فرشته به او گفت: «هر چند تا بحال نازا بوده‌ای، ولی بزودی حامله شده، پسری خواهی زایید. ۴ مواظب باش شراب و مسکرات ننوشی و چیز حرام و ناپاک نخوری. ۵ موی سر پست هرگز نباید تراشیده شود، چون او نذیره بوده، از بدو تولد وقف خدا خواهد بود. او شروع به رهانیدن اسرائیلیها از دست فلسطینیها خواهد کرد.»

۶ آن زن با شتاب پیش شوهرش رفت و به او گفت: «مرد خدایی به من ظاهر شد که صورتش مانند فرشته خدا مهیب بود. من نام و نشانش را نپرسیدم و او هم اسم خود را به من نگفت. ۷ اما گفت که من صاحب پسری خواهم شد. او همچنین به من گفت که نباید شراب و مسکرات بنوشم و چیز حرام و ناپاکی بخورم؛ زیرا کودک نذیره بوده، از شکم مادر تا دم مرگ وقف خدا خواهد بود!»

۸ آنگاه مانوح چنین دعا کرد: «ای خداوند، خواهش می‌کنم تو آن مرد خدا را دوباره نزد ما بفرستی تا او به ما یاد دهد با فرزندی که به ما می‌بخشی چه کنیم.» ۹ خدا دعای وی را اجابت فرمود و فرشته خدا بار دیگر بر زن او که در صحرا نشسته بود، ظاهر شد. این بار هم شوهرش مانوح نزد وی نبود. ۱۰ پس او دویده، به شوهرش گفت: «آن مردی که به من ظاهر شده بود، باز هم آمده است!»

۱۱ مانوح بشتاب همراه همسرش نزد آن مرد آمده، از او پرسید: «آیا تو همان مردی هستی که با زن من صحبت کرده بودی؟»

فرشته گفت: «بلی.»

۱۲ پس مانوح از او پرسید: «بعد از تولد بچه چگونه باید او را بزرگ کنیم؟»
 ۱۳ و ۱۴ فرشته جواب داد: «زن تو باید از آنچه که او را منع کردم، پرهیز کند. او نباید از محصول درخت انگور بخورد یا شراب و مسکرات بنوشد. او همچنین نباید چیز حرام و ناپاک بخورد. او باید هر چه به او امر کرده‌ام بجا آورد.»
 ۱۵ آنگاه مانوح به فرشته گفت: «خواهش می‌کنم همین جا بمان تا بروم و برایت غذایی بیاورم.» ۱۶ فرشته جواب داد: «در اینجا منتظر می‌مانم، ولی چیزی نمی‌خورم. اگر می‌خواهی چیزی بیاوری، هدیه‌ای بیاور که بعنوان قربانی سوختنی به خداوند تقدیم گردد.» (مانوح هنوز نمی‌دانست که او فرشته خداوند است.)
 ۱۷ سپس مانوح اسم او را پرسیده، گفت: «وقتی هر آنچه گفته‌ای واقع گردد می‌خواهیم به مردم بگوییم که چه کسی این پیشگویی را کرده است!»
 ۱۸ فرشته گفت: «نام مرا نپرس، زیرا نام عجیبی است!»
 ۱۹ پس مانوح بزغاله و هدیه‌ای از آرد گرفته، آن را روی قربانگاهی سنگی به خداوند تقدیم کرد و فرشته عمل عجیبی انجام داد. ۲۰ و ۲۱ وقتی شعله‌های آتش قربانگاه بسوی آسمان زبانه کشید فرشته در شعله آتش به آسمان صعود نمود! مانوح و زنش با دیدن این واقعه رو بر زمین نهادند و مانوح فهمید که او فرشته خداوند بوده است. این آخرین باری بود که آنها او را دیدند.
 ۲۲ مانوح به همسر خود گفت: «ما خواهیم مرد، زیرا خدا را دیدیم!» ۲۳ ولی زنش به او گفت: «اگر خداوند می‌خواست ما را بکشد هدیه و قربانی ما را قبول نمی‌کرد، این وعده عجیب را به ما نمی‌داد و این کار عجیب را بعمل نمی‌آورد.»
 ۲۴ آن زن پسری دنیا آورد و او را «سامسون» نام نهاد. او رشد کرد و بزرگ شد و خداوند او را برکت داد. ۲۵ هر وقت که سامسون به لشکرگاه دان که بین صرعه و اشتاعول قرار داشت می‌رفت، روح خداوند وی را به غیرت می‌آورد.

کتاب داوران (ترجمه قدیمی)

ازدواج شمشون

۱ و شمشون به تمئه فرود آمده، زنی از دختران فلسطینیان در تمئه دید. ۲ و آمده، به پدر و مادر خود بیان کرده، گفت: «زنی از دختران فلسطینیان در تمئه دیدم. پس الان او را برای من به زنی بگیری.» ۳ پدر و مادرش وی را گفتند: «آیا از دختران برادرانت و در تمامی قوم من دختری نیست که تو باید بروی و از فلسطینیان نامختون زن بگیری؟»
 شمشون به پدر خود گفت: «او را برای من بگیر زیرا در نظر من پسند آمد.» ۴ اما پدر و مادرش نمی‌دانستند که این از جانب خداوند است، زیرا که بر فلسطینیان علتی می‌خواست، چونکه در آن وقت فلسطینیان بر اسرائیل تسلط می‌داشتند.
 ۵ پس شمشون با پدر و مادر خود به تمئه فرود آمد؛ و چون به تاکستانهای تمئه رسیدند، اینک شیری جوان بر او بغرید.
 ۶ و روح خداوند بر او مستقر شده، آن را درید به طوری که بزغاله‌ای دریده شود، و چیزی در دستش نبود؛ و پدر و مادر خود را از آنچه کرده بود، اطلاع نداد. ۷ و رفته، با آن زن سخن گفت و به نظر شمشون پسند آمد. ۸ و چون بعد از چندی برای گرفتنش برمی‌گشت، از راه به کنار رفت تا لاشه شیر را ببیند؛ و اینک انبوه زنبور، و عسل در لاشه شیر بود. ۹ و آن را به دست خود گرفته، روان شد و در رفتن می‌خورد تا به پدر و مادر خود رسیده، به ایشان داد و خوردند. اما به ایشان نگفت که عسل را از لاشه شیر گرفته بود.
 ۱۰ و پدرش نزد آن زن آمد و شمشون در آنجا مهمانی کرد، زیرا که جوانان چنین عادت داشتند. ۱۱ و واقع شد که چون او را دیدند، سی رفیق انتخاب کردند تا همراه او باشند. ۱۲ و شمشون به ایشان گفت: «معمایی برای شما می‌گویم، اگر آن را برای من در هفت روز مهمانی حل کنید و آن را دریافت نمایید، به شما سی جامه کتان و سی دست رخت می‌دهم. ۱۳ و اگر آن را برای من نتوانید حل کنید، آنگاه شما سی جامه کتان و سی دست رخت به من بدهید.»
 ایشان به وی گفتند: «معمای خود را بگو تا آن را بشنویم.» ۱۴ به ایشان گفت: «از خورنده خوراک بیرون آمد، و از زورآور شیرینی بیرون آمد.» و ایشان تا سه روز معما را نتوانستند حل کنند.
 ۱۵ و واقع شد که در روز هفتم به زن شمشون گفتند: «شوهر خود را ترغیب نما تا معمای خود را برای ما بیان کند، مبادا تو را و خانه پدر تو را به آتش بسوزانیم. آیا ما را دعوت کرده‌اید تا ما را تاراج نمایید یا نه؟» ۱۶ پس زن شمشون پیش او گریسته، گفت: «به درستی که مرا بغض می‌نمایید و دوست نمی‌داری زیرا معمایی به پسران قوم من گفته‌ای و آن را برای من بیان نکردی.» او وی را گفت: «اینک برای پدر و مادر خود بیان نکردم؛ آیا برای تو بیان کنم؟» ۱۷ و در هفت روزی که ضیافت ایشان می‌بود پیش او می‌گریست، و واقع شد که در روز هفتم چونکه او را بسیار الحاح می‌نمود، برایش بیان کرد و او معما را به پسران قوم خود گفت. ۱۸ و در روز هفتم مردان شهر پیش از غروب آفتاب به وی گفتند که «چیست شیرین‌تر از عسل و چیست زورآورتر از شیر.» او به ایشان گفت: «اگر با گاو من خیش نمی‌کردید، معمایی مرا دریافت نمی‌نمودید.» ۱۹ و روح خداوند بر وی مستقر شده، به آشقلون رفت و از اهل آنجا سی نفر را کشت، و اسباب آنها را گرفته، دسته‌های رخت را به آنانی که معما را بیان کرده بودند، داد و خشمش افروخته شده، به خانه پدر خود برگشت. ۲۰ و زن شمشون به رفیقش که او را دوست خود می‌شمرد، داده شد.

ترجمه تفسیری

ازدواج سامسون

۱ يك روز که سامسون به تمنه رفته بود، دختری فلسطینی توجه او را جلب نمود. ۲ چون به خانه بازگشت جریان را با پدر و مادرش در میان گذاشت و از آنها خواست تا آن دختر را برایش خواستگاری کنند. ۳ آنها اعتراض نموده، گفتند: «چرا باید بروی و همسری از این فلسطینی‌های بت‌پرست بگیری؟ آیا در بین تمام خاندان و قوم ما دختری پیدا نمی‌شود که تو با او ازدواج کنی؟»

ولی سامسون به پدر خود گفت: «دختر دلخواه من همان است. او را برای من خواستگاری کنید.»

۴ پدر و مادر او نمی‌دانستند که دست خداوند در این کار است و بدین وسیله می‌خواهد برای فلسطینیها که در آن زمان بر بنی‌اسرائیل حکومت می‌کردند، دامی بگستراند.

۵ سامسون با پدر و مادرش به تمنه رفت. وقتی آنها از تاکستانهای تمنه عبور می‌کردند شیر جوانی بیرون پریده، به سامسون حمله کرد. ۶ در همان لحظه روح خداوند بر او قرار گرفت و با اینکه سلاحی با خود نداشت، شیر را گرفته مثل يك بزغاله آن را درید! اما در این باره چیزی به پدر و مادر خود نگفت. ۷ وقتی سامسون به تمنه رسید با دختر مورد نظر خود صحبت کرد و او را پسندید.

۸ بعد از مدتی، سامسون برای عروسی باز به تمنه رفت. او از جاده خارج شد تا نگاهی به لاشه شیر بیاندازد. چشمش به انبوهی از زنبور و مقداری عسل در داخل لاشه افتاد. ۹ مقداری از آن عسل را با خود برداشت تا در بین راه بخورد. وقتی به پدر و مادرش رسید کمی از آن عسل را به آنها داد و ایشان نیز خوردند. اما سامسون به ایشان نگفت که آن عسل را از کجا آورده است.

۱۰ و ۱۱ درحالیکه پدر سامسون تدارک ازدواج او را می‌دید، سامسون مطابق رسم جوانان آن زمان ضیافتی ترتیب داد و سی نفر از جوانان دهکده در آن شرکت کردند. ۱۲ سامسون به آنها گفت: «معمایی به شما می‌گویم. اگر در این هفت روزی که جشن داریم جواب معما را گفتید، من سی رادی کتانی و سی دست لباس به شما می‌دهم. ۱۳ ولی اگر نتوانستید جواب بدهید، شما باید این لباسها را به من بدهید!»

آنها گفتند: «بسیار خوب، معمایی خود را بگو تا بشنویم.»

۱۴ سامسون گفت: «از خورنده خوراک بیرون آمد و از زورآور شیرینی!» سه روز گذشت و ایشان نتوانستند جواب معما را پیدا کنند.

۱۵ روز چهارم همگی آنها نزد زن سامسون رفتند و به او گفتند: «جواب این معما را از شوهرت پپرس و به ما بگو وگرنه خانه پدرت را آتش خواهیم زد و تو را نیز خواهیم سوزانید. آیا این مهمانی فقط برای لخت کردن ما بود؟»

۱۶ پس زن سامسون پیش او رفته، گریه کرد و گفت: «تو مرا دوست نداری. تو از من متنفری؛ چون برای جوانان قوم من معمایی گفته‌ای، ولی جواب آن را به من نمی‌گویی.»

سامسون گفت: «من آن را به پدر و مادرم نیز نگفتم، چطور انتظار داری به تو بگویم!»

۱۷ ولی او دست بردار نبود و هر روز گریه می‌کرد، تا اینکه سرانجام در روز هفتم مهمانی، سامسون جواب معما را به وی گفت. او نیز جواب را به جوانان قوم خود بازگفت. ۱۸ پس در روز هفتم، پیش از غروب آفتاب آنها جواب معما را به سامسون چنین گفتند: «چه چیزی شیرینتر از عسل و زورآورتر از شیر می‌باشد؟»

سامسون گفت: «اگر با ماده گاو من شخم نمی‌کردید، جواب معما را نمی‌یافتید!» ۱۹ آنگاه روح خداوند بر سامسون قرار گرفت و او به شهر اشقلون رفته، سی نفر از اهالی آنجا را کشت و لباسهای آنها را برای سی جوانی که جواب معمایش را گفته بودند، آورد و خود از شدت عصبانیت به خانه پدر خود بازگشت. ۲۰ زن سامسون نیز به جوانی که در عروسی آنها ساقدوش سامسون بود، به زنی داده شد.

کتاب داوران (ترجمه قدیمی)

انتقام شمشون

۱ و بعد از چندی، واقع شد که شمشون در روزهای درو گندم برای دیدن زن خود با بزغاله‌ای آمد و گفت: «نزد زن خود به حجره خواهم درآمد.» لیکن پدرش نگذاشت که داخل شود. ۲ و پدرزنش گفت: «گمان می‌کردم که او را بغض می‌نمودی، پس او را به رفیق تو دادم؛ آیا خواهر کوچکش از او بهتر نیست؟ او را به عوض وی برای خود بگیر.» ۳

شمشون به ایشان گفت: «این دفعه از فلسطینیان بی‌گناه خواهم بود اگر ایشان را اذیتی برسانم.» ۴ و شمشون روانه شده، سیصد شغال گرفت، و مشعلها برداشته، دم بر دم گذاشت، و در میان هر دو دم مشعلی گذارد. ۵ و مشعلها را آتش زده، آنها را در کشتزارهای فلسطینیان فرستاد، و بافه‌ها و زرعه‌ها و باغهای زیتون را سوزانید. ۶ و فلسطینیان گفتند:

«کیست که این را کرده است؟» گفتند: «شمشون داماد تمنی، زیرا که زنش را گرفته، او را به رفیقش داده است.» پس فلسطینیان آمده، زن و پدرش را به آتش سوزانیدند. ۷ و شمشون به ایشان گفت: «اگر به اینطور عمل کنید، البته از شما انتقام خواهم کشید و بعد از آن آرامی خواهم یافت.» ۸ و ایشان را از ساق تا ران به صدمه‌ای عظیم کشت. پس رفته، در مغارة صخرة عیطام ساکن شد.

۹ و فلسطینیان برآمده، در یهودا اردو زدند و در لحي متفرق شدند. ۱۰ و مردان یهودا گفتند: «چرا بر ما برآمدید؟» گفتند: «آمده‌ایم تا شمشون را ببندیم و برحسب آنچه به ما کرده‌است به او عمل نماییم.» ۱۱ پس سه هزار نفر از یهودا

به مغارة صخرة عيطام رفته، به شمشون گفتند: «آيا ندانسته‌اي كه فلسطينيان بر ما تسلط دارند، پس اين چه كار است كه به ما كرده‌اي؟» در جواب ايشان گفت: «به نحوي كه ايشان به من كردند، من به ايشان عمل نمودم.» ۱۲ ايشان وي را گفتند: «ما آمده‌ايم تا تو را ببنديم و به دست فلسطينيان بسپاريم.» شمشون در جواب ايشان گفت: «براي من قسم بخوريد كه خود بر من هجوم نياوريد.» ۱۳ ايشان در جواب وي گفتند: «حاشا! بلكه تو را بسته، به دست ايشان خواهيم سپرد، و يقيناً تو را نخواهيم كشت.» پس او را به دو طناب نو بسته، از صخره برآوردند.

۱۴ و چون او به لحي رسيد، فلسطينيان از ديدن او نعره زدند؛ و روح خداوند بر وي مستقر شده، طنابهايي كه بر بازو هائيش بود، مثل كتاني كه به آتش سوخته شود گرديد، و بندها از دستهايش فرو ريخت. ۱۵ و چانه تازة الاغي يافته، دست خود را دراز كرد و آن را گرفته، هزار مرد با آن كشت. ۱۶ و شمشون گفت: «با چانه الاغ توده بر توده، با چانه الاغ هزار مرد كشتم.» ۱۷ و چون از گفتن فارغ شد، چانه را از دست خود انداخت و آن مكان را رملحي ناميد. ۱۸ پس بسيار تشنه شده، نزد خداوند دعا كرده، گفت كه «به دست بندها اين نجات عظيم را دادې و آيا الان از تشنگي بميرم و به دست نامختونان بيفتم؟» ۱۹ پس خدا كفهاي را كه در لحي بود، شكافت كه آب از آن جاري شد؛ و چون بنوشيد جانش برگشته، تازه روح شد. از اين سبب اسمش عين حقوري خوانده شد كه تا امروز در لحي است. ۲۰ و او در روزهاي فلسطينيان، بيست سال بر اسراييل داوري نمود.

ترجمه تفسيري

انتقام سامسون از فلسطيني‌ها

۱ پس از مدتي، در موقع درو گندم، سامسون بزغالهاي بعنوان هديه برداشت تا پيش زن خود برود. اما پدر زنش وي را به خانه راه نداد، ۲ و گفت: «من گمان مي‌كردم تو از او نفرت داري، از اين رو وي را به عقد ساقش تو درآوردم. اما خواهر كوچكش از او خيلي زيباتر است؛ مي‌تواني با او ازدواج كني.»

۳ سامسون فرياد زد: «اكنون ديگر هر بلابي بر سر فلسطيني‌ها بياورم تقصيرش به گردن من نيست.» ۴ پس بيرون رفته، سيصد شغال گرفت و دمهاي آنها را جفت جفت بهم بست و در ميان هر جفت مشعلي قرار داد. ۵ بعد مشعلها را آتش زد و شغالها را در ميان كشتزارهاي فلسطينيان رها نمود. با اين عمل تمام محصول و درختان زيتون سوخته و نابود شد.

۶ فلسطيني‌ها از يكديگر مي‌پرسيدند: «چه كسي اين كار را كرده است؟» بالاخره فهميدند كه كار سامسون داماد تمني بوده است، زيرا تمني زن او را به مرد ديگري داده بود. پس فلسطيني‌ها آن دختر را با پدرش زنده زنده سوزانيدند. ۷ سامسون وقتي اين را شنيد خشمگين شد و قسم خورد كه تا انتقام آنها را نگيرد آرام ننشيند. ۸ پس با بي‌رحمي بر فلسطينيها حمله برده، بسياري از آنها را كشت، سپس به صخره عيطام رفت و در غاري ساكن شد. ۹ فلسطينيها نيز سپاهي بزرگ به سرزمين يهودا فرستادند و شهر لحي را محاصره كردند.

۱۰ اهالي يهودا پرسيدند: «چرا ما را محاصره كرده‌ايد؟»

فلسطيني‌ها جواب دادند: «آمده‌ايم تا سامسون را بگيريم و بلابي را كه بر سر ما آورد بر سرش بياوريم.»

۱۱ پس سه هزار نفر از مردان يهودا به غار صخره عيطام نزد سامسون رفتند. وقتي پيش او رسيدند گفتند: «اين چه كاريست كه كردي؟ مگر نمي‌داني كه ما زير دست فلسطيني‌ها هستيم؟»

ولي سامسون جواب داد: «من فقط آنچه را كه بر سر من آورده بودند، تلافي كردم.»

۱۲ مردان يهودا گفتند: «ما آمده‌ايم تو را ببنديم و به فلسطيني‌ها تحويل دهيم.»

سامسون گفت: «بسيار خوب، ولي به من قول دهيد كه خود شما مرا نكشيد.»

۱۳ آنها جواب دادند: «تو را نخواهيم كشت.» پس با دو طناب نو او را بستند و با خود بردند. ۱۴ چون سامسون به لحي رسيد، فلسطيني‌ها از ديدن او بانگ برآوردند. در اين هنگام روح خداوند بر سامسون قرار گرفت و طنابهايي كه به دستهايش بسته شده بود مثل نخي كه به آتش سوخته شود از هم باز شد. ۱۵ آنگاه استخوان چانه الاغي مرده را كه بر زمين افتاده بود برداشت و با آن هزار نفر از فلسطيني‌ها را كشت. ۱۶ سپس گفت:

«با چانه‌اي از يك الاغ

از كشته‌ها پشته‌ها ساختم،

با چانه‌اي از يك الاغ

يك هزار مرد را من كشتم.»

۱۷ سپس چانه الاغ را به دور انداخت و آن مكان را رملحي (يعني «تپه استخوان چانه») ناميد. ۱۸ سامسون بسيار تشنه شد. پس نزد خداوند دعا كرده، گفت: «امروز اين پيروي عظيم را به بندها دادې؛ ولي اكنون از تشنگي مي‌ميرم و به دست اين بت‌پرستان گرفتار ميشوم.» ۱۹ پس خداوند از داخل گودالي كه در آنجا بود آب بر زمين جاري ساخت. سامسون از آن آب نوشيد و روحش تازه گشت. سپس آن چشمه را عين حقوري (يعني «چشمه مرددي كه دعا كرد») ناميد. اين چشمه تا به امروز در آنجا باقيست.

۲۰ سامسون مدت بيست سال رهبري اسراييل را بعهده داشت، ولي فلسطينيها هنوز هم بر سرزمين آنها مسلط بودند.

معمای نام ماههای ایرانی با ریشه بابل‌ای آنها قابل حل است

سه ماه پاییز که به نام امشاسپندان/فرشتگان مقرب/ ایزد - الهه های معروف ایران باستان مهر(ایزد جنگ و خورشید و عهد و پیمان= میکائیل)، آبان(منسوب به ناهید، الهه آبها) و آذر(آتش مقدس) واضح و مبرهن هستند و نیازی به کنکاش بیشتر ندارند. با این تذکر که نام آذر ایزد آتش در اساطیر سومری به صورت هندوساتگا (دارای گرز بزرگ)/ایشوم(منجی) ذکر شده که این معنی در اوستا لقب گرشاسپ(کرساسپ، رستم، مردوک یعنی در هم شکننده ستمگران) یا همان آترادات (مخلوق آتش) پیشوای تاریخی سکائیان آماردی و شکست دهنده آشوریان(دیوان مازندران) در کنارشهر آمل است. نام اوستایی پدر کرساسپ یعنی سریته(به زبانهای ایرانی/سامی یعنی برگزیده و عالی) مطابق لقب پدر عالی(=ابرام، مناف) متعلق به انکی/انا پدر مردوک/نینورتا/جبرئیل= خدای نیرومند) می باشد. خود نام زال(ملقب به دستان= وزیر) نیز در لغت سومری مترادف نام آترادات زبان اوستایی یعنی مخلوق آتش است. این نامهای اوستایی سه ماه پاییز به جای ماههای هفتم و هشتم و نهم هخامنشیان یعنی بغیادیش (نیایش بخ= مهر)، ورکه زنه (ورچه زنه، زن با شکوه= ناهید) و آتیادیا (آذر) می باشند. اما نام بقیه ماههای هخامنشیان یعنی ادوکنیش (ماه کانال)، ثورواهر(بهار روشن)، نایگر چیش(چیدن سیر)، گرمید(جایگاه گرما)، انامک (اسم رمز)، ثورانا باشیش (ماه جشن غله)، سورانا باشیش (شادبخش، کارپاشیای عیلامی)/درنه باجی(هوم زرین)، زامی ما (سامیا، ماه بسیار سرد و مهلک)/مرغزن و ویخنه(حفر) ربطی به نام ماههای خدایگانی کنونی که یادگار دوره اشکانی- ساسانی است ندارد. پس اساساً خود این امشاسپندان(بی مرگان مقدس) دیگر که نامهای خود را به نه ماه ایرانیان داده اند، از کجا نشأت گرفته و منشأ نام ماههای ایرانی از عهد اشکانی-ساسانی شده اند؟ اگر موضوع را همانطور که رایج است سهل و ساده بگیریم و آنها را هم اصولاً الهه- ایزدان آریایی بشماریم به خطا رفته ایم چه شاخه آریاییان هندی و سکایی با این نامها آشنایی ندارند. پس به ناچار باید به سرزمین سومری/سامی نشین بین النهرین برویم که قرنهای مفر پادشاهان اشکانی و ساسانی بوده است. مقابله نام ۹ امشاسپند دیگر با ترجمه نام و نشان خدایان بابل‌ای به سادگی نشان میدهد که این نامها از همفکری و تعاون مغان زرتشتی با مغان بابل‌ای اکدی و کلدانی پدید آمده است چه به طور ساده نام ۹ امشاسپند دیگر نامهای سه تثلیث گروههای خدایان معروف بابل‌ای می باشند که نامهای اعضاء هر تثلیث بیانگر نام ماههای فصلی از سال شده است: فروردین: فرشته حامی روح/فرورهر نیاکان مطابق نام خدایان بابل‌ای همسان نرگال(ایزد جهان زیرین) و نی نازو (شفابخش، منجی) است. از این گروه خدایان زیر زمینی می توان از آدونیس فیثقیها (به معنی سرور من)، تموز بابلها(=هابیل، به معنی دریغ فرزند اصلی= بت هبل اعراب، یوسف یهود) و ایمر (ایزد جهان زیرین هندوان) و یمه (جمشید، ایزد جهان زیرین آریائیا) نام برد. جالب است که خارس میتیلنی به جای نام سپیتمه جمشید پدر بردیه زرتشت، نام آدونیس را ذکر می کند. بنابراین همانطوری که گفته میشود باغهای معلق آدونیس (ایزد رستنیها) همانند معادلش جمشید جوان و زیبا با جشن نوروز فروردینگان مربوط بوده است. اردیبهشت(بهترین راستی و درستی و کمال): این نام به وضوح نشانگر نام ایزد معروف بابل‌ای نینورتا(کامل، سالم، سلام)/نیو(پیامبر و اعلام شده) است که در عهد باستان در فلات ایران و بین النهرین و شبه جزیره عربستان پرستش میشده است. این همان خدایی است که تحت نام اسماعیل (اسم- خدا) نیای قبیله ای اعراب به شمار آمده است. نامهای ایزد و الهه ایرانی همزاد اش و اشی (راست و درست و عادل) نیز مربوط به همین ایزد می باشند. خرداد(خدای همه خدایان): همان انلیل (الیل، الله) سلطان خدایان بابل‌ای است که کاسیان (اسلاف لران) وی را هاربه (خدای همگان) می نامیده اند. نام این ایزد در زبان سومری معنی ایزد هوا را می داده است. ولی شکل اکدی الیل در زبانهای سامی به همان مفهوم الله(خدا) بوده است. کلمه تشهد مسلمین نیز اشاره به نام انلیل دارد که می توانست به شکل ان- لا- ایل(الله) صرف شود. نام رقیب امشاسپند خرداد یعنی تئوروی را می توان خدای نیرومند باد معنی نمود. تیر(ماه تیشتر، ایزد باران): این ماه باید به نام ایرانی آداد سامیان(یعنی ایزد رعد و باران و توفان) نامیده شده باشد. ایزدی که سومریان وی را ایشکور(کوهستانی) می نامیدند. نامهای شهریور(شهریار برگزیده یا دانای زمین، مرداس= انکی "مارشکل") و امرداد (بیمرگ و شکست ناپذیر، رقیب زئریچ= زرین) به ترتیب متعلق به برادر توأمش انکی/انا(خدای زمین، ابراهیم) و برادر زاده اش مردوک مارشکل(اژی دهاک، تاز= تئو اژی) می باشند. این تثلیث انکی (خدای زمین)، آشور(ضحاک)/مردوک (سرکوبگر، اژدها شکل) و آداد (تندر) در تورات به صورت تثلیث برادران ابراهیم(پدر امتهای فراوان)، ناحور(مار فیس فیس کننده) و هاران(جادوگر کوهستانی) با اهمیت تمام قید شده است. به نظر می رسد تثلیث معروف مسیحی پدر (انکی/ابراهیم، خدای زمین) و پسر(عیسی، عیسو، ایشوم/نی نازو= رهبر/منجی شفابخش) و روح القدس(ایزد تندر) با جایگزین کردن نام ایشوم(عیسی، بهممن= اسرافیل) به جای نام مردوک یا نینورتا/نیو(یعقوب تورات، جبرئیل) عاید گردیده است. سر انجام در نام سه ماه زمستان تثلیث سومری/اکدی آئو (خدای آسمان روشن)، رئیس الوزرا و نماینده او در زمین یعنی ایشوم (رهبر، منجی) و آرورو/اینانا(الهه مقدس زمین) را شاهد هستیم. چون آئو (ایزد آسمان) همان است که نزد هندو ایرانیان تبدیل به دی و دیانوس (خدای آسمان روشن) شده است. ایشوم بابل‌یا(عیسوی تورات) متصف به نیکوکار و الرحمان و الرحیم، چنانکه از مندرجات کتاب استر و منابع یونانی بر می آید به جای همان وهومن(هامان، بهممن، نیکومنش) پسر اهورامزدا است. سپنت آرمینیتی (الهه دانا و مقدس زمین، آرورو سومریان به معنی برآورنده حاجات) در عهد ماقبل مادها تحت همان نامهای سومری و اکدی در غالب مردم نقاط مختلف فلات ایران از جمله نزد لولوبیان در آذربایجان و کردستان و همچنین در مازندران و کرمان(آراتتا) با اهمیت فراوان پرستش می شده است.

اساس بابلی و بومی جشنهای نوروز و مهرگان و سده ایرانیان

نوروز ایرانیان همانطوری که آرتور کریستن سن ایرانشناس دانمارکی آورده در اساس جشنی بابلی بوده است که نزد پادشاهان بابلی به مدت ۱۲ روز در آغاز بهار در معبد **اساگیلای مردوک** در شهر **بابل** با شکوه تمام برگزار میشده است و به نام **زگموگ** (= جشن آغازسال) خوانده میشده است و پادشاهان بابل (از جمله **فریدون/کوروش**) در حضور **مردوک** (ایزد جنگ و خورشید **مهر** ایرانیان، **ویشنوی** موعود هندوان) و همه خدایان تحت ریاست وی، دست تندیس **مردوک** را در دست گرفته و با وی تجدید عهد و پیمان میکرده اند. تصور میشده است که خدایان در روز **زگموگ** (نوروز) سرنوشت مردم و جهان و زندگی شاه را برای یکسال آینده رقم میزنند. بدین مناسبت **آتش افروخته** و شاهان **بار عام** با شکوهی را به بزرگان ملک خود در روز اول سال میداده اند. **جشن نباتات بهاری** در نزد سامیان غربی شبه جزیره عربستان یعنی **فینیقیها** به ایزد نباتات آنها **آدونیس** (جمشید ایرانیان، تموز بابلیها) اختصاص داده میشده است که لابد از اینجاست **نوروز** ایرانی به **جمشید** شاه/خدای اساطیری نباتات و جهان زیرین نسبت داده میشده است. **نینورتا** (سرور کامل) و **مردوک** (قهرمان سرکوبگر = کرساسپ خداگونه اوستا/ **مهر** ایزد جنگ) و **آدونیس** (=سرور من، تموز، جمشید اوستا) تحت نامهای مختلف از جمله **یعقوب** (کشتی گیر)، **اسحق** و **یوسف** (=تموز/آدونیس، دارای زندگی مغموم و تأسف انگیز) در اعتقادات اسلامی و یهودی و مسیحی جزء **انبیاء** و **شاه شیخان** (داوران) معروف یهود به شمار آمده اند. بسیار جالب است عید معروف **پوسک** (فصح، به معنی گذر از فصل سرما به گرما) نیز در نزد مسیحیان که به دو روز متوالی مرگ و رستاخیز منسوب به **عیسی مسیح** گفته میشود، با جشن **آدونیس** فینیقیها یا همان جشن نوروز ایرانی منسوب به ایزد نباتات و زیر زمین یعنی **جمشید** در اساس یکی است چه مطابق اسناد تاریخی و اساطیری جنبه خدایگانی عیسی مسیح علی الخصوص از آداب و سنن متعلق به همین خدای رستنیهای بابلی یعنی **آدونیس** (یعنی سرور من) گرفته شده است. **آدونیس** که نام فینیقی **تموز** (دوموزی، هر دو یوسف تورات و انجیل) است که داستان عاشقانه اش با الهه عشق بابلی یعنی **ایشتار** (پوشیده، باکره) که تحت نامهای **اینانا** (باکره)، **ماریا** (مقدس)، **مریم** (مادر مقدس) و **نولیک** (نوال- لفا، یعنی پوشیده، مستتر یا پر زلف) مشهور بوده است. بنابراین در اساس **تموز/دوموزی** هم در مقام خود عیسی مسیح و هم به جای پر خوانده وی یعنی یوسف می باشد. منشأ جشن **مهرگان** هم که به **فریدون/کوروش** همین جشن نوروز بابلی **ایزد مردوک** است که در ایران با میثره (مهر) معادل گرفته شده است. تغییر مکان **مهرگان** به ماه مهر پانیز از آنجا پدید آمده است که نام ماه مهر به جای ماه پارسی قدیمی باگیادی (پرستش و یاد بخ/مهر) انتخاب گردید. جشن **سده** (سی+ده= جشن چله زمان) نیز که آغاز سال را بر اساس کوتاهترین روز و بلندترین شب در کنار هم (در ۲۵ دسامبر) نشان میداد و تجسم طفولیت روز و ایزد خورشید (مهر) بود، توسط مغان مهرپرست آسیای صغیر به ایزد خورشیدشان اختصاص داده شده، و روز تولد (میلااد= یلدای) وی محسوب گردیده بود که مسیحیان هم آن را مانند چند سنت مهرپرستی دیگر از ایشان اخذ کرده، مختص میلاد عیسی مسیح (یهودای جلیلی پسر زیبورایی+ آدونیس خدا) نموده اند. خود نام یلدا به لغت سریانی به معنی میلاد و به شکل اوستائیش (علی القاعده **پردا**) به معنی تقسیم سال است. سنت قارچ کردن هندوانه های شب یلدای ایرانیان هم اشاره به همین مفهوم دارد. به سبب این که بعد از این دراز ترین شب سال، شبها از اوج به سیر نزولی و روزها از حضيض به سیر صعودی می روند و مناسبترین روز برای جشن میلاد ایزد خورشید بوده است. خود نام ایرانی **هوشنگ** یا **آذر هوشنگ** (آتش خدای خردمند) که **جشن سده** و **اسطوره کشف آتش** در روز سده به وی منسوب است به وضوح یادآور **آتراهاسیس** سومریها (به معنی بسیار خردمند= **مانوی** هندوان) است. مسلم به نظر میرسد جزء **آترا** (بسیار) با **آتره** زبانهای کهن ایرانی یعنی **آذر** (آتش) یکی گرفته شده است. نظیر روز میلاد مسیح، زاد روز زرتشت هم درست در وسط ایام جشن فروردینگان (ششم فروردین) به مناسبت اهمیت تقویمی و فصلی آغاز سال است. خود نام **آتراهاسیس** (نوح تورات، اوتنابیشتم، خضر) با **انا/انکی** خدای زمین و دریاها و خرد در پیوند بوده است. اسامی اخلاف توراتی **نوح** (آرامش و تسلی دهنده) هم نشانگر نام **انکی/انا** است چه نام پسران وی یعنی **سام** (نامی)، **حام** (خشمناک) و **یافت** (پهلوان زیبا و تنومند) یادآور اخلاف وی یعنی **نینورتا** (سرور کامل و سالم)، **آداد** (شکننده) و **مردوک** (خدای مسلط و قهرمان خدایان) است. بی شک از همین تثلیث است که اسامی اساطیری پسران **فریدون/کوروش** یعنی **سلم** (سلامت، سالم)، **تور** (عصبانی) و **ایرج** (نجیب، از القاب **مردوک**/ **ویشنو**/ **کریشنا**/ **رام** چندره = منجی نجیب، بهرام) بیرون تراویده است. در اساس تاریخی این تثلیث، نامهای ایرانی **مگابرن** و **یشناسپ** (پسر خوانده بزرگ کورش)، **کمبوجیه** (پسر واقعی کورش) و **سپیتاک** **زرتشت**/ **گنوماته** **بردیه** (پسر خوانده کوچک و داماد کورش) قرار گرفته بوده است که به ترتیب با نامهای اساطیری خدایگانی بابلی دارای مناسبت جایگزین گردیده اند. نام مشابه ایرانی **سام** تورات یعنی **سیامک**/ **سامک** (به معنی لفظی بالای یا نامی) مطابق ایزد بابلی معروف **آنو** (آسمان) و همچنین **نینورتا** (کامل، سالم)/ **نبو** (نامی)/ **اسماعیل** (خدای نامی) معروف بوده است. از آنجاییکه جمله اشکال معروف **مردوک**، **ژدها** (مار نیرومند) بوده است، لذا معلوم میشود نام ایرانی کهن **تنوژیه** (مرکب از **تئو** = نیرومند و **اژیه** = مار) که در وندیداد به سامیان، خصوصاً اعراب اطلاق گردیده است به مناسبت همین خدای قبیله ای سامیان بوده است. این نام همان است که اکنون در فارسی **تازی** گوئیم و معنی واقعی آن را هم ندانیم. نام **انلیل** (ایزد هوا، وایو و اندروای اوستا و کتب پهلوی، الله) در تورات تحت نام **تارح** (وزش باد) پدر همان برادران معروف **ابراهیم** (انکی)، **ناحور** (مردوک) و **هاران** (آداد) به شمار رفته است. می دانیم که در آسیای صغیر عهد باستان ایزد باد را **تارو** (تارح) می

نامیده اند. در اساطیر زرتشتی این تثلیث اعقاب وی به صورت برادران **هوشنگ** (دانا، انکی)، **ویگرد** (ایزد هوا و کشاورزی، آداد) و **تهمورث** (=پهلوان، تاز، مردوک/پارت ایزد مارشکل پارتیان، اسلاف **زاولیها/بلوچان**) قید شده است. جاهای دیگر نام **ویگرد** با معادل ایرانیش **فرواک** (ایزد تندر، آداد) جایگزین گشته است. بر پایه نام بابلی **آنو** (خدای آسمان) نام **زروان** (خدای پیر و دانا، پدر اهورامزدا= انکی و اهریمن= آداد) را می توان به معنی **خدای پیر آسمان** گرفت. در اساطیر هوریانی وی پدر برادران همزاد **تسوپ** (ایزد هوا و تندر) و **تاش میشو** است. در اوستا القاب **کرساسپ** (= رستم/ کریشنا/ کرسن، ورثرغنه، ایندیره جملگی یعنی در هم شکننده ستمگران)، برادر مقتولش **اورواخشیه** (شادی بخش، زواره= یاریگر) و پدردانایش **ثریته** (زال= پیر) که به جای نام آترادات پیشوای آماردان و برادر و پدرش که نام واقعی ایشان بر جای نمانده، قرار گرفته اند، بی تردید مأخوذ از نامها و القاب مردوک (=قاسم الجبارین) و برادرش **دوموزی** (ایزد شادی و جهان زیرین= جمشید خداگونه) و انکی/ انا (خدای پیر و خردمند اوقیانوسها و زمین) است. در ادبیات ودایی پدر اهورامزدا و اهریمن (در هیئت اشوینها، ایزدان همزاد خیر و شر و روز و شب) به جای **زروان** (پیر دانا)، **ویوسوت** (همان ویونگهونت اوستا یعنی بسیار دانا= انکی) آمده است. این نشانگر آن است **ویوسوت** هندوان همان انکی بابلیها است. این نام را به معنی ایزد درخشان دور دست نیز آورده اند اما معادل بابلی وی معنی بسیار دانا را اراده می کند. بر این اساس در شجره نامه خدایان معروف ایرانی و خدا/پادشاهان شاهنامه ای پیشدادی (خاندان قانونگذار هوشنگ) تنها معادل بابلی سر سلسله یعنی **کیومرث** (گیه مرتن، جان میرا) ناگفته می ماند که آن هم با اندکی تفحص معلوم میشود که مراد از کیومرث نه **آداپا** (پدر مسبب فناپذیری، آدم) بلکه همان **گیلگامش** فرمانروای اساطیری بابلیها می باشد که به دنبال گیاه جاودانگی برآمد، بدان دست نیافت و در هنگام گیاه جوانی اهدایی اوتنابیشتم به وی را هم در موقع خوابش ماری (انا/انکی مار شکل) آن را ربود و وی همانند رفیقش **انکیدو** (مخلوق گاوسان انکی) به مرگ گرفتار آمد. در اساطیر ایرانی کهن کیومرث نیز با گاو مقدسی همزاد و رفیق و با گیاه مقدسی (ریباس/هوم) در پیوند است. از روی مجسمه های گیلگامشی مکشوفه از آذربایجان گفته میشود که وی در ایران، خصوصاً در آذربایجان به عنوان خدای مهمی پرستش میشده است و به احتمال زیاد اصل اسطوره اش از همینجا بوده است. خود نام بومی **گیلگامش** در نزد مهاجرین آریایی علی القاعده می توانست به صورت **گی-ریگا-مش** (یعنی موجود/گیاه معاند مرگ یا دور اندازنده مرگ) معنی گردد. مسلم می نماید نام اساطیری **درخت ون جوت بیش** (درخت رنج زدا) نیز که منجی سرزمین **ایرانویج** (ایالت شهر مغ سرمتی نشین رغه زرتشتی، شهرستان مراغه و حوالی آن) به صورت فردی از جاودانیهای معروف زرتشتی معرفی گردیده است، متعلق به همان معنی ایرانی نام گیلگامش می باشد. در اساطیر زرتشتی دو نطفه کیومرث (گرشاه، شاه کوهستان) یعنی **مشیه** (مرد میرا) و **مشیان** (زن میرا) در **روز مهر ماه** (روز جشن مهرگان) برای تولید مثل نسل بشر از تن او خارج میشود. بی شک نام **مشیه** اساطیر ایرانی مأخوذ از نام پسر **گیلگامش** یعنی **اورنونگال** (جنگجوی بیمرگ یا جنگجوی به خواب مرگ فرو رفته) است. معنی این نام سومری همچنین یادآور لقب اوستایی **کرساسپ** (آترادات تاریخی/مردوک خدا) یعنی **گرشاسپ** به خواب جاودانی بوشاسپ گرفتار آمده و همچنین ضحاک دربند جاودانی گرفتار شده است. جالب است نام اوستایی پدر **گرشاسپ** یعنی **ثریته** ملقب به **فرد جوان** خانواده همچنین به معنی **کسی که به انتهای جهان رسید** (یعنی مترادف نام **گیگامش** در زبانهای سامی) است که نظیر **گیگامش** به سبب قتل **گاو مقدس** (هواوا) به مرگ گرفتار می آید. نام اورنونگال همچنین در معنی **خدا/قهرمان درخشان جایگاه وسیع نشانگر نامهای اوستایی و ودایی بیمه خشنه** یعنی شاه درخشنده (جام شاه درخشان) می باشد که همان **جمشید** است. این مطلب با نام سومری پسر **اورنونگال** یعنی **اودول/اوتو کالمه** یعنی **جام شاه درخشان** اثبات میگردد. به نظر میرسد ریشه اسطوره هندی ماهی بزرگ ناجی مرد دانای هنگام سیل بزرگ یعنی **مانو ویوسوت** هم از مفهوم دیگر همین نام سومری اور-نون-گال (در معنی قهرمان ماهی بزرگ) بیرون تراویده تراویده است.

در عیلام ایزد جنگ و مراتع **نبو/نینورتا** (اسماعیل، معادل ایزد مهر ایرانیان) و **دوموزی** (هامه، هابیل، یوسف) را به ترتیب با نامهای **شیموت** (به عنوان قاصد محبوب و نیرومند خدایان) و **این شوشیناک** (ایزد جهان زیرین) میشناخته اند. لابد همین نام هاست که بعداً در جنوب ایران به ترتیب با نامهای **مهر** (ایزد میانجی خدا و بشر) و **جمشید** (ایزد نباتات و جهان زیرین) جایگزین شده اند. برای **شیموت** (**نبو/نینورتا**) نیز نظیر **اسماعیل** (خدا/نبی عید قربان) و ایزد مهر مراسم قربانی با شکوهی از **دامهای خوب** (گاو و قوچ) انجام میگرفته است. جالب است که نام **نینورتا** به زبان اوستایی به معنی **ایزد و فرمانروای مراتع** است که آن لقب اوستایی **مهر** و اویتوسوروس (ایزد سکایی خورشید) بوده است. اساساً به نظر میرسد نام **سلمان فارسی** هم در اصل به معنی سالم کننده اسبان بوده و به وساطت نامهای اوستایی **درواسپ** (سلامتی دهنده اسبان) به همین ایزد معروف بابلی **نینورتا/نبی/شیموت/اسماعیل** بر میگردد که در محیط شبه جزیره عربستان تبدیل به نیای اساطیری اعراب گردیده است. نام طبقه روحانیان/جادوگران عیلامی **شاتان** نامیده میشده اند که به نظر میرسد آن ریشه اصلی کلمه **شیطان** باشد.

بر اساس و زمینه بابلی اساطیر ایرانی به راحتی معلوم میگردد که از الهه/ایزدان اوستایی **گنوش تشن** (خالق گاو)، **گنوش ارون** (دارای روانی از نوع گاو و وحشی) و حافظان درخت جاودانگی **گوکرن** (گیاه دور دستها) یا **هوم سپید** (نوشابه مقدس) یعنی **آسموخوانت** (درخشان در آسمان) و **ماهی خردمند** حافظ آن که در اساطیر ودایی و اوستایی همچنین تحت نام **گندهرو** (پرورنده آسیب رسان) معرفی شده است، به ترتیب الهه **دامکینا/آرورو** همسر انکی،

انکیدو (مخلوقی با خلق خوی گاو نیرومند)، آئو خدای آسمان و دارنده شراب گیاه جاودانگی و انا/انکی (خدای زمین و دریاهاى ژرف) است همانکه به شکل مار خردمند آدایا/آدم (و حوا) با ترغیب آنان به عدم خوردن نوشابه جاودانگی و خوردن گیاه معرفت نیک و بد فریب داده و گیاه جوانی را از گیل گامش به خواب رفته (گیومرث) را می رباید. در پایان مثالی را برای نشان دادن ترکیب سی و ده سده می آورم. معنی سده را صد روز یا طلوع خورشید گرفته اند، نگارنده نظر سومی مستندی بر این نام دارم از آنجاییکه اسم دیگر سده، چله (چله) است؛ لذا پیشنهاد من سی + ده است. این هم مثالهای مشابهش از اسدی طوسی: گزین کرد هم در زمان پهلوان ده و دو هزار از دلاور مهان. ده و شش هزار از مهان سرای ز گوهر کمرشان ز دیبا قباى.

در قرون گذشته دشواری تحقیق تطبیقی در اساطیر ادیان و ریشه لغات کهن مربوط به آنها، باعث به وجود مباحثات مناقشه آمیز در حوزه های محدثین کاملاً تبعیض گرای اسلامی شده است که اساطیر اسلامی را سخن ناب الله محمد انگاشته اند و صاحبان ادیان و مکاتب دیگر را در ذلالت و گمراهی و کفر و نسبی بودن حقایق روایات دینی را هنوز هم قبول ندارند و درجه بیگانیشان از خود و از عالم و عالمیان- که بر اساس معنی تسلیم و مات و حیران شدن اسلام و مسلمین در مقابل موجود موهومی به نام الله است- از اعراب آزاده عهد جاهلیت به مراتب بیشتر است. در حالی که بررسی عمیق و علمی نشانگر آنند که احادیث پیغمبران الهی بزرگ بر پایه اساطیر خدایان بابلی هستند و ادیان اسلام و زرتشتی و هندی و کلیمی و مسیحی در اغلب موارد به طور مشترک بر پایه آنها بنا شده اند. این فقیهان محدث و پیروان ایشان در حال حاضر هم غالباً گوشه نشین و بیگانه از جهان و جهانیان و علوم نوین ایشان بوده و تقریباً با روش تحقیق علمی تطبیقی بیگانه اند. ما در اینجا صرفاً برای آشنایی جامع با نظرات و بیانات ضد و نقیض توجیه گرایانه و نفی گرایانه نوین آنان در مورد جشن نوروز ملل غیر سامی خاورمیانه را که بی خبر از ریشه های اساطیری ادیان در ادیان مختلف و بر اساس نظریات مراجع تحجر اندیش اسلاف کهن ایشان تنظیم شده است، در اینجا به عینه از فصلنامه علوم حدیث نقل می نمایم:

نوروز در روایات اسلامی:

منبع: فصلنامه علوم حدیث شماره ۱۵ (از مهدی مهریزی)

دین جهانی، با آداب و سنن ملی چه رفتاری دارد؟ آیا آنها را کنار می نهد و خود به ساختن آداب و رسوم تازه می پردازد؟ یا آنها را تأیید می کند و در کنار خویش می نشاند؟ و یا از میان آنها گزینش می کند؟

نخست باید دانست که دین کامل، آن نیست که خود، همه چیز را برعهده گیرد و به جای همه استعدادهای آدمی و همه نهادهای مدنی بنشیند؛ بلکه دین کامل، دینی است که همه اینها را در جای خود، به درستی می بیند و جهتی کلی به آنها می دهد و آنچه را از توان (قوای فردی) و (نهادهای جمعی) خارج است، بر عهده می گیرد و این، فلسفه ای عمیق دارد؛ زیرا چنان که دین، فعل تشریحی خداوندی است، قوای آدمی و لوازم تابعه آن (مانند نهادهای جمعی) نیز فعل تکوینی الهی اند و هیچ گاه تکوین و تشریح، ناسازگاری ندارند؛ چرا که از مبدأ واحدی دستور می گیرند.

اگر با این پیش زمینه عقلی به منابع و مصادر دینی بنگریم، می یابیم که خواست دین، برچیدن بساط سنن ملی قومی نیست؛ بلکه بر آن است که این سنن ها را سمت و سوی عالی بخشد و دین، تنها آنچه را که با فطرت آدمی مغایرت دارد، برمی چیند. چنان که قرآن کریم، حرمت و احترام ماه های حرام را که رسمی جاهلی بود پاس داشت:

فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ. [۱]

پس چون ماه های حرام سپری شدند، مشرکان را بکشید.

یا أيها الذین آمنوا! لاتحلوا شعائر الله ولا الشهر الحرام. [۲]

ای کسانی که ایمان آورده اید! حرمت شعائر خدا و ماه حرام را نگه دارید.

رسول خدا فرموده است:

مَنْ سَنَّ سُنَّةَ حَسَنَةً عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ، كَانَ لَهُ أَجْرُهُ وَ مِثْلُ أَجْرِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقَصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْئًا وَمَنْ سَنَّ سُنَّةَ سَيِّئَةً فَعَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ، كَانَ عَلَيْهِ وَزْرُهُ وَ مِثْلُ أَجْرِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقَصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْئًا. [۳]

آن که سنتی نیک را پایه گذاری کند و بدان عمل شود، پاداش عمل خودش به اندازه پاداش دیگر عاملان، به وی داده می شود، بدون آن که از پاداش عاملان کم شود؛ و آن که سنتی بد را پایه گذارد و بدان عمل شود، وبال عمل خودش و دیگران بر عهده اوست، بدون آن که از وزر و وبال دیگران کاسته شود.

امیرالمؤمنین به مالک اشتر فرمود:

وَلَا تُنْقِضْ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا صَدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَاجْتَمَعَتْ بِهَا الْأَلْفَةُ وَصَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ وَلَا تُحَدِّثَنَّ سُنَّةً تُضُرُّ بَشِيءٍ مِنْ مَاضِي تِلْكَ السُّنَنِ فَيَكُونُ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَّهَا وَالْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا. [۴]

آیین پسندیده ای را بر هم مریز که بزرگان این امت بدان رفتار نموده اند و به وسیله آن، مردم به هم پیوسته اند، و رعیت با یکدیگر سازش کرده اند؛ و آیینی مگذار که چیزی از سنت های نیک گذشته را زیان رساند تا پاداش از آن نهنده سنت باشد و گناه شکستن آن بر تو ماند.

از سوی دیگر، به نمونه هایی از سنت های پیش از اسلام (جاهلی) برمی خوریم که مورد تأیید اسلام قرار گرفته اند:

(۱) دیه در جاهلیت، صد شتر بود. پیامبر(ص) آن را امضا نمود. [۵]

(۲) زنان حائض، در جاهلیت از شرکت در اعیاد مذهبی و مراسم قربانی ممنوع بودند و اسلام نیز آن را حفظ کرد. [۶]

(۳) پیامبر(ص) در «حلف الفضول» در سن ۲۵ سالگی شرکت کرد و بعدها بدان افتخار می کرد و می فرمود: (اگر بار دیگر بدان پیمان دعوت شوم، می پذیرم). [۷]

(۴) تحریم لباس شهرت در فقه، شاهدی دیگر بر پذیرش سنت های ملی صالح است. [۸] روشن است که لباس شهرت در هر جامعه ای با آداب و رسوم همان جامعه مشخص می گردد.

(۵) ارجاع مسائلی چند به عرف، گواه دیگری بر این موضوع است: مقدار نفقه، [۹] استطاعت در حج [۱۰] و زکات [۱۱] این شواهد، گواهی می دهند که آیین اسلام، بر محور همه سنت ها توصیه نمی کند؛ بلکه آنچه را که خیر و صلاحی در پی دارد، و یا این که مفسده ای به دنبال ندارد، می پذیرد و جز آن را طرد می کند که می توان از این نمونه ها نام برد:

(۱) سنتی که نشانگر يك آیین باطل باشد. حرمت حمل و ساخت و نگهداری صلیب، از این قبیل است. [۱۲] رسول خدا وقتی عَدِيَّ بن حاتم را دید که صلیب به گردن دارد، فرمود: «این بت را کنار بگذار». [۱۳]

(۲) سنتی که ترویج خرافه باشد. حلیمه سعديه، وقتی در کودکی پیامبر(ص)، خواست مهره ای به بازوی رسول خدا ببندد، با اعتراض پیامبر(ص) رو به رو شد. رسول خدا فرمود: «خداوند، نگهدار ماست و از این مهره، کاری ساخته نیست».

[۱۴]

(۳) سنتی که با احکام شرع ناسازگار باشد. پیامبر(ص) با زینب، همسر زید (پسر خوانده خود) ازدواج کرد تا نشان دهد این سنت جاهلی که: «نمی توان با زن پسر خوانده ازدواج کرد»، غلط است. [۱۵]

حال که نظرگاه کلی دین در باب آداب و سنن بومی و ملی روشن شد، به یکی از رسم های کهن و ریشه دار ایرانی، یعنی نوروز، می‌نگریم.

اگر در باب نوروز، دستوری خاص از سوی دین در تأیید یا رد، به دست ما نمی‌رسید، براساس همان قاعده نخست می‌گفتیم نوروز به عنوان رسمی ایرانی که مردمانی آن را از دیرباز حرمت می‌نهادند، جای مذمت و منع ندارد؛ چرا که اصل «نوروز» به عنوان نشانی از آیین های باطل، مورد تکریم و احترام نیست؛ بلکه رنگ و بوی ملی و بومی آن، منظور نظر مردمان است. بلی؛ اگر در آن، ناشایستی نهفته باشد، یا ترویج خُرافه ای صورت گیرد، باید آن را وانهاد.

لیک، احادیثی در مصادر شیعه و اهل سنت روایت شده اند که برخی بر آن، مهر تأیید می‌زنند و برخی دیگر، قهر می‌ورزند و با آن می‌ستیزند. این دوگانگی روایت ها سبب شده است که از دیرباز، عالمان حوزه دین، به چگونگی حلّ این تعارض بیندیشند؛ برخی جانب تأیید را گرفته، از آن دفاع کنند و برخی دیگر، جانب رد را اختیار نمایند.

رسالت این نوشتار، نخست، گزارش تلاش عالمان در برخورد با این روایت هاست و در پس آن می‌کوشد از منظر دیگری بدان بنگرد. شاید ثمر بخشد!

پیش از طرح دیدگاه ها سزاوار است روایت ها نقل شوند. بر این اساس، مباحث این نوشتار، در سه بخش تنظیم می‌گردد:

نوروز در روایات، دیدگاه ها، و ارزیابی نهایی:

یک. نوروز در روایات

چنان که گذشت، روایت ها در زمینه نوروز، به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروهی به تصریح یا اشاره، آن را تأیید کرده‌اند و گروهی دیگر، آن را مذمت می‌کنند.

۱) روایات موافق

الف. احادیث شیعه

۱. کلینی (م ۳۲۹ق) در «الکافی» چنین روایت می‌کند:

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعًا، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ اِبْرَاهِيمَ الْكَرْحِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الرَّجُلِ تَكُونُ لَهُ ضَيْعَةٌ، فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْمَهْرَجَانِ أَوْ النَّيْرُوزِ، أَهْدَاوُا إِلَيْهِ الشَّيْءَ لَيْسَ هُوَ عَلَيْهِمْ، يَتَقَرَّبُونَ بِذَلِكَ إِلَيْهِ. فَقَالَ (ع): «أَلَيْسَ هُمْ مُصَلِّينَ؟». قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: فَلْيَقْبَلْ هَدِيَّتَهُمْ وَ يُكَاْفِهِمْ؛ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: «لَوْ أَهْدَى إِلَيَّ كِرَاعٍ لَقَبَلْتُ، وَ كَانَ ذَلِكَ مِنَ الدِّينِ، وَ لَوْ أَنَّ كَافِرًا أَوْ مُنَافِقًا أَهْدَى إِلَيَّ وَسَقَا مَا قَبَلْتُ، وَ كَانَ ذَلِكَ مِنَ الدِّينِ. أَبِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِي زَبَدِ الْمَشْرُكِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ طَعَامِهِمْ». [۱۶]

ابراهیم کرخی می‌گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم که: شخصی مزرعه ای دارد. روز مهرگان یا نوروز، هدایایی به او داده می‌شود و قصد تَقَرُّبِ جُسْتَنِ به وی را ندارند [آیا بپذیرد؟]. فرمود: آیا نمازگزار هستند؟ گفتم: آری. فرمود: باید هدیه آنان را بپذیرد و تلافی کند. به درستی که رسول خدا فرمود: اگر برایم ران بُزی هدیه آورند، می‌پذیرم و این، جزو دینداری است و اگر کافر یا منافقی ران گاو یا گوسفندی برایم هدیه آورد، نخواهم پذیرفت و این هم جزو دینداری است. خداوند، خوراک و دستاورد مشرک و منافق را برای ما روا نداشته است.

۲. شیخ صدوق (م ۳۸۱ق) در «کتاب من لایحضره الفقیه» آورده است:

أتى على (ع) بهدية النُّور، فقال (ع): «ما هذا؟». قالوا: يا أمير المؤمنين! اليوم النُّور. فقال (ع): «إصنعوا لنا كلَّ يوم نُّوراً». [۱۷]

برای علی(ع) هدیه نوروز آوردند. فرمود: «این چیست؟». گفتند: ای امیرمؤمنان! امروز، نوروز است. فرمود: هر روز ما را نوروز سازید!

۳. همو نقل می کند: روی آنه قال (ع): نیروز ناکل یوم. [۱۸]

روایت شده است که علی(ع) فرمود: هر روز ما نوروز است.

۴. نعمان بن محمد تمیمی (م ۳۶۳ق) در کتاب «دعائم الاسلام» روایت می کند:

عنه [علی] (ع) أنه أهدى إليه فالودج، فقال: «ما هذا». قالوا: يوم نيروز. قال: فنيروزا إن قدرتم كلَّ يوم [يعنى تهادوا و تواصلوا في الله]. برای علی(ع) فالوده هدیه آوردند. فرمود: «این چیست؟». گفتند امروز، نوروز است. فرمود: اگر می توانید، هر روز را نوروز سازید [یعنی به خاطر خداوند، به یکدیگر هدیه بدهید و به دیدار یکدیگر بروید]. [۱۹]

۵. شیخ طوسی (م ۴۶۰ق) در «مصباح المتهجد» چنین آورده است: عن المعلی بن خنیس، عن مولانا الصادق(ع) فی يوم النُّور، قال(ع): إذا كان يوم النُّور، فاغتسل و البس أنظف ثيابك و تطيب بأطيب طيبك و تكون ذلك اليوم صائماً، فإذا صليت النوافل والظهر والعصر فصل بعد ذلك أربع ركعات، تقرأ في أول كل ركعة فاتحة الكتاب و عشر مرّات «إنا أنزلناه في ليلة القدر»، و في الثانية فاتحة الكتاب و عشر مرّات «قل يا أيها الكافرون»، و في الثالثة فاتحة الكتاب و عشر مرّات «قل هو الله أحد»، و في الرابعة فاتحة الكتاب و عشر مرّات «المعوذتين»، و تسجد بعد فراغك من الركعات سجدة الشكر و تدعو فيها، يغفر لك ذنوب خمسين سنة. [۲۰]

امام صادق(ع) در روز نوروز فرمود: هنگامی که نوز شد، غسل کن و لباس پاکیزه بپوش و خودت را خوشبو ساز و آن روز را روزه بدار. پس هنگامی که نماز ظهر و عصر و نافله های آن را به جای آوردی، نمازی چهار رکعتی بگزار که در رکعت اول آن، سوره حمد و ده مرتبه سوره قدر را می خوانی. در رکعت دوم آن، سوره حمد و ده مرتبه سوره کافرون را می خوانی. در رکعت سوم آن، سوره حمد و ده مرتبه سوره توحید را می خوانی و در رکعت چهارم، سوره حمد را با سوره های فلق و ناس. پس از نماز هم سجده شکر می گزاری و دعا می کنی. [بدین ترتیب،] گناهان پنجاه سالهات بخشوده می شود.

۶. ابن فهد حلی (م ۸۴۱ق) در کتاب «المهدب البارع» چنین آورده است:

و ممّا ورد فی فضله و یعضد ما قلناه، ما حدّثنی به المولی السید المرتضی العلامة بهاء الدین علی بن عبدالحمید النسابة دامت فضائله، ما رواه بإسناده إلى المعلی بن خنیس عن الصادق(ع): إنَّ يوم النور، هو اليوم الذي أخذ فيه النبي(ص) لأمير المؤمنين(ع) العهد بغدير خم، فأقرّوا له بالولاية، فطوبى لمن ثبت عليها والويل لمن نكثها، وهو اليوم الذي وجّه فيه رسول الله(ص) عليّاً(ع) إلى وادي الجن، فأخذ عليهم العهود والمواثيق. وهو اليوم الذي ظفر فيه بأهل النُّهران، و قتل ذا النُدْيَةِ. وهو اليوم الذي يظهر فيه قائمنا أهل البيت وولاية الأمر و يظفره الله تعالى بالدجال، فيصلبه على كنانة الكوفة. و ما من يوم نوروز إلا و نحن نتوقع فيه الفرج؛ لأنه من أيامنا حفظه الفرس وضيعتموه. ثم إنَّ نبيّاً من أنبياء بني إسرائيل سأل

رَبَّهُ أَنْ يُحْيِيَ الْقَوْمَ الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أَلُوفٌ حَذَرُ الْمَوْتِ فَأَمَاتَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى، فَأَوْحَى إِلَيْهِ أَنْ «صَبَّ عَلَيْهِمُ الْمَاءَ فِي مَضَاجِعِهِمْ»، فَصَبَّ عَلَيْهِمُ الْمَاءَ فِي هَذَا الْيَوْمِ، فَعَاشُوا وَهُمْ ثَلَاثُونَ أَلْفًا، فَصَارَ صَبُّ الْمَاءِ فِي يَوْمِ النَّيْرُوزِ سُنَّةَ مَاضِيَةٍ لَا يَعْرِفُ سَبَبَهَا إِلَّا الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ. وَهُمْ أَوَّلُ يَوْمٍ مِنْ سُنَّةِ الْفَرَسِ.

قال المُعلَى: وأملَى عليّ ذلك، فكتبتَه من إملائه. [٢١]

از آنچه در فضیلت نوروز روایت شده و گفته ما را تأیید می کند، حدیثی است که علامه سید بهاء الدین علی بن عبد الحمید، با سند خود از مُعلی بن خُنَیس نقل کرده است که: روز نوروز، همان روز است که پیامبر(ص) در غدیر خم برای امیرالمؤمنین(ع) بیعت گرفت و مسلمانان به ولایت وی اقرار کردند. خوشا به حال آنان که به این بیعت، استوار ماندند و وای بر آنان که آن را شکستند. و این، همان روزی است که پیامبر(ص) علی(ع) را به منطقه جَبَّان روانه ساخت و از آنان عهد و پیمان گرفت. و همان روز است که علی(ع) بر نهر وانیان پیروز شد و ذوالنُدیه (صاحب پستان) را به قتل رساند. و همان روز است که قائم ما و صاحبان حکومت، ظهور می کنند و خداوند، او را بر دَجَّال پیروز می گرداند و دَجَّال را در زیاله دان کوفه به دار می آویزد. ما در هر نوروز، امید فرج داریم؛ چرا که نوروز، از ایام ماست که پارسیان آن را پاس داشتند و شما آن را تباہ نمودید.

همچنین پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل، از خداوند خواست که گروهی چند هزار نفره را که از بیم مرگ، دیار خویش را ترک گفتند و گرفتار مرگ شدند، زنده سازد. خداوند، بر آن پیامبر، وحی فرستاد که بر محل گورستان آنان آب بپاشد. پیامبر در روز نوروز، چنین کرد. سپس زنده شدند و تعدادشان سی هزار نفر بود. از همین روز، پاشیدن آب در نوروز، سنتی دیرینه شد که سبب آن را جز آنان که دانشی پایدار دارند، ندانند و همان، آغاز سال پارسیان است.

مُعلی گوید: امام صادق(ع) این سخنان را بر من املا کرد و من نوشتم.

٧. علامه مجلسی (م ١١١١ق) در «بحار الأنوار» آورده است:

رَأَيْتُ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ الْمَعْتَبِرَةِ، رَوَى فَضْلُ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْعَبَّاسِ الدُّورِيِّ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدِ جَعْفَرِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَوْسُفَ، عَنْ حَبِيبِ الْخَيْرِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الصَّائِغِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ (ع) يَوْمَ النَّيْرُوزِ، فَقَالَ (ع): «أَتَعْرِفُ هَذَا الْيَوْمَ؟». قُلْتُ: جَعَلْتَ فَدَاكَ، هَذَا يَوْمٌ تَعْظُمُ الْعِجْمُ وَتَنْتَهَادِي فِيهِ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ (ع): «وَالْبَيْتُ الْعَتِيقُ الَّذِي بِمَكَّةَ، مَا هَذَا إِلَّا لِأَمْرٍ قَدِيمٍ أَفْسَرَهُ لَكَ حَتَّى تَفْهَمَهُ». قُلْتُ: يَا سَيِّدِي! إِنْ عَلِمَ هَذَا مِنْ عِنْدِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَعِيشَ أَمْوَاتِي وَتَمُوتَ أَعْدَائِي. فَقَالَ: «يَا مُعَلَّى! إِنْ يَوْمَ النَّيْرُوزِ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ فِيهِ مَوَاتِيقَ الْعِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَ لَا يَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَ أَنْ يُؤْمِنُوا بِرِسْلِهِ وَ حُجَّجِهِ، وَ أَنْ يُؤْمِنُوا بِالْأَنْمَةِ (ع)». وَ هُوَ أَوَّلُ يَوْمٍ طَلَعَتْ فِيهِ الشَّمْسُ، وَ هَبَّتْ بِهَ الرِّيحُ، وَ خَلَقَتْ فِيهِ زَهْرَةَ الْأَرْضِ. وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي اسْتَوَتْ فِيهِ سَفِينَةُ نُوحٍ (ع) عَلَى الْجُودِيِّ. وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَحْيَى اللَّهُ فِيهِ الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ هُمْ أَلُوفٌ حَذَرُ الْمَوْتِ، فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مَوْتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ. وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي نَزَلَ فِيهِ جِبْرَائِيلُ عَلَى النَّبِيِّ (ص). وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي حَمَلَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) عَلَى مَنْكَبِهِ حَتَّى رَمَى أَصْنَامَ قَرِيشَ مِنْ فَوْقِ الْبَيْتِ الْحَرَامِ فَهَشَمَهَا، وَ كَذَلِكَ إِبْرَاهِيمَ (ع). وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَمَرَ النَّبِيُّ (ص) أَصْحَابَهُ أَنْ يَبِيعُوا عَلِيًّا (ع) بِأَمْرَةٍ

المؤمنين. و هو اليوم الذي وجه النبي(ص) علياً(ع) إلى وادي الجن يأخذ عليهم البيعة له. وهو اليوم الذي بويع لأمير المؤمنين(ع) فيه البيعة الثانية. و هو اليوم الذي ظفر فيه بأهل النهروان و قتل ذا النُدْبَةِ. وهو اليوم الذي يظهر فيه قائمنا و ولاية الأمر. وهو اليوم الذي يظفر فيه قائمنا بالدجال فيصلبه على كناسة الكوفة. و ما من يوم نيروز إلا و نحن نتوقع فيه الفرج؛ لأنه من أيامنا و أيام شيعتنا، حفظته العجم و ضيَعتموه أنتم.

وقال(ع): (إن نبياً من الأنبياء سأل ربه كيف يحيي هؤلاء القوم الذين خرجوا، فأوحى الله إليه أن يصب الماء عليهم في مضاجعهم في هذا اليوم، وهو أول يوم من سنة الفرس، فعاشوا و هم ثلاثون ألفاً، فصار صب الماء في النيروز سنة).

فقلت: يا سيدي! ألا تعرفني جعلت فداك أسماء الأيام بالفارسية؟ فقال(ع): «يا معلی! هي أيام قديمة من الشهور القديمة، كل شهر ثلاثون يوماً لا زيادة فيه ولا نقصان». [٢٢]

مُعلی پسر خُنَيس گوید: در روز نوروز، بر امام صادق(ع) وارد شدم. فرمود: «آیا این روز را می شناسی؟». گفتم: قربانت کردم! این روز را فارسیان گرامی می دارند و به یکدیگر هدیه می دهند. فرمود: «سوگند به خانه کعبه که این، رمزی دیرینه دارد و برایت روشن می سازم تا آگاه گردی». گفتم: سرورم! آموختن این امر از شما برایم بهتر از آن است که مردگان زنده شوند و دشمنانم بمیرند.

آن گاه فرمود: «ای معلی! روز نوروز، همان روز است که خداوند از بندگان پیمان گرفت او را بپرستند و به او شرک نوزند، به پیامبران و حجت هایش بگروند و به امامان ایمان آورند. این همان روز است که خورشید طلوع کرد، بادها وزیدن گرفت و گل های زمین رویدند. این همان روزی است که کشتی نوح(ع) بر ساحل جودی آرامش یافت و همان روزی است که خداوند، گروهی چند هزار نفره را که از ترس مرگ از خانه ها بیرون رفته بودند زنده ساخت، پس از آن که آنان را میرانده بود. این، روز فرود جبرئیل بر پیامبر اسلام است و روزی است که پیامبر(ص) امام علی(ع) بر دوش گرفت تا بت های قریش را در مسجد الحرام شکست و در همین روز، ابراهیم، بت ها را شکست. این همان روزی است که پیامبر به یارانش دستور داد با علی(ع) بیعت کنند و در همین روز، علی را برای بیعت گرفتن از جنیان فرستاد. در همین روز، دومین بیعت با امیرالمؤمنین انجام شد. در همین روز بر نهروانیان پیروز شد و ذوالنُدْبَةِ (صاحب پستان) را به قتل رساند. در این روز، قائم ما و صاحبان حکومت قیام کنند و در همین روز، قائم ما بر دجال پیروز گردد و او را در زباله دان کوفه به دار آویزد. در هر روز نوروزی، ما آرزوی فرج داریم؛ چرا که آن از روزهای ما و شیعیان ماست. فارسیان، آن را گرامی داشتند و شما آن را ضایع کردید.»

و فرمود: یکی از پیامبران بنی اسرائیل از خداوند پرسید چگونه مردمانی را که خارج شدند، زنده می کند. خداوند بدو وحی کرد که در نوروز، آب بر قبر آنان بپاشد و آن، اولین روز سال فارسیان است و آنها زنده شدند، در حالی که سی هزار نفر بودند. از همین جا پاشیدن آب در نوروز، سنت شده است.

گفتم: آیا نام های روزهای فارسی را به من تعلیم نمی دهی؟ فرمود: ای معلی! اینها روزهایی کهن از ماه هایی کهن است. هر ماه، سی روز است، بدون کم و کاست.

گفتنی است این فهد نیز بخشی از این روایت را پیش از علامه مجلسی در کتاب «المهدب البارع» آورده است. [٢٣]

٨. مُحدث نوری (م ١٣٢٠ق) در «مستدرک الوسائل» به نقل از کتاب حسین بن همدان آورده است:

عن المفضل بن عمر، عن الصادق(ع)، قال له في خبر طويل في جملة كلامه(ع): فأوحى الله اليه: «يا حزقيل! هذا يوم شريف عظيم قدره عندي، و قد آليت أن لايسألني مؤمن فيه حاجة الا قضيتها في هذا اليوم و هو يوم نيروز». [٢٤]

مفضل، فرزند عمر از امام صادق(ع) نقل می کند که: خداوند بر حزقیل وحی فرستاد که: «این روز، روزی گرامی و بلند مرتبه نزد من است. با خود عهد کرده ام هر مؤمنی در این روز از من حاجتی بخواهد آن را برآورده سازم و آن روز، نوروز است».

ب. احادیث اهل سنت

٩. بخاری (١٩٤-٢٥٦ق) در «التاریخ الكبير» چنین روایت می کند:

حماد بن سلمة بن علی بن زید، عن السعر التميمي: أتى عليّ بفالودج. قال: «ما هذا؟». قالوا: اليوم النيروز. قال: فنيرزوا كل يوم! [٢٥]

سعر تمیمی گوید: برای علی(ع) فالوده آوردند. فرمود: «این چیست؟». گفتند: امروز نوروز است. فرمود: هر روز را نوروز کنید!

١٠. بیرونی (م ٤٤٠ق) در «الأثار الباقية» آورده است:

أو قسم الجام بين أصحابه و قال: لیت لنا كل يوم نوروز! [٢٦]

[از آن جا که نسخه عربی مورد استفاده ما افتادگی دارد، ترجمه حدیث را از جدیدترین کتاب که بر اساس برخی نسخه ها کامل شده است، در این جا می آوریم:] آورده اند که در نوروز، جامی سیمین، پر از حلوا، برای پیغمبر(ص) هدیه آوردند. آن حضرت پرسید: «این چیست؟». گفتند: امروز، روز نوروز است. پرسید: «نوروز چیست؟» گفتند: عید بزرگ ایرانیان است. فرمود: «آری در این روز بود که خداوند، عسکره را زنده کرد». پرسیدند: عسکره چیست؟ فرمود: «عسکره، هزاران مردمی بودند که از ترس مرگ، ترک دیار کرده، سر به بیابان نهادند و خداوند به آنان فرمود: "بمیرید" پس مردند. پس آنان را زنده کرد و ابرها را امر فرمود که بر آنان بیارند. از این روست که سنت آب پاشیدن [در نوروز]، رواج یافته است». آن گاه از حلوا تناول کرد و جام را میان اصحاب قسمت کرد و فرمود: کاش هر روز برای ما نوروز بود! [٢٧]

١١. فیروز آبادی (٧٢٩-٨١٧ق) در «القاموس» آورده است:

قدم الی علی شیء من الحلاوی، فسأل عنه، فقالوا: «للنيروز»، فقال: «نيروزنا كل يوم!» و فی المهرجان قال: مَهْرَجونا كل يوم! [٢٨]

مقداری حلوا برای علی(ع) آوردند. پرسید که چیست. گفتند: برای نوروز است. فرمود: هر روز ما نوروز است. و در مهرگان گفت: هر روز را برای ما مهرگان کنید!

٢) روایات مخالف: الف. احادیث شیعه

١٢. قطب الدین راوندی (م ٥٧٣) در کتاب «لبّ اللباب» آورده است:

عن رسول الله(ص): أبدلكم بيومين يومين: بيوم النيروز و المهرجان، الفطر والأضحى. [٢٩]

دو روز را برای شما جانشین دو روز کردم: عید فطر و قربان را به جای عید نوروز و مهرگان.

۱۳. ابن شهر آشوب (م ۵۸۸ق) در کتاب «المناقب» روایت می کند:

و حکي أن المنصور تقدّم إلى موسى بن جعفر (ع) بالجلوس للتهنئة في يوم النيروز و قبض ما يحمل إليه فقال (ع): «إني قد فتشت الأخبار عن جدي رسول الله صلى الله عليه و آله فلم أجد لهذا العيد خبراً و إنه سنة للفرس و محابها الإسلام، و معاذ الله أن نحیی ما محاه الإسلام». فقال المنصور: «إنما نفعل هذا سياسةً للجند، فسأنتك بالله العظيم إلا جلست؛ فجلس و دخلت عليه الملوك و الأمراء و الأجناد يهنؤونه، و يحملون إليه الهدايا و التحف، و على رأسه خادم المنصور يحصي ما يحمل، فدخل في آخر الناس رجل شيخ كبير السنّ، فقال له: يا ابن بنت رسول الله! إنني رجل صعلوك لا مال لي أتحنك ولكن أتحنك بثلاثة أبيات قالها جدّي في جدك الحسين بن علي (ع):

عجبت لمصقول علاك فرنده يوم الهياج وقد علاك غبار

ولأسهم نفذتك دون حرائر يدعون جدك و الدموع غزار

ألا تغضضت السهام و عاقها عن جسمك الإجلال و الإكبار

قال: «قبلت هديتك، اجلس بارك الله فيك»، و رفع رأسه إلى الخادم و قال: «امض إلى أمير المؤمنين و عرفه بهذا المال، و ما يصنع به». فمضى الخادم و عاد و هو يقول: «كلها هبة مني له، يفعل به ما أراد». فقال موسى للشيخ: اقبض جميع هذا المال فهو هبة مني لك. [۳۰]

آورده اند که منصور به امام کاظم (ع) پیشنهاد کرد که نوروز را برای تبریک و شاد باش و گرفتن هدایا جلوس کنند. حضرت کاظم در جواب فرمود: من در میان روایت های جدّم رسول خدا (ص) جستجو کردم و تأییدی برای این عید نیافتم. همانا این سنت فارسیان است که اسلام، آن را نابود ساخته است و پناه می برم به خدا که آنچه را اسلام نابود ساخته، زنده بدارم.

منصور گفت: «این کار را جهت اداره نظامیان انجام می دهیم و شما را به خداوند سوگند می دهم که جلوس داشته باشید». آن گاه حضرت پذیرفت و فرمانروایان و لشکریان، برای تبریک آمدند و هدایایی با خود آوردند. خدمتگزار منصور، بالای سر حضرت ایستاده بود و هدایا را می شمرد. آخرین نفر، مردی کهن سال بود. به امام کاظم (ع) گفت: «ای فرزند دختر پیامبر خدا! من مردی تهی دستم و مالی ندارم تا هدیه دهم؛ ولی چند بیت شعر که جدّ من درباره جدّتان حسین (ع) سروده، به شما هدیه می کنم».

حضرت فرمود: «هدیه‌ات را پذیرفتم. بنشین. خداوند به تو برکت دهد!».

آن گاه حضرت، سر بلند کرد و به خدمتگزار منصور گفت که نزد منصور روانه شود و این هدایا را برایش بازگو کند. خدمتگزار رفت و باز گشت و گفت منصور گفته است: «این هدایا از آن شماست. هر چه می خواهید با آنها انجام دهید». امام کاظم (ع) هم به پیرمرد فرمود: «این اموال را به عنوان هدیه برای خودت بردار».

ب. احادیث اهل سنت

۱۴. بخاری (م ۲۵۶ق) در «التاریخ الكبير» آورده است:

أيوب بن دينار، عن أبيه: «إنّ عليّاً لا يقبل هدية النيروز». حدّثني إبراهيم بن موسى عن حفص بن غياث، وقال أبو نعيم:

حدّثنا أيوب بن دينار أبو سليمان المكتب، سمع عليّاً بهذا. [٣١]

أيوب بن دينار گوید: علی(ع) هدیه نوروز را نمی پذیرفت.

١٥. آلوسی (م ١٣٤٢ق) در «بلوغ الارب» می گوید:

قدم النبي(ص) المدينة ولهم يومان يلعبون فيهما، فقال: «ما هذا اليومان؟». فقالوا: «كنا نلعب فيهما في الجاهلية. فقال: قد

أبدلكم الله تعالى بهما خيراً منهما يوم الأضحى و يوم الفطر». قيل: هما النيروز والمهرجان. [٣٢]

پیامبر(ص) وارد مدینه شد. مردمان مدینه دو عید داشتند که در آنها به سرگرمی و خوشی می پرداختند. رسول خدا

فرمود: «این دو روز چیست؟». گفتند دو یادگار جاهلیت است. فرمود: «خداوند، بهتر از آنها را جایگزین کرده است: عید

قربان و عید فطر». گفته شده که آن دو روز، نوروز و مهرگان بود.

تا این جا شانزده حدیث از مصادر مختلف شیعه و سنی در تأیید یا ردّ نوروز گرد آمد. تلاش ما در این بخش، فحص کامل

و استقصای همه روایت ها بود و تلاش شد روایت ها براساس تاریخ ثبت و کتابت تنظیم گردد؛ چنان که کوشیدیم هر

روایت را مصدریابی کرده، به منابع گوناگونش ارجاع دهیم. حال، پس از نقل روایت ها به بیان دیدگاه ها و ارزیابی نهایی

رو می کنیم.

دو دیدگاه ها

تردیدی نیست که روایت های متفاوت، زمینه شکل گیری آرای متفاوت اند و جستجو در کتب فقه و حدیث، این امر را

روشن می سازد.

پاره ای از دانشوران، به نقد روایت های نوروز پرداخته و با ذکر خلل ها و سستی هایی که در آنهاست، آنها را قابل اعتنا

و اتکا نشمرده اند؛ چنان که در مقابل، بیشتر فقیهان به مضمون روایت های دسته نخست فتوا داده و آدابی را برای نوروز

در کتب فقهی خویش برشمرده اند. اینان ضمن فتوا دادن به محتوای روایات، در مقام پاسخگویی به ناقدان و منتقدان نیز

برآمده اند.

اینک مروری بر این دو دیدگاه می افکنیم.

الف. مخالفان

ناقدان و مخالفان احادیث نوروز، بسیار نیستند. اینان کوشیده اند خلل های موجود در روایت های دسته نخست را برملا

سازند و در نتیجه به محتوای دسته دوم از روایت ها ملتزم شده اند؛ گرچه کوشش آنان در تصحیح و تأیید دسته دوم

متمرکز نیست.

اینان برای روایت های موافق، ضعف ها و کاستی هایی از این دست برشمرده اند:

١. ضعف سند،

٢. تناقض و تهافت در روایت های معلی،

٣. ذکر نشدن روایت های معلی در مصادر کهن،

٤. عدم تطبیق وقایع ذکر شده در روایت ها با واقعیت های تاریخی،

۵. معلوم نبودن نوروز ایرانی،

۶. ترویج شعائر مجوس.

مخالفان، بر پایه این ایرادها، روایات موافق را بی اعتبار می دانند و به هیچ رو گرامیداشت نوروز را روا نمی انگارند. اینان بر این باورند که آداب و سنن ذکر شده در این روایت ها قابل اخذ و عمل نیست و نمی توان با قاعده «تسامح در ادله سنن» از ضعف و سستی اینها چشم پوشید؛ چرا که با محذور بزرگی چون ترویج شعائر مجوسی روبه رور هستیم. در این جا پاره‌ای از این دیدگاه ها را می آوریم:

آقا رضی قزوینی (در رساله ای که در سال ۱۰۶۲ قمری نگاشته)، شاید نخستین کسی باشد که به تفصیل، نوروز را نقد کرد. وی به طور عمده منکر تطبیق نوروز رایج با نوروز یاد شده در روایات است و از این طریق بر روایت های مؤید، خرده می گیرد و پس از نقل روایت معلی می نویسد:

با توجه به استحباب اعمال مذکوره در نوروز و این که این اعمال، موقته است و در امثال این عبادات، اگر التزام وقت خاص نشود و در اوقات دیگر به عمل آید، بدعت می باشد، بنابراین، تعبد به این عمل [را] مکلفی تواند که لااقل ظن به تعیین وقت مذکور تحصیل کرده باشد. تحصیل این ظن، لامحاله از امارات شرعی و عرفیه تواند بود و چون در عرف به اعتبار اختلاف اصطلاحات حالیه نوروز متعدد است چنان که بعضی از آن، بعد از این مذکور می گردد و اشتهریت بعضی به بعضی از منہ اماره نمی شود و در ظاهر قرآن چیزی در این باب نیست، اماره آن از روایات و اخبار تنبّع باید نمود. [۳۳]

محمد اسماعیل خواجویی (م ۱۷۳ق) تناقض های روایت های معلی را دلیل ناتمام بودن آن می داند و می نویسد: فقیر بی بضاعت گوید: به حسب ظاهری میان این حدیث و حدیث سابق تناقض است؛ چه، در حدیث سابق مذکور است که پیغمبر (ص) در روز نوروز، امیرالمؤمنین (ع) را به دوش مبارک برداشته تا بتان قریش را از فوق کعبه به زیر انداخته، شکست و فانی ساخت، و این، بلاشبهه در سال فتح مکه معظمه بود، چنان که اخبار بسیار از طرق خاصه و عامه دلالت بر این دارد و فتح مکه معظمه در ماه مبارک رمضان سال هشتم هجرت واقع شد، چنان که شیخ مفید و نیز طبرسی و این شهر آشوب و دیگرانی روایت کرده اند، و احادیث معتبره بر این دلالت کرده است، و اکثر بر آن اند که در روز سیزدهم ماه بوده، و بعضی بیستم هم گفته اند، و حرکت حضرت از مدینه در روز جمعه دوم ماه مبارک رمضان، بعد از نماز عصر بوده، و روز غدیر خم در سال دهم هجرت در حجة الوداع در روز هجدهم ذی الحجة الحرام بود. پس چگونه تواند بود که هر دو در روز، نوروز باشد؟ چه، نوروز، از قرار حساب گذشته، بعد از شش هفت سال از فتح مکه معظمه، بلکه بیشتر، به ذی الحجة خواهد رسید، نه بعد از يك سال، چنان که مقتضای این دو حدیث است. [۳۴]

وی ادامه می دهد:

و چون هر دو به يك طریق از معلی منقول است، پس ترجیح احدهما بر دیگری من حیث السند متصور نیست، و بنابراین، مضمون هیچ يك حجت نخواهد بود، و بر آن، اعتماد نشاید کرد، و به او استدلال نتوان نمود؛ چه، تناقض در کلام معصومین (ع) غیر واقع است. پس، از این جا فهمیده می شود که این دو حدیث، کلاهما او احدهما از معصوم تلقی نگردیده، و چون از او نباشد، حجیت را نشاید و سند شرعی نتواند بود. [۳۵]

استاد محمد تقی مصباح در حاشیه بر «بحار الأنوار»، ذیل این روایت ها نگاشته است:

در باب نوروز، دو دسته روایت مختلف روایت شده است. یکی را معلی از امام صادق (ع) آورده و بر عظمت و ارزش نوروز دلالت دارد و دیگری حدیث امام کاظم (ع) است که آن را از سنت های پارسیان دانسته که اسلام، آن را از میان برداشته است.

باید دانست که هیچ يك از آنها صحیح نیست و از اعتبار برخوردار نمی باشد تا بتوان بر پایه آن، حکم شرعی را اثبات کرد. گذشته از آن که روایت معلی، ایرادهای دیگری دارد، از جهت تطبیق نوروز بر مناسبت های ماه های عربی. [۳۶]

آن گاه می نویسد:

ظاهر روایت منصور، حرمت بزرگداشت نوروز است؛ چرا که این کار، بزرگداشت شعائر کفار و زنده داشتن سنت هایی است که اسلام، آنها را میرانده است. این روایت گرچه واجد شرایط حجیت نیست اما مطلب کلی ای که در آن آمده (یعنی حرمت بزرگداشت شعائر کفار)، با ادله عامه به اثبات رسیده است و این که نوروز از آن آداب و رسوم است، به وجدان اثبات می شود.

و اما فتوای فقیهان، مبنی بر استحباب غسل و روزه در نوروز، مبتنی بر قاعده تسامح در ادله سنن است؛ ولی این جا محل اجرای آن قاعده نیست؛ زیرا قاعده تسامح در ادله سنن، از مواردی که احتمال حرمت تشریعی دارند، انصراف دارد. [۳۷]

جناب آقای سید جواد مدرّسی در مقاله ای در مجله «نور علم» می نویسد: با وجود تضارب روایات و عدم توجه قدما و کدورت متن و عدم صحت سند، فتوای به مشروعیت نوروز، و تعیین روز آن، مشکل است. راهی که باقی می ماند، تمسک به ادله «تسامح در ادله سنن» است؛ و لکن تعیین روز، گفتار بعض فقهاست نه مضمون روایت؛ و ادله مذکور، شامل کلام فقها نمی شود.

از جهت دیگر، عید نوروز از شعائر مجوسی و محتمل الحرمة است و ادله تسامح در سنن چنان که بعضی گفته اند از چنین موردی منصرف است. [۳۸]

آقای رسول جعفریان نیز در این باره گفته است: این بود آنچه در منابع شیعه قرن ششم درباره نوروز نقل شده است. در این باره، مهم، همان روایت معلی بن خنیس است و جز آن، چیزی درباره تأیید نوروز به چشم نمی خورد. منشأ آنچه در آثار بعدی درباره استحباب غسل روز نوروز و نماز و دعای مربوطه آمده، همین نص است و بس. البته مطالب دیگری نیز افزوده شده که منشأ آنها را اشاره خواهیم کرد. [۳۹]

و در جای دیگر گفته است:

و مشکل این دو حدیث (منظور، دو حدیثی است که ابن فهد حلی در تأیید نوروز از معلی نقل کرده است)، آن است که در منابع کهن شیعه نیامده است. افزون بر آن، روایات مزبور که در اصل باید یکی باشد، حاوی دو نوع آگاهی درباره روز نوروز است که این، خود، منشأ شبهه درباره آن شده و احتمال جعل آن را تقویت می کند. افزون بر آن، دانسته است که، ابن غضایری گفته: «غالیان روایاتی را به معلی بن خنیس نسبت داده اند و نمی توان بر اخبار وی اعتماد کرد». در این صورت، این روایت که بی گرایش غالبانه یا نگرش افراطی همه نیست، از همان دسته مجعولاتی می باشد که غالیان به

معلى نسبت داده اند. بايد اين دو نکته را نيز يادآوري کرد که گفته شده قرامطه (گرايشی وابسته به مذهب افراطي اسماعيليه) دو روز را در سال که نوروز و مهرگان بوده روزه می گرفته اند. بلافاصله بايد تأکيد کنیم که مجوسيان، نه تنها نوروز را روزه نمی گرفته اند، بلکه به نقل بيرونی اساساً «مجوس را روزه‌ای نيست و هر کس از ايشان روزه بگيرد، گنه کرده است». [٤٠]

ب. موافقان

آداب نوروز از قبيل روزه، نماز، ادعيه، در کتب حديثی و فقهی، از زمان شيخ طوسی در ميان عالمان شيعه رواج داشته است.

شيخ طوسی (م ٤٦٠ق) در «مصباح المتهدج»، [٤١] پس از او ابن ادریس (م ٩٨٨ق) در «السرائر» [٤٢] و سپس يحيی بن سعيد (م ٥٨٩ق) در «الجامع للشرائع» [٤٣] و پس از وی، شهيد اول (م ٧٨٦ق) در «القواعد و الفوائد» [٤٤] و نيز «الدروس» [٤٥] و «البيان» [٤٦] و «الذکری» [٤٧] و «اللمعة» [٤٨] بدان اشاره دارد.

ابن فهد (م ٨٤١ق) در «المهدب البارع» [٤٩] و محقق گرکی (م ٩٤٠ق) در «جامع المقاصد» [٥٠] و شهيد ثانی (م ٩٦٦ق) در «المسالک» [٥١] و «شرح اللمعة» [٥٢] و محقق اردبیلی (م ٩٩٣ق) در «مجمع الفائدة و البرهان» [٥٣] و شيخ بهایی (م ١٠٣٠ق) در «جامع عباسی» [٥٤] و «الحبل المتين» [٥٥] و فاضل هندی (م ١٣٧ق) در «كشف اللثام» [٥٦] و شيخ يوسف بحرانی (م ١١٨٦ق) در «الحقائق الناضرة» [٥٧] و کاشف الغطاء (م ١٢٢٨ق) در «كشف الغطاء» [٥٨] و نراقی (م ١٢٤٥ق) در «مستند الشيعية» [٥٩] و صاحب جواهر در (م ١٢٦٦ق) «جواهر الكلام» [٦٠] و شيخ انصاری (م ١٢٨١ق) در «كتاب الطهارة» [٦١] بدین آداب فتوا داده‌اند.

همچنين در کتب فتاوی و فقهی معاصر، چون: العروة الوثقی، [٦٢] جامع المدارک، [٦٣] المستند [٦٤] فتوا بدین آداب به چشم می خورد.

در کتب روايي نيز چنان که در بخش نخست آوردیم، آداب نوروز، در: مصباح المتهدج، وسائل الشيعية و بحار الأنوار، ياد شده است؛ چنان که روايت هایي نيز که به گونه ای ضمنی نوروز را تأييد می کنند در: الکافی، کتاب من لا يحضره الفقيه و دعائم الاسلام منقول است.

شاید همین کثرت فتواها و نقل ها سبب شده است که صاحب «جواهر» بگوید:

غسل روز نوروز، نزد متأخران مشهور است؛ بلکه مخالفی در آن نديديم. [٦٥]

بجز اين، تلاش محدثان و فقيهان در پاسخگویی به دیدگاه مخالفان نيز درخور درنگ است. علامه مجلسی در «بحار الأنوار»، بيشتريين کوشش را در اين باره به انجام رسانده و شبهه های مخالفان را پاسخ گفته است؛ وی در قسمتی از نوشتار مفصلش در نقد روايت ابن شهر آشوب (در مذمت نوروز)، می نويسد:

اين حديث، با روايت هایي که معلى بن خنيس آورده مغايرت دارد و بر جایگاه نداشتن نوروز در شريعت دلالت دارد؛ ليک روايت های معلى از نظر سند، قوی تر و نزد اصحاب، مشهورتر ند.

از سوی ديگر می توان گفت که اين، حديث تقيه است؛ چرا که در روايات «مناقب»، مطالبی ذکر شده که زمينه تقيه دارد.

[٦٦]

پس از وی نیز عالمان دیگری به پاسخگویی اجمالی یا تفصیلی گام برداشته‌اند.

شیخ انصاری در نقد روایت «مناقب» می‌گوید:

روایت «مناقب» نمی‌تواند با احادیث معلی معارضه کند؛ زیرا روایت معلی نزد اصحاب، از شهرت بیشتری برخوردار است و احتمال تقیه در روایت «مناقب» وجود دارد. [۶۷]

همچنین صاحب «جواهر» در دفاع از روایت‌های معلی و نقد حدیث «مناقب» می‌نویسد:

روایت معلی جای مناقشه در سند و دلالت ندارد؛ چنان‌که حدیث «مناقب» نمی‌تواند با آن معارضه کند؛ چرا که با سستی‌ای که در آن مشهود است، احتمال تقیه نیز در آن می‌رود. [۶۸]

گفتنی است حمل روایت «مناقب» بر تقیه بعید نیست؛ چرا که اهل سنت، روزه نوروز را مکروه می‌دانند. [۶۹] و بدین جهت، در تعارض روایت‌های معلی و «مناقب»،

جانب روایات معلی رجحان می‌یابد.

بجز اینها، رساله‌ها و کتبی نیز در تأیید فضیلت نوروز و روایات معلی تدوین شده، که برخی به چاپ رسیده و برخی دیگر، خطی باقی مانده‌اند. [۷۰]

سه. ارزیابی نهایی

چنان‌که پیش از این یاد شد، این نوشتار، نوروز را از منظر حدیث و روایت می‌کاود و از تاریخ و تقویم‌نگاری و فقه، تنها آن را برمی‌رسد که به گونه‌ای با حدیث و روایت مرتبط شود و در نقد یا تأیید آن، سودمند افتد.

اینک نکته‌هایی در باب این روایات آورده می‌شود تا پس از آن به جمع‌بندی نهایی نزدیک شویم.

یکم: در نقد نوروز، چهار حدیث آوردیم. این احادیث، به هیچ‌رو قابل تصحیح و اعتبار نیستند؛ زیرا:

۱. روایت اول و چهارم، مضمونی واحد دارند که اولی در مصادر شیعه و دومی در مصادر اهل سنت یاد شده است. روایت شیعی را به قطب راوندی (از عالمان قرن ششم) نسبت داده‌اند که در کتاب «مستدرک الوسائل» حاجی نوری (م ۱۳۲۰ق) روایت شده است. این روایت، گذشته از آن‌که در مصادر کهن موجود نیست، مضمون آن را هم نمی‌توان تأیید کرد؛ زیرا چگونه دو عید باستانی ایرانی در جزیره العرب در سال‌های نخستین اسلام، رایج و مرسوم بود که پیامبر(ص) آنها را با فطر و اضحی منسوخ بدارد؟! بی‌تردید، نوروز و مهرگان، از آیین‌های باستانی ایرانیان‌اند که آوازه‌شان، پس از ارتباط اعراب با ایرانیان، بدان سرزمین رفته است و پیش از آن، آن‌چنان مقبول مردمان نبوده‌اند که پیامبر(ص) آنها را با اعیاد اسلامی نسخ کند.

حدیث دیگر، آن است که آلوسی آورده است و تعبیرهای «نوروز» و «مهرگان» در متن آن نیست و ظاهراً راویان، این دو را از روی احتمال (نه قطع و یقین)، به روایت افزوده‌اند. بدین‌رو آلوسی پس از نقل حدیث می‌گوید: «قیل: هما النیروز والمهرجان». گفتنی است که برخی نویسندگان، این اضافه را به آلوسی نسبت داده‌اند که جزو حدیث آورده است: آلوسی در «بلوغ‌الارب» (ج ۱، ص ۳۶۴، قاهره، ۱۹۲۵م) نقل می‌کند که انصار، عید نوروز و مهرگان را بر حضرت رسول(ص) عرضه کردند. حضرت فرمودند: خداوند متعال، بهتر از آن را (فطر و اضحی را) به من داده است. [۷۱]

چنان‌که پیش از این آوردیم، روایت آلوسی چنین است:

قدم النبي(ص) المدينة و لهم يومان يلعبون فيهما. فقال: «ما هذا اليومان؟». فقالوا: كنا نلعب فيهما في الجاهلية. فقال: «قد أبدله الله تعالى بهما خيراً منهما: يوم الأضحى و يوم الفطر». قيل: هما النيروز و المهرجان.

۲. روایت «مناقب»، گذشته از آن که مرسل است و با تعبیر «حُكِي (آورده اند)» نقل شده است، نه حاکی آن معلوم است و نه مصدر نقل ابن شهر آشوب.

۳. روایت بخاری که علی(ع) هدیه نوروز را نمی پذیرفت، گذشته از آن که با روایت دیگر بخاری که علی(ع) هدیه نوروز را می پذیرفت معارضه دارد، با نقل های بسیار دیگر شیعی نیز ناسازگار است و نمی توان به آن، استناد جست.

دوم: در ارزیابی سندی روایت های موافق، می توان چنین گفت:

۱. روایت کلینی از سند معتبر برخوردار است.

۲. روایت شیخ طوسی از معلی، اگر چه بدون سند است، لیکن وی در کتاب «فهرست» به کتاب معلی سند معتبر دارد. [۷۲] محتمل است آن روایت، براساس همین سند باشد.

۳. علامه مجلسی در «زاد المعاد» می گوید: «به اسانید معتبره از معلی بن خنیس که از خواص حضرت صادق(ع) بوده است، منقول است» [۷۳] و سپس روایتی را نقل می کند که ذیل آن، مطابق روایتی است که شیخ در «مصباح» آورده است.

۴. نقل این روایت ها در مصادر کهنی چون: الکافی، کتاب من لا یحضره الفقیه، مصباح المتهدّج و دعائم الاسلام، می تواند شاهی بر اعتبار آنها باشد.

بر این پایه می توان گفت از مجموع احادیث دوازده گانه می توان این مطلب را به پیشوایان دینی نسبت داد که رفتار ایرانیان در گرامیداشت نوروز، در مرأی و منظر آنان بوده و نه تنها مخالفتی با آن نکرده اند، بلکه نسبت به اصل آن و پاره ای رفتارهای ضمنی آن، روی خوش نشان داده و تشویق کرده اند.

بلی؛ ما معتقدیم که بر پایه این احادیث و بدون شواهد تاریخی دیگر، نمی توان خصوصیت های موجود در آنها را به اثبات رساند و اشارات تاریخی موجود در آنها را تأیید کرد. چنان که به جهت برخی نکات تاریخی نامعلوم در آنها نمی توان این کلیت را تضعیف کرد و نادیده انگاشت.

سوم: بررسی مصادر کهن، نشان می دهد که نوروز به عنوان يك آیین ایرانی، در فرهنگ مسلمانان و شیعیان رواج داشته است.

اینک شواهد این امر را بجز روایات یاد شده، بازگو می کنیم:

۱. به اعتقاد برخی متخصصان تبدیل گاه شمار، در جلسه مشورتی خلیفه دوم برای تعیین تقویم، هرمان تازه مسلمان شرکت داشت و تقویم ایرانی را برای حاضران شرح کرد و خلیفه، آن تقویم را برای امور دیوانی و خراج پذیرفت [۷۴] و روشن است که نوروز، جزئی از تقویم ایرانی به شمار می رود.

۲. نجاشی در شرح حال ابوالحسن نصر بن عامر بن وهب سنجاری نوشته است که وی از ثقات شیعیان است و کتاب هایی دارد، از جمله: «کتاب ما روی فی يوم النيروز». [۷۵]

همچنین ابن ندیم درباره صاحب بن عبّاد، آورده است که «کتاب الأعیاد و فضائل النيروز» نگاشته است. [۷۶]

در دوره صفویه نیز نوروزیه هایی بسیار به قلم علمای دین تحریر شد. [۷۷]

۳. خراج در دوره عباسیان بر اساس نوروز تنظیم می شده است. [۷۸]

۴. خلفای اموی و عباسی هدایای نوروز را می پذیرفته اند؛ بلکه دستور می داده اند تا برایشان ارسال گردد. [۷۹]
گفتنی است در برخی مناطق، حاکمان اهل سنت، گرفتن هدایای نوروز را منع می کردند؛ چنان که از برگزاری مراسم نوروز، ممانعت به عمل می آوردند. [۸۰]

۵. از دیرباز تاکنون، نوروز در سروده های شاعران تازی گو و پارسی زبان حضور جدی دارد و این نیز شاهدی گویا بر حضور نوروز در فرهنگ ایرانیان مسلمان است. [۸۱]

با توجه به این شواهد و امور دیگر، نوروز را در دوره اسلامی از شعائر مجوسی دانستن، سخنی نا صواب است؛ چنان که آن را ترویج آیین آتش پرستان انگاشتن، واقعیت خارجی ندارد. گذشته از اینها در روایات اسلامی و سخن فقیهان، فضیلت روزه نوروز مطرح است و به نقل بیرونی: «مجوس را روزه ای نیست و هر کس از ایشان روزه بگیرد، گناه کرده است». [۸۲]

گیریم روزگاری نیز نوروز چنان بود؛ ولی زمانی که در عرف ایرانیان مسلمان، آن حالت از میان رفت، دیگر دمی بر آن نیست. همان گونه که امام خمینی فتوا داد که شطرنج، اگر روزی ابزار قمار نباشد، حرمتی در بازی با آن نیست [۸۳] و استاد مطهری، مجسمه سازی را مجاز دانست؛ چرا که فلسفه حرمت آن، به جهت فاصله گرفتن از دوران بت پرستی، از میان رفته است [۸۴] و نمونه های بسیار دیگر.

اصولیان را قاعده ای است که در این جا به کار آید. آنان گویند اگر در میان مردمان، آداب و رسومی رواج داشت و در جان و دل آنان رسوخ یافته بود، چنانچه شرع با آن روی خوشی ندارد و می خواهد آن را طرد سازد، باید ادله ای روشن و قوی که همپای سیره باشد، ارائه دهد وگرنه نمی توان گفت شارع از آن سیره بیزار است و آن را طرد کرده است. به تعبیر دیگر، سیره های راسخ و استوار را نمی توان با عموماًت یا ادله سست بنیان طرد کرد؛ بلکه دلیل مانع و رادع باید به اندازه قوت سیره، قوت داشته باشد.

بر این اساس و با توجه به آنچه در ریشه داری نوروز و گذشته اش در میان ایرانیان گفته شد، دلیلی بر منع و ردع آن از سوی شرع در دست نیست؛ چرا که ادله خاص چنان که یاد شد موهون است که وجهش گذشت و عموماًت را نیز در چنین مواردی یارای رویارویی نخواهد بود.

چهارم: اگر بپذیریم که روایت های موافق قابل اعتماد نیستند و نمی توان بر پایه آنها رأی و حکمی را اثبات کرد، همچنان که نمی توان بر دسته دوم از احادیث تکیه زد، در این فرض باید حکم نوروز را با اصل اولی و قاعده عام دینی نشان داد. همان گونه که در ابتدای مقاله گذشت، اسلام که دینی جهانی است و همه انسان ها را به سوی خود فراخوانده است، به اقتضای خصلت جهان شمولی اش، هیچ گاه به معارضه سنت ها و آداب و رسوم ملی نرفته، مگر آن جا که ترویج باطل باشد یا به تثبیت خرافه ای انجامد و یا ملازم با محرّمات شرعی گردد.

آیین نوروز، قرن هاست در ایران اسلامی بر پاداشته می شود و مسلمانان، نه به عنوان ترویج آیین مجوس، بلکه به عنوان آیینی ملی بدان می نگرند. بماند که رسم نوروز، پیش از آیین زردتشت نیز در ایران برپا بوده است. [۸۵]

از سوی دیگر، نوروز، تثبیت خرافه ای باطل که با دین ناسازگار باشد، نیست و در سرشت خود، محرّمات شرعی را به همراه ندارد؛ ولی اگر کسی یا کسانی آن را به محرّمات بیالایند، این بدان ماند که سایر کردارهای مباح و حتی امور شرعی را با محرّمات شرعی همراه کنند، که طبعاً معنایش ناپسند شدن آن امر مباح یا شرعی نیست؛ بلکه آنان که چنین می کنند، قابل سرزنش و مذمت اند.

از سوی دیگر، بسیاری از رفتارهای پسندیده، چون: پاکیزگی و آراستگی، سیر و سفر، دید و بازدید، بخشش و دلجویی، هدیه دادن در این رسم و آیین به انجام می رسد که از نگاه شرع و عقل، ستودنی است.

با این وصف، ایستادگی در برابر این آیین ملی، از زاویه شرع و دین، مستندی محکم ندارد و نشاید بدان دامن زد. **پنجم:** آنچه تأیید شده یا مورد ردع قرار نگرفته، چیزی است که در عرف عمومی ایرانیان، نوروز نامیده می شود. اگر در طول زمان، تغییراتی در آن صورت گرفته است که همین عرف عمومی آنها را برمی تابد، خللی در این امضا یا عدم ردع شرع وارد نمی سازد.

بر این پایه، ایرادی که برخی فقیهان و نویسندگان در این موضوع گرفته اند (که نامعلوم بودن روز نوروز و تغییر آن، به شرعی بودنش لطمه می زند)، پذیرفتنی نیست. حاصل آن که:

۱. روایت های وارد شده در مخالفت با نوروز، به هیچ روی قابل تأیید و اعتبار نیستند.
۲. در روایت های موافق، به جهت شواهد و قرائن یاد شده، می توان گفت که اصل آیین نوروز، مورد امضا و تأیید است؛ گرچه خصوصیت های یاد شده در احادیث را نمی توان تأیید کرد.
۳. از آن رو که نوروز در میان ایرانیان در دوره اسلامی رایج بود و به عنوان سیره ای عمومی استمرار داشت، نمی توان طرد و ردع آن را از سوی شارع با قواعد کلی یا ادله سست پذیرفت؛ بلکه ردع چنین سیره هایی نیازمند ادله خاص و قوی است.
۴. اگر بپذیریم که ادله موافق و مخالف، هیچ کدام قابل اعتماد و تأیید نیست، اقتضای قواعد عمومی دینی، عدم مخالفت با

نوروز است. [۸۶]

پی نوشت ها

[*]. مجله علوم حدیث.

[۱]. سوره توبه، آیه ۵.

[۲]. سوره مائده، آیه ۲.

[۳]. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۸.

[۴]. نهج البلاغه، تحقیق: صبحی صالح، ص ۴۳۱.

[۵]. وسائل الشیعة، ج ۱۹، ص ۱۴۲.

[۶]. دائرة المعارف الاسلامیة، ج ۸، ص ۱۶۵.

[۷]. تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۷۲.

- [٨]. بحار الأنوار، ج٧٠، ص٢٥١.
- [٩]. جواهر الكلام، ج١٦، ص٥٩.
- [١٠]. نظرية العرف، ص٩٦.
- [١١]. شرح اللمعة، ج١، ص٣٠٨.
- [١٢]. تحرير الوسيلة، ج١، ص٤٩٦.
- [١٣]. بحار الأنوار، ج٩، ص٩٨.
- [١٤]. فروغ ابدیت، ج١، ص٣٣.
- [١٥]. بحار الأنوار، ج٤٣، ص٢٣٤.
- [١٦]. الكافي، ج٥، ص١٤١؛ كتاب من لا يحضره الفقيه، ج٣، ص٣٠٠؛ تهذيب الأحكام، ج٦، ص٣٧٨؛ وسائل الشيعة، ج١٢، ص٢١٥.
- [١٧]. كتاب من لا يحضره الفقيه، ج٣، ص٣٠٠؛ وسائل الشيعة، ج١٢، ص٢١٣.
- [١٨]. كتاب من لا يحضره الفقيه، ج٣، ص٣٠٠؛ وسائل الشيعة، ج١٢، ص٢١٣.
- [١٩]. دعائم الاسلام، ج٢، ص٣٢٦.
- [٢٠]. مصباح المتهجد، ص٥٩١؛ وسائل الشيعة، ج١٢، ص٤٢٨ و ج٥، ص٢٨٨ و ج٧، ص٣٤٦.
- [٢١]. المهذب البارع، ج١، ص١٩٤-١٩٥.
- [٢٢]. بحار الأنوار، ج٥٦، ص٩١.
- [٢٣]. المهذب البارع، ج٢، ص١٩٥-١٩٦.
- [٢٤]. مستدرک الوسائل، ج١، ص٤٧١؛ (چاپ سنگی) ج٦، ص٣٥٤ (چاپ آل البيت).
- [٢٥]. التاريخ الكبير، البخارى، ج١، ص٤١٤.
- [٢٦]. الآثار الباقية، بغداد: مكتبة المثنى، ص٢٣٠.
- [٢٧]. القاموس، ج٢، ص٢٧٩ (داراحياء التراث العربی).
- [٢٨]. آثار الباقية، ترجمه: اكبر داناسرشت، تهران: اميركبير، ١٣٦٣، ص٣٢٥.
- [٢٩]. مستدرک الوسائل، ج٦، ص١٥٢ (چاپ آل البيت).
- [٣٠]. المناقب، ج٤، ص٣١٩، ج٣، ص٤٣٣؛ بحار الأنوار، ج٤٨، ص١٠٨-١٠٩ و ج٩٥، ص٤١٩.
- [٣١]. التاريخ الكبير، ج٤، ص٢٠١.
- [٣٢]. بلوغ الارب، ج١، ص٣٦٤.
- [٣٣]. نامه مفید، ش٩، ص٢١٥.
- [٣٤]. همان، ص٢١٨.
- [٣٥]. همان جا.
- [٣٦]. بحار الأنوار، ج٥٦، ص١٠٠ (پاورقی).

- [٣٧]. همان جا.
- [٣٨]. نور علم، ش ٢٠، ص ١١٥.
- [٣٩]. نامه مفيد، ش ٩، ص ٢٠٦.
- [٤٠]. همان، ص ٢١٠.
- [٤١]. مصباح المتهدج، ص ٥٩١.
- [٤٢]. السرائر، ج ١، ص ٣١٥.
- [٤٣]. الجامع للشرائع، ص ٣٣.
- [٤٤]. القواعد و الفوائد، ج ١، ص ٣.
- [٤٥]. الدروس، ص ٢.
- [٤٦]. البيان، ص ٤.
- [٤٧]. الذكرى، ص ٢٣.
- [٤٨]. اللمعة، ص ٣٤.
- [٤٩]. المهذب البارع، ج ١، ص ١٩٤-١٩٥.
- [٥٠]. جامع المقاصد، ج ١، ص ٧٥.
- [٥١]. شرح اللمعة، ج ١، ص ٣١٦.
- [٥٢]. مسالك الأفهام، ج ١، ص ١٧١.
- [٥٣]. مجمع الفائدة والبرهان، ج ٢، ص ٧٣.
- [٥٤]. جامع عباسى، ص ١١ و ٧٨.
- [٥٥]. الحبل المتين، ص ٨٠.
- [٥٦]. كشف اللثام، ج ١، ص ١١.
- [٥٧]. الحدائق الناضرة، ج ٤، ص ٢١٢.
- [٥٨]. كشف الغطاء، ص ٣٢٤.
- [٥٩]. مستند الشيعة، ج ١، ص ٢٠٨.
- [٦٠]. جواهر الكلام، ج ٥، ص ٤٠.
- [٦١]. كتاب الطهارة، ص ٣٢٨.
- [٦٢]. العروة الوثقى، ج ١، ص ٤٦١ و ج ٢٢، ٢٤٢.
- [٦٣]. جواهر الكلام، ج ٥، ص ٤٠.
- [٦٤]. جامع المدارك، ج ٣، ص ١٨٢.
- [٦٥]. المستند، ج ١٧، ص ٢٩٩.
- [٦٦]. بحار الأنوار، ج ٥٦، ص ١٠٠.

- [۶۷]. کتاب الطهارة، ص ۳۲۸.
- [۶۸]. جواهر الکلام، ج ۵، ص ۴۰.
- [۶۹]. بدائع الصنائع، ج ۲، ص ۷۹؛ المغنی، ج ۳، ص ۹۹.
- [۷۰]. چاپ شده ها مانند: رساله نوروزیه، سید هاشم نجفی یزدی، ۱۳۷۱ قمری. برای نسخه های خطی بنگرید به: الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۲۴، ص ۳۷۹-۳۸۴؛ نامه مفید، ش ۹، ص ۲۱۳-۲۱۵، مقاله «نوروز در فرهنگ شیعه».
- [۷۱]. نور علم، ش ۸، ص ۱۰۸.
- [۷۲]. الفهرست، شیخ طوسی، ص ۱۹۳.
- [۷۳]. زاد المعاد، ص ۴۸۲.
- [۷۴]. گاهشماری هجری قمری و میلادی، دکتر رضا عبداللهی، ص ۲۵-۲۶.
- [۷۵]. رجال النجاشی، ص ۴۲۸.
- [۷۶]. الفهرست، ابن الندیم، ص ۱۹۰.
- [۷۷]. بنگرید: الذریعة، ج ۲۴، ص ۳۷۹-۳۴۸؛ نامه مفید، ش ۹، ص ۲۱۳-۲۱۵، مقاله (نوروز در فرهنگ شیعه).
- [۷۸]. تاریخ الطبری، ج ۹، ص ۲۱۸ و ج ۱۰، ص ۳۹ و ج ۱۱، ص ۲۰۳.
- [۷۹]. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۶ و ۳۱۳؛ عیون أخبار الرضا(ع)، ص ۵۵۰.
- [۸۰]. نامه مفید، ش ۹، ص ۲۰۸-۲۰۷.
- [۸۱]. نوروزگان، ص ۱۶۷-۱۹۷؛ نامه مفید، ش ۹، ص ۲۰۷-۲۰۶؛ نور علم، ش ۲۰، ص ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷.
- [۸۲]. الآثار الباقیة، ص ۲۳۰، آثار الباقیة، ص ۳۵۷.
- [۸۳]. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۵.
- [۸۴]. تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۴۶.
- [۸۵]. آیین ها و جشن های کهن در ایران امروز، محمود روح الامینی، تهران: آگاه، ص ۳۸-۳۶.
- [۸۶]. جهت آگاهی بیشتر، بنگرید به: بحار الأنوار، ج ۵۹، ص ۹۱-۱۴۳؛ زادالمعاد، ص ۴۸۵-۸۴۲؛ المهذب البارع، ج ۱؛ بلوغ الارب، ج ۱، ص ۳۴۸-۳۵۷؛ الخطط المقریزية، ج ۱، ص ۳۶۹-۳۶۷؛ الآثار الباقیة، ص ۲۱۲-۳۳؛ رساله نوروزیه، سید هاشم نجفی یزدی (یزد: پاینده)؛ نوروز در تاریخ و دین، سید عبدالرضا شهرستانی (نجف: مطبعة الآداب)؛ النوروزة أثره فی الادب العربی، فؤاد عبدالمعطی الصیاد (جامعة بیروت، ۱۹۷۲م)؛ نوروز، تاریخچه و مرجع شناسی، پرویز اذکایی (وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۳)؛ النوروز فی مصادر الفقه والحديث، مرکز المعجم الفقهي (قم)؛ نوروزگان، مرتضی هنری (سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۷۷)؛ «نوروز در فرهنگ شیعه»، رسول جعفریان (نامه مفید، ش ۹، ص ۲۰۱-۲۰)؛ «نوروز در تاریخ و اسلام»، سید جواد مدرسی (نور علم، ش ۲۰، ص ۱۱۵-۱۰۳)؛ (عید نوروز و صبغہ های اسلامی آن)، ابراهیم شکورزاده (مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد، سال ۱۵، ش ۱ و ۲، ص ۲۵۸-۲۴۲)؛ «نوروز ایرانی در تقویم اسلامی»، ابوالفضل نبئی (مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد، سال ۱۵، ش ۴، ص ۷۳۸، ۷۰۳).

بررسی ریشه سامی جشن تیرگان و سنت دینی کهن قربانی کودکان

در نزد سامیان شمال غربی عربستان و هلال خضیب ایزدان چندی که خدایان جهان زیرین و مرگ تصور میشده اند پرستش میشده است. از آن جمله است آداد (هداد خدای رعد و توفان و باران، به معنی شکننده و ویرانگر) = ایشکور سومریها ملقب به گاو درخشان بزرگ، همان تیر/تیشتر ایرانیان، ملوخ (شاه، منظور آداد/چموش خدای قربانی کودکان مؤایبها)، داجون (داگان، ایزد مرگ و ویرانی و باران)، موت (خدای مرگ و سر سبزی) و آدونیس (=سرور من، خدای سرسبزی و مرگ که اسطوره تولدش اساس داستان ولادت عیسی مسیح که همراه با داستان کشتار (قربانی شدن) نوزادان در محل زایش وی گردیده است. در آدیابنه خدایی با همین نشانیها زیر عنوان پگیامود (خدای مرگ = موت) پرستش میشده است که در جشن وی (جشن ماه بگیامود) پسر بچگان را با انداختن در آتش برای وی قربانی مینموده اند. این جشن سامی در نزد ایرانیان تحت نام تیرگان (جشن ایزد رعد) معروف گشته و مورد استقبال واقع شد گرچه نزد ایرانیان از قربانی کودکان به طور اخص پرهیز میشده است. در این باب تنها هرودوت یک مورد در باب خشایارشا ذکر میکند: "در هنگام لشکرکشی به طرف یونان پسر بچگان و دختر بچگان مردم را زنده به خاک میکرد؛ زندگان را به خاک کردن از رسوم ایرانی است زیرا که من شنیده ام وقتی که آمس تریس زن خشایارشا پیر شد چهار ده تن از پسران بزرگان ایران را زنده بر خاک کرد تا اینکه خوشنودی خدایی را که در زیر زمین آرام دارد (= جمشید) به جای آورده باشد". گرچه در اساطیر ایرانی عمل قربانی کودکان نه به جمشید بلکه به مخاصم وی اژی دهاک (شاه مارشکل) که به جای انکی، مردوک و موت مار نشان است و همچنین به کیکاوس (= پادشاه چشمه ها = انا/انکی) نسبت داده شده است که این خود خاستگاه این سنت ماقبل تاریخی را در نزد سامیان نشان می دهد که به تدریج در نزد ملل مختلف از منشأ دینی اش فاصله گرفته بوده است. لابد اسطوره عاشقانه سیاوش (سود رسان، منجی) و سودابه (الهه پوشیده = ایشتار) که فرزند میرای زیبا و زن هوسباز کیکاوس به شمار رفته اند، از همین بن مایه اسطوره ایزد بابلی انکی و فرزندش تموز و عرووش، الهه زیبایی و هوس ایشتار اخذ شده است. در اینجا این سؤال مطرح میشود که آیا قربانی کودکان دختر که به اعراب ماقبل اسلام نسبت داده میشود ریشه در باورهای دینی کهن آنان نداشته است؟ جواب مثبت می نماید چه در آنجا الهه معروفی پرستش میشده است که اسمش منات (الهه قربانیها) بوده است که همان هاجر (بانوی صحراها و صخره ها) همسر ابراهیم/انکی است. می دانیم که اکنون نیز در اسلام سنت قربانی به وی با جایگزینی کامل، ذبح گوسفند به جای کودکان در کوه منسوب به همین الهه قربانیها یعنی منا صورت میگیرد. نام منا به سومری به معنی چشمه و معدن و چاه آب است که لابد در زبان عرب از ریشه منی به معنی گشتن و گردیدن گرفته شده است و این خود لقب نین خورساگ (بانوی سرزمین سنگی و بیانی) زن انکی (ابراهیم، بت مناف) و مادر نینورتا (اسماعیل، بت یغوث) بوده است. ظاهراً اسطوره اقدام به قربانی کردن ایفیگنیا (زن آبهها، الهه تائوریای شمال دریای سیاه که برایش آدم قربانی میشده) از برای آرتیمیس (الهه نیرومند چشمه آبهها = اردویسورناهد ایرانیان) نشان از همین قربانی نمودن دختر بچگان برای الهه آبههای زیر زمینی خاورمیانه ایها دارد. در ایران الهه آبههای زیر زمینی بیشتر سپندارمذ نامیده میشده است که در اساطیر ایرانی به صورت یمی (همزاد = بعلات) خواهر توأم یمه (سپیتمه جمشید = آدونیس، بعل) ظاهر میشود. مطابق کتاب سینوهه در مصر برای الهه سخمت شیر سر با همان معنی لفظی آرتیمیس یعنی نیرومند، انسان قربانی میشده است. نام شوهر او پتاح یعنی خالق مطابق انکی بابلیها (ابراهیم تورات و قرآن) شوهر نین منا/هاجر است و پسر وی نفرتم زیبا ایزد گلها و نباتات و نور خورشید مطابق آدونیس/تموز زیبا یعنی جمشید زیبای ایرانیان (یعنی ایزد درخشان نباتات) است. در هند باستان برای الهه شاکتی با همین معنی لفظی نیرومند که همسر شیوا/آداد (ایزد ویرانگر توفان و رعد) به شمار آمده قربانی آدمی صورت میگرفته است.

جشن تیرگان (بر گرفته از جامعه مجازی سپنتا، اراک)

در ایران از کهن ترین زمان، در هر ماه جشنی که نام آن ماه را داشت، برگزار می شد. از این جشن های دوازده گانه تنها جشن تیرگان با نام تیرماه سبزه شو (شب سبزه تیرماه) هنوز در مازندران برگزار می شود. ولی برگزاری جشن های دیگری چون فروردین گان، اردیبهشت گان و... به دست فراموشی سپرده شده است. انتخاب روزهای جشن بدین شیوه بود که چون در تقویم کهن هر یک از سی روز ماه را نامی است که نام دوازده ماه نیز در شمار آن سی نام است، جشن هر ماه در روزی بود که نامش با نام ماه یکی بود. و نام ها متعلق به سی فرشته نگاهبان روزها و ماه ها است.

جشن تیرگان روز سیزدهم ماه تیر (روز تیر) است.

به روز تیر و مه تیر عزم شادی کن

که از سپهر ترا فتح و نصرت آمد تیر

افزون بر یکی بودن نام روز و ماه، مناسب جشن تیرگان را سالروز حماسه معین کردن مرز ایران، با تیراندازی آرش، می دانند. در اوستا آمده است :

تیشتر ستاره را یومند و فرهمند را مستایم که شتابان بدان سوی پرواز کند. به سوی دریای فراخکرت پرواز کند. مانند تیر ارحش (آرش) بهترین تیرانداز ایرانی که از کوه ائیریوخسوت به طرف کوه خوانونت پرتاب گردید

زین الاخبار مناسب جشن تیرگان را چنین آورده است :

تیرگان، سیزدهم ماه تیر، موافق ماه است. و این آن روز بود، که آرش تیر انداخت. اندر آن وقت که میان منوچهر و افراسیاب صلح افتاد و منوچهر گفت هر جا که تیر تو برسد (از آن تو باشد). پس آرش تیر بیانداخت، از کوه رویان و آن تیر اندر کوهی افتاد میان فرغانه و تخارستان و آن تیر روز دیگر بدین کوه رسید، و مغان دیگر روز جشن کنند و گویند دو دیگر این جا رسید. و اندر تیرگان پارسیان غسل کنند و سفالین ها و آتشدان ها بشکنند. و چنین گویند که : مردمان اندرین روز از حصار افراسیاب برستند. و هر کسی به سر کار خویش شدند. و هم اندرین ایام گندم با میوه بپزند و بخورند و گویند : اندر آن وقت همه گندم پختند و خوردند که آرد نتوانستند کرد. زیرا که همه اندر حصار بودند.

و ابوریحان بیرونی در التفهیم آورده است :

... بدین تیرگان گفتند، که آرش تیر انداخت از بهر صلح منوچهر که با افراسیاب ترکی کرده است، بر تیر پرتابی از مملکت؛ و آن تیر گفتند : او از کوه های طبرستان بکشید تا بر سوی تخارستان. ابوریحان پیدایش جشن تیرگان و شرح برگزاری آن را در آثار الباقیه به تفصیل آورده، و برای پیدایی آن دو سبب نقل کرده است؛ یک سبب تیراندازی آرش برای مرز ایران و توران بود که : ... کمان را تا بنا گوش خود کشید و خود پاره پاره شد. و تیر از کوه رویان به اقصای خراسان که میان فرغانه و تخارستان است، به درخت گردوی بزرگی فرود آمد به مسافت هزار فرسنگ و مردم آن روز را عید گرفتند (...). و چون در وقت محاصره کار بر منوچهر و ایرانیان سخت و دشوار شده بود، بقسمی که دیگر به آرد کردن گندم و پختن نان نمی رسیدند، گندم و میوه کال می پختند. بدین جهت شکستن ظرفها و پختن میوه کال و گندم در این روز رسم شد....

سبب دوم آن که “دهوفذیه” (دهیوپته) که معنای آن نگهداری مُلک و فرمانروایی در آن و “دهقنه” که معنای آن عمارت کردن و زراعت و قسمت کردن است و با هم توأم اند و کتابت، به وسیله هوشنگ و برادرش در این روز صادر شد ...

مقدسی، جغرافیادان نامی قرن چهارم، از برگزاری رسم و آیینی “در روز تیر از ماه تیر” (تیرگان) خبر می دهد، که نشان دهنده درخواست مردم از کوه برای برآورده شدن آرزوهایشان در این روز است : در حومه کاشان کوهی است که آب مانند عرق از آن می چکد، ولی جریان نیابد. و چون هر سال روز تیر از ماه تیر باشد، مردم در پای کوه گرد آیند و ظرف ها بیاورند. پس هر دارنده ظرف یا یک دستک بر کوه کوبیده، می گوید: “برای فلان کار از آب خود به ما بیاشامان”. پس هر یک به اندازه نیاز بر می گیرند.

سندی کهن در دست داریم که از برگزاری جشن تیرگان در قرن دوم هجری حکایت دارد. “پیگولوسکایا” در کتاب شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان فصلی را به جشن شهر بگمود - تیرگان، اختصاص داده و به نقل از رویداد نامه سریانی ادیابنه به داستانی پیرامون برگزاری یکی از جشنها اشاره می کند. شرح برگزاری این مراسم که به آن جشن شهر بگمود گفته می شده، به قلم معلمی به نام “آبل” از سده دوم میلادی برجا مانده است. آبل پیرامون جشن مذکور چنین آورده است : این جشن در ماه ایار برگزار می شد و گروه کثیری مردم از اطراف و اکناف ادیابنه، کنار چشمه و آبگیر بزرگ آن گرد می آمدند. آنها نخست، خود را در آبگیر می شستند، آنگاه می نشستند و به تدارک (خوراک) میپرداختند و آن خوراک را به بردگان خود می دادند، ولی تا زمانی که یکی از فرزندان خردسال خود را به درون آتش نمی افکندند، خود از آن خوراک نمیخوردند. آنها جگر و قلوهای قربانی خود را برمی داشتند و به نشانه جشن از شاخه درختی می آویختند. بعد تیرهای بسیاری از کمانهای خویش به نشانه شادی و سرور به سوی آسمان رها می کردند و پس آنگاه به سوی خانه خود باز می گشتند.

پ. ج. مسینا ماجرای این جشن را با نوشته ابوریحان بیرونی پیرامون جشن تیرگان مقایسه کرده است، و پیگولوسکایا شرح این مقایسه و مشابهت های “شست و شو”، “پرتاب تیر”، “شکستن ظرف ها”، “قطعه قطعه شدن آرش”، “قربانی کردن کودک” و “تهیه خوراک” را اشاعه یک جشن می داند. این تحلیل درخور توجه است، لذا

قسمتی از آن عیناً نقل می شود :

مراسم جشن تیرگان را می توان با مراسم جشن شهر بگمود که ماه ایار در استان ادیابنه برگزار می شود مرتبط دانست. مراسم شست و شو در آبگیر شاید با ماجرای کیخسرو در چشمه سار و عادت شست و شویی که بیرونی از آن سخن داشت نزدیک و مرتبط باشد، پرتاب تیر به هوا، که به نشانه سرور و شادی صورت می گرفت، شاید با پرتاب تیر از سوی آرش رابطه ای داشته باشد. بیرونی از رسم شکستن ظرفها در جشن تیرگان خبر داد و لی هیچگونه توضیحی پیرامون این رسم و سنت ارائه نکرد. مقایسه این رسم و سنت با مطالب مندرج در رویدادنامه سریانی بسیار گویا به نظر می رسد. پس از آماده کردن خوراکی غیر عادی، ظرف های آشپزخانه را می شکستند. در ادیابنه کودک قربانی را به درون آتش می افکندند. این نکته مبهم است که چرا پس از این عمل، وسائلی را که همراه کودک بر روی آتش قرار می دادند، در هم می شکستند. بیرونی تنها از رسم نابود کردن ظرفهای آشپزخانه آگاهی داشت. چنین به نظر می رسد که وی علت این کار را نمی دانست. هرگاه به این نکته توجه شود که در ادیابنه طی مراسم مذکور نخست کودک را به درون آتش می افکندند و آنگاه به صرف غذا می پرداختند، موضوع چگونگی انهدام کلیه وسایل آشپزخانه مشخص می شود. زیرا این اشیاء و وسایل با قربانی کردن انسان ارتباط دارد. آرش پس از رها کردن تیر پس از رها کردن تیر بر زمین افتاد و قطعه قطعه شد. کودک را به درون آتش می افکندند. آرش جان خود را فدا کرد و محل سقوط تیرش درختی بسیار تناور بود. کودک را نیز قربانی میکردند و قلو هایش از شاخه درخت می آویختند.

ابوریحان از رسم پختن گندم و میوه در جشن تیرگان آگاه بود، این خاطره ای از دردها و مشقت های منوچهر بر مردم و به سبب خام بودن گندم و میوه به هنگام پیکار با افراسیاب بود. بدین مناسبت پوشاک دهقنه و کشاورزان را بر تن می کردند و محصول به صورتی ابتدائی، از جمله گندم و میوه پخته مصرف می شد. در داستان ارائه شده از سوی معلم آبل نکته ای ناروشن است، نکته مزبور آن است که اهالی ادیابنه کنار آبگیر گرد میآمدند به شست و شو و تهیه خوراک می پرداختند و به بردگان می دادند. آنها خود تنها پس از افکندن کودک به درون آتش غذا می خوردند. بدیگر سخن خوراک بردگان مقدس نبود و مانند خوراک آزادگان با رسم و سنت قربانی رابطه ای نداشت. قربانی خود از مراسم دینی قبیله به شمار میرفت و مایه بستگی و ارتباط اعضای قبیله بود. از این رو بردگان با مراسم مذکور هیچ گونه رابطه ای نداشتند. این نکته که آزادگان خود غذا آماده میکردند و به بردگان می دادند، نموداری از وظیفه توزیع محصول در زمین و حاکی از نقش دهقنه - دیهگانان - بود. معلوم می شود روایات مربوط به این جشن تا زمان بیرونی، باقی و بعضی مراسم در نظر افراد، نامفهوم و ناروشن بود. رویداد نامه سریانی که حاوی مطالبی از سده دوم میلادی است تصویری از پدیده های بسیار کهن و منسوخ چون قربانی کردن کودکان، پرستش درختان و تغذیه خاص بردگان بدست می دهد. رابطه مطالب رویدادنامه با نوشته بیرونی تا اندازه ای مشهود است. نشانه های برگزاری جشن تیرگان، از قرن ششم به بعد در سند های تاریخی اندک است. در روزگار ما، فقط در شهرهای مازندران مراسم تیرما سیزه شو بر جای مانده است. تیرماه در تقویم مازندرانی (مانند تقویم فرس قدیم) مصادف با آبانماه در تقویم جلالی (تقویم امروز ایران) است. محاسبه فصل ها، فعالیت های کشاورزی و جشنهای کهن بر پایه تقویم محلی مازندرانی تا یک نسل پیش رایج بود.

تیرماه (چهارمین ماه سال)، در تقویم ایرانی، چند سده به آغاز فصل پائیز رسیده بود. بدین معنی که از زمان خسرو پرویز، در پی نابسامانی های کشور، محاسبه کبیسه به دست فراموشی سپرده شد. در نتیجه، با گذشت زمان آغاز سال، یعنی فروردین از اول بهار (ورود خورشید به برج حمل) به اول تابستان (ورود خورشید به برج سرطان) کشانده شد. و مدتها در این وضعیت کبیسه می کردند. ابوریحان می نویسد :

ایرانیان وقتی که سالهای خود را کبیسه می کردند، فصلهای چهارگانه را با ماههای خود علامت می گذاشتند. زیرا این دو بهم نزدیک بودند؛ فروردین ماه اول تابستان، تیرماه اول پائیز، مهرماه اول زمستان و دی ماه اول بهار بود و روزهای خاص در این فصل داشتند که بر حسب فصلهای چهارگانه، به کار می بستند و چون کبیسه اهمال شده، اوقات آنها بهم خورد.

این نابسامانی ها ناگزیر برگزاری جشن ها، آیین های همگانی، فعالیت های کشاورزی و به ویژه، زمان گرفتن مالیات ها را تغییر می داد. در نوروژ نامه می خوانیم :

متوکل وزیری داشت نام او محمد بن عبدالملک، او را گفت، افتتاح خراج در وقتی می باشد که مال در آن وقت از غله دور باشد و مردمان را رنج می رسد. و آیین ملوک عجم چنان بوده است که کبیسه کردند، تا سال بجای خویش باز آید و مردمان را به مال گذاردن رنج کمتر رسد، چه دستشان به ارتفاع رسد. متوکل اجابت کرد و کبیسه فرمود و آفتاب را از سرطان به فروردین (حمل) باز آوردند و مردمان در راحت افتادند و آن آیین بماند. و پس از آن خلف

بن احمد امیر سیستان کبیسه دیگر بکرد، که اکنون شانزده روز تفاوت از آنجا کرده است و سلطان سعید معین الدین ملکشاه را، انارالله برهانه، از این حال معلوم کردند. بفرمود تا کبیسه کنند سال را به جایگاه خویش باز آرند. حکماء عصر از خراسان بیاوردند و هر آلتی که رصد را به کار آید بساختند از دیوار و ذات الحلق (مجموعه حلقه های متداخله بسیاری، فلزین یا چوبین یا از مقوا که آسمان و حرکات کواکب را نمایند و علمای هیأت کواکب را بدان رصد کنند. “ لغت نامه دهخدا “) و مانند این و نوروژ را به فروردین بردند. ولکن پادشاه را زمانه زمان نداد و کبیسه تمام ناکرده بماند. این است حقیقت نوروژ و آنچه از کتابهای متقدمان یافتیم و از گفتار دانایان شنیده ایم.

نماز و روزه طولانی مسلمان مأخوذ از دیگر ادیان کهن و از جمله یهود و زرتشتیان است

از آنجاییکه **سپیتاک زرتشت** (گائوماته بردیه) تحت نامهای مختلف آن از جمله **بودا**، **لقمان**، **سنوشیانت اوخشیت نمنگه** (منجی پروراننده نماز) و خود **زرتشت** نمازگزار به شمار رفته است و تصویر وی در دخمه اش سکاوند هرسین نیز به حالت قنوت و ایستاده نشان داده شده است؛ لذا نماز **انیریامن ایشیه** (ایزد خورشید پاک و مهربان) زرتشتیان را باید یادگار عهد وی بشماریم. اما نماز سرکاری بزرگ اسلام از مقوله ای دیگر است. اسلام تعمیم و ترویج فرهنگ مساوات **برده داری الهی** است بر روی زمین و نماز وسیله آن و امپریالیستها از این خواب و غفلت بزرگ بساط رنگین می کنند. گرچه **نماز**، این سنت بدوی از خود بیگانه نما و اندیشه گش و وقت کش که ظاهراً از فروغ دین اسلام ولی عملاً ستون اساسی آن است به اشکال مختلف آن در نزد صابیان و یهود و مسیحیان هم وجود دارد ولی تعداد اوقات نماز به شکل افراطی **پنجگانه روزانه** آن نه در نزد آنان، بلکه تنها در نزد زرتشتیان عهد اعراب شایع و رایج بوده است که خود سوغات مسلمان است. گرچه هر کدام از این نمازهای تشریفاتی زرتشتی از یک جمله تشکیل یافته است. اما اعراب مسلمان با طولانی ساختن متن این نمازهای ملل سامی یهود و صابی به سیاق خودشان از آن به عنوان وسیله برابری برای پرورش افراد مسلمان (تسلیم بی قید و شرط مقابل خدای موهومی و عوامل زمینی آن) و برای از خود بیگانه نمودن ایشان استفاده بنیادی نموده اند. بی شک روزه مسلمان نظیر نمازشان به تقلید از قبایل **عرب کلیمی** مدینه پدید آمده است که سرانجام به سبب دارائیهایشان توسط بنیانگذاران اسلام به سرنوشت دردناکی گرفتار آمدند. وجه اشتراک مهم نمازهای زرتشتی و اسلامی سوای اوقات و وضوع آنها عبارت **"به نام ایزد بخشنده بخشایشگر مهربان"** است که لابد نزد اعراب به صورت **بسم الله الرحمن الرحیم** ذکر میشده است. یقیناً ایرانیان عهد اعراب خود این عبارت را از سامیان کهن بین النهرین و عربستان گرفته بوده اند که خدای بزرگ **إل(الله)** را از عهد دیرین با عنوان خدای رحمان و رحیم می شناختند. این خود به وضوح نشانگر آن است که زرتشتیان مغلوب شده توسط اعراب، شکل جدید نماز خود از همین اربابان جدیدشان و به قیاس از نمازهای آنان گرفته اند. دلیل این گفته آن است که در میان صد و یک نام خدای کتب زرتشتی، به معادل نام رحمان و رحیم بر نمی خوریم. در باب صفت **رحمان و رحیم** الله گفتنی است محمد در مکه رسالت خود را به همین نام و نشان رحمان و رحیم وی شروع نمود ولی بعد از گذشت ۱۲ سال نبرد عقیدتی نه چندان منطقی، که با به کار گیری چماق کفر و الحاد صورت می گرفت، پیشرفت شایانی حاصل نشد. اما چون در مدینه عملاً به صفت **قاسم الجبارین** الله متوسل شد و شمشیر را به کار برد، قبایل ثروتمند یهود را کشتار و اموالشان را غارت کرد، راه عملی رهبری وی گشوده شد گرچه هدف والای اولیه وی هم در این راه قربانی شد. عنوان **قاسم الجبارین** نیز در اصل نه متعلق به الله (الابلا، خدای آسمان) بلکه از آن خدای قهار بزرگ بابلی **مردوک** (اژی دهاک اوستا) خدای شهر و دولت **بابل** بوده که مفهوم لفظی نامش همین **کننده ستمکاران** است. اگر منظور از **جباران**، حاکمان برده دار و بهره کش و جنایتکار بود نه تنها ایرادی نداشت، احسنت هم داشت ولی بنیانگذاران اسلام خود همین سیستم برده داری و بهره کنشی و قتل و غارت معاندین و بیگانگان را پایه حکومت **کاملاً تبعیض گرای اسلامیشان** قرار داده بودند. در واقع **دموکراسی اولیه اسلامی** به صورت **درون برده داری** پیاده شده و شعار و فلسفه اساسی اش همه مردم بنده خدا و رسول و خلفا و ائمه و فقها بوده است. و زنان یعنی نیمی از جامعه در این مکتب حتی نیمه انسان هم به حساب نیامده اند، در حالی که در اسلام از ادگان صحرائین پیش از اسلام الهه ها پا به پای خدایان بزرگ پرستش میشده اند. در اینجا مطالبی را در باب پایه های سنتی یهودی نماز و روزه را به عینه از منابع مأخوذه قید می نمائیم: **موسسه گفت و گوی ادیان در بیست و نهمین جلسه از سری جلسات ماهانه خود "تاریخچه شکل گیری عبادات یهود" را مورد بررسی قرار داد.**

مهندس "آرش آبیایی"، کارشناس علوم دینی یهود در این نشست که در تاریخ ۲۸ فروردین ۸۶ با حضور رئیس موسسه "حجت الاسلام ابطحی"، رئیس سابق انجمن کلیمیان تهران "یشایایی"، رئیس انجمن کلیمیان تهران "دکتر مره صدق" و جمعی از اساتید، پژوهشگران، دانشجویان و تعدادی از علاقه مندان حوزه دین و گفت و گوی دینی برگزار شد، به بررسی صور تاریخی شکل گیری عبادت در تورات و در دین یهود پرداخت.

وی اظهار داشت: علمای یهود عبارت پرستش و بندگی از طریق قلب را همان دعا و نماز به درگاه خالق تعبیر کرده اند. اساس عبادت یهود را در گذشته (از زمان بعثت حضرت موسی تا حدود ۲۰۰۰ سال پیش) مراسم تقدیم قربانیها تشکیل می داده و دعای لفظی در کنار آن قرار می گرفته است. اما پس از ویرانی معبد مقدس یهودیان در بیت المقدس در سال ۶۸ (یا ۷۰) میلادی، به علت توقف مراسم تقدیم قربانی، اصل عبادت یهود بر نماز و دعاها کلامی قرار گرفت و با گذشت زمان آیین و متن نمازها شکل مدون امروزی را به خود گرفت. نماز در لفظ عبری «**تفילה**» نامیده می شود و عموماً سه نوبت در روز خوانده می شود که اسامی آنها به ترتیب عبارتند از **"شحریت"** (صبح)، **"مینحا"** (بعدازظهر) و **عرویت** (شامگاه). نخستین شکل از عبادت یا مدح خدا را در مورد حضرت آدم و بعد از آن در خصوص فرزندان آدم می توان مشاهده کرد. وی با بررسی سیر تاریخی این رویه، افزود: ابراهیم برای نخستین بار، قدم را از مدح صرف خداوند یا درخواستهای شخصی فراتر می گذارد و ضمن طلب بخشش برای دیگران، قصد دارد که قصد و نیت خداوند را تعبیر بدهد. این کارشناس علوم دینی یهود، همچنین به تشریح چگونگی مدح خداوند توسط یعقوب، اسحاق، بنی اسرائیل و .. پرداخت و دو شکل عبادت کلامی و تقدیم قربانی را به عنوان احکام تورات درباره عبادت برشمرد. آبیایی اظهار داشت: با احداث معبد بیت المقدس در اورشلیم توسط سلیمان، آیین عبادی شکل مشخص تری به خود گرفت و از

زمانی که الفاظ و زمان دعاها برای همیشه مشخص شد، نهاد مهم دیگری به نام کنیسه [بت هکنیست یا کنیسا] آغاز به کار کرد و از آن جا که این دعاها بر پایه تمام نیازهای مجموعه قوم یهود تنظیم شده بود، مقرر شد که مراسم دعا به جماعت برگزار شود.

آرش آبایی، آذر ۸۱

در شریعت یهود، راه‌های متعارف نزدیکی به خداوند و کسب رحمت‌هایی او، عبارتند از: روزه، دعا (نماز یا تفیلا) و صدقه. روزه به عنوان یکی از این راه‌ها، امری بسیار متداول و معمول در آیین کلیمیان جهان است که در قالب‌هایی واجب و اختیاری برگزار می‌شود. روزه در کلام عبری، تعنیت به معنای رنج دادن جان نامیده می‌شود که وجه تسمیه آن خودداری از خوردن و آشامیدن طی روز (شرعی) است. در بیان خلاصه‌ای از فلسفه روزه می‌توان چنین گفت که روزه مانند اکثر احکام و مقررات دینی، کارکردی مانند ایجاد یک زمینه تیره و تاریک برای درک بهتر روشنائی‌ها دارد. به عبارت دیگر، روزه و بسیاری از دستورهای محدودکننده دینی (همچون حلال و حرام‌ها)، با ایجاد یک یا چند نوع محدودیت در فعالیت‌های جاری زندگی، زمینه‌ای به ظاهر تیره می‌سازند که در قالب آن، ارزش‌های زندگی جهان بهتر قابل درک و فهم خواهند بود. محدود کردن انسان در خودداری از اعمال ساده زندگی مثل خوردن و آشامیدن، او را وادار به تفکر و بررسی شفاف‌تر روش‌ها و اهداف زندگی خود می‌کند. ماهی تا زمانی که در آب است، معنای آب را نمی‌داند، اما اگر لحظه‌ای از محیط آبی خود خارج شود، معنای آب را درک خواهد کرد (البته پس از بازگشت به آن محیط).

اهداف روزه (های واجب) در یهود را می‌توان به ۳ بخش تقسیم کرد (که یک روزه می‌تواند بیش از یک هدف را دنبال کند):

- ۱- توبه و طلب بخشش
 - ۲- یادآوری یک مناسبت و یا سوگواری
 - ۳- تلاش برای تحقق یک آرزو یا استجاب حاجت
- اولین و معروفترین روزه یهودیان، روزه یوم کیپور نام دارد. این روزه با هدف بخشش گناهان (میان انسان و خداوند) انجام می‌شود و تنها روزه‌ای است که دستور مستقیم خداوند در تورات درباره آن صادر شده است: «برای شما قانون زیرا در این روز ابدی باشد که در دهمین روز از ماه هفتم (عبری) جان‌های خود را رنج دهید (روزه بگیرید) برای شما طلب عفو می‌شود (و در صورت توبه) از تمام خطاهایی که نسبت به خداوند مرتکب شده اید، مبرا می‌شوید» (تورات - سفر لاویان - فصل ۱۶ - آیات ۲۹-۳۱)

ریشه این روزه، به عفو بنی‌اسرائیل از جانب خداوند در صحرائی سینا بازمی‌گردد. حضرت موسی اولین بار، چهل روز در کوه سینا توقف کرد تا تورات را دریافت نمود (۱۰ فرمان)، و پس از بازگشت از کوه، تلمذ گروهی از بنی‌اسرائیل را مشاهده کرد. پس از توبیخ قوم و پشیمانی آنها، چهل روز دیگر در بالای کوه برای قوم طلب عفو کرد و پس از آن، به فرمان خداوند، ۴۰ روز دیگر در بالای کوه رفت تا برای دومین بار لوح ده فرمان را دریافت کرد. موسی در دهم ماه هفتم از کوه پایین آمد و چون این روز برای بنی‌اسرائیل، نشان عفو خطاهای آنها از سوی خداوند بود، این روز به عنوان یوم کیپور یعنی روز بخشش گناهان تعیین شد. یهودیان جهان در این روز که مهم‌ترین روز تقویم عبری محسوب می‌گردد، روزه ۲۵ ساعته (غروب تا غروب) گرفته و از انجام هر کاری دست کشیده و تمام وقت در کنیساها، به عبادت می‌پردازند.

دومین سری از روزه‌های واجب یهودیان، ۴ نوبت روزه‌هایی هستند که پس از ویرانی معبد بیت‌المقدس از طرف انبیا و علمای بنی‌اسرائیل به نشانه سوگواری برای این جامعه مقرر شدند. سرزمین اسرائیل، شهر اورشلیم و معبد بیت‌المقدس رکن اصلی عبادات و اعتقادات یهود را تشکیل می‌دهند. بسیاری از آیین عبادی و زیارتی قوم یهود مربوط به این مکان و سرزمین مقدس است. یهودیان در سه نوبت نمازها (تفیلاها) روزانه خود به سوی بیت‌المقدس به عنوان قبله رو می‌کنند. پس از ویرانی نهایی بیت‌المقدس در حدود سال ۷۰ میلادی و تبعید یهودیان از آن سرزمین، ۴ نوبت روزه به نام‌های گدلیا، دهم طبت، ۱۷ تموز و ۹ او (۲۵ ساعته) به نشانه یادبود و سوگواری برای این واقعه بر یهودیان واجب شد.

سومین شکل روزه، روزه استر است. این نشانه نوعی روزه است که به منظور طلب حاجت و استجاب دعا صورت می‌گرفت. در حدود ۲۳۰۰ سال پیش که یهودیان از زمان کوروش در ایران ساکن شده بودند، دختری یهودی ملکه دربار خشایارشا شد. در آن دوران یکی از وزرا نقشه قتل عام یهودیان را طرح کرد که با هوشیاری استر و یکی از انبیا یهود

به نام مُردخاي این نقشه باطل شد. استر براي موفقيت در ابطال این توطئه، از يهوديان ايران خواست که ۳ روز روزه بگیرند و از خداوند طلب بخشش و کمک نمایند. پس از آن، روزه استر به يادبود این واقعه بر يهوديان واجب گشت.

روزه‌هاي مستحب :

۱- روزه آدینه پسخ : این روزه مختص پسران و مردان اولزاد خانواده است که به يادبود ضربت خداوند به اولزاده‌هاي مصريان در هنگام آستانه خروج بني‌اسرائيل از مصر و مصونيت عبرانيان از این ضربت صورت مي‌گیرد.

۲- در ایام خاص از سال به ویژه ماه الول ، روزهاي دوشنبه و پنجشنبه روزه گرفته مي‌شود.

۳- روزهاي آدینه ماه نو عبري (روز قبل از حلول ماه قمري).

۴- عروس و داماد در روز عروسي يا روز قبل از آن به مناسبت شروع زندگي جديد و به منظور توبه از گناهان گذشته در صورت امکان روزه مي‌گیرند.

۵- کسي که خواب آشفته‌اي دیده است و آن را نشان بدی مي‌داند، روز بعد به خاطر کفاره گناهان و رفع مصيبت روزه مي‌گیرد.

۶- برخي رسم دارند که در سالروز درگذشت والدین خود يا سالروز درگذشت علماي عالي‌رتبه ديني روزه بگیرند.

۷- در مواقع خاصي مانند احتمال وقوع بلاياي طبيعي يا بروز خشکسالي و نظاير آن، بنا به حکم مرجع ديني، روزه جماعتي بر يهوديان منطقه‌اي خاص مقرر مي‌شود.

آداب روزه و شرايط آن : در شريعت يهود، کليه واجبات ديني براي دختران از سن ۱۲ سالگي و براي پسران از ۱۳ سالگي شروع گشته و اجباري است. روزه نیز مشمول این حکم است. کليه روزه‌هاي مورد بحث اعم از واجب و مستحب به غير از ۲ مورد یوم کيپور و روزه نهم آو (که ۲۵ ساعته و از غروب تا غروب هستند)، همگي از ماقبل سپيده صبح تا تاریکي کامل هوا برگزار مي‌شوند (هرچند که رسم است پس از خوابیدن شب قبل، چيزي خورده نشود). به غير از ۲ روزه یاد شده که استثناء هستند، تقريبا غير از خوردن و آشامیدن، هيچگونه محدوديت ديگري اعمال نمي‌شود. در روزه‌ها، مواردی به مراسم نمازهاي روزانه اضافه مي‌شوند.

غير از روزه بزرگ يوم کيپور که تاکيد ویژه‌اي بر انجام آن صورت مي‌گیرد، در همه روزه‌ها، بيماران و افراد ضعيف و زنان باردار يا شيرده از روزه‌ها معاف هستند. در ایام عيد و روزهاي شنبه و روزهاي اول ماه نو عبري، گرفتن روزه ممنوع است.

پذيرش روزه : هر چند که روزه در يهود (تعنيت) معنای تحت‌اللفظي «رنج دادن جان» را داراست، اما هدف اصلي آن همانگونه که ذکر شد، يادآوري موضوع‌هاي معين در شرايط ویژه روزه است. لذا آمادگي جسماني براي روزه بسيار با اهميت شمرده شده است. به خصوص درباره روزه بزرگ يوم کيپور، در احکام ديني، صرف خوراک مفصل قبل از شروع این روزه، بسيار باارزش و مستوجب ثواب شمرده شده است، زیرا فرد را براي اجرائي يك فرمان الهي آماده مي‌سازد. نیز درباره روزه‌هايي که جنبه توبه دارند به کرات این نکته گوشزد شده است که روزه توبه، تنها مختص روابط انسان و خداوند است و چنانچه انساني، نسبت به هموعان خود گناهکار باشد، تا زمان رفع کدورت و احقاق حقوق آنها، روزه و توبه او به درگاه خداوند بي‌اثر خواهد بود.

و در پايان، جمله‌اي معروف است از حضرت يشعياي نبي که از قول خداوند هدف واقعي روزه را به بني‌اسرائيل تذکر مي‌دهد که روزه مورد قبول خداوند، رنج انسان‌هاي روزه‌دار و تعظيم و تکریم ریاکارانه آنها در زمان روزه نيست، بلکه برداشتن يوغ ظلم و رهايي بخشيدن به ضعفا و مظلومان به عنوان حاصل عملي این احکام و مراسم، مورد نظر خداوند و انبياي اوست. (يشعيا فصل ۵۸ آيات ۳-۷)

در اینجا برای آشنایی با **نمازهای زرتشتی** با نمازهای پنجگانه زرتشتی و مراسم به جای آوردن آن، مطالب جامع استاد سید خلیلی را از سایت آریا رمن به عینه نقل می نمایم که بدون تحقیق اساسی و کافی عقیده مند به اصالت و قدمت نمازهای زرتشتی است.

زرتشت برای پیروانش پنجگانه نماز در شبانه روز تعیین کرد. بسیار جالب توجه پنجگانه نماز مزدیسنا در شبانه روز: است که نماز کیش باستان از حیث اوقات پنجگانه و سایر شرایط آداب و رسوم، شباهت زیادی به نماز مسلمانان دارد. اوقات نماز و شرایط آن در مزدیسنی به ترتیب زیر است:

در مزدیسنی شبانه روز به پنج قسمت تقسیم شده و هر کدام به نام فرشته ای نماز خاصی دارد.

۱- هاون گاه، وقت آن از برآمدن خورشید است تا نیمروز (ظهر)

۲- رپیت وین گاه، موقع آن ظهر است تا ۳تسو (ساعت) بعد از نیمروز

۳- ازیرین گاه، از سه ساعت بعد از ظهر شروع می شود و تا اول شب و پیدا شدن ستاره خاتمه می یابد.

۴- ایویس روتریمگاه، وقت آن از اول شب تا نیمه شب.

۵- اشهین گاه، وقت آن از نیمه شب است تا بر آمدن خورشید.

در روایات داراب هر مز دیار چنین آمده: هاون گاه شش ساعت است، رپیت گاه سه ساعت، ازیرین گاه سه ساعت، ایویس روتریمگاه شش ساعت و اشهین گاه نیز شش ساعت.

هاونی و رپیت وین و ازیرین و ایویس روتریم و اشهین پنج فرشته نگاهبان شب و روز هستند که هر یک از آنها را گروهی از ایزدان، مانند مهر و رام و اردیبهشت و آذر و آپم نپات و ایزد آب و فروهر و اوپرتات و سروش و رشن اشتاد همراهی می کنند.

شرایط نماز

برای به جا آوردن نماز شرایطی منظور شده که به شرح زیر است:

۱- پاک کردن تن از هر گونه کثافت و نجاست.

۲- پاک کردن لباس از هر گونه پلیدی، نسا(تن مرده و لاشه حیوانات و هر چیزی که بدان پیوسته باشد) و هیرنسا(چیزی است که از نیروی جدا شده باشد، مانند خون، ناخن، موی و امثال آنها)

۳- در برداشتن سدره و کشتی*.

۴- شستن دست و صورت که وضو نام دارد.

۵- پاک بودن جای نماز از هر گونه پلیدی و نسا و هیرنسا(اطراف محل نماز تا چهل گام یا حداقل سه گام) .

۶- محل نماز به زوراز کسی گرفته نشده باشد یا از پول دزدی خریده نشده باشد.

ترتیب وضو

ترتیب وضو این است که دستها را تا مچ و صورت را تا بناگوش و زیر زنج و بالای پیشانی و نیز پاها را تا فوزک سه بار با آب تمیز خوب شستشو می دهند. آنگاه دعای دست و رو شستن را که **سروش باج** نام دارد می خولند و به نو کردن کشتی(باز و بسته کردن کشتی) پرداخته پس از آن شروع به خواندن نماز می کنند.

در صورتی که آب نباشد و یا به علتی استعمال آب مجاز نباشد، در این صورت دستها را سه بار به روی خاک تمیز می زنند و سپس به صورت و پشت دستها می کشند.

هنگام وضو گرفتن دعایی به نام **سروش باج** می خوانند، برای آگاهی بیشتر خوانندگان فرزانه، دعای **سروش باج** را در زیر آورده می شود:

به نام ایزد بخشاینده بخشایشگر مهربان

به خشنودی اهورامزدا-اشم وهی(سه بار)- من اقرار دارم و استوارم به دین مزدیسنی که آورنده زرتشت، مخالف دیو پرستی و کیش اهورایی است***.

اگر بامداد باشد-به هاون(صبح گاه) اشو و سردار اشوئی یزشن و نیایش و درود و ستایش باد-به دهدار نیکخواهی که اشو و سردار اشوئی باشد یزشن و نیایش و درود و ستایش باد.

اگر نیمروز باشد-برفتون(نیمروز) اشو و سردار اشوئی یزشن و نیایش و درود و ستایش باد-به شهردار مردم نوازی که اشو و سردار اشوئی باشد یزشن و نیایش و درود و ستایش باد.***

اگر پسین باشد-به ازیران (پسین) اشو و سردار اشوئی یزشن و نیایش و درود و ستایش باد-به پادشاه بادرام پروری که اشو و سردار اشوئی و باشد یزشن و نیایش و درود و ستایش باد.****

اگر شب باشد-به ایوه سریترم(شامگاه) اشو و سردار اشوئی یزشن و نیایش و درود و ستایش باد-به پیشوای روحانی بشر دوستی که اشو و سردار اشوئی و باشد یزشن و نیایش و درود و ستایش باد.*****

اگر نیم شب باشد-باشهن(سحرگاه) اشو و سردار اشوئی یزشن و نیایش و درود و ستایش باد-به کدخدای نیک خواهی که اشو و سردار اشوئی و باشد یزشن و نیایش و درود و ستایش باد.

قیله: پرستش سو(قبله) در کیش مزدیسنی از لحاظ اینکه نمی توان برای خدا حدود و جهتی را در نظر گرفت از این رو موقع نماز خواندن، به طوری که در بحث آتش خواهد آمد، به سوی نور و روشنایی از قبیل آفتاب و ماه و چراغ و آتش

محل سرزمین اساطیری دیلمون

نام سرزمین دیلمون را -که مکانش در سمت دریای بر آمدن خورشید (شرق بین النهرین) قید شده- در زبانهای سامی می توان سرزمین غنی و سرزمین محصور در آب (جزیره) و همچنین **معبد آبها** معنی نمود که این خود معنی لفظی **انا** خدای خرد و زمین و آبهای ژرف بابلی هاست که خدای جزیره **دیلمون** به شمار میرفته است. کلمه **دیلمون** به شکل **تالمن** در زبان آرامی به معنی **روباه** (به اوستایی اوروی= دم دراز) و به شکل **دالمن** در زبانهای ایرانی به معنی **سیمرغ** (گریفون) است. با توجه به همین معانی است که روباه در افسانه بابلی تیلمون(دیلمون) رل قهرمان را بازی میکند و نیای اساطیری ایرانیان تخموروپه (روباه نیرومند، پلنگ، ببر) نامیده میشود. معانی عام دیگر این نام معلوم میدارند چرا از این سرزمین اساطیری بابلیان سومری و اکدی همچنین بنادر و جزایر مهم خلیج فارس و دریای عمان و اقیانوس هند در اساس جزیره **سیلان** (سر-لان، بهشت برتر) که ایرانیان و هندوان "**سراندیپ**" (درخشانترین سرزمین)، **سریلانکا** (با شکوهترین سرزمین) و یونانیان و رومیان "**تاپروبانه**" (سرزمین خوشبختی) نامیده اند، منظور میشده است. روایت اسلامی هبوط آدم ابوالبشر به جزیره **سراندیپ/سیلان** نیز گویای بهشت روی زمینی بودن سیلان است. ولی دوری این سرزمین از بین النهرین باعث شده **جزیره بحرین** (به معنی لفظی سرزمین درون دریاها و مردابها)، بندر **دیلم** و جزیره **خارک** و همچنین سرزمین **دیلمان** ساحل دریای مازندران به جای این سرزمین بهشتی گرفته شوند. پیداست که هر دو نام **دیلم** و **دیلمستان** با نام سرزمین اساطیری **دیلمون** مربوط می باشند. موسی خورنی در کتاب جغرافیای خود نام استان ساحلی هرمزگان کنونی را در رابطه با منطقه کرمان با نام مشابهی به صورت **دیمون** (بلم رانان) یاد کرده است که باید نامی کهن بر این منطقه بوده باشد و ژوزف مارکوارت در کتاب جغرافیای بطلمیوس/خورنی خویش به خطا در صحت و اصالت وجود آن در نزد بطلمیوس تردید می کند؛ چه هرودوت نام این منطقه را به صورت کلمه اوستایی **اوتیا** یاد نموده است که به معنی **سرزمین بدون سرما** است. در اسطوره بابلی **گیل گامش** به صراحت سرزمین دیلمون در سمت دریای مصب رودخانه ها (مازندران) قید گردیده است که **گیل گامش** در سر راهش از بین النهرین بدانجا از کوه زردآلوخیز **مشو** (کوه میشو کنار شهر مرند) عبور می نماید. در این رابطه نام **مرداب انزلی** (سرزمین دیلمون=مرداب دارای داروی ضد پیری) بسیار جالب است چه طبق اسطوره **گیل گامش**، وی گیاه جوانی را در آنجا از **اوتنایشتیم** (خضر دارای حیات جاودانه) دریافت میدارد، ولی به هنگام خواب **ماری** آن را از وی می رباید. در کتیبه های سومری از کشتی های دیلمونی حاوی چوب و کالای دیگر به سومر سخن میرانند که بی شک مراد لنجهای مردم سواحل ایرانی خلیج فارس است. جالب است که اساطیر سومری نام خدای سرزمین دیلمون را به صورت **انساک** ثبت نموده اند. در اینجا بی شک از **دیلمون** (جزیره "خورشید=اوتو") همان جزیره **بحرین** (سرزمین دو دریا) در خلیج فارس منظور است. چه **انساک** (بهترین سرور) با **شاگان** (رهبر آسمانی نامی=نبو/ اسماعیل/ فرواک اساطیر ایرانی)/ **ساموگوا** (رهبر آسمانی کنام/معبد/شیار، **سامک/ سیامک چرم پلنگینه پوش** اساطیر ایرانی، ایزد چهارپا شکل و پر مو و پر ریش بابلیها، ملقب به یاور انلیل و شیر کوهستان) مطابقت دارد. از آنجاییکه در اسطوره دیلمون موگدا از چاهای آب و رستنیهای **دیلمون** صحبت میشود، بنابراین به احتمال زیاد نام **انساک** (بهترین سرور) اسم مترادف دیگری بر **سین** ایز محبوب ماه یا **نینورتا** (خدای کامل و سالم و سالم نگهدارنده چهارپایان و ایزد کشاورزی به طریق استفاده از چاه و کانال در آبیاری با سمبل گاو آهن) بوده است که با اوروتال خبر هرودوت (یعنی ایزد کامل و سالم) که با خدایان بابلی **نبو**(=نامی/فریادرس، پسر مردوک) و **نین گیرسو**(ایزد فریادرس= **یغوٹ**، با سمبل شیر بالدار= اسدالله) یکی به شمار رفته است. این همان خدای قبیله ای اعراب است که در اساطیر به صورت **اسماعیل**، **سلمان** فارسی خندق ساز، **سلیمان** معبد ساز (پسر داود=مردوک) و در دین کهن اعراب به شکل **بتان صلّم** و **یغوٹ** در مقام نیای اساطیری اعراب ظاهر میشود. ظاهراً نام کهن دیگر بحرین یعنی **اوال** که به نظر میرسد در اصل نام شهری بوده است که اکنون نیز موجود

است در اصل با خدای اوال (ایزد سزاوار به شکل نخستین گاونر شاخدار، ذوالقرنین خداگونه) مردم کهن بحرین مطابقت دارد که نام پیش از اسلام بحرین و همچنین نام بت معروفی در شبه جزیره عربستان بوده است. گاو شاخدار در اساطیر و اعتقادات بابلی خصوصاً نمودار و نشانه خدایی به نامهای سومری باپار(درخشان)، آمار(گوساله)، آماربانداانلیل آ (گوساله خدای آسمان و هوا) و به نام اکدی سین(سوئن، ماه= نانار سومری) می بوده است. تحت نام سین(ماه) نیز این ایزد یک گاو شاخدار(قرونو) و یک میوه خودرو معرفی شده است. طبق سرودی معروف این ایزد از پدرش انلیل(ایزد آسمان و هوا) خواهان چنین الطافی میشود: "در رود به من آب فراوان بده، در دشت غله بسیار برویان، در باتلاق علف و نی برویان، به نخلستان و تاکستان عسل و شراب ببخش، در قصر حیات طولانی به من عطا کن." نام بحرین در منابع یونانی کهن عهد اسکندر مقدونی و جانشینانش تیلوس آمده است که در زبان عرب مترادف با نام منامه پایتخت بحرین به معنی جایگاه خواب و استراحت است. خود نام بحرین در عربی مفهوم جزیره میان دریاها را اراده می کند. به نظر میرسد این معانی در روایی و افسانه ای شدن جزیره بحرین عهد باستان نقش مهمی داشته اند. در قرآن سوره کهف صحبت از سفر دریایی موسی (مردوک/موش هوشو) و برادر و مصاحبش یوشع (نینازو، سرور شفا بخش) در مجمع بحرین (اطراف بحرین) و ملاقاتشان با پیر دانای دریاها(انا/انکی، اوانس نیمه ماهی-نیمه انسان) است. موسی دارای عصای جادویی مارشکل به عنوان برادر هارون (ایشکورا، آداد) همان انکی پدر مردوک (تنوژیه= مار نیرومند) است چه خود انکی/انا (مار خردمند باغ عدن تورات) نیز اغلب به شکل مار تجسم میشده است. اساس اسطوره یونانی آمیزش عاشقانه الهه سلن (ماه) با اندایمیون (مرد شناور) است که طبق اسطوره از آمیزششان ۵۰ الهه زاده میشوند و به وضوح یاد آور اسطوره انکی ایزد دریاها و سرزمین دیلمون و همچنین الهه ماه سرزمین بحرین می باشد. ناگفته نماند که بطلمیوس از اعراب شرق عربستان تحت نام اعرابیا اندایمیون (اعراب قایقران ماهیگیر) یاد نموده است.

بهشت سومری یا سرزمین جاودانی دیلمون از نگاه سومری :

سرزمین دیلمون مقدس است
 سرزمین دیلمون پاک است
 سرزمین دیلمون پاکیزه است
 سرزمین دیلمون روشن است
 در دیلمون کلاغ سیاه نمی نالد
 مرغ وحشی ناله سر نمی دهد
 شیر کسی را نمی درد
 گرگ بره را نمی درد
 سنگ وحشی کودکان را نمی برد
 پرنده دست رنج بیوه زنان را نمیر باید
 هیچکس از درد نمی نالد
 هیچکس نوحه نمی خواند
 هیچکس سوگواری نمی کند
 کتیبه سومری - پیدا شده در شهر باستانی نیپور
 (کریم رص ۱۶۸-۱۸۱: هوک ص ۱۵۶)

اما افسانه سومری که با خواندن آن به شباهت های فراوانی حتی با باورهای امروزی پی می بریم افسانه انکی(Enki) خدای آب و نینهورساگ(Ninhursag) خدا-بانوی زمین است. این افسانه را با هم بخوانیم و شباهتها را ببینیم: سومریان معتقد به سرزمینی پاک و مقدس به نام دیلمون (Dilmun) بودند که مظهر روشنایی و پاکی و سلامتی بود. باغ مقدس که خدایان در آن زندگی می کردند. آنچه برای زنده ماندن این باغ لازم بود آب تازه بود که اوتو (Utu) خدای خورشید باید از زمین به آن باغ مقدس بیاورد. اوتو آب تازه را از زمین به باغ می آورد و همه ی باغ پر از میوه و سبزه و طراوت می شود.

همین موضوع آوردن آب از زمین برای تازگی و طراوت باغ مقدس در افسانه ی آفرینش در تورات (۲-۱۰) به این صورت آمده است: "اما آب از زمین بیرون می آمد و خشکیها را سیراب می کرد."

در این باغ بارور شده و پر طراوت نینهورساگ از سه نسل بانو-خدایان، ۸ گیاه مقدس پدید می آورد و می رویاند. اما انکی می خواهد که این ۸ گیاه مقدس را بخورد و فرمانبر او ایسیمود دوچهره آن ۸ گیاه مقدس را به پیش انکی می آورد و انکی یکی یکی آنها را می خورد:

"انکی در سبزه زار به اطراف می نگرد، به اطراف می نگرد"

انکی به فرمانبرش ایسیمود می گوید:

"من فرمان می دهم، من می خواهم درون آنها را دریابم،

این چه گیاهی ست؟ این چه گیاهی ست؟"

و فرمانبرش پاسخ می دهد:

"پادشاه من، این گیاه درختی است،

او گیاه را می بُرد. انکی گیاه را می خورد.

پادشاه من، گیاه عسل،

گیاه را می چیند. انکی گیاه را می خورد.

پادشاه من، گیاه وحشی کنار راهها،

گیاه را می بُرد، انکی گیاه را می خورد."

و متن ادامه دارد تا انکی هر هشت گیاه مقدس را می خورد. در اینجا نینهورساگ خشمگین و ناراحت می شود و انکی را به مرگ نفرین می کند و از صحنه ی ماجرا خارج می شود.

هشت عضو اصلی بدن انکی بیمار می شود و انکی به بستر بیماری سخت می افتد. سرانجام انلیل پادشاه خدایان موفق می شود تا نینهورساگ را پیش انکی بیاورد و تنها اوست که می تواند بیماری سخت انکی را درمان کند.

رویدادهای موازی و مشابه هم در ماجرای شکستن تقدس گیاه در بهشت سومری آشکار است. و بخاطر داشته باشیم که فاصله ی زمانی این اسطوره ها و برداشت توراتی آن به حداقل دو هزار سال می رسد.

این اسطوره در جایی مفصلتر ذکر گردیده است که ما آن را نیز قید می کنیم:

انکی ونین خورسگ:

بر اساس منظومه اسطوره ای آسمانی دیلمون محلی است مطهر، پاکیزه و درخشان. آنجا سرزمینی است که در آنجا به احتمال بیماری و مرگ وجود ندارد. آنجا شهری است که به فرمان انکی، خدای آنها آنجا مملو از آبهای شیرین و مزارع سرشار از غله شده، و بنابراین به "خانه اسکله های ساحلی سرزمین" شهرت یافته است. الهه نین خورسگ، "مادر سرزمین" از انکی باردار می شود، و پس از نه روز بارداری بدون تحمل درد و تقلا الهه نین مو را به دنیا می آورد. سپس انکی دختر خویش، نین مو، را باردار می کند، و او به همان شیوه مادر نین خورسگ، الهه ای به نام نین کوور را به دنیا می آورد. آنگاه انکی نوه خویش نین کوور را باردار می کند، و او الهه اوئو را به دنیا می آورد. الهه دیگری نام نین سیگ را باید به عنوان چهارمین تولد به جمع سه الهه بالا افزود. نین مو ونین سیگ با قضاوت از روی نامی که دارند (بانویی که به ثمر می آورند) یا (بانویی که سبز می کند)، به نظر می رسد الهه هایی باشند که فعالیت های آنها در اصل با گیاهان ارتباط داشته است. الهه نین کوور "بانوی کوهستان" یا شاید "بانوی جهان زیرین" الهه ای است که فعالیت های او ظاهراً به کار با سنگ منحصر بوده است و الهه اوئو به احتمال الهه ای است که فعالیت های او با لباس و به طور کلی پوشش ارتباط داشته است. انکی اکنون آشکارا خود را آماده باردار کردن نتیجه خویش اوئو کرده است که خورسگ،

مادر بزرگ، دخالت کرده و نصایحی را به او تو می دهد. او تو به احتمال طبق دستور نین خورسگ بر آن می شود که با انکی ازدواج نکند مگر آنکه وی برای او هدیه ای شامل خیار و سیب و انگور بیاورد. اگر این برداشت درست بوده باشد می بینیم که انکی از باغبانی خیار و سیب و انگور دریافت می دارد. باغبان به احتمال میوه ها را در برابر آبیاری به کمک سدها، کانالها، و محلهای کشت نشده در اختیار انکی قرار می دهد. انکی آنها را به عنوان هدیه برای او تو می آورد، و او تو با شادمانی او را پذیرا شده و با وی ازدواج می کند. به روایتی او تو را با شراب مست کرده و به کامجویی می پردازد. اما از این ازدواج به احتمال هیچ الهه ای متولد نمی شود. به جای آن به نظر می رسد ازدواج اینها منجر به رویش هشت گیاه متفاوت می شود که عبارت از: گیاه "درخت"، گیاه "عسل"، گیاه "الف هرز جاده"، گیاه "اَپَسَر"، گیاه "خار"، گیاه "چسب"، گیاهی که نام آن نا مفهوم است، و گیاه "درخت فلوس". و اکنون انکی مرتکب عمل گناه آلود می شود. او همانگونه که در **سرزمین مردابی** به پیرامون خویش می نگریست، متوجه هشت گیاه می شود و به احتمال مصمم می شود تا سرنوشت آنها را تعیین کند. اما به نظر می رسد که نخست می بایست قلب آنها را بشناسد، یعنی اینکه به احتمال می بایست آنها را مزه کند. بنا براین، پیک او ایسمود، هدای دو صورتی، هر هشت گیاه را می چیند و برای انکی می آورد، و او آنها را یکی پس از دیگری می خورد. الهه نین خورسگ که در واقع مسؤول به وجود آمدن گیاهان بالا بود، از کار انکی خشمگین می شود، او را نفرین کرده می گوید: تا زمانی که زنده است با "چشم زندگی" به او نگاه خواهد کرد، و با بیان این جمله بی درنگ نا پدید می شود. در نتیجه نفرین او چاهها و رودخانه ها خشک میشوند و آب در اعماق زمین پنهان میگردد. بی تردید در نتیجه نفرین او انکی به تدریج لاغر و نحیف می شود، و آنوئکی، خدایان "بزرگ" اما بی نام سومری، خاک می نشینند. در این مرحله **روپاه** برای نجات می آید. وی از انلیل، فرمانروای مجمع خدایان سومری می پرسد اگر نین خورسگ را به مجمع خدایان باز گرداند چه چیزی را به عنوان پاداش به وی خواهد داد. انلیل پاداش او را تعیین می کند، و **روپاه** با اطمینان خاطر به نحوی موفق می شود نین خورسگ را به مجمع خدایان در دیلمون باز گرداند. آنگاه نین خورسگ انکی در حال مرگ را بر فرج خویش نشانده از او می پرسد که در کدام عضو از بدن خویش احساس درد می کند. انکی عضوی از بدن را نام می برد که او را می آزارد، و نین خورسگ وی را آگاه می سازد که وی موجبات تولد خدایی را برای او فراهم آورده است. مفهوم این گفته آن است که تولد آن خدا موجب بهبود عضو بیمار خواهد شد. به همین ترتیب، نین خورسگ پرسش خویش را هشت بار تکرار می کند. هر بار انکی یکی از اعضای دردناک بدن را نام می برد، و نین خورسگ تولد خدایی در رابطه با آن را اعلام می دارد. سرانجام، به احتمال به در خواست نین خورسگ انکی سرنوشت خدایان تازه متولد را رقم زده و آخرین آنها به نام **انساک (یا انساکیل)** را به مقام "**خدای حامی دیلمون**" منصوب می کند.

معنی لفظی نام عمان نیز در رابطه با نام بحرین قابل توجه است که در اینجا در پایان مقاله آن را ضمیمه می نمائیم:

معنی نام کشور عمان:

نام کهن این کشور **مزون** آورده شده است که می توان آن را به معنی معانی ایرانی **سرزمین منسوب به ماهیگیران** یا **سرزمین مس** و به عربی **سرزمین قایق روی امواج دریا گرفت**. برای خود نام **عمان** هم می توان ریشه عربی به معنی مردم دارای **قایقهای شناور** در نظر گرفت؛ حتی در زبان فارسی نیز از نام عمان در شکل **اومان** چنین مفهومی مستفاد میگردد. چنانکه گفته شد بطلمیوس کل مردم منطقه سواحل خلیج فارس را با نام **اندایمیون** (بلم رانان دریا) یاد نموده است. بنابراین وجه مشترک دو نام کهن و کنونی آن همان **ماهیگیران قایق سوار** است. جالب است که نام ایرانی **بحرین** یعنی **میشماهیک** نیز در اسطوره دریانوردی موسی و یوشع و خضر با ماهی ربط داده شده و به معنی **سرزمین دارای ماهیان بزرگ** یا **بلم های بزرگ** گرفته شده است. اما در اساس از این نام ایرانی باید معنی **کشور ماه** (=مثنیه- ماهیک) اراده شده باشد چه در **بابل ماگور** یعنی قایق (نشانگر هلال ماه نو) نام معروفی بر **ناتار** یا **سین** یعنی ایزد ماه بوده است. به نظر می رسد **منات** (=الهه گردنده، خواهر اللات الهه خورشید) که همانند **ناتار** الهه تقدیر هم به شمار رفته، الهه معروف ماه عربستان بوده است چه در هندوستان نیز نام معبد **سومنات** را به معنی **ماه سرور** گرفته اند. بر این پایه نام کشور باستانی **مانانا** در کردستان و جنوب آذربایجان و همچنین نام **منامه** پایتخت بحرین را می توان از ریشه اوستایی **ماون**- گهه یعنی **ماه گرفت** و آنها را به ترتیب **کشور ماه** و **سرور ماه** معنی نمود.

آپسو و تیامات اساطیر سومری اصل آدم و حوای تورات و یمه و یمی اوستا و وداها هستند

نگارنده قبلاً اساس اسطوره آدم و حوای تورات را همانند بسیاری از محققین اساطیر ادیان صرفاً مأخوذ از اسطوره سومری آدایا (پدر موجب فناپذیری انسانها) می دانستم ولی آدایا(علی القاعده آداما) خادم معبد و ماهیگیر و نخستین انسان میرا و موجب فناپذیر شدن انسانها است و زنی همراه وی نیست. اما در اسطوره آپسو(خورشید جهان زیرین= یمه خشنه، جمشید اوستا و وداها) و تیامات(اما اوشوم گالانا= دوشیزه روزی دهنده، یمی=همزاد) زن و شوهر در کنار هم ظاهر میشوند. آپسو نظیر آدم، بی خیال و خواب آلود است؛ انا(خدای مارشکل زمین= اژی دهاک پدر، پدر اژی دهاک پسر=مردوک) آپسو(یم ایزد دریای فینقیها) را به خواب عمیقی فرو برده و به قتل میرساند(بنا به تورات در این حالت حوا را از دنده وی خلق می کند)، اما این امر باعث نابودی ماهیت آپسو نمیشود و فقط او را بی اراده می کند. بنابراین آپسو(مشیه) در جهان زیرین می ماند و جهان فرودین جایگاه انا/انگی مار شکل، "سرور آپسو" می شود. نامهای آپسو(ابزو، مشیه) و تیامات(به زبان اوستایی یعنی مادر جهان زیرین، یمی/مشیه) در زبان سومری همچنین به معنای پدر آب و مادر حیات هستند که این معانی آنها را با آدایا قایقران و ماهیگیر و همچنین حوا(از ریشه حی و حیات، یا مطابق اصل آحوا یعنی آب) مربوط می سازد. در اسطوره همچنین از آپسو(مشیه) و تیامات(مشیه) به سان دو دریای آبهای شیرین و شور اطراف جزیره دیلمون (بحرین= دو دریا) اراده شده است. در تصاویر کتیبه های بابلی تیامات غالباً به شکل آنزو (سیمرغ نیمه شیر نیمه عقاب، خدای دانای باد و توفان بومیان دیرین فلات ایران) تصویر شده است. در بابل با الهام از اساطیر آپسو و تیامات و همچنین اسطوره فریب خوردن از خدای مارشکل(انا) و میرا شدن آدایا (آدم) و التقات این دو داستان آدم و حوا پدید آمده بوده است چه در یکی از آثار باستان شناسی بابلی نقشی از آدم و حوای در حال خوردن سیب و مار خردمند و فریبکار حاضر در صحنه به تصویر کشیده شده است که توضیح آن نه در کتیبه های بابلی بلکه در تورات، سفر پیدایش، در اسطوره آدم و حوا نقل شده است. جالب است نام تیامات به معنی سامی عربی آن یعنی حیوان ماده گرسنه سرزمین یخ زده به اسکاندیناوی رسیده است و به نام بیمیر نخستین غول خدای به شمار رفته است که از طریق شیر خوردن از پستان گاو نخستین انوزومپلا(الهه مادر/زمین) در سرزمین یخ بسته (=فریقیه در فلات آناتولی) رفع گرسنگی می نماید و از پستان گاو انوزومپلا (=شایسته مواظبت، مادر/ الهه گاو شکل کوهستان تانوروس) چهار رود بزرگ جاری میگردد که لابد همان چهار رود توراتی باغ اادن(هلال خضیب) یعنی فیشون (عاصی)، جیحون(جیحان) دجله و فرات هستند. شکلی از نام این الهه گاو شکل اسکاندیناوی در زبان سامی عبری به معنی صاحب ابریزها است. نام ایمریا/یمه/آپسو در اساطیر یونانی به صورت کیمیریا (زمستانی) ظاهر گردیده که اعضاء سه قسمتی بدنش ترکیبی از شیر و بز و مار است. برای آشنایی مختصر با اصل سومری داستان پدید آمدن خدا/انسانها در اینجا مطالبی را به نقل از فصلنامه علوم انسانی، شماره ۱، نقل می نمایم:

۲ . ۱ . نمونه هایی از اساطیر کهن

قبل از اظهار نظر درباره تعریف فوق، بهتر می بینم، توجه خواننده را به سه نمونه از اساطیر جلب کنم؛ خواننده بعد از خواندن نمونه ها و دقت و تأمل در آنها خود با قضاوت های بهتر، نویسنده را در ادای حق مطلب یاری خواهد کرد. نخستین مثل را از «منظومه آفرینش بابلی» می آورم. من البته بخشهایی از منظومه را در پی هم می چینم: «هنگام که نه آسمان بود، نه زمین، نه ژرفا، نه نام. هنگام که آپسو^(۱۳) تنها بود و تیامت^(۱۴) ... به آن هنگام که هیچ ایزدی نبود، ... در آن سراسر که لحظه تصمیم فرا می رسد و سرنوشت آیندگان رقم می خورد؛ او باز یافته شد، آن خردمندترین، کسی که در عمل نخست مطلق گراست؛ او در مگاک ژرف باز یافته شد، مردوخ، در قلب آبهای شیرین زاده شد. مردوخ در دل «آبهای شیرین و مقدس» آفریده شد. ... «کدامیک از ما در نبرد بی پرواست؟ مردوخ قهرمان! تنها او چندان زورمند است که می تواند خونخواه باشد.» ... آنگاه آنان جادوکنان، شبحی را در برابر او ظاهر کردند و به مردوخ، آن نخست زاده فرزند گفتند: «ای خداوندگار، کلام تو در میان ایزدان حکمیت دارد، نابود می کند، می آفریند: آنگاه سخن بگو و این شبح ناپدید خواهد شد باز به سخن درآی، دوباره ظاهر شود.» ...

مردوخ بر توفان، گردونه موحش خود سوار شد، کمر بریست، چهار تن از گروه مخوف را به یوغ افکند، چهار تنی که دارای دندانهای تیز و زهرناک بودند؛ کشنده، بی رحم، پایمال کننده، شتابگر که بر هنرهای تاراج و فنون کشتار آگاهی داشتند.

او آن در هم شکننده را بر جانب راست خود گمارد که بهتر ستیزه گر است؛ بر جانب چپ خویش خشم جنگجو را گمارد که دلیرترین افراد رامی ترسانند. این زره را به خود پیچید، خشونت رو به ازدیاد، هاله ای موحش؛ با کلامی سحرآمیز لبهایش را به هم دوخت؛ گیاه شفابخش کف دستش را فشرد؛ خداوندگار رهسپار شد، به سوی خروش فراز رونده تیامت گام برداشت ...

خداوندگار تور افکند تا تیامت را به دام بیاندازد، و ایمهولو^(۱۵) از پس آمد و بر چهره تیامت ضربت زد. وقتی یامت خمیازه کشان دهان گشود تا وی را فرو بلعد، او ایمهولو را پیش راند تا دهان تیامت بسته نشود؛ پس باید از آن طریق به شکمش فرو رفت؛ لاشه آماس کرده اش منفجر شد؛ تیامت خمیازه کشید و اکنون مردوخ تیری افکند که شکمش را درید، احشانش بیرون ریخت و زهدانش گسیخت...
... خداوندگار به استراحت پرداخت؛

به آن پیکر غول آسا خیره شد. اندیشید که چگونه از آن استفاده کند و از آن لاشه مرده چه بیافریند، نخست آن را چون صدف حلزون دوکپه ای از هم گسیخت، با نیمه فوقانی اش گنبد آسمان را ساخت. نرده را فرو کشید و نگهبانی بر آنها گذاشت تا هرگز نگرینند... فراخی آسمان را گسترده... سال را اندازه گرفت...

در میان دنده های تیامت، دروازه هایی به سمت خاور و باختر گشود... درخشش جواهر را به ماه داد، همه شبها را بدو بخشید... آنگاه مردوخ به تیامت باز نگریست؛ از دریای تلخ، کف برگرفت... با دستهای خود ابرها را به واسطه میغ بخار آلود گسترده؛ راس آب را به سمت پایین فشرد. کوهها را بر آن انباشت و چشمه هایی باز گذاشت تا جاری شود. فرات و دجله از چشمهای تیامت سرچشمه گرفت... مردوخ تن بشست و جامه های تمیز پوشید؛ چه، او شهریار آنان بود... هاله ای گرد سر داشت. در دست راست گرز جنگی در دست چپش عصای صلح بود... او خداوند ماست؛ بگذار او را با نامهایش درود گوئیم؛ بگذار او را با پنجاه نامش درود گوئیم؛ نخست مردوخ، او فرزند خورشید، و نخستین انفجار خورشیدی است... او انسان را آفرید. موجودی زنده، که برای او کار کند؛ و ایزدان، آزاد و رها گام بردارند؛ بسازند و بشکنند. عشق ورزند و رها شوند...»^(۱۶)

نامهای ارمنستان در زبانهای رسمی هیتی (نسیلی و لوویایی) به معنی سرزمین ماه بوده اند

در اساطیر ارمنه که در تاریخ ارمنستان موسی خورنی مورخ معروف ارمنی عهد قباد ساسانی منعکس شده است. مواردی هست که به واسطه جوانب اساطیری مکتوم مورد بررسی دقیق قرار نگرفته است. نگارنده قبلاً از بررسی اساطیر ایرانی بدین نتیجه بودم که سرزمین سائینی اوستا (یعنی سرزمین سیمرغ/عقاب) همان ارمنستان است که علی القاعده خود در زبانهای هندوایرانی و سکایی به معنی سرزمین جایگاه عقاب(ار=آله) می باشد. ولی اخیراً با توجه به نام خدایان لوویایی و هیتی (ماه در زبان هیتی لوویایی) و سیون(سون، سین، سوئن=ماه) در یافتن که این نامها در آسیای صغیر عهد باستان و در اصل به معنی سرزمین ایزد ماه بوده اند. از اینجاست که موسی خورنی نام خدای بزرگ ارمنستان را آرامازاد(ماه خدای دانا) یاد داشت نموده است ولی از چهار شکل ارمنی وی صرفاً به ذکر کند آرامازاد(اهورا مزدای تاس، سمبل کرکسی وی) بسنده میکند. این نشان میدهد که شکل عقاب اهورامزدای ایرانیان در این رابطه نقشی بازی کرده است. لایب اشکال دیگر وی شیر و ببر یا پلنگ بوده است چه اهورامزدای بومیان دیرین فلات ایران یعنی آنزو(به سومری یعنی بزرگترین و وسیعترین) به صورت نیمه شیر و نیمه عقابی عظیم به شمار می رفته است. از سوی دیگر این نام به صورت آنزو در زبان سومری به معنی رقم سی یعنی عدد مخصوص ماه است. از اینجاست که خدای ماه ارمنه با اهورامزدای ایرانیان(که مشابهت تامی با آرامازاد داشته) و ژئوس یونانیان(خدای آسمان که عقاب پرندۀ توتمی وی به شمار میرفته است) و سین بابلیان(یعنی خدای ماه) معادل گرفته شده است. از اینجاست که استرابون جایی از پرستش ماه در مرزهای ایبری (گرجستان) سخن میراند و جای دیگر نام ولایت بزرگی در قفقاز را سونیس (ماه) می نامد، که این نام همان است که در اوستا در شمار پرستندگان دین راستین(اشا) به صورت سائینی یعنی سرزمین عقاب یاد شده است. جالب است که منابع هیتی از سرزمینی به نام کاشکا (به هیتی یعنی سرزمین ماه=خالدی، هوریایی) در سمت ارمنستان کوچک یاد میکنند که بی شک منظور همان ارمنستان اولیه است. خود ارمنه نام کهن هیتی این سرزمین یعنی کاشکا را فراموش کرده ولی نام لوویایی/ایرانی ارمنستان را محفوظ داشته اند. نام دیگری که ارمنه بر اساس اخبار موسی خورنی به سرزمین کهن خود میدهند هایک است که مسلم به نظر میرسد از ریشه کلمه ارمنی هاو یعنی عقاب(سین مرغو، سیمرغ) اخذ شده است. در زبان عربی که نماینده زنده بزرگ زبانهای سامی کهن است، این نام به معنی مگاک و دره ژرف(نشان ولایت آنان یا خدای بابلی انا/انکی) است. از اینجا می توان چنین نتیجه گرفت که سامیان نام هایک را با انکی/اِنا یعنی ایزد آبهای ژرف مطابق می گرفته اند. جالب است که خود نام آرامو در زبان کهن مصری به معنی پرندۀ آتش خدایی (سیمرغ آتش، فوئه نیکس/قفئوس) است. اسطوره ایرانی پرورش زال (به سومری یعنی پرندۀ آتش به فارسی یعنی عقاب=دال) در آشیانه سیمرغ نیز اشاره به همین معنی دارد. بنابراین کوه بلندی که مسکن سیمرغ به شمار می آمده، در اصل نه البرز تهران (یعنی کوه بلند) بلکه همین کوه آرات و همچنین مطابق منابع کهن بابلی کوهی به نام کارنول (بزکوه) در جنوب غرب ایران بوده است. به هر حال از آنجاییکه منابع هیتی از مردمان مخاصمی به نامهای هایاسا (سرزمین مردمان عقاب پرست) و آزی (پرستندگان مار/انکی/اِنا، ماریان خبر هرودوت) در سمت سرزمین کاشکا (ارمنستان کوچک) یاد میکنند؛ لذا نام هایک ارمنه نیز عهدش به ماقبل تاریخ می پیوندد. ماریان ارمنستان را خود موسی خورنی تحت همین نام و نیز زیر عنوان ویشپازوئر (یعنی ازدها زادگان سمت کوه آرات) معرفی نموده است. موسی خورنی در شجره نامه نخستین انسانها می آورد که ترگوم (تارخونتا/ پدر عالی یا فاتح در جایگاه هوا خدای هیتی) در مقام پدر هایک است. در واقع آنزو/سیمرغ بومیان کهن فلات ایران نیز در اصل هوا/خدا به شمار میرفته است. از معنی لفظی ارمنستان و کاشکا (یعنی سرزمین ماه) معلوم

میشود نام **کسیسوتریوس** خبر موسی خورنی (نوح ارمنستان/اوتناپیشتم که به یاری و راهنمایی انکی از طوفان بزرگ جاودانه بر جای ماند) در اصل **کوسوه سوتروس** یعنی **ناجی سرزمین ماه بوده** است که طبق روایت موسی خورنی در سرزمین ارمنستان کشتیرانی نموده است. نا گفته نماند که کشتی در ادبیات کهن خاورمیانه کنایه از ماه نو/هلال بوده است. نظر به اینکه نام کوه آرات در منابع عهد اسلامی **حارث** (کوه بزرگ، در اصل **هایاسا/هایک**) و در اوستا **مزیش ونت** (کوه بزرگ)/**ماسیس** (به زبان سانسکریتی / مادی / سکایی یعنی **ماه**) ذکر شده است. مسلم به نظر میرسد خود نام کوه آرات (در اصل یعنی کوه خدا) به معنی کوه سرزمین اورارتو (آلارود، نائیری یعنی سرزمین رودخانه های خوب و فراوان) و همچنین با نام ایرانی **آله اوروت** (یعنی کوه عقاب بزرگ) برابر میشده است. بنابراین از کشتیران افسانه ای کوه آرات یعنی نوح (ناجی/منجی/تسلی دهنده) در اصل خود ایزد قبیله ای ارمنه یعنی **هایک/آرامازاد/سائینی** (ماه/سیمرخ) مراد بوده است. در اخبار موسی خورنی سه پسر کسیسوتریوس در جایی با اسامی **زروان** (پیر، بزرگتر)، **تیتان** (با حافظه) و **هایه تسوته** (ایزد آتش زیر زمینی، منظور ارتاوازد ارمنه/کمبوجیه سوم معروف به محبوس جاودانه جهان زیرین) و جای دیگر تحت اسامی **زروان** (پیر)، **تاروان** (جوان) و **سام** (والامقام) ظاهر میشوند که در اساس همان **سلم** (مگابرن ویشتاسپ پسر خوانده بزرگ کورش) و **ایرج/گنوماته** بردیه/سپیتاک زرتشت (داماد و پسرخوانده کوچک کورش) و **تور** (کبوجیه سوم پسر واقعی کورش/فریدون) هستند که در تورات در مقام پسران نوح (ناجی/منجی) تحت نامهای **سام** (والامقام)، **یافت** (تتومند) و **حام** (تند مزاج) یاد شده اند. از این جاست که می بینیم در اوستا فریدون/ثرائی تئون (کورش سوم جهانگشا) در مقام **نوح** (ناجی/منجی) مرغ کشتی/قایق به نام **پائورو** (به اوستایی یعنی **مرغ راهنما/سیمرخ**)، به ودایی یعنی **کبوتر دور پرواز**) را برای پیدا کردن خشکی به پرواز در می آورد و وی سه روز و سه شب در آسمان می ماند و قادر به پیدا کردن خشکی نمیشود ولی سر انجام وی به کمک الهه آبها ناهید قادر به انجام این امر میگردد. در اسطوره **اوتناپیشتم** یعنی ناجی/منجی بابلیها و **نوح** تورات نیز از این **کبوتر دور پرواز** کشتی عهد طوفان بزرگ یاد شده است. نظر به نام اورارتو در زبان سامیان اکدی یعنی **وراشتو** (به سومری یعنی جزیره بر نشستن کشتی منجی، که نزد اکدیان اورالت تلفظ میشده) می توان آن را در زبان سامی عربی به مفهوم عامیانه آن یعنی جایگاه نشستن کبوتر یا کبوتران (**ورشان**) معنی نمود. لابد از همین مفهوم عامیانه است که اسطوره بر نشستن کبوتر و کشتی اوتناپیشتم/نوح بر فراز کوه آرات و داستان پرورش ملکه سمیرامیس (علی القاعده یعنی از قبیله قفقازی سئورومات=مادرسالاران قداره بند و زرهپوش)- که در اساطیر با ارمنستان و آشور و خانواده سپیتاک زرتشت مغ سئورومتی جنوب قفقاز مربوط گردیده است- ساخته شده است. چه کتسیاس مورخ یونانی عهد هخامنشیان در مورد خاستگاه قفقازی این ملکه آشوری می آورد: "سمیرامیس به وضع معجزه آسای زاده شده و توسط الهه آشوری در **کتو** (لانه پرندگان، منظور ارمنستان) رها شده، با کبوتران پرورش یافته بود". قابل توجه است که در زبان سومری کلمه **ماسونا** -که یادآور نام **موسی** در یانورد قرآن و موسی در صندوق رها شده رود نیل است- به معنی قایق ژرف می باشد. این نام در زبان سانسکریتی / میتانی / سکایی به معنی منسوب به سرزمین **ماه** (ارمنستان) را می دهد. لابد بر اساس همین شواهد و قراین بوده است که اسطوره بر نشستن کشتی نوح بر فراز کوه آرات (=اورارتو یعنی سرزمین کوهستانی) پدید آمده است.

مطابق خبر بروسوس مورخ کلدانی و یونانی عهد سلوکیان نخستین خدیو زمین **آلاروس** (خدای اورارتو یعنی سرزمین بستر رودخانه ها= سرزمین منسوب به خدای آبهای سومری و هوری **ینا / آیانوس**) نام داشته و دهمین خلف /پادشاه وی **خیستروس** (هوخستره/کی آخسارو، پادشاه مادی فاتح اورارتو و آشور) است که در عهد وی طوفان بزرگ (منظور ویرانی جاودانه امپراطوری بزرگ آشور) روی داده است. طبق روایات پهلوی وصلتی بین پسر کی قباد (نخستین پادشاه

ماد و متحد اورارتو) یعنی کی اپیوه (اوپیته) با خاندان پادشاهی اورارتویی صورت گرفته بود. به هر حال نزد ارامنه از خدای سرزمین آلاروس (آلارود خبر هرودوت) همان خدای قبیله ایشان هایک (آله-ماه) اراده شده است. موسی خورنی نام اخلاف هایک را به ترتیب پدر و پسری تحت اسامی آراما نیاک (نیای سرزمین ماه= ارمنستان)، آرامانیس (ماه مقدس و با شکوه) آماسیا (ماه نیک)، گقام (گردنده تیز رو منظور ماه)، هارما (دارای رمه های خوب= لقب سپیتمه جمشید پادشاه قفقاز و ولیعهد و داماد آستیگ)، آرام (آرامش دهنده سرزمین ماه، که به جای آرامو بنیانگذار حکومت اورارتو، تلیپنو [تموز بابلی] به معنی لفظی خدای اصیل کشاورزی [= آرامه] هوریان، کی آخسارو فاتح اورارتو، سپیتمه جمشید پادشاه ولایات قفقاز و قاتل وی یعنی کورش سوم/آرای بزرگ است) و آرای زیبا (که بیشتر به جای سپیتاک زرتشت پسر سپیتمه جمشید زیبا و پسر خوانده و داماد کورش/آرای بزرگ= آرامو می باشد) آورده است. ناگفته نماند به احتمال زیاد معنی لفظی لاتینی نام پارسی کورش (ذوالقرنین) یعنی آریس (قوچ) در پدید آمدن نام اساطیری آرای ارامنه دخیل بوده است.

در اینجا برای آشنایی با نظریات مقدماتی محققان پیشین خلاصه نظریات ایشان را قید می نمایم که خواهیم دید دانششان با توجه به شرایط زمانی عمیق نرفته بوده است.

مقدمه ای بر تاریخ دیرین ارمنستان: محقق محسن کوهساری (پژوهشگر تاریخ، از دبیران استان گلستان) برخی کشورها نامشان را از نژاد قومی که در آن سرزمین زندگی می کنند، گرفته اند؛ ولی نام برخی دیگر، ارتباطی به نژاد فعلی ساکن آن ندارد. به این ترتیب ممکن است آن سرزمین از قبل نام، نژاد پیشین و یا یک مکان در آن کشور داشته است و ساکنان جدید همان اسم را پذیرفته اند.

بر اساس باور موسی خورنی [Moses Khorenatsi]، ارمنیان از نژاد اورارتویان هستند و وجه تسمیه ی آن ها از نام پادشاه اورارتویی، آرامو، گرفته شده است: «او [آرام] اینگونه توانمند و نامدار گردید، لذا تا امروز نیز مردمان کشورمان را به او می شناسند». (۱) بیشتر مورخان ارمنی شناس معاصر این نظریه را رد کرده اند؛ هر چند ممکن است ریشه هایی از حقیقت را در دیدگاه موسی خورنی پیدا کنیم و آن ارتباط نام ارمنیان با آرامو، شاه اورارتویی، است. احتمالاً این عنوان یک مکان جغرافیایی بوده، که بعدها منابع آن فراموش و یا گم شده است.

آرنولد توین بی [Arnold Toynbee] اعتقاد دارد که ارمنیان همان موشکیان [Mushkian] هستند یعنی مهاجران فریگی [Phrygian] که همراه هایک به این سرزمین آمدند. سپس وی محل سکونت این قوم را به یک مکان اورارتویی «اورمنیو- نی» [Urmeniuh_ni] ربط می دهد؛ زیرا منوآ، شاه اورارتویی، در کتیبه ای از این محل در همسایگی موش [Mush] نام می برد که آن را فتح و با خاک یکسان کرده است. او همچنین نام ارمنیان را از اریمنا - پدر روسای سوم که از آخرین شاهان اورارتویی بود - می داند، وی در پایان نقل می کند، احتمالاً این نام از کلمه ی آرومانی [Arumani] آمده است که از نژاد آرامیان [Arameans] بوده اند. (۲) در گفتار توین بی دیدگاه های مختلفی بیان شده که هیچ یک از آن ها توسط پژوهش های باستان شناسی و یا تاریخی ثابت نشده است.

نلبندیان [Nalbandian] در کتابش می نویسد، در قرون هفتم و هشتم ق.م. اقوام تازه ای اورارتو را مورد تاخت و تاز قرار دادند و آن سرزمین را فتح کردند. بر طبق گفته های هرودت مردمانی که اورارتویان را برانداختند، از فریگیه آمده بودند و به ارمنیان مشهور شدند. سپس این قبایل هند و اروپایی زبان شان را بر اورارتویی ها تحمیل کردند و از اختلاط این دو قوم، ارمنی اورارتویی، ملت جدید ارمنی پدید آمد. (۳) وی از یک طرف روایت هرودت را بدون اثبات تصدیق می کند و از طرف دیگر بر طبق اظهار وی چگونه امکان دارد ملتی که از آن هیچ خط و دست نوشته ای به دست نیامده، زبانش را جایگزین قومی کند که دارای زبان مشخصی بوده و از آن ها کتیبه های زیادی به

دست آمده است. به هر حال از نوشته‌ی نلبندیان می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که ارمنیان از امتزاج بخشی از فریگی‌ها با اقوام بومی به وجود آمده‌اند.

اما گروسه [Grotseh] مدعی است که مقارن سال ۱۲۰۰ ق.م. بخشی از اقوام تراکیه ای [Tracie] به داخل آسیا نفوذ کردند. آن‌ها تحت نام فریگی‌ها با هیتی‌ها آمیخته شده و در فلات آناتولی پخش و ساکن شدند؛ سپس سیطره خود را در جنوب تا کیلیکیه و در شمال تا هویاک [Hoyak]، «پایتخت پیشین هیتی‌ها، بغازکوی»، گسترش دادند. این فریگی‌ها همان قومی هستند که منابع آشوری آن‌ها را موشکیان نام نهادند. در سال ۶۷۷ ق.م. پادشاه آشور، آسارهادون [Assarhaddon]، کیمریان را که تا حوالی توشپا [Tuspa] نفوذ کرده بودند، شکست داد. سپس گروه کیمریان وارد آناتولی شدند و بین سال‌های ۶-۶۷۵ ق.م. باقیمانده‌ی حکومت فریگیان را از بین بردند و به فرمانروایی‌شان پایان دادند. پس از مدتی، کیمریان از ادامه‌ی فتوحات عاجز ماندند؛ ولی فرمانروایی فریگیان دیگر احیا نشد. بنابراین گروهی از فریگیان-مردمانی که به ارمنیان شهرت یافتند- اینگونه پا به عرصه‌ی هستی گذاردند. (۴)

نظریه‌ی دیگری نیز وجود دارد که به موجب آن، برخی مورخان نام ارمنیان را برگرفته شده از قوم هایاسا [Hayasa] می‌دانند و بر این باور هستند که منشأ ارمنیان از اقوام بومی این سرزمین گرفته شده است. «در قرن چهاردهم تا سیزدهم هیتی‌ها در کوه‌های شمال ارمنستان با اتحادیه‌ی قبیله‌ی ای هایاسا - آززی [Azzi] درگیری مسلحانه پیدا می‌کنند. این اقوام احتمالاً از نژاد هند و اروپایی هستند؛ زیرا بر پاره‌ای شواهد، زبانشان به زبان هند و اروپایی نزدیک است.» (۵) نام هایاسا نمی‌تواند این نظریه را که منشأ ارمنیان از اقوام بومی غیر هند و اروپایی است، تقویت کند؛ چون مهاجرت فریگی‌ها به شرق آناتولی از سال ۱۲۰۰ ق.م. آغاز می‌شود: «پادشاهی هیتی‌ها در حدود سال ۱۲۰۰ ق.م. به پایان رسید، چون گروه‌هایی از فریگی، تراکیه و دیگر مردمان بالکان، توسط ایلیریان [Illyrians] به درون آسیای صغیر رانده شدند. . . . وقتی که موج‌های مهاجرت متوقف گشت، مشخص شد که فریگی‌ها در غرب و موشکیان در شرق وارث اصلی امپراتوری هیتی‌ها گردیده‌اند.» (۶)

در پایان اینگونه نتیجه گرفته می‌شود که ارمنیان از شعبه‌ی غربی نژاد هند و اروپایی، بخشی از فریگی‌ها، بودند که به تدریج بر فلات و دشت ارمنستان مسلط شدند و با اقوام بومی این سرزمین (هوری، هیتی، اورارتویی و . . .) امتزاج یافتند. به طوری که در قرن ششم ق.م. توانستند قوم غالب شوند و تمام این سرزمین را تحت سیطره‌ی خویش درآوردند؛ اما در مورد نام ارمنیان باید گفته شود که از دوران‌های بسیار دور، منطقه‌ای مشخص و معین از آناتولی عنوان ارمنیه داشته است و مردمی که ما آن‌ها را ارمنیان می‌نامیم از غرب به این ناحیه مهاجرت کرده‌اند. نام ارمنستان شاید از بخشی که این مهاجران اول بار به آنجا گام نهادند یعنی «آرم» [Arm] با پسوند «ینی» [Ini] گرفته شده باشد و به طوری که واژه‌ی هاپیک که ارمنیان خود را به آن نام می‌نامند باید نام سرزمین و مردم مشرق آناتولی باشد که در اسناد هیتی به نام هایاسا خوانده شده است. (۷)

(۱) خورناتسی (خورنی)، موسس (موسی)؛ تاریخ ارمنیان، ترجمه و مقدمه و حواشی و پیوسته‌ها از ادیک باغداساریان (۱. گرامتیک)، تهران، ناشر مولف، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۶۷.

(۲) Gurun . Kamurun : " Armenian File " . Ankara . 1982 Int : WWW . mfa . gov . tr / grupe / eg08 / default .

(۳) Ibid . P . 10 . htm P . 7 (4) . Ibid . P . 12 . (۵) نوری زاده، احمد؛ تاریخ و فرهنگ ارمنستان، تهران، نشر چشمه،

چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۱۴. (۶) Gurun : " Armenian File " . P . 14 . (۷) فرای، ریچارد. ن؛ میراث باستانی ایران، مترجم:

مسعود رجب نیا، تهران، نشر علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، ۱۳۷۷، ص ۱۰۸ و ملکی، آنوشیک؛ هند و اروپائیان - ارمنیان، مجله پیمان، تهران، زمستان و بهار ۸۱-۱۳۸۰، شماره ۲۰، ص ۶۴.

تأثیر اساسی و بزرگ اساطیر دینی مصر در فرهنگ دینی کهن یهود و مسیحیان

اسطوره معروف مصری **اوزیس** (ملکه اریکه نشین) و **اوزیریس** (پادشاه اریکه نشین) حاوی مطالبی است که نشان می‌دهد یکی از منابع اساطیری معروف و اساسی داستان خدا-برادران نامتجانس **اهورا مزدا** و **اهرمین**، خصوصاً اساس اسطوره خواهر و برادر تخت سلطنت نشین **همزاد جمشید** و **جمی** یادگار بزرگ فرهنگ مصریان کهن در دین و اساطیر و سنن ایرانیان باستان است: اسطوره بر این اساس است که پسر و دختر الهه آسمان (نوت) و ایزد زمین (گب) یعنی **اوزیریس** و **اوزیس** با هم ازدواج میکنند و **ست** (خدای ویرانی و صحرا و آشوب) برادر آنها و نابرداری یا عموی **هوروس** (ایزد خورشید دور دست = هییریون یونانیها) این امر را نمی‌پسندد و اوزیریس را به قتل می‌رساند. بعد از آن **اوزیریس**، خدا/پادشاه جهان زیرین میگردد. در اساطیر کهن هندو ایرانی این دو تحت عناوین خواهر و برادر **همزاد جمشید** (یمه/جم درخشان = همزاد مذکر) و **جمی** (همزاد مؤنث) یاد میشوند که از این میان یمه (جمشید میمرد یا بدست اژدهاک = پادشاه **مردوک پرست** کشته میشود) و در خدا/پادشاه جهان زیرین میگردد. چه نام پدر اینان یعنی **ویوسوست** یا **ویونگهونت** (خورشید دور درخشنده) در وداها و اوستا به وضوح با **هوروس** مصریان به معنی لفظی (خورشید دور دست) مطابقت دارد. پیداست خود نام **هوروس** همچنین یادآور نام **اهورا** ایرانیان به معنی خالق است و لابد با آن معادل گرفته شده است. مسلم به نظر میرسد نبرد و ستیز بی امان **هوروس** با برادر بزرگ همزادش **ست** (خدای ویرانی و آشوب) منشأ اسطوره ستیز خدایان بزرگ و همزاد خیر و شر ایرانی یعنی **اهورامزدا**ی سیمرخ شکل و با **اهرمین** ماروش است. در نزد مصریان هم **هوروس** و هم **ست** با سری به شکل پرنندگان تصویر گردیده اند. خصوصاً شاهین (سائینی اوستا، سیمرخ) سمبل **هوروس** و مار یکی از موجودات منسوب به **ست** است که در نزد ایرانیان با توجه به سمبلهای مار/اژدهای خدایان بزرگ بابلی یعنی **انکی** و **مردوک** به جای **ست** مرغ سر آورده شده است. تصاویر دایره بالدار مصری که در مصر و آثار باستانی فارس دیده میشود. نشان از علاقه خاص ایرانیان بدین سمبل مخصوص ایزدان خورشیدی مصر یعنی **هوروس** و **رع** می باشد. جالب است نام **هرمس** (=ستون) خدای معروف یونانی/مصری و همچنین نام **اهرام** ثلاثه معروف مصر با **ست** خدای مخصوص مصر علیا که اهرام ثلاثه را در خود جای داده، مترادف است. گرچه از **هرمس** مصریان/سامیها در اصل خدای شیروش/سفنیکس شکل **حائورون** مصریان / کنعانیان مراد بوده است. مصریان بعد از پس راندن هیکسوسهای پرستنده **موسه/موسی/میثه** (میثره، خدای قبیله ای میتانیان حاکم بر اتحادیه قبایل هیکسوس، خدای جنگ و خورشید و عهدو پیمان = **هرمس ایرانی**)، خدای بزرگ ایشان را با **ست** (خدای ویرانگری) معادل به حساب آورده اند. تورات و قرآن به درستی نام آخرین فرمانروای هیکسوسی و مخاصم مصری او را با عناوین **موسی کلیم الله** و **فرعون** برادر خوانده **موسی** معرفی نموده اند چه اینان به ترتیب **کاموسه** (همکلام میثه) و **اخموسه** (برادر موسی) نام داشته اند. قرآن **هیکسوسها** (=پادشاهان بیگانه) را تحت نام **اصحاب الرأس** (پادشاهان چوپان) یاد نموده است.

سوی دو مورد فوق در فرهنگ اساطیر ایرانی- بر خلاف همسایگان یهودیشان که خیلی از ایشان تأثیر پذیرفته اند- به سادگی تأثیر از اساطیر مصر باستان در نمی‌یابیم. این دو مورد هم باید غیر مستقیم توسط مرمان آسیای صغیر به ایران رسیده باشد. از این موارد ناب در فرهنگ تورات و یهود نامهای اساطیری **صهیون** (کوه ازدحام)، **جهوت** (زهوتی)، ایزد ماه که ریشه مصری نام **زئوس** یعنی در اصل خدای رع یونان هم هست)، **تور سینا** (کوه ایزد گاو شکل ماه)، **یهوه** (ایزد ماه) است که در ستاره **داودی** شش پر ماه در درفش یهود تصویر شده اند. جالب است که نام ایزد ماه و خرد و

جادوگری مصریان یعنی **جهوتی(تهوتی، طاغوت اعراب باستان)**، توٹ یا زهوتی متضمن ریشه نام **یهود** است. در این رابطه بسیار قابل توجه است که اسامی اساطیری دیگر کوه مقدس **تور سینا**، یعنی **صهیون** (سیون، به اکدی)، **قرقیسیا** (کیر-کوسیا به عبری/هوریانی)، **آرماختون** (به لوویایی/یونانی) هم جملگی به معنی **کوه سرزمین "ایزد ماه(یهوه صبایوت)"** می باشند. از موارد قابل ذکر دیگر نام **خَوا** (مادر الهه) است که در معنی الهه هوا و دم با الهه مادر مصری **سرکت** مشترک است. در باب اشتراک و تأثیر و تأثر مصریان با بابلیان گفتنی است. به نظر میرسد نام **ایزد** معروف بابلی **نبو(=اسماعیل، نیای اساطیری عرب)** که همچنین **نینورتا/حائوران/ملقارت/رشپ شولمان/نین گیرسو(خدای شیر فش=به عربی هرمس و صاحب گرز و پهلوان سفرهای جنگی)** نامیده شده است، علی الاصول از لقب مصری وی یعنی **نب آهایو(جنگجوی بزرگ)** اخذ شده است چه این همان خدا/پهلوانی است که نزد یونانیها تحت نام **هراکلس** (پهلوان معروف، حائوران/حائورون کنعانی) دارای گرز و خفتان از پوست شیر بومی شده است. در سنت دینی مسیحیان هم موارد مهمی و نابی وجود دارد که برگرفته از فرهنگ اساطیری مصر است. از آن جمله نام و نشان خدایان **ایزیس** (فرمانروا/ایزد منجی مردم در جهان دیگر)، الهه **ایسائوس** (آنکه می آید بزرگ است) و **ایهی** (ایزد زمزمه های خدایی، خدای جوانی که از او به عنوان خدای متصدی نان و شراب مقدس یاد شده است). مسلم به نظر برای خود **موسی** که از عهد هیکسوسها به شکل نام خدایگانی **موسه** در نام فرمانروایان مصر دیده میشود (از جمله در نامهای **اهموسه** و مخاصم **هیکسوسیش کاموسه**)، دو ریشه متفاوت **میتانی** و **بابلی** (سومری/اکدی) وجود داشته است: در نزد میتانیان- که از اعضاء مهم اتحادیه قبایل هیکسوسها در مصر بوده اند، همچنانکه از اسم خودشان پیداست این نام خدای قبیله ای آنان یعنی میثه(میثره، ایزد خورشید و عهد و پیمان و جنگ) بوده است که معادل با مردوک بابلیها (یعنی گوساله رب النوع آفتاب) به شمار میرفته است. اما در نزد بابلیها نام **موسی(موشه)** به صور **موش** و **موش هوشو** به معنی **مار/اژدها** در مقام سمبل ویژه **مردوک** ایزد بزرگ بابلیها است. **ید بیضا** و **ده فرمان موسی** بیانگر میثه میتانیها (خدای عهد و پیمان و خورشید) و عصای اساطیری موسی که در بابل پیش همانند فرعونی خودش تبدیل به **مار/اژدها** میگردد، نشانگر نام **مردوک** خدا/پهلوان بابلی است. گرچه در تورات این نینورتا/نبو است که در نقش **یعقوب** (کشتی گیر) در مقام نیای اساطیری امم سامی ظاهر شده است. ظاهراً در همین نام **یعقوب** مردوک با پسر یا برادر ناتنی اش **نبو/نینورتا** اشتراک یافته است چه **اسحق** (آشور آشوریان) هم به جای **مردوک** و هم به جای **انلیل** بابلیها بوده است که این دومی در باور بابلیها پدر **نینورتا(یعقوب)** و **نی نازو** (عیسو) به شمار رفته است. موسی کلیم الله تاریخی تورات و قرآن همان فرعون هیکسوسی مترادفش کاموسه (روح همنشین ایزد موسه) است که توسط **اهموسه** (به معنی برادر **موسه**) فرعون مصری بنیانگذار سلسله هیجدهم جدید التأسیس مصر با رعایای هیکسوسی (=خارجی) خودش از مصر سفلی به فلسطین باز پس رانده شد. هیکسوسها یا پادشاهان شبان (اصحاب الرأس قرآن) حدوداً بیش از یک قرن و نیم در مصر حکومت نموده اند. بسیار جالب است نام خدای باران و طوفان و هوای هیتیان، لوویان و هوریان یعنی **تشوپ**، **تارو** و **تارونتا** (فاتح/پدر عالی) که در کتیبه های هیتی خدای خاص سرزمین هیتیان معرفی شده، در اساطیر یونانی به صورت **ژئوس هیتیوس** یعنی **خدای باران** معرفی شده است. از اینجا به خوبی معلوم میشود که خود نام **هیتیان** از همین نام ایزد باران و طوفان برجای مانده از اساطیر یونانی و شهر و دیار منسوب به وی اخذ شده است. لذا بی جهت نیست که مسیر سفر اساطیری تارح (تارونتا) و پسرش ابراهیم/ابرام (پدر عالی=تارخون) از سرزمین هوریان **تشوپ/تارونتا/تارو** پرست میگردد. دوست عزیزم **آریارمن(س.فرناز)** که این مقاله حاصل و نتیجه بحث و گفتگوی

اخیر با اوست، سلسله مقالاتی تحقیقی بسیار جالبی در باب منشأ دایره بالدار هخامنشیان و خصوصاً اساس اساطیری و دینی کهن مصری آن دارد که ضمن آنها اساطیر معروف مصری را در این باب با جزئیات مورد بررسی قرار داده و در وبلاگش در جستجوی سده های فراموش شده درج نموده است. در اینجا بخشهایی از مطالب وی در این وبلاگ تحقیقاتی را بی کم و کاست در باب اسطوره **هوروس** و **ست** ضمیمه می نمایم:

ریشه های پیدایش نگاره دایره بالدار (جستار هفتم)

سرانجام نوشتارهای ما در شش جستار پیشین (درباره ریشه های پیدایش دایره بالدار مصریان) بر این بود که به شهر «ادفو» (Edfu) رفته در ویرانه های باستانی پرستشگاه هوروس به جستجوی اسطوره دایره بالدار باشیم. دستاورد جستارهای پیشین ما در وبلاگ «در جستجوی سده های فراموش شده» این بود که دریافتیم دایره بالدار مصریان نمادی برگرفته از اندیشه های خورشید و درخشندگی آن در آسمان و نیز نمادی از باورهای دیرین درباره نبردهای روشنایی و تاریکی، نبرد نیکی و بدی، نمادی از چیرگی روشنایی و پیروزی هوروس خدای آسمان و شاهین بر «ست» خدای آشفستگی و بدی و نشانه ای برای برپایی یک پادشاهی نیرومند در مصر (که خود را نماینده روشنایی و نیکی می دانست) بود.

از اینرو بود فرعونها که خود را «هوروس» و نیز فرزند «را» خدای خورشید می نامیدند، برای آسمانی نمودن پادشاهی خویش و نمایش توانایی و گستردگی باور به نیروی چیرگی خود بر دشمنان و پراکندن ترس در دل‌های مردمان از خشم خود، دایره بالدار را ارج نهادند و بویژه در روزگار پادشاهی نوین آنرا با شکوه بسیار بر سردر کاخها، بر دیوارها، زیر سقف ها، آسمانه ها، ستونهای سنگی، تخت ها، مهرها و... نمایش می دادند. فراز پندارها درباره این دایره بالدار مصری اسطوره ای بود که برای پاسداشت یاد دلاوریهای هوروس پدیدار گشت و بر دیوارهای پرستشگاه ادفو در مصر بالا به دبیره هیروگلیف نگاشته شد.

شهر ادفو در کرانه غربی رود نیل میان شهرهای «اسنا» (Esna) و «آسوان» (Aswan) است که مردمی نزدیک به شصت هزار تن را در خود جای داده است. در این شهر است که ویرانه هایی دیده می شود که در نوشته های هیروگلیف آنرا wetjese-hor خوانده که بخش دوم این نام، همان نام هوروس است و پسان تر رومیان آنرا «آپولینوپولیس مگنا» (Apollinopolis magna) نامیدند که معنی آن «شهر هوروس برتر» بود. آپولو از خدایان خورشیدی یونانیان بود و نامی بود که یونانیان و رومیان به هوروس داده بودند. هم هرودوت (کتاب دوم) و هم پلوتارک (داستان ایزیس و ازیریس) و دیگر نویسندگان کلاسیک هوروس را آپولو و در پیوند با خورشید خوانده اند.

یافته های بدست آمده از ادفو نشان می دهد که دیرینگی ویرانه ها به روزگار خاندان پنجم رسیده و مصریان در روزگار پادشاهی نوین این جایگاه را به یاد هوروس خدای آسمان «بهوتت» (Behutet) نیز می گفتند که این واژه مصری به معنی «رنگارنگ» است و یادآوری رنگارنگی بالهای هوروس و نیز پرتوهای خورشید در آسمان بود.

در نزدیکی ادفو بود که پرستشگاههایی برای خدایان و ایزدبانوان در «دندرا» (Dendera)، «اسنا» (Esna)، «کومومبو» (Komombo) و «فیلایی» (Philaie) برپا شده بود. اما به راستی نامداری ادفو بیشتر از این جایگاهها و این نامداری برای برپایی پرستشگاه هوروس خدای آسمان و شاهین بود.

پرستشگاه هوروس به یاد پیروزی های او و همزمان با نامداری و پراکندگی اسطوره های نبرد با ست و در روزگار پادشاهی نوین ساخته شد. برخی نوشته های بدست آمده از آن نشان می دهد که پرستشگاه نه در یک زمان کوتاه که در روزگاری دراز هنگام فرمانروایی «رامسس یکم» (Ramesses I) (۱۳۴۶-۱۳۲۲ پ.م)، «ستی یکم» (Seti I) (۱۳۲۱-۱۳۰۰ پ.م) و «رامسس دوم» (Ramesses II) (۱۳۰۰-۱۲۳۳ پ.م) ساخته شده است. این دیرینگی در ساخت پرستشگاه نشان می دهد که هوروس چگونه نامدار بود و فرعونها که خود را هوروس می نامیدند چقدر برایش ارزش می نهادند که هریک چون شاهان هخامنشی که به تخت جمشید افزودند، آنها نیز به پرستشگاه هوروس افزودند.

در آن روزگاران سوی پرستشگاه و از دروازه بزرگ آن تا درون آن در راستای گردش در آسمان و از شرق به غرب بود. در شرق این پرستشگاه دروازه بزرگی به یاد هوروس برپا شده بود که اکنون تنها نشانه هایی از آن برج مانده است و شیوه هنری ساخت آن همان شیوه نامدار هنر دروازه ها و پنجره های مصری بود که در جایگاههای دیگر مانند کارناک، فیلایی، دنرا و ... بکار رفت و پسان تر سر در کاخها و دروازه های بزرگ هخامنشیان از آن الگوبرداری گردید.

پرستشگاه کهن ادفو بیش از هزار سال زیست و دوران پادشاهی شکوهمند نوین مصریان، دوران چیرگی آشوریان، پارسها و یونانیان را دید. این پرستشگاه تا روزگار چیرگی یونانیان بر مصر برپا بود و در روزگار بطلمیوس سوم بر آن شدند تا به یاد همان هوروس پرستشگاهی بزرگتر و باشکوهتر را برجای این ساختمان فرسوده و کهن برپا سازند.

ساخت پرستشگاه نوین هوروس در سال ۲۳۷ پ.م و درست بر روی همان پرستشگاه کهن آغاز شد. سرانجام پس از سالهای دراز در روزگار پادشاهی بطلمیوس دوازدهم و سال ۵۷ پ.م به پایان رسید. باز هم دیر هنگامی تا پایان ساخت پرستشگاه نشان از بزرگی و نامداری هوروس در میان مصریان داشت.

اینبار دروازه ای بزرگ و بلند را که هنوز پابرجاست چون دروازه پرستشگاه کرناک، به همان الگوی کهن مصری در جنوب پرستشگاه هوروس برپا ساختند. دروازه ای که ما ایرانیان با دیدن آن ناخودآگاه به یاد هنر ساخت دروازه بزرگ «مردمان» که در روزگار پادشاهی خشیارشا در پارسه برپا شد و نیز دروازه های کاخ «تچر» و ... می افتمیم. درست در بخش بالای دروازه، نگاره ای بزرگ از دایره بالدار به همراه مارهای ایارت دیده می شود که نمایش آن در بالای دروازه به گونه ای شکوهمند چیرگی و توانمندی دایره بالدار هوروس را نشان می دهد..."

دوست محقق مان آریامن (س. فرنا باز) حتی تشابه اساسی اسطوره مصری اوزیریس و اوزیس با اسطوره ایرانی جمشید و خواهر همزادش جمی را از نظر نیانداخته است. در این وبلاگ، ضمن مقاله نگاره دایره بالدار این مطلب را چنین شرح داده است:

روزگار پادشاهی ازیریس بر سرزمین مصر در چند سرچشمه آورده شده است. به نوشته پلوتارک (۴۶-۱۲۰ م) در داستان ازیریس و ایزیس، ازیریس در هنگام پادشاهیش تلاش کرد مصریان را شهرنشین (متمدن) ساخته و به آنها هنر کشاورزی آموخت. او بود که مردم را سامان داد و داد و قانون را برپا نمود. به مردم فرمان داد خدایان را پرستش کنند و آرامش و آبادانی و پیشرفت را به سرزمین مصر داد. نیز او بر آن شد که به دیگر مردمان نیز شهروندی و پیشرفت در زندگی را بیاموزد. پس روزگار پادشاهی ازیریس روزگار شادی و خوشبختی مصریان و آبادانی مصر بود. نوشته های پلوتارک را سرچشمه هایی به دبیره هیروگلیف در خود مصر بازتاب می دهند. ستون یادبود «آمن موس» که اینک در موزه لوور پاریس نگاهداری می شود، در ۱۴۰۰ پ.م آشکارا از آبادانی و پیشرفت (Amenmose) سرزمین مصر در روزگار ازیریس سخن می گوید. در این ستون سنگی ازیریس آورنده خوشبختی و فراوانی برای ، آورنده بادهای دلنواز شمالی، بالنده گیاهان و ستارگان، دارنده (Nu) مصریان، نگاهدارنده آبهای سرگردان «نو» چوبدستی (عصا) و تازیانه پادشاهی و دارنده تاج «پردار» بزرگ (تاج فرعونها) خوانده شده است:

«دروود بر تو ای Wesir [ازیریس] ... نخستین جاودانگی، با خوشبختی بسیار در جایگاه مقدس، ...، او به سرزمین خوراک داد، بهترین در میان خدایان ۹ گانه بود، نیرومندترین روان در میان خدایان، از اوست که نو آبهای خود را نگاه داشت، از اوست که باد شمالی بالای رودخانه وزید، هوا گرایش داشت که از بینی او بوزد، پس دل او آرامش را دریافت. با خواست او گیاهان سبز بالیدند و برای او زمین بخشش خود را داد، آسمان و ستارگان از او فرمانبرداری کردند، از برای او دروازه های بزرگ آسمان باز شدند، او دریافت کننده ستایش از آسمانهای نیمرود و پرستش شده در آسمان شمالی بود. ستارگانی که به دور ستاره قطبی می گشتند، در فرمانش بودند و جایگاهش ستارگان خستگی ناپذیر بود و او با آرامش با چوبدستی که در دست داشت پیش می رفت ... آنهایی که در جهان زیرین بودند، زمین را بوسیدند و آنهایی که در بیابان، او را کرنش کردند. نیاکان هنگامیکه او را می دیدند شادی می کردند. آنهاییکه فراتر بودند در ترس او بودند. دو سرزمین [مصر بالا و مصر پایین] با یکدیگر یگانه شدند ... او پادشاهی را از گب بدست آورد ... او [گب] پادشاهیش را برای راهنمایی جهان به آینده ای خوشبخت به ازیریس بخشید. او سرزمین خود را به او داد. آبهای آن، هوای آن، گیاهان آن، چراگاههای آن و همه آفریدگان آن، همه روندگان آن، همه پرندگان آن، همه کسانیکه آتشین هستند، خزندگان و جنبندگان آن، همه بیابانهای سرکش و همه چیز به پسر نوت بخشیده شد و دو سرزمین با این بخشش ها خوش و خرم بود ...»

حماسه ایلیداد در اصل روایت اساطیری سقوط امپراطوری بزرگ هیتیان به دست اقوام دریایی است

کتابخانه های مصری قرن ۱۲ پیش از میلاد خبر از سقوط امپراطوری هیتیان به دست اقوام دریایی (اقوام جزایر دوردست) می دهند. در میان اقوام دریایی نامهای آخانیان و دانانیان به وضوح متعلق به یونانیان است. یونانیان خود را در آن زمان عموماً دوریان می خوانده اند که معنی مردم بالا دست (ملت هیبریون = خورشید) را میدهد. دوریان شامل دو گروه بزرگ دیگر به نامهای آنولیان (پرستندگان ایزد باران و رعد = ژئوس) و ایونیان (صاحبان ابزار چوبی، اتاق و جامه دان بزرگ چوبی) هم میشدند. مسلم به نظر میرسد اسب چوبی بزرگ اساطیری تروا اشاره به همین معنی نام یونانیان است. به نظر میرسد نام هلن (الاس) که یونانیان خود را بدان خوانده اند بر گرفته از نام هیتی آلانی باشد که به معنی که مترادف با هرا به معنی بانو و ملکه آسمانی است چه این نام متعلق به حبات (الهه بزرگ/مادر) همسر تارو/تثوپ (ایزد توفان و رعد هیتیان = ژئوس یونانیان) بوده است. جالب است که نامهای یونانی و هیتی ایلیاس و تروا را به سادگی می توان شهر و معبد ایزد توفان و رعد معنی نمود. جالب است که ایلیای نبی تورات هم که بر گرفته از همین نام یونانی ایلیاس (ایلیا) است، با توفان و گردباد خدایگانی پیوند دارد. این مطلب نشانگر آن است که نام شهر تروا/ایلیداد با نام و نشانهای خدای قومی هیتیان یعنی حاتی (هیتنوس/ژئوس یونانیها = ایزد باران و رعد) و تارو (یعنی ایزد توفان و رعد هیتیان) یکی بوده است و این سبب آن شده است که بعدها در روایات اساطیری یونانیان سقوط امپراطوری بزرگ هیتی با سقوط دژ/معبد نسبتاً کوچک تروا (ویلوسای منابع هیتی یعنی شهر ایزد باد و رعد) یکی گرفته شود. نام قهرمان یونانی روئین تن و میرای ایلیداد یعنی آخیلوس (آشیلوس نیمه خدا، نیمه انسان) از سویی یادآور مردم تحت فرمانش آخانیان (مردم آهیوه منابع هیتی در غرب دریای مرمره) و از سوی دیگر بیانگر صورت یونانی حماسه گیلگامش (پیر مرد جوان، پهلوان دو سوم خدا یک سوم انسانی) قهرمان میرای اساطیر بابلی است که منشأ اسطوره شمشون تورات نیز می باشد. نام دوست و مصاحب آشیلوس یعنی پاتروکلوس (دارای پدر معروف) هم با نام نشان انکیدو (مخلوق انکی/ابرام = پدر عالی) دوست و مصاحب گیلگامش مطابقت دارد. نظر به نام شمشون (مخلوق ایزد خورشید) می توان نام آخیلوس را در اصل مأخوذ از آخی - هلیوس (مخلوق میرا و مغموم مورد حمایت ایزد خورشید = هلیوس/آپولون) گرفت که در ایلیداد از این رابطه خدایگانی ایشان به صراحت صحبت شده است. اسامی پاریس (در اصل پو-اورانوس = زیبای شرط بندی، یا پرائوس = زیبا، مطبوع)، برادرش هکتور (کشتی گیر) و پدرش پریام (فدیه آور) /پوادروس (تیز پا) نیز اسمهای اساطیری معروف کهن خاورمیانه بوده و از نام و نشانهای خدایان تموز/آدونیس/آتیس (جوان خوشگل مردوک/نینورتا) یعقوب تورات به معنی کشتی گیر) و تنیپاس (خدای زمین = انکی/ابرام/ابراهیم فدیهِ آورنده فرزند) بر گرفته شده اند. نام دیگر پریام یعنی پوادروس (تیز پا) یادآور خدایان بزرگ باد و طوفان مردمان کهن آسیای صغیر از جمله ایلیا (ایزد باد و طوفان) بوده که در تورات ایشان نیز معادل ابرام/ابراهیم گرفته شده اند. معنی لفظی ابراهیم (پدر امتهای فراوان) یعنی اسم توراتی دیگر ابرام/انکی نیز در نام پدر پریاموس یعنی لانومدون (فرمانروای مردمان) به وضوح دیده میشود. نام زن ابراهیم/انکی یعنی نین خورساگ-هاجر (در هجرت) در معنی لفظی نام پریام یعنی هکوبا (در دور دستها) قابل رؤیت است. در این رابطه ناگفته نماند که نام قهرمان ایلیدادی آژاکس (ایاس = عقاب) هم که پسر تلامون (حامی یا ایزد معبد آباها = انا) به شمار رفته به جای خدا-پهلوان نیمه شیر- نیمه عقاب شکل بابلی یعنی نین گیسو/نینورتا /اسماعیل/ نبو(قهرمان نامی = هراکلس) است که پسر انکی و نین خورساگ به شمار می رفته است. پیداست که نام و نشان هراکلس یونانیها نیز با همین خدای معروف بابلی مطابقت دارد. نام آخانیان را با توجه به اینکه همچنین دانانی اوی (مردم سرزمین برشته شده و سوخته) و آرگی اوی (سرزمین مشعشع) آورده اند، می توان به معنی مردم سرزمین بدون برف و سرما گرفت که در مقام مقابله با نام بعدی مناطق سرد سیر شرقی دریای مرمره یعنی فریقیا (یعنی سرزمین سرما) مستدل میگردد. نام کشتی اساطیری معروف آرگوس آرگناوتها به رهبری یاسون (منجی) نیز ریشه در همین حمله مردم دریایی آخانیان به آسیای صغیر تحت تسلط هیتیان داشته است. کسب پشم زرین سرزمین سمت کلخید (گرجستان) که هدف آرگناوتها به شمار آمده بی شک اشاره به فتح مملکت بزرگ هیتیان و پایتخت آن کشور خاطی (هات توشا، هیتی) توسط آخانیان بوده است. چون نام خاطی به صورت ختین-نوس در یونانی به معنی پوست و پشم بوده است. این کلمه در نام خدا/پادشاه اساطیری مار نشان یونانی-هیتی یعنی ارختونیوس (خدای سرزمین پشم خوب) نیز به یادگار مانده است. بسیار جالب است که برای آشیل نام یونانی/سامی یسه (یسی = منجی) نیز ذکر شده است و این به وضوح تلفظ دیگر همان نام یاسون (شفا دهنده، منجی) رهبر آرگوناوتها (آخانیها) دارندگان کشتی درحشان و تند رو) است. این نشانگر یکی بودن آشیل و یاسون می باشد. خود نام آشیل را در این رابطه همچنین می توان مرکب از کلمات یونانی آکسی-ایل (منجی، سریع شفا دهنده) یا آخی- ایلیثیا (یاور آخانیها) گرفت. مسلم به نظر میرسد موضوع پاشنه آشیل از ترجمه ژرمنی ظاهر نام وی حادث شده است چه آخی- هلوس در زبانهای ژرمنی معنی دارای پاشنه آفسوس آور را می دهد.

در اینجا روایات و تفاسیر و توضیحات محققان پیشین را در اینجا ضمیمه می نمایم که حاوی اطلاعات باستانشناسی و اساطیری است.

ایلیداد

(بر گرفته از سایت p30world forums)

دومین حماسه کهن جهان پس از حماسه سومری گیل گمش_ ایللیاد و ادیسه هومراست که قدمت آنها حدود هشتصد سال پیش از میلاد می رسد. ایللیاد بر 24بخش(سرود)است و موضوع جنگ مردم یونان با تروا) شهری بوده در آسیای صغیر یا ترکیه امروز (است که ده سال طول کشید.

پادشاه تروا موسوم به پریام پنجاه پسر داشت که در بین آنها هکتور به دلیری و پاریس به زیبایی معروف بودند. چون پیشگویان گفته بودند که وجود پاریس برای پدر بد شگون خواهد بود، به دستور پدر، او را در کوهستانی رها کردند. پاریس بزرگ شد و به کار چوپانی پرداخت. روزی سه الهه بر او نمایان شدند و از او خواستند که بگوید که کدام یک از آنان زیباترند. پاریس یکی از آنها، یعنی آفرودیت را زیبا تر دانست؛ از این رو دو الهه دیگر از او و مردم تروا دست برداشتند. سرانجام گذار پاریس به اسپارت افتاد و در آنجا هلن، زن زیبای منلاس پادشاه اسپارت را در غیاب او دزدید و به تروا گریخت. آگاممنون برادر منلاس تصمیم گرفت با کمک بزرگان دیگر، هلن را باز گردانند. کشتی ها و مردان بسیاری تحت فرماندهی بزرگانی چون اولیس و آشیل به جانب تروا روانه شدند. در این میان حوادثی اتفاق می افتد. مثلا پیشگویان گفته بودند

که گشایش شهر تروا به دست آشیل خواهد بود اما او پس از پیروزی در کنار دیوار خواهد مرد. از این رو تیتیس مادر آشیل که از ایزد بانوان است او را در جامه ی زنان از میدان خارج می کند اما اولیس او را دوباره به صحنه می کشاند. همچنین طوفان سختی رخ داد که پیشگویان عقیده داشتند که خدایان خشمگین اند. آگاممنون بر آن شدتا دخترش ایفی ژنی را جهت رضای خدایان قربانی کند اما الهه یی موسوم به آرتیمس دختر را ربود و به جای آن گوزنی ماده نهاد. سرانجام یونانیان برای جنگ از کشتی پیاده شدند. مردم تروا به کمک همسایگان تروا به رهبری هکتور با یونانیان به جنگ پرداختند. محاصره شهر تروا ده سال طول کشید. برخی از خدایان از جمله زئوس خدای خدایان و آفرودیت طرفدار مردم تروا و هرا و آتنه (آن دو الهه یی که همراه آفرودیت برای داور یی به نزد پاریس رفته بودند) طرفدار مردم یونان بودند. در دهمین سال جنگ آگا ممنون سردار یونان در یکی از حمله ها دختر کاهن معبد آپولون را به غنیمت می گیرد. آپولون نیز بلایی بر سپاه یونانیان نازل می کند. آگاممنون به اصرار سران سپاه خاصه آشیل دخترک را پس می دهد اما در عوض دستور می دهد که آشیل هم بریزیس را که در یکی از حملات به غنیمت گرفته و سخت عاشق او شده بود پس دهد. آشیل عصبانی می شود و از جنگ کناره گیری می کند و قلبا دوست دارد که یونانیان کست بخورند. با کنار رفتن آشیل هکتور یونانیان را شکست می دهد پاتروکل یکی از خدازادگان که دوست صمیمی آشیل است طاقت نمی آورد و سلاح آشیل را گرفته به جنگ می رود اما هکتور او را می کشد. آشیل خشمگین می شود) زئوس هم از این قضیه خشمگین است(و زرهی را که خدایان برای او ساخته بودند بر تن می کند و به لشکر تروا حمله می برد و بسیاری از جمله هکتور را می کشد. جنازه ی هکتور را به ارابه بسته و به دنبال خود به گرداگرد باروهای تروا می گرداند. پاریس تیری به پاشنه ی پای آشیل رو بین تن می زند و او را می کشد) فقط پاشنه ی آشیل روبینه نیست. (پس از جنگی سخت یونانیان جنازه ی آشیل را پس می گیرند.

مادرش تیتیس او را دفن می کند و جوشنش را به اولیس می بخشد. آژاکس یکی از پهلوانان یونانی چنان از این عمل خشمناک می شود که بر گله ای از گوسفندان – به خیال این که سران یونانیان هستند– حمله می برد و چون حقیقت را در می یابد. چنان خشمگین می شود که خود را با شمشیر می کشد.

در تروا بتی بود موسوم به پالادیوم که زئوس به مردم شهر تروا اهدا کرده بود. معروف بود که تا آن بت در شهر است تروا تسخیر نشدنی است. اولیس به لباس گدایان وارد شهر می شود و بت را می دزدد. در این ضمن آتنه از الهگان مخالف با مردم تروا به یونانیان می آموزد که اسب چوبین بزرگی بسازند و پهلوانانی چون اولیس و منلاس در داخل آن پنهان شوند. یونانیان چنین میکنند و سپس خیمه های خود را آتش زده سوار کشتی می شوند. اهالی تروا فریب می خورند و گمان می کنند که یونانیان به کلی رفته اند. بر آنند تا اسب چوبین به جا مانده را به شهر بردند. لاکوئون از دلاوران تروا که متوجه خدعه ی یونانیان شده است می خواهد اطرافیان را آگاه کند، اما دو اژدها که آفریده ی خدایان دشمن تروا هستند از دریا بر آمده و اوو دو پسرش را خفه می کنند. مردم اسب چوبین را به داخل شهر می برند. شب بعد که جشن پیروزی گرفته و مست کرده اند، پهلوانان یونانی از شک اسب بیرون می آیند و دروازه شهر را می گشایند. یونانیان که در پشت جزیره پنهان اند وارد شهر می شوند. مردان تروا را می کشند و زنان را بین خود تقسیم میکنند. سرانجام منلاس به هلن دست می یابد. او را به اسپارت می برند و از آن پس او را الهه یی می پندارند.

تروا افسانه است یا واقعیت؟

۲۴آبان ۱۳۸۴ از سایت بانک اطلاعات گردشگری

تروا نام محوطه‌ای باستانی با قدمت بیش از ۴ هزار سال در ناحیه آسیای صغیر واقع در ترکیه امروزی است که در حماسه جاودان هومر، ایللیاد، از آن یاد شده است.

این محوطه باستانی به خاطر ارزش تاریخی و فرهنگی خود، از سال ۱۹۹۸ در فهرست میراث جهانی یونسکو به ثبت رسیده است.

تروا نام محوطه‌ای باستانی با قدمت بیش از ۴ هزار سال در ناحیه آسیای صغیر واقع در ترکیه امروزی است که در حماسه جاودان هومر، ایلیاد، از آن یاد شده است. این محوطه باستانی به خاطر ارزش تاریخی و فرهنگی خود، از سال ۱۹۹۸ در فهرست میراث جهانی یونسکو به ثبت رسیده است. محوطه باستانی تروا، در دهه ۱۸۷۰ و در پی حفاری‌های هاینریش شلیمان، باستان‌شناس آلمانی در این ناحیه کشف شد. حفاری‌های بعدی نشان داد که در این محوطه، در طول تاریخ شهرهای مختلفی ساخته شده است که یکی از نخستین آن‌ها که با نام تروا A ۷ شناخته می‌شود، به عنوان همان تروای مورد اشاره هومر شناخته می‌شود.

تروا در شمال غربی ترکیه و در نزدیکی شهر امروزی کاناخال واقع است، و سهل‌الوصول‌ترین نقطه در میان آسیا و اروپا را اشغال کرده است. در عهد باستان، این محوطه ناظر بر ورودی داردانل یا هلس‌پونت بود، تنگه باریکی که دریای اژه را به دریای مرمره، استانبول، و دریای سیاه متصل می‌کرد.

هر چند شواهد جغرافیایی و تاریخی زیادی در دست است که نشان می‌دهد محوطه باستانی تروا در ترکیه همان تروای مورد اشاره هومر است، اما این بدان معنا نیست که تمام آن چه در حماسه ایلیاد درباره تروا آمده است، واقعیت تاریخی دارد. در واقع اثر هومر، ترکیبی از افسانه و واقعیت است.

موقعیت جغرافیایی و استراتژیک تروا باعث شد که در طول تاریخش همواره هدف حملات رقبای خود باشد. در واقع از هزاره سوم پیش از میلاد تا سال ۱۹۱۵ که نبرد گالیپولی در آن سوی تنگه اتفاق افتاد، جنگ‌های بسیاری در این منطقه درگرفت. در آن زمان هر قدرتی حکومت تروا و گالیپولی را در دست داشت می‌توانست ترافیک دریایی میان دو دریای اژه و سیاه را کنترل کند. به بیان دیگر، هدف از این جنگ‌ها پول و قدرت بود، نه مطابق آن چه در افسانه هومر آمده است، زنی به نام هلن.

در حال حاضر محوطه باستانی تروا تشکیل شده است از تپه‌ای به ابعاد تقریبی ۲۰۰ در ۱۵۰ متر با ده آبادی یا شهرک که یکی بر روی دیگری ساخته شده و بیانگر یک دوره تقریباً ۴۵۰۰ ساله زندگی در این منطقه‌اند. اولین آبادی در حدود سال ۳ هزار پیش از میلاد ساخته شده و آخرین آبادی به حدود ۱۴۰۰ پس از میلاد یعنی اواخر دوره بیزانس بازمی‌گردد. در طول این سال‌ها تپه‌ای که تروا بر آن واقع است حدود ۱۰ متر از دشت‌های اطراف بالاتر قرار گرفت. در زمانی که اولین آبادی در این ناحیه ساخته شد، آب داردانل تا بخش شمالی تپه جریان داشت، اما خط ساحل به تدریج عقب رانده شد تا آنجا که در اواخر عصر مفرغ این تنگه دست‌کم یک مایل از تروا فاصله داشت. ناحیه شمالی تپه به باتلاق تبدیل شد و کشتی‌ها مجبور بودند در نزدیکی شهر امروزی بسیک تپ در دریای اژه لنگر بیندازند. مطابق آن چه در ایلیاد هومر و دیگر منابع باستانی آمده است، جنگ تروا دو طرف عمده داشت: شهرهای متحد یونان علیه تروا و متحدانش (یعنی آمازونی‌ها و لیسه‌ای‌ها). بنابراین جنگ میان شرق و غرب بود و در این میان هر دو طرف مخاصمه زن‌های یکدیگر را می‌ربودند: تروایی‌ها هلن، زن منلاس از اسپارت را دزدیدند، و یونانی‌ها بریسیس و کریئیس از تروا را به عنوان معشوقه به اسارت گرفتند. پس از چندین نبرد که مجموعاً ده سال طول کشیدند شهر ویران شد، و در این میان یونانی‌ها از اسبی چوبی برای ورود به شهر استفاده کردند. در منابع باستانی این طور آمده که این جنگ‌ها در اواخر عصر مفرغ و در ربع اول قرن دوازده پیش از میلاد رخ داده است.

با بررسی بقایای تروا در این دوره درمی‌یابیم که دو تخریب و ویرانی صورت گرفته است، یکی در اواخر قرن سیزدهم (آبادی ششم) و دیگری در آغاز قرن دوازدهم پیش از میلاد (آبادی هفتم). آبادی ششم مستحکم‌ترین و بزرگ‌ترین آبادی عصر مفرغ در این محوطه را شامل می‌شده است (به طور کلی از ۳ هزار تا هزار سال پیش از میلاد عصر مفرغ قلمداد می‌شود). تاریخ تقریبی این آبادی را می‌توان ۱۷۰۰ تا ۱۲۷۵ پیش از میلاد در نظر گرفت، و مشخص است که سیستم دفاعی آن دو جزء عمده داشته است: دیواری مستحکم که قلعه را احاطه کرده بوده و یک خندق که کل شهر را در احاطه خود داشته است.

اما سازندگان این سیستم دفاعی چه کسانی بودند؟ به رغم حفاری‌های گسترده‌ای که در ۱۳۰ سال گذشته در محوطه تروا انجام شده است، فقط یک اثر مکتوب متعلق به اواخر عصر مفرغ داریم که می‌تواند به ما در این زمینه کمک کند. این اثر مکتوب مه‌ری برنزی است که در سال ۱۹۹۵ کشف شد و فقط چند میلی‌متر قطر دارد. بر این مهر نوشته‌هایی به زبان هیتیان **لوویایی** نقش شده است، زبانی که در هزاره دوم پیش از میلاد در پادشاهی هتیت در مرکز ترکیه مرسوم بوده است.

اما چرا تروا این قدر برای مردم آن زمان اهمیت داشته است؟ برخی از کارشناسان بر این عقیده‌اند که اهمیت تروا در مکان استراتژیک آن بوده است. بنا بر این نظریه، تروا از این جهت هدف دلخواه دیگر حکمرانان بوده است که فاتح جنگ فرصت پیدا می‌کرده بر عبور و مرور کشتی‌های تجاری در دریای سیاه نظارت و کنترل داشته باشد و از کشتی‌هایی که از این قسمت از دریا می‌گذشته‌اند عوارض بگیرد. این عوارض دریافتی احتمالاً شکل کالا و مواد خام را داشته است، چرا که تا آنجا که می‌دانیم سکه تا قرن هفتم پیش از میلاد اختراع نشد.

در مورد هلن هم هیچ شواهدی در دست نیست که نشان دهد او بهانه جنگ تروا بوده است، گرچه این را به یقین می‌دانیم که در اواخر هزاره دوم پیش از میلاد زن‌ها کالا به شمار می‌آمده‌اند. بهترین شواهد ما در این زمینه از کاخ پیلوس در

جنوب غربی یونان به دست آمده است. کارل بلگن باستان‌شناس در این کاخ تعداد زیادی لوح گلی کشف کرده است که به خط یونانی ابتدایی نوشته شده و بر یکی از این الواح که به قرن سیزدهم بازمی‌گردد از زناهی سخن به میان آمده است که از خلیج غربی ترکیه به عنوان برده گرفته شده و به پیلوس آورده می‌شدند تا در صنعت نساجی آنجا مشغول به کار شوند.

از این که اسبی بزرگ و توخالی در جنگ تروا نقشی مهم بازی کرده است هیچ نشانی در دست نیست، اما ظاهراً دیوارهای مستحکم پیرامون تروا با اهرم بزرگی تخریب شده‌اند. زره جنگجویانی هم که به تروا حمله کردند از برنز ساخته شده بود. اما در یافته‌های ما از حفاری‌ها هویت مهاجمان مشخص نشده است، و چیزی که این قضیه را پیچیده‌تر می‌کند این است که در حوالی سال ۱۲۰۰ قلاع بسیاری در ترکیه و یونان بر اثر جنگ تخریب شدند، از جمله تیرینز و پیلوس و هاتوسا. در مورد دلایل این تخریب گسترده هنوز اتفاق نظر وجود ندارد، اما فقط يك عامل در این امر دخیل نبوده است: زلزله و جنگ و احتمالاً تغییر شدید آب و هوا از جمله دلایل این رخداد بوده‌اند.

البته با این جنگ زندگی در تروا خاتمه نیافت: بخش‌هایی از دیوارها و باروهای آن تعمیر شدند و خانه‌های جدیدی هم ساخته شد و به این ترتیب آبادی هفتم در این محل شکل گرفت. کارشناسان بر این عقیده‌اند که در همین زمان عده زیادی از جنوب شرقی اروپا به این منطقه کوچ کردند. زلزله دیگری احتمالاً در قرن دهم پیش از میلاد رخ داد که پس از آن ما هیچ مدرکی حاکی از زندگی در این محل در دست نداریم تا قرن هشتم پیش از میلاد که ایلیاد هومر نوشته شده است.

در قرن هفتم معروف شد که جنگ تروا در این منطقه رخ داده است. در این زمان هنوز بخش‌هایی از دیوارهای قلعه متعلق به اواخر عصر مفرغ پا بر جا بود، و ظاهراً رسم «دوشیزگان لوکریایی» هم در همین زمان پا گرفت. آژاکس، قهرمان یونانی، در معبد آتن در تروا به کاساندر، دختر پریام، تجاوز کرد، و بنا بر سنت به عنوان مجازات مقرر شد که شهر لوکریس، زادگاه آژاکس، سالانه دو دوشیزه به تروا بفرستد تا در معبد آتن خدمت کنند و به این ترتیب حریم این الهه از لوٹ این گناه پاک شود. این سنت تا اوایل قرن اول پیش از میلاد ادامه یافت، و شاید حضور همین دوشیزگان یونانی در تروا باعث این تصور شد که جنگ هومری در این منطقه رخ داده است. در این مدت افراد بزرگی هم از این ناحیه عبور و دیدار کردند: کوروش، پادشاه ایران، هنگام جنگ با یونان، اسکندر کبیر هنگام جنگ با ایرانی‌ها، و بسیاری از امپراتوران رومی که اخلاف تروایی‌های عصر مفرغ به شمار می‌رفتند.

معنی اصلی نام آسیا به معنی سرزمین ایزد اسب شکل باد بوده است

در سایت اسب ایرانی، مقاله اسب و سوارکاری در ایران باستان، دکتر علیرضا شاپور شهبازی، مجله باستان شناسی و تاریخ، سال یازدهم، شماره اول و دوم، پاییز و زمستان ۷۵ و بهار و تابستان ۷۶ به مطلبی برخورد نمودم که نظریه قبلی مرا در باب معنی اصلی نام آسیا که من قبلاً آن را از همان نظریه پیشینیان که آن را مترادف با نام **آناتولی** به معنی سرزمین شرقی می‌گرفتم، عوض نمود:

"واژه ای که بر اسب گذاشته شده از ریشه هندواروپایی **اِک نو** آمده است که از میان آنها موارد ذیل را یاد می‌کنیم: سانسکریت: **آسوه** (صیغه مذکر)، **لیتوانی کهن**: **آشوو** (صیغه مونث)، اوستایی و مادی: **آسپه**، تراکیه ای: **اسپی نو**، استی: **یسف**، لاتینی: **اکوا** (مونث) و **اکوس** (مذکر)، یونانی: **هیپوس**، هوری-میتانی: **ایشی یه**، سکایی: **آسه**، فارسی باستان: **آسه**، پشتو: **آس**، آلمانی قدیم: **آی هو**، انگلیسی باستان: **اِاه**، ایرلندی: **اِخ**، و از طریق هوری عتیق سی شو به اکدی کهن راه یافته و شی شو شده و در کنعانی و عبری قدیم سوش و در آرامی سوشیا و در مصری **سم ت**، گردیده است. عیلامیان نیز اسب را از خارج گرفتند و بدان کوتو نام دادند."

اشکال مختلف کلمه **اسب** در زبانهای هندواروپایی نشان میدهد که نام **آسیای صغیر** که ابتدا همان مناطق سمت شهر **تروا** را شامل میشده، در اساس به معنی **سرزمین ایزد اسب** تمثال بوده است. چه **اسب چوبین** اساطیری **تروا** که مورد احترام و توجه اهالی **تروا** قرار داشته است، نشانگر آن است که در این منطقه **اسب حیوان توتمی** و **مقدس ایزد باد** مردم به شمار می آمده است. از آنجاییکه **اسب** در اساطیر یونانی سمبل و شکل **خدای باد** به شمار می آمده است، بنابراین در اینجا در اساس از **اسب** (اسوه، ایشی یه، آسیا) خود **خدای قبیله ای باد** هیتیان لویایی یعنی **تارو** منظور بوده است که شهر به نام وی **تاروا/تروا** (= ایلین، به یونانی یعنی شهر **ایزد باد**) نامیده می شده است. نام این **خدای لویایی** محافظ این شهر در اساطیر یونانی همچنین **پالادیوم/پالاس** یعنی **ایزد/الهه محافظ جنگجویان** قید گردیده است. بنا به اساطیر یونانی تا مجسمه این **ایزد/الهه** در این شهر قرار داشت، این **دژ تسخیر ناپذیر** بود، لذا یونانیها برای تصرف **تروا** ابتدا طرحی برای **ریودن** این مجسمه افکندند.

اسطوره اودیسه / اولیس = اودن در اساس حماسه مهاجرت دریایی گوتها به اسکاندیناوی است

در کتب تاریخی و اساطیری کهن اشارات صریحی به مهاجرت ژرمنهای گوتها به اسکاندیناوی به عمل آمده است، گرچه ثبت کنندگان اخبار در جنوب اروپا در فاصله دور دستی از ایشان واقع بودند و این اشارات مختصر و در حاله ای از ابهامات بیان شده اند. هرودوت در این باب اشاره میکند که "آریماسپیان (دارندگان اسپان کند رو = گوتهای گپیدی) که سنت پرستش خدای یک چشم را دارند، در جوار گریفونها (مردم ناحیه بالتیک) و هیبروریان (اسکاندیناویاییها) میزیستند به منظور مهاجرت همسایگان خود را مورد تهاجم قرار دادند و موجب جابجایی اقوام شمالی گشتند." در یک سرود حماسی کهن از آنگلساکسونها به نام بنوولف که نام فرمانروای قهرمان حماسه است بر میخوریم. خبر از فتوحات جهانگشایانه او و اژدهاکشی وی در اسکاندیناوی و سمت آلمان و همچنین اخبار حماسه قهرمان دیگری است به نام سیگموند که اژدهایی به نام فافنر را به قتل میرساند که در واقع نام هر دو قهرمان، یعنی بنوولف (گرگ سفید و درخشان) و سیگموند (حامی پیروزی) القاب اودن(ووتان = خدای دانا) یعنی خدای قبیله ای گوتها هستند. اودن یک چشم مطابق خدای آسمان و خورشید قوچ شاخ مصریان یعنی آمون (سری، مرموز) بوده و به عنوان خدای دانای زمین مطابق انکی/ انای بابلیان (اوانس) است که مطابق اساطیر بابلی وی در هیئت نیمه انسان و نیمه ماهی نوشتن را برای نخستین بار به مردم یاد داد. این اسطوره یادگیری در نزد ژرمنها با فذیه کردن یک چشم اودن همراه گردیده است. در اساطیر اسکاندیناوی خود نام اژدها مقتول فافنر (دانای معماها) به جای همین انکی/ انا خدای مار شکل زمین بابلیها است که در تورات به صورت مار دانای باغ عدن و فریب دهنده آدم و حوا ظاهر شده است. به نظر میرسد نام عمومی خدایان گوتهای اسکاندیناوی یعنی آسار هم که ریشه قانع کننده ای برای آن در زبانهای ژرمنی یافت نمیشود، در زبان مصریان باستان به معنی سرور و رئیس، نامی بر خدا/ پادشاه محبوب مصریان یعنی اوزیریس (ایزد بینای تخت نشین) بوده است. ولی نظر به نامهای کهن خدای ملی سوئدیها (به معنی لفظی دوستان قسم خورده) یعنی فری (دوست) روت (روتسی/ روس، دوست) و وه (مبارک، مقدس) معلوم میشود، بر خلاف نام آسارها، نام گروه خدایان کهنتر اسکاندیناوی یعنی وان ها، ریشه محلی ژرمنی داشته و به معنی خدایان دوستی بوده است. خصوصیات خاورمیانه ای کهن اودن به عنوان خدای قبیله ای ژرمنها نیز گواه مهاجرت گوتهای اسکاندیناوی از جنوب دریای بالتیک به اسکاندیناوی است. اما خود اساطیر ژرمنی منسوب به اودن نیز رد پای مشخص خود را در روایت اساطیری یونانیان برجای گذاشته اند که در اینجا دو نمونه بارز آن را که از قبل بدانها پی برده بودم ارائه می نمایم. در اینجا اسناد اساطیری و لغوی اصل ژرمنی داشتن اودیسه و بلروفون را که همان خدای ژرمنهای شمالی اودن(اود) می باشد- ارائه می نمایم:

۱- نامهای هم‌ریشه اودن و اود خدای آسمان و خورشید یک چشم ژرمنها در زبانهای ژرمنی دو معنی دارد یکی ایزد خشمگین و دیگری ایزد دانا است که اولی همچنین معنی لفظی نام اودیسه(اولیس) و دومی لقب/ صفت معروف وی است.

۲- اودن تحت نام اود نظیر اودیسه عاشق آواره دنیاگردی است که همسرش فریا(ملکه) از دوری وی اشکهایی میریزد که در روی زمین تبدیل به طلای سرخ میگردد.

۳- در پرستش فریا که تحت نام نرسوس (الهه زمین) برگزار میشده است. تندیس وی را در ارا به ای همواره پوشالی نگه میداشته اند. معنی لفظی پنلپ همسر وفادار اودیسه نیز به همین معنی دارای صورت پوشیده است.

۴- معنی لفظی نام سرزمین اودیسه و پنلپ یعنی ایتاکا (سرزمین سرگردانها) به وضوح یادآور سرزمین فریا و برادرش فری یعنی فولک وانگ(سرزمین مردم گردنده = سامیهای گوزن پرور شمال سوئد کهن) است. این سوئدیهای ناحیه سمت استکهلم ایزد و الهه قبیله ای خاصشان همین ایزد و الهه برادر و خواهر بوده اند.

۵- نام پدر اودیسه یعنی لائرتس در سمت غرب اروپا می توانست از ترکیب حرف تعریف لا و آنتیوس (ایزد هوا) به وجود آید. این نام در اسم ایزد کلتی لایر نیز دیده میشود که گفته میشود مأخذ نام ایرلند است. نامهای پدر و جد اودن یعنی پور و پوره نیز در اصل به همین معنی ایزد باد شمالی و رعد و خالق اند. معهداً نام لائرتس به یونانی در معنی لفظی "خار/ چوب جمع کن" اصیل به نظر میرسد چه این معنی لغوی نام مردم بومی جنوب اسکاندیناوی یعنی فین و دنها بوده و ترجمه آن است. اسم فین و دنها هنوز هم در نام بخشی از منطقه اسمولند سوئد زنده است. ظاهراً این اسم همچنین نام خدای قبیله ای ایشان نیز بوده است چه در اساطیر اسکاندیناوی از گوزنی خدایگانی به نام اک تیرنر (خدا-خار درخت بلوط) در پای درخت اساطیری مقدس ایگدراسیل(منظور سوئد/ اسکاندیناوی) صحبت شده است. درخت بلوط به خدای رعد و باد و باران، یومبلائی فنلاندیها/ لاپهای گوزن پرور و تور/ پور ژرمنها اختصاص داده شده بود. در واقع مهاجرت گوتها از جنوب دریای بالتیک به مقصد اسکاندیناوی به سوی سرزمین فین و دنها و نواحی شمالی تر از آن صورت گرفته است. نام پسر اودیسه یعنی تله ماخوس(جنگجوی دورست) با تیر/ هیریون(ایزد جنگاور خورشید دورست) مطابقت دارد.

۶- اساطیر ژرمنی اسکاندیناوی نیز از اشتراک آسه ها(خدایان ژرمن، به رهبری اودن = اودیسه) در جنگ تروا به تفصیل و صراحت سخن میگویند.

در مورد اساس ژرمنی داشتن اسطوره **بلروفون** (کشندهٔ غول/خدای متورم) دلایل روشنی وجود دارند: ۱- **اودن** به همراه دو برادرش کشندهٔ غول عظیمی به نام **ایمیر** است که در زبانهای ژرمن به معنی غرنده از سر درد و عصبانیت است. اصل این ایزد به **تیامات** (شیر- عقاب شکل) و **یم** الهه/ایزد آبهای بابلها و فنیقی ها می‌رسد. در زبان سامی عبری نام **ییم** به معنی غول عصبانی است. **ایمیر** غولی به شمار آمده است که از خون وی دریاها به وجود آمده اند. سوای این هر دو تن با موجود شیطانی مشابهی به نامهای **لوکه** (فریبده) // **هودر** (تتفر) و **سیزیف** (مورد نفرت) پیوند یافته اند.

۲- در اسطورهٔ **بلروفون** نام غول شیر-بز- اژدها شکل مقتول به صورت **شیمیریا** (زمستانی) قید شده است که با غول/خدای ژرمنی **ایمیر** یا **هیمر** (به زبانهای هندوایرانی یعنی زمستانی) مطابقت می نماید. یونانیها اسکاندیناوی را تحت نام **هیپربوره** (بالا تر از شمال) و **هیپریه** (شمال) و ژرمنهای اسکاندیناوی یونانیان را تحت نام سرزمین **نورنورها** (سرزمین زنان فرتوت سرنوشت = فری-س) به خوبی می شناخته اند. در کتاب اودیسه در رابطه با فئاسین ها، اودیسه را در سرزمین **هیپریه** (شمال/اسکاندیناوی) می یابیم.

۳- نام و نشان اسب بالدار **بلروفون** یعنی **پگاسوس** (اسب کنار چشمه) به وضوح یادآور ایگدراسیل/اسلینز (هر دو به معنی اسب عجیب) است که محلش کنار چشمهٔ اساطیری **ئورد** (تقدیر) است که منتسب به **اودن** است. ۴- مطابق اساطیر اسکاندیناوی جنگاوران مقتول در مراسم قربانی انسان در معبد **اوپسالا** که برای **اودن** و دو برادرش **ویله** (تور) و **فری** (وه) می‌گرفت. قتلشان به مثابه سقوط از اسب و درخت ایگدراسیل اودن تصور و تصویر میشد. در اسطوره **بلروفون** خود **بلروفون** به عنوان خدای بیگانه توسط خدای رقیب یونانی زئوس مورد هدف قرار گرفته و از اسبش ساقط میشود.

۵- نام **پنلویپ** (پوشیده، محجوب) زن اودیسه با الههٔ ژرمنی **فریق** (معشوق) یا **فریا** (ملکه) زن اودن/اود پیوستگی دارد. در اسکاندیناوی تندیس این الهه ژرمنی را تحت نام **نرسوس** (الههٔ زمین) در جزیرهٔ بکری در داخل ارابه ای مستور نگه می داشته اند. تحت نام **فریا** ارابهٔ وی نظیر ارابهٔ **کیبله** الههٔ فریقی- یونانی (به معنی دختر پر زلف، ذولخا) با گربه سانان بزرگی کشیده میشوند.

۶- **گراز** وحشتناکی زانوی اودیسه را زخم ابدی میزند. متقابلاً **گرگی** به نام **فنیس** (گاز گیر ترسناک) پا و ران **اودن** را می بلعد.

۷- نام مادر اودن یعنی **بستلا** (بانوی وحشی کوچک) به وضوح یادآور نام **آنتیکله** (نامعروف) یعنی مادر اودیسه است. در اینجا محض آشنایی با قهرمانان اساطیری ایلید و اودیسه **سرگذشت سران جنگ تروا** (بر گرفته از وبلاگ سانی): هومرکهن ترین و نامدارترین حماسه سرای یونانی است. وی را از افتخارات سرزمین یونان قدیم می دانند. او طی سال های آخر سده هشتم و اوایل سده نهم پیش از میلاد می زیست.

منظومه های ایلید و اودیسه هومر آنچنان سرشار از حوادث افسانه ای است که دانشمندان تصور می کردند که همه وقایع مندرج در آنها زاده تخیل است و بسیاری فکر می کردند که حتی شهر **تروا** (تروی) وجود نداشته است. حفاری های بعدی در نیمه دوم قرن نوزدهم در تپه ای در آسیای صغیر که با توصیفات ایلید شباهت داشت نشان داد که مردم در آنجا بیش از ده دوره مختلف سکونت داشته و همه شواهد حکایت از وجود **تروا** داشت. کار هومران بود که به یونانیان زبان آموخت. اثری جاودانی که زبان یونانی را آراسته و پیراسته کرد. یونانیان قدیم همیشه وی را شاعر ملی خود به شمار آورده اند. بنابر روایات، هومر نابینا بوده است و شاید نخستین شاعر نابینا در تاریخ باشد. در روایتی دیگر گویند در پایان زندگی نابینا شد و از شهری به شهری میرفت و اشعار رزمی خود را به نوای چنگ میخواند.

منظومهٔ "ایلید" و "سرگذشت" "آشیل"، قهرمان اسطوره‌ای یونان:

آشیل، فرانسوی نام آخیلِس، قهرمان یونان در داستان نبرد تروا است. آشیل پسر پلیوس (پهلوان یونانی و از یاران هراکلس) و دریا پری ای به نام تتیس بود. تتیس یکی از رب النوعهای دریا والهه فنا ناپذیر آب است. او هفت فرزند به دنیا می آورد که فقط آشیل میماند. زئوس (خدای خدایان اساطیر یونان و پدر اکثر خرده خدایان نسل جدید) قصد داشت خود با تتیس وصلت کند، اما با پیشگویی تایتان پرومئوس مبنی بر اینکه "پسر تتیس از پدرنیرومند تر شود" او را به پلیوس پهلوان که مورد لطفش بود، واگذاشت.

تتیس آشیل نوزاد را به جهان زیرین برد و او را از پاشنه گرفته، در رود سیاه جهان مردگان (استیکس) فرو کرد. تمام تن او جز پاشنه که در دست مادر بود به آن آب آغشته شد و تنها آن نقطه آسیب پذیر باقی ماند. همه پیکر او به جز پاشنه پایش رویین بود.

سالها بعد ...

هکتور و پاریس شاهزادگان تروا در ایالت اسپار تا مهمان هستند. شاه منلاس، همسری زیبا به نام هلن دارد که پاریس جوان را عاشق خود کرده است. موقع برگشتن به تروی پاریس با هلن فرار میکند. آگامنون، پادشاه جاه طلب یونان، به بهانه پس گرفتن هلن به تروا حمله میکند.

آشیل سردار همیشه فاتح یونان با آگامنون میانه خوبی ندارد و درخواست همکاری را رد میکند. اما دوستش اُدیسه با وعده هایی خیال انگیز بالاخره او را عازم تروی میکند.

آنها به تروی میرسند و آشیل با یک اقدام غیر منتظره با یاری ۵۰ مرد خود، معبد آپولو تروی را تصرف میکند. به هنگام شب معاون آشیل به او خبر میدهد که برسیس خواهر کوچک آندر، همسر هکتور، گروگان آنهاست. آشیل پیش او میرود تا صحبت کند ولی دختر با گستاخی جواب او را میدهد.

آگامنون، آشیل را به پیش خود میخواند و از اینکه او سرخود حمله را آغاز کرده، ابراز نارضایتی میکند و برای اینکه کاملاً حالش را بگیرد، دستور میدهد برسیس را نزد او بیاورند تا شبی را خوش باشد. آشیل دیوانه میشود و نیروهای خود را از آنها جدا کرده و از ادامه حمله سرباز میزند.

صبح فردا جنگ اصلی آغاز میشود ولی هکتور یک تنه، نیروهای اسپار تا را مجبور به عقب نشینی میکند. آگامنون که اوضاع را وخیم میبیند، دستور میدهد آشیل را بیاورند. ولی به او گفته میشود که آشیل به خاطر برسیس، حاضر به همکاری نیست. آگامنون برسیس را اذیت نکرده ولی از حرصش او را به سربازان شکست خورده سپرده تا کمی خوش باشند.

برسیس مشغول مبارزه با سربازان است که آشیل سر میرسد و او را نجات میدهد. دختر کمی با آشیل مهربان میشود و دلیل جنگ او را با تروی میپرسد و آشیل در پاسخ میگوید خودش هم نمیداند و فقط برای جنگ زائیده شده است.

شب هنگام برسیس به خیال اینکه آشیل خوابیده با چاقو به او حمله میکند. اما آشیل بیدار میشود. برسیس میگوید اگر تو را نکشم، فردا هزاران مرد را میکشی و آشیل اجازه میدهد این کار را انجام دهد. ولی عشق دستان برسیس را سست میکند

...

از آن سو پاریس که از کشته شدن هموطنان خود ناراحت است، تصمیم میگیرد که منلاس را به مبارزه تن به تن دعوت کند تا هر که پیروز شد، هلن را با خود ببرد. در روز مبارزه پاریس کم میآورد و به هکتور پناه میبرد. هکتور مجبور به کشتن منلاس میشود و آتش خشم سپاهیان او را بر می انگیزد.

دوست قدیمی آشیل، پاتروکلوس که با وجود سن کم با پوشیدن لباسهای او به افراد آماده باش میدهد و ناغافل به تروی حمله میکنند. هکتور که دل خوشی از آشیل ندارد به تصور او با پسر درگیر میشود و او را میکشد. ولی با برداشتن کلاه خود همه چیز آشکار میشود.

خبر کشته شدن پاتروکلوس به آشیل میرسد و او خشمگین به تنهایی به نزدیک دروازه رفته و هکتور را به مبارزه میخواند. هکتور در نبرد تن به تن کشته می شود. و آشیل جنازه اش را به ارا به میبندد و با خود میبرد. شب پیرام برای بردن جنازه پسرش به نزد آشیل می آید و به پای او می افتد تا جنازه هکتور را پس بدهد. آشیل درمانده قبول میکند. برسیس ناگهان پدر را میبیند. آشیل به برسیس اجازه رفتن میدهد. اما او هر چند از کشته شدن هکتور ناراضی است، حاضر به رفتن نیست ولی از پدر شرم دارد و مجبور به رفتن میشود.

پس از روزها انتظار بالاخره نیروهای اسپار تا ناامید از نفوذ به قلعه، تصمیم به بازگشت میگیرند. اما ناگهان جرقه ای در ذهن اودیسه روشن میشود و پیشنهاد ساختن اسب چوبی را میدهد.

صبح فردا اهالی تروی، با منظره ای عجیب رو به رو میشوند. آگامنون با سربازانش رفته و یک اسب چوبی عظیم برای آنها به یادگار گذاشته است. با شکوه فراوان اسب را به داخل میبرند.

شب سربازان داخل اسب چوبی از غفلت نگهبانان استفاده کرده و تروی را به آتش میکشند.

منظومه ایلیاد اینجا ناگهان تمام میشود، اما نویسنده دیگری بعد از هومر ماجرا را اینگونه ادامه میدهد.

آشیل که این چنین میبیند به تنهایی به دنبال برسیس میرود.

برسیس و آشیل همدیگر را می یابند ولی پاریس غافلگیرانه به پاشنه پای آشیل تیراندازی میکند.

التماس برسیس سودی ندارد و زندگی کوتاه این پهلوان مشهور پایان می پذیرد.

پاریس در جنگی که خود افروخته جانش را از دست می دهد.

سرانجام تروی سقوط میکند ولی کسی زنده نیست تا بر آن حکومت کند.

روئین تنان نه تنها مغلوب پهلوان دیگری نشدند که مقهور غرور پهلوانی خود شدند.

محور اساسی منظومه ایلیاد خشم آشیل و اهمیت سرنوشت در زندگی انسان است. در ایلیاد منظومه هومر از داستان

جنگ ده ساله تروا، خشم ویرانگر آشیل و اختلاف او با آگامنون بر سر تصاحب برسیس به ترک سردار بزرگ از صحنه نبرد می انجامد. یک نمونه دیگر از این بروز خشم رفتار ننگین آشیل با هکتور و نعل اوست. از اینرو آشیل در ادبیات یونان و روم و اروپای قرون وسطی نماد خشم بشمار میرفت. خشم آشیل در ایلیاد دارای آنچنان اهمیتی است که کتاب با موضوع آن آغاز میگردد: ای الهه، سرود خشم آشیل را بخوان!

منظومه " ادیسه " ، سرگذشت زیرک ترین سردار جنگ تروا :

ادیسه، اودیسیوس (یا به تلفظ فرانسوی اولیس) فرزند لائرت و آنتیکله ، پادشاه شهر ایتاکا از جزایر دریای ایونیا (غرب یونان) بود.

ادیسه در ادبیات غرب یک قهرمان است. یک قهرمان شور انگیز برای مردم . پس از آشیل و پاتروکل بزرگترین و نام آور ترین قهرمان یونان است.

هلن دختر زئوس همسر منلاس همراه پاریس شاهزاده تروا از خانه گریخته و به کشور او رفته است. آگامنون، پادشاه جاه طلب یونان ، برای پس گرفتن هلن به تروا حمله میکند. ادیسه نیز با وعده هایی خیال انگیز آشیل سردار همیشه فاتح یونان را همراه خود عازم تروی میکند. این جنگ سالها طول میکشد بدون اینکه به نتیجه ای برسه تا اینکه ادیسه پیشنهاد ساخت اسب چوبی رو میدهد. یونانیها داخل اسب پنهان میشن . ارتش یونان وانمود کرد که شکست خود را قبول کرده و اسب را به عنوان هدیه به مردم تروا پیشکش می کند. تروائیان متوجه حيله خصم خود نشدند و اسب را وارد شهر کردند و به جشن و پای کوبی پرداختند. شب هنگام زمانی که تروائیان مست و مدهوش به خواب رفته بودند ادیسه به همراه یاران خود از اسب بیرون آمد و دروازه های شهر را گشود و ارتش یونان وارد شهر شد.

آن شب یونانیان بسیاری از مردم تروا را کشتند و شهر را غارت کردند اما اتفاقی که در آن شب زندگی ادیسه را دیگرگون کرد این بود که وی به تاراج معبد پوزوئیدون (نپتون رمی) پرداخت و مجسمه او را شکست، کاهنه ی معبد، کاساندر در اثر این کار ادیسه را نفرین کرد، و از خدایان خواست تا او را آواره کنند.

بعد از جنگ به دستور ادیسه دو روزه دوازده کشتی ساخته میشه تا یونانی ها به وطنشون برگردن، اما میون طوفان کشتی ها همدیگه رو گم میکنن. بعد از طوفان ادیسه و همراهانش به یه جزیره میرسن. زمان گشت و گذار به غاری میرن که توسط یکی از سیکلوپسها اسیر میشن. اونا غولهای یه چشم بزرگی بودن که از نزدیکی خدای زمین و بهشت بوجود اومدند و ظاهرا سه تا هم بیشتر نبودند.

سیکلوپس دوتا از یونانی ها رو میخوره و میخوابه. ادیسه و همراهش درخت نوك تیزی رو بر میدارن و چشم اون غول رو کور میکنن.

ادیسه و دوستانش به جزیره دیگه ای میرن، سیرس چند نفری رو که وارد جزیره میشن با جادو به خوک تبدیل میکنه. ادیسه از مرکوری کمک میگیره و سیرس رو وادار میکنه مردان اونو به شکل اولشون برگردونه.

سیرس به ادیسه هشدار میدهد که در سفرش مواظب سیرن های خوش صدا (حوری های دریایی) باشه. چون هرکس جذب آواز اونا بشه میمیره. ادیسه گوش یاران خود را با موم پر کرد و خود را نیز به دکل کشتی بست تا بتوانند از حوری ها به سلامت بگذرنند. ادیسه یک سال در این جزیره ماند و از او به گرمی پذیرایی کردند.

ادیسه همسر زیبایی به نام پنه لویه داشت و پسری هم به نام تلماک. هنگامی که تلماک یک ساله بود ، ادیسه برای جنگ با تروا فراخوانده شد.

پنه لویه دختر ایکاریوس بود. او خود یکی از موثر ترین شخصیت های داستان بشمار می رود و رفتار او نمونه کامل فضیلت انسانی است.

پنه لویه همسر با وفای ادیسه در غیبت اولیس خواستگاران زیادی داشت و به رسم بیوه زنان یونان باید همسری انتخاب می کرد. خواستگاران او دایم تلاش میکردن تا مجبورش کنن با اونها ازدواج کنن. آنها خانه او را به اشغال خود در آورده اند.

پنه لویه بهانه می آورد که ادیسه همسر اوست ولی خواستگاران می گویند که ادیسه کشته شده است و باید ناچار با یکی از آنها ازدواج کند. اما پنه لویه در قلب خود به بازگشتن ادیسه ایمان دارد. برای همین از خواستگاران فرصت می خواهد تا فرشی را بدوزد تا پس از آن به خواستگاران پاسخ دهد.

پنه لویه روزها می بافد و هر شب فرش را می شکافد تا کار بافتن فرش پایان نپذیرد...

اما.....

اولیس از پنه لوپه متوقع وفا است. اما خود وفا دار نبوده است. یکی از مهمترین و با ارزشترین غنایم جنگ در هر مکتب و سرزمینی زنان بودند. به اولیس هم بیوه یکی از سرشناسان تروا رسیده بود. پنه لوپه نباید وفاداری را متوقع می بود؟ در همه آن سالهای زنده به گوری، بازوان چیره هیچ مردی را طلب نکرده بود؟ پنه لوپه هم می توانست و هم می خواست...

ادیسه اما مرد قهرمان قصه است. او ادیسه بود و قهرمان و شاید قهرمان بودنش به او این حق را میداد که اگر تقاضای بخشش کند توقع بخشیده شدن را داشته باشد. اما کم نبودند و نیستند سربازان دون پایه ادیسه که به مزیت مردیشان این تقاضا را دارند.

سرانجام راز پنه لوپه فاش شد... بنابراین گفت همسر کسی می شود که بتواند کمان ادیسه را خم کند. ادیسه و همراهش تو آخرین سفر دریایشون، بعد از گذشتن از نشانه های هرکول که منظور همون شهر هرکولانتم هست، بعد از ۵ ماه به نیمکره جنوبی و جزیره برزخ میرسند اما چون هدف اونا پالایش در برزخ نبود، طوفانی میاد و از رسیدن اونا به جزیره جلوگیری میکنه. تمام یارانش کشته میشن.

ادیسه جون سالم به در میبره و بعد نوزده روز مبارزه با انواع خطرات در یک جزیره دور افتاده، یه کشتی دیگه میسازه سرانجام ادیسه با کمک اتنه الهه ی(خدای) حکمت و شجاعت حامی جنگ و صلح و فرمان روای طوفان در یونان باستان، از جنگ تروا بازگشت و در قالب یک چوپان به زندگی اش ادامه داد.. او با استفاده از تیر و کمان و مهارتش در این رشته، در لباس گدایان توانست در مسابقه خم کردن کمان شرط را ببرد.

ادیسه تک تک خواستگاران رو که در این مدت اموالش را به سرقت برده بودند میکشه. ادیسه زمانی به میهن بازگشت که پسرش بیست و یک ساله بود.

در حالیکه تمامی قهرمانان داستان پس از مدتی به خانه و کاشانه خود باز می گردند، ادیسه ۱۰ سال سرگردان است

عبارت محوری داستان ادیسه که می گوید همه انسانها به خدایان نیازمند هستند، ناظر به همین مسئله است. خدایان می خواهند به ادیسه بیاموزند که او علی رغم تمامی زیرکی خود نیازمند خدایان است.

محورهای اساسی داستان ادیسه را دو چیز تشکیل می دهد:

محور اول غرور ادیسه نسبت به دانش و توانایی خویش است. ادیسه در زبان یونانی به معنای زیرک است محور دوم داستان ادیسه عشق پنه لوپه همسر ادیسه و انتظار او برای بازگشت همسرش است.

البته دانته در کتاب معروف کمدی الهی، سرانجام این داستان را به گونه ای کاملا متفاوت نقل میکند. ادیسه ماجراهای زیادی داره که مفصلا در کتاب ایلیاد و ادیسه نوشته هومر شاعر یونانی شرح داده شده. داستان ادیسه از کتاب ایلیاد شروع میشه: پاریس، فرزند پادشاه تروا، «هلن» شاهزاده زیبای یونانی را از چنگ شوهر وی بدر برد خشم یونانیان را برانگیخت و جنگ تروا به همین دلیل اتفاق افتاد.

ادیسه، سرگذشت ماجراها و سفر دریایی را که (ادیسه-یکی از سران جنگ تروا)، هنگام بازگشت از جنگ به سوی منزل و رسیدن به زنی به نام پنه لوپه، با آنها روبرو گردید، بازگو می کند. این سفر بیش از بیست سال به درازا می انجامد و ماجراهای مختلف و خطیری برای وی و همراهانش پیش می آید.

دانته در کتاب معروف کمدی الهی میگوید: در ادیسه هومر همه چیز در باره ای الیسه عالی است. او یک قهرمان است. اما این قهرمان یک جا اشتباه می کند. چون ادیسه میگوید: می روم تا صفات انسان و دانش را کشف کنم. در واقع در خوانشی سطحی این نوع سخن هیچ مشکلی وجود ندارد بلکه این سخن قابل ستایش و افرین است اما از نگاه دانته او آنچه را که ادعا می کند در اختیار ندارد. برای دانته این یک غرور کاذب است. ادعایی است که در حیطه ای توانایی ادیسه نیست. او یک قهرمان ناکام است که غرور کاذب قهرمانی به زمین اش می زند. بر علاوه او می رود تا حقیقت را در دریا و آب و کوه در یابد. او از این نکته آگاه نیست که خود بخشی از حقیقت است و حقیقت در همه جا پراکنده است. ادیسه قهرمانگرایی می کند. همین گناه بزرگ اش است. این کار را می کند که قهرمان باشد نه که دنبال حقیقت را گرفته باشد.

دانته در کتابش ادیسه را به جهنم می اندازد و ماجرای مرگ اونیو نقل میکنه، که البته این داستان زائیده تخیل خود دانته هست. چون هومر هیچوقت ماجرای مرگ ادیسه رو ننوشت.

گردآوری و ویرایش: سانی،

July 14, 2007

صحایف رش و جلوه یزیدیان همان صحائف گم شده ابراهیم خلیل الله مسلمین هستند

این جانب که قبلاً با توجه به اینکه ابراهیم ادهم (پدر امتهای فراوان بور) را با گنوماته زرتشت/گوتمه بودا مطابق یافته بودم، بدین نتیجه رسیده بودم که منظور از صحائف ابراهیم همان کتب اوستایی و بودایی منسوب به زرتشت و بودا است. حال که مرکز اساطیر ادیان را بابل باستان در می یابم، متوجه شدم که ابراهیم اصلی تورات و قرآن در مقام خدایگانی مطابق همان ایزد مهر آریائیان و خدای بابلی مشهور **انکی/انا** (خدای فریب کار ودانای مارشکل زمین و آبهای ژرف) است. اثبات این امر با توجه به معانی لفظی مقدسین و مقدسات یزیدیان بسیار ساده است.

۱- نام شیخ **عدی** که معبد- مقبره اش در دره ای در کنار چشمه مقدس (کانی سپی) واقع است و یزیدیان آیین خود را به وی منتسب می نمایند- در زبان عربی به صورت **عدی** به معنی ایزد چشمه زاران و آبهای ژرف است. می دانیم که ایزد مهر ایزد ایجاد کننده چشمه صخره ای به شمار می آمده است. مطابق کتاب ملل و نحل شهرستانی وی منتسب به **انیسه** یعنی مونس، خلیل یعنی لقب **میثره** (مهر، ایزد زاده چشمه صخره ای) است.

۲- نام توراتی **یسا** (قربانی کننده) که اسم پدر **داود** عزیز، لقب **مردوک/مهر** خدای بابلیها (به شمار رفته است، به جای نام **انا**، خدای بابلی زمین و دریاها و چشمه هاست؛ ولی بعید به نظر می رسد که خود نام **یزیدیان** (یعنی پرستندگان ایزد **مهر**) هم از ریشه همین نام سامی انای بابلیان سومری بوده باشد. گرچه به سبب اینکه **انا/انکی** خدای زمین هم بوده است سامیان وی را بیشتر تحت نام **ابراهیم** (پدر امتهای فراوان) و **نوح** (منجی) می شناخته اند. نام **یزید** را که با **ایزد** فارسی مقابله میشود همچنین می توان از ریشه عربی **ازدا** یعنی کار نیکو گرفت چه در واقع **انکی/انا/ابراهیم خلیل** مطابق همان **اهورامزدا** یعنی ایزد خیر و نیکی ایرانیان است. در مقابل نام **مخاصم وی الید بابا** به معنی **مخاصم پدر** در جایگه اهریمن می باشد. یزیدیان **زرتشت** را تحت نام **بایزید بسطامی** لقب به **طاووس اولیا** نموده اند. اگر نام **یزید** را تصحیفی از ریشه کلمه عربی **عَضد** بگیریم در این صورت آن به معنی **یاور و مددکار و منجی** خواهد بود که لقب معروف **میثره** بوده است. احتمال تصحیف **یزید** از کلمه فارسی **بایزید** (مصاحب خدا) هم زیاد است چه این نام مترادف با **خلیل الله** یعنی لقب مشترک **انا/انکی** و **زرتشت** (بایزید بسطامی صوفیان) است که همپرسه با **اهورامزدا/انکی** به شمار رفته است. جالب است که در کتاب ملل و نحل شهرستانی دین یزیدیان به **یزید انیسه** (=خلیل الله) منسوب است. جنبه اساطیری خدایگانی زرتشت متعلق به خدای قومی وی یعنی ایزد **خورشید میثره/مهر** است.

۳- مصحف **رش** به زبانهای سامی به معنی **کتاب ایزد چشمه زاران (مهر یا ناهید/طاوس)** است یعنی کتاب **میثره/مهر** یا کتاب **انا/انکی** خدای بابلی معروف زمین و آبهای ژرف است. نام صحیفه دوم ایشان یعنی **جلوه** را که در آن از تعالیم **ملک طاووس** (پرنده خورشیدی برهما یعنی خالق دانا یعنی مهر ایزد خورشید) سخن رفته است- می توان از ریشه کلمه عربی **جَل** یعنی **والامقام** (مناف) گرفت که لقبی بر **انا/انکی** (مناف اعراب) بوده یا **جلا** (درخشندگی) که مناسب ایزد **خورشید مهر** است.

۴- در نزد یزیدیان نامهای پسران **نوح** (شیخ عدی خداگونه) **مالک السلام** و **میران** یاد شده اند که به وضوح یادآور نام **نینورتا/سلم/سلیمان/سلیمان/سام/اسماعیل و مردوک/مهر** می باشند.

۵- **یزیدیان** را **شیطان پرستان** نیز می نامند این از اینجاست که **انای مارشکل** که در تورات آدم (آدای بابلیها) و زنش حوا را فریب می دهد مطابق همان **شیطان** (فان یونانیان) است.

۶- در باورهای یزیدیان از فرشتگانی به نامهای **ملک طاووس** (ملک آراسته) و **ملک مقرب** و ایزد شمس (خورشید) یاد میشود که به ترتیب مطابق با **انا**، و **ایسیمود/ایسی** (مور اسماعیل) وزیر **انا** و **مهر**، ایزد خورشید آریائیان هندوایرانی و میتانی (**مردوک** بابلیان) بوده است. در رابطه با مطابقت **طاووس** ملک با **انا** (ایزد مارشکل نیرنگ = شیطان شیطان پرستان) گفتنی است که این پرنده بسیار زیبا پرنده ایزدان یونانی و هندوی **فان** (شیطان) و **برهما** (خالق دانا) به شمار میرفته است. جالب است که در اوستا **آراستی** (آراسته) در مقام برادر سپیتمه جمشید/تموز پسر یا برادر **انا** یاد شده است.

۷- در نزد فرق مختلف یزیدیان جشن **عین الجم** (خدای خورشیدی چشمه ها=میثره) رایج است و **ابراهیم خلیل الله** (انکی/انایی که دوست صمیمی **انلیل**، خدای بزرگ است) محبوبترین پیغمبران است. با این تذکر که کلمه **یم** (علل القاعده **جم**) در زبان عربی به معانی **جالب دریا، مار، کبوتر چاهی و کبوتر صحرائی** است و **خدای مار شکل زمین و دریاها** یعنی **انا/انکی** در نقش توراتیش **نوح** (**آتراهاسیس** بابلیها به معنی بسیار خردمند) از کشتی نجاتش **کبوتری** را به نشانه رهایی از طوفان و سیلاب بزرگ (طوفان زمستانی **یمه** اوستا) به آسمان به پرواز در می آورد.

در اینجا مقاله زیر را برای آشنایی با یزیدیان قید می نمائیم:
یزیدیان کیستند؟ مهرداد فرهمند، بی بی سی (خبرنامه گویا)

چهارشنبه برای یزیدیان روز مقدس هفته است و در همین روز در شهر کوچک قحطانیه در شمال غرب عراق، امدادگران اجساد یزیدیان را از زیر آوار بیرون می کشیدند، یزیدیانی که قربانی یکی از مرگبارترین حملات انتحاری در

عراق شده اند، حمله ای که به گفته مقامات عراقی و آمریکایی، رد پای القاعده در آن دیده می شود و هدف از آن، سوزاندن فرقه های بیشتری در آتش جنگ فرقه ای عراق است.

یزیدیان جز در عراق در ترکیه، ایران، سوریه و قفقاز زندگی می کنند و اگرچه آماری رسمی و مشخص در مورد آنان در دست نیست اما شمار آنان در مجموع این کشورها تا پانصد هزار نفر برآورد می شود که حدود دویست هزار نفر از آنان در عراق زندگی می کند.

یزیدیان، قرن‌ها در این سکونتگاهها در روستاهای دورافتاده و در انزوا زیسته اند و همسایگان مسلمان و مسیحی شان آنان را با نام "شیطان پرست" می شناسند، عنوانی که یزیدیان برای خود نمی پسندند.

اما شاید همین نگاه به یزیدیان، آنان را آماج حمله مسلمانان تندرویی کرده باشد که ریختن خون "کفار" را مباح می دانند، آن هم کفاری که شیطان، دشمن اصلی بشریت را می پرستند.

از دید مورخان ادیان، شیطان پرستی برچسبی است که پیروان ادیان جدیدتر به کسانی که همچنان به ادیان قدیمی تر باور داشتند می زدند و خدایان آنان را شیطان و منشأ شر خطاب می کردند، همان گونه که مسیحیان اروپا در مورد اروپاییانی که به باورهای پیشین خود باقی مانده بودند چنین کردند.

اما در باور یزیدی، شیطان دشمن اصلی بشریت نیست، بلکه مقربترین فرشته خداوند و نخستین آفریده اوست و ملک طاووس نام دارد؛ فرشته ای که خداوند تنها با این انگیزه به او فرمان داد به آدم سجده کند که او را بسجد و هنگامی که او از سجده کردن سر باز زد، بر تفریش به درگاه الهی افزوده شد و خداوند اداره جهان را به وی سپرد.

یزیدیان بر این باورند که قدمت کیش آنان به زمان پیدایش بشر باز می گردد و یزیدیان از نسل آدمند و نه از نسل حوا؛ در حالی که در باور ادیان ابراهیمی، ابنای بشر حاصل ازدواج آدم و حوا هستند، یزیدیان خود را حاصل پسری می دانند که از بزری که آدم کشت پدید آمد و سپس با حوریه ای وصلت کرد.

بدین ترتیب، یزیدیان خود را تافته ای جدابافته می دانند که نباید با دیگر اقوام وصلت کنند و دیگر ابنای بشر را به کیش خود بپذیرند.

چند ماه پیش که دختری یزیدی با پسر مسلمانی از خانه گریخت خویشاوندانش او را گرفتند و سنگسار کردند. چند روز بعد، شماری از یزیدیان به دست افراد مسلح تیرباران شدند.

با تمام این جدایی پیشگی، یزیدیان از تبار دیگر کردهایی اند که در جوارشان زندگی می کنند و زبانی متفاوت با آنان که گویش کرمانجی (کردی شمالی) است ندارند.

با وجود آنکه در باور یزیدی، دین آنان پیشینه ای به قدمت تاریخ بشر دارد اما مورخان، کیش یزیدی را در شمار دیگر فرقی طبقه بندی می کنند که پس از اسلام، به نیت احیای سنتهای پیشینیان و با انگیزه حفظ و بازیافت هویت تاریخی در نقاط مختلف خاورمیانه زاییده شدند و رشد کردند، هرچند بنیانگذارانشان صوفیان مسلمان بودند.

علویان، کاکه ای ها (اهل حق) و شیدلیها که همگی در مناطق کردنشین ایران، عراق، ترکیه و سوریه و نواحی همجوارشان زندگی می کنند، از این دسته مذاهب به شمار می روند و همگی این وجه مشترک را دارند که از سویی آداب نیایش جمعی شان همچون نذر و نیاز و قربان به یکدیگر شباهت دارد و با صوفیان مسلمان مشترک است و دیگر اینکه گرچه پیروانی از میان ترکان و اعراب هم یافته اند، مرکز عمده نشو و نمایشان کردستان بوده و فرهنگ و زبان کردی رکن مهمی از آیین آنان را تشکیل می دهد.

باور بر این است که نام کیش یزیدی ریشه در واژه فارسی ایزد دارد. عناصری همچون ستایش خورشید و آتش در این آیین نشانه هایی از باورهای باستانی ایرانیان، مهرپرستی و دین زرتشت دارد.

اعتقاد به تناسخ و سیر تکاملی روح از طریق زایشهای پی در پی و دمیده شدن در کالبدهای پیاپی یزیدیان را با مسالک شرقی پیوند می دهد.

از سوی دیگر، یزیدیان همچون مسلمانان روزانه پنج بار به شیوه خود نماز می گزارند، اما قبله شان در چهار بار از این نمازهای پنجگانه، خورشید است و در نیمروز، مقبره شیخ عدی بن مسافر، صوفی عرب قرن ششم هجری که به باور مورخان، بنیانگذار کیش یزیدی است.

مقبره شیخ عدی در روستای لالش در ۳۶ کیلومتری موصل در شمال عراق، قبله گاه یزیدیان است و هر یزیدی در صورت توانایی باید در طول عمرش دست کم یک بار به زیارت این آرامگاه برود.

موسم این "حج"، تابستان است، در کنار قبله گاه یزیدیان، چشمه گاه مقدسی قرار دارد که زمزم خوانده می شود، کوهی مقدس است که نامش را عرفات نام نهاده اند، پلی نیز هست به نام پل صراط، در موسم زیارت گاوی را هم قربانی می کنند. یزیدیان همچون صوفیان در مراسم خود به ذکر و سماع می پردازند و پیروان این کیش به طبقات پیر و شیخ و مرید تقسیم می شوند. نزدیکترینها به یزیدیان، چه در باور و اساطیر، همچون اعتقاد به ملانک هفتگانه و تناسخ و سنتها و آیینها، طایفه یارسانند که در عراق کاکه ای و در ایران اهل حق نامیده می شوند که بسیاری از ایرانیان آنان را با عنوان "علی الهی" می شناسند، نامی که همچون "شیطان پرست" برای یزیدیان، مورد پسند آنان نیست.

پاره ای از پیروان اهل حق نیز در مورد شیطان نگرشی همچون یزیدیان دارند، یزیدیان نیز به اهل حق احساس نزدیکی می کنند و آنان را در جمع خود شرکت می دهند اما با آنان وصلت نمی کنند.

اکثریت اهل حق را نیز همچون یزیدیان، کردها تشکیل می دهند، اما در ایران و عراق و قفقاز، این آیین در میان ترکان نیز پیرو دارد.

تحقیقی در باب معانی لفظی نامهای قرآن و ارتباط لغوی آنها با اوستا و تورات

لب سخن دکتر محمد خزائلی و منابع وی در فرهنگ اعلام قرآن در باب معنی لفظی اصلی قرآن این است که "پیش از نزول قرآن هم عنوان قرآن سابقه داشته و مخصوصاً آیه ۶۲ از سوره بونس " و ما نتلو من قرآن" (هیچ قسمتی از قرآن را تلاوت نمی کنید) بهترین مؤید است (لا بد منظور کتاب مدون تورات بوده، نه قرآن در حال پدید آمدن و حادث شدن). یهودیان قسمتی از تورات را به نام قرانت می نامیده اند و سربانیها نیز قسمتهایی از انجیل را نام قیریانه که همیشه با قرانت است، می داده اند." از این گفته مستفاد میشود که نام عربی قرآن در رابطه و قیاس با خود نام تورات و از ترجمه لفظی آن پدید آمده است. به احتمال زیاد از قیریانه سربانیها (به معنی لفظی محل ملاقات) که خزائلی بدان اشاره می نماید نه همان فصل انجیلی قرنیتیان (نامه های اول و دوم پولس به قرنیتیان) بلکه محل اساطیری معروف یهود و مسیحیان منظور بوده است که مکان **خطابه کوهستان معروف عیسی مسیح**، **کوه صیون** (کوه موعظه یا کوه ایزد ماه)، **هارمجدون** (کوه خطابه) و **قرقیسیا** (کوه محل ملاقات زائرین) نام گرفته است. در نزد ایرانیان کلمه نبی به قرآن اطلاق شده است که به معنی کتاب و نوشته یعنی یکی از اسامی شناخته شده قرآن می باشد. احتمال ریشه ایرانی خود قرآن از کلمه **اوستایی** و پارسی **گانورنو-ان** (سرودهای با شکوه نیایش) یعنی مترادف **اوستا** (در هیئت افس-ستا) هم بسیار منطقی به نظر میرسد، **موزون** بودن آیات قرآن نیز این نظر را تقویت می نماید. **کلام موزون معجزه آسای خدایگانی** قرآن نیز در واقع اشاره به همین معنی است. در این باب جالب است که نام خود طبقه روحانی آریایی **مغ** (ماگنو) مترادف با **گنوماته** و **گنومه** به معنی **دانای اشعار و سرودهای دینی** است. در واقع محمد هم نه یک فیلسوف والا بلکه شاعری حنفایی سیاس و مکار بوده و مخالفین عقیدتی باهوش خود را با کفر و ارتداد و تهدید از میدان به در می برده است. از اینجاست که خدای خود را هم در قرآن مکار خوانده است و قرآن موزون پر از کلام پر تناقض است که در شرایط مختلف به مناسبتهای مختلف آورده شده و کلام خدایگانشان محسوب گردیده است. نتیجه طبیعی این انقلاب اسلامی که اساس بر تسلیم در مقابل اوامر موهوم الله موهوم (خدای پدرش عبدالله) و نماینده اش (محمد/احمد) و تعطیل افکار فلسفی و باورهای غیر اسلامی است، مسلط کردن سیستم اجتماعی برده داری دو لایه فکری و اقتصادی بر سیستم قبیلہ ای دیرین عربستان بوده است. محمد خود را در قرآن به زیرکی (که شاید باوری هم بدان داشته) همان موعود امم سامی **احمد** (ستوده خدا = استوت ارته = ستوده پاک زرتشتیها) معرفی نموده است. چون مطابق اعتقادات زرتشتیان ظهور سئوشیانت استوت ارته برای برقراری **صلح** و آرامش کامل در جهان به شمار میرفته است؛ لذا می توان تصور نمود محمد نام دین اسلام را از نام آیین منسوب به استوت ارته موعود بر گرفته است. گرچه محیط عربستان بیشتر تحت تسلط فرهنگ بابلی و یهودی بوده است، معهدا همین نام ایرانی **گانورانی** به طور اساسی در پدید آمدن و به رسمیت افتادن نام قرآن نقش داشته است. چون گردان جنوبی در دامنه های زاگروس **سرودهای دینی و حماسی** کهن خود را **گورانی** و تیره قومی و فرهنگی بزرگی از خودشان را که علی الهی (در اساس **آلوه الهی**) هستند، **گوران** می نامند که خود این نامها با کلمه **گبر** (گورور ترک زبانان یعنی زرتشتیان) مطابقت می نماید. نام **گوران** را در مجموع می توان به سه معنی **انجمنی** (=مغ)، **آتش پرست** (گانور) و **ساحر** است و به روحانیون آریایی سئورومتی و میتانی اطلاق میشده است. جالب است که در آذربایجان کهن صنف خوانندگان سرودهای حماسی و دینی را **گوسان** (گانو-زان) یعنی دانای سرودهای دینی و حماسی می نامیده اند که از همان ریشه **گانو** (یعنی سرود دینی) گرفته شده است. می دانیم ایرانیان باستان وزیر اعظم و سخنگوی دولت را **گانوبریا** (گانوبروه) می نامیده اند که از همین ریشه بوده و لابد با نام **جبرئیل** (مرد پیام نیرومند خدا) که در قرآن به صورت واسطه خدا و محمد به شمار آمده است، مربوط گردیده است. در این رابطه باید افزود نام اوستایی **نسک** (کتاب، به زبانهای سامی کهن یعنی آیات) نیز اصلی بابلی داشته و به معنی قانون و روش (نسق) بوده و هم معنی تورات است. نام **جبرئیل** (نیرومند خدا = **نریوسنگ** اوستایی) به عنوان فرشته پیام آور در تورات همچنین به صورت آشوری و عبری **نیسروج** (محافظ نیرومند آیه های آسمانی) / **عزازیل** (نیرومند خدا، عزیز خدا) آمده است. این نامها نشانگر **مردوک** خدای ملی بابلیها که در روایات بین النهرینی دوره انحطاط تمدن بابل بدین اشکال ظاهر شده است. نام بابلی کهن **نوسکو** (شمع و چراغ شب یا دارای آیات نورانی، **اسرافیل**) به عنوان وزیر **انلیل** (الله) نشانگر **ایشوم/هندورسانگا** (ایزد منجی دارای گرز بزرگ = **سروش** سرور روشنایی و پیغام ایزدی ایرانیان) است. فرشته مقرب توراتی/قرآنی دیگر **میکائیل** (کامل خدا) مطابق با **ایسی مو** (اسماعیل/نینورتا = کامل/نیو) وزیر انکی/انا (خدای زمین و آبها) است. حتی به نظر میرسد نام **عزرائیل** (نصرت خدا و پاور خدا یا معروف خدا = اسماعیل/نیو) به وی مربوط باشد چه این ایزد در هیئت **نین گیرسو** از ایزدان جهان زیرین به شمار رفته و یهود نام **میکائیل** را به **سمائیل** (اسماعیل) نسبت داده اند. این سه فرشته مقرب **انلیل** / **الله** (اساساً خدایان معروف بابلی) یعنی **میکائیل** / **عزرائیل**، **اسرافیل** و **جبرئیل** در قرآن همچنین تحت نامهای **اسماعیل** (ایسی مو، نیو، نینورتا)، **الیشع** (=منجی، ایشوم، هندورسانگا، عیسو) و **ذوالکفل** (=صاحب قدرت، مردوک) در کنار هم در ردیف اخیر معروف جهان یاد شده و با پادشاهان معروف و آخر ماد یعنی **فرانورت/سیاوش**، **کی آخسارو** (هوخستره، کی خسرو) و **استیاگ** (ازی دهاک مادی، نیای مادری سپیتاک زرتشت) مطابقت یافته اند. بنابراین در مجموع نتیجه میگیریم که خود نام قرآن نیز بی شک

در رابطه با موضوعات رستاخیز و پیام آور بزرگ از جنوب ماد و بین‌النهرین به شبه جزیره رسیده است. ناگفته نماند جزء **گانو** همچنین در القاب ایرانی و هندی **سپیتاک زرتشت (بردیه/ ایرج)** یعنی **گنوماته** (دانای سرودهای دینی) و **گوتمه** (محافظ سرودهای دینی) دیده میشود. **سپیتاک زرتشت/گنوماته** در هند تحت اسامی **گوتمه بودا، گوتمه شوارا، گوتمه مهاویرا و گوتمه** (از سراینندگان وداها) شناخته شده که هر یک از اینها به صورت شخصیت‌های تاریخی جداگانه ای در آمده اند. هرودوت نام **گنوماته/سمردیس** را جایی به صورت **پاتی زیت** آورده که دقیقاً مترادف **گوتمه** هندوان است. چیزی که شک و شبهه در این باب باقی نمی‌گذارد همانا مشترک بودن معنی نامهای اوستای اصلی یعنی **اوستا (افد-ستا)** و **گاتاها (گانو-سها)** یعنی **سرودهای دینی با شکوه** با معنی مادی-فارسی **قرآن (گانو-رئو- آن)** می‌باشد. در این صورت این نام ایرانی بیشتر توسط قبیله بزرگ **عرب زرتشتی بنی تمیم** در فرهنگ عربستان منتشر و معروف شده است. آیه ۱۰۳ سوره نحل قرآن که در آن از **شایعه تعلیم قرآن** توسط فرد **عجمی** (ایرانی) به محمد خبر میدهد، وزینترین سند در این باب است. فرقه های گوران جشن آیینی بزرگ خود را به **جم (الجم، عجم)** می‌نامند که نام **خدا-پادشاه موبد** اساطیری کهن و معروف ایرانیان است. نام **سلمان فارسی** اساطیری هم که تلاش شده است در این رابطه فردی تاریخی معرفی گردد در اساس متعلق به خدایی است که در تورات نیز به صورت **سلیمان** در سلک پادشاهان یهود در آمده است. وی که نامش را به **دین اسلام** هم داده است تحت نامهای مختلف از جمله **نینورتا(خدای کامل و سالم)**، **نین گیرسو، نبو، یغوث، ایسی مو و اسماعیل** به عنوان خدای قبیله ای عرب، خدای جنگ و اسبان(فرس-ان) و چاه و کانال و کشاورزی خدای بزرگی در نزد امم سامی کهن بوده است. نامهای **سلمان فارسی** (حاکم مدائن، منظور حاکم بابل) و **سلیمان** از نظر تاریخی بعدها به کورش سوم (فریدون) اطلاق میشده است. اختصاص نام **مادر سلیمان** (در واقع مزار سلیمان) به مقبره کورش در پاسارگاد(مشهد مرغاب) گواه زنده در این باب است. به هر حال اصلاً اعراب یهودی ثروتمند مدینه و حبشه بعد از افول فرهنگ بابلی ساکنان فرهنگ دینی عربستان بوده اند، گرچه خود یهودیان و تورات شدیداً از فرهنگ و سنن بابلیان عهد باستان تأثیر پذیرفته بودند. بررسی دقیق چهار نام معروف قرآن یعنی **قرآن، فرقان، کتاب و ذکر** در رابطه با هم معانی و ابعاد معانی آن را به روشنی به تصویر میکشد: یکی از معانی مسلم قرآن که غالباً پذیرفته شده است ریشه آن از فعل **قرأ** و **قرانت** می‌باشد نامهای سوم و چهارم قرآن یعنی **کتاب و ذکر** به وضوح اشاره به همین معنی داشته و مؤید آن هستند. اما در رابطه با وجه مشترک معانی نامهای اول و دوم **قرآن و فرقان** یک مفهوم مستتر و وجود دارد که محققان قرآن از قدیم الایام از وجود آن بی اطلاع مانده اند: **کلمه تورات** در نزد امم سامی بیش از آن که به معنی عبری آن **قوانین و دستورهای دینی** (طورات در زبان عرب) گرفته شود، مفهوم **کتاب و آیه های بزرگ کوهستان** (تور-آت) را می‌داده است. مسلم به نظر میرسد با توجه به همین معنی تورات است که در **انجیل متا** تعالیم معروف منسوب به عیسی مسیح تحت نام **خطابه/موعظه کوهستان** ذکر شده است. در رابطه جزء **ات** نام "تور-آت" (در معنی عربی آیه های کوهستان) باید افزود خزانی در باره ریشه کلمه **آیه** می‌آورد: "لفظ **آیه** اصلاً عبری است و اصل عبری آن **آته** به معنی نشان و تشخیص و به معنی معجزه است و در قرآن مجید هم **آیه** در این دو معنی استعمال شده و هم بر مجموعه کلمات میان دو فاصله اطلاق گردیده است. ضمناً در کتاب اوستا بیشتر آیات با کلمه **آات = ایدون**، ایضاً شروع میشود." اساساً اعراب از قدیم **تورات** موضوعات مربوط به ده فرمان موسی به شمار می‌آوردند که در **تورسینا** (در اصل یعنی کوه ایزد ماه) بر موسی نازل شده بوده است. بنابراین قرآن اساساً به قیاس با نام **تورات** در زبان عرب از ریشه اسم عام عربی **قرن** (در معنی قله و کوه = تور) گرفته میشده است. قرآن شناسان غالباً مصدر **قرن** را در رابطه با قرآن نه اسم عام عربی بلکه فعل عربی **قرن** (نزدیک شدن) دانسته اند. در این باب اصل را می‌توان بر کلمه سومری **کور** قرار داد که به معنی **کوه بلند و آسمان** است. در این رابطه با توجه به پسوند علامت جمع یا نسبت "ان" باز هم رد پای فرهنگ ایران باستان با کلمات اوستایی **گنیر** (کوهستان) و **گر** (سرود) به میان کشیده میشود. دلایل تکمیلی در رابطه با وجود این معنی قرآن و چنین برداشتی از آن خود نام دوم قرآن یعنی **فرقان** (به لفظ سریانی یعنی تشخیص میان حق و باطل) است که به همان سیاق پدید آمدن نام **قرآن** از ریشه **قرن** از بُن اسم عام عربی **فرق** (قله و رأس = تور) اخذ گردیده است. جالب است که روایات ایرانی عهد اعراب نیز کتاب اوستا را نازل شده بر زرتشت بر فراز **کوه سبلان (هوکر اوستا، احقاف قرآن)** خاطر نشان میکنند. به عبارتی این نام قرآن نیز هر دو معنی دوبعدی مشترک **تورات و قرآن** در زبان عربی را متضمن است. چون بیشتر **تورات** منسوب به **موسی** (تورات اصلی اعراب) را هم **فرقان** می‌نامیده اند، بر این پایه نامهای قرآن و فرقان به عنوان نام عربی مشترک **تورات و اوستا** در محیط عربستان شناخته شده بوده است و محمد نیز همین نامها را برای مجموعه تعالیم خود برگزیده است. در رابطه با اسلام به عنوان **دین حنیف کامل = اسلام و دین ابراهیم** (زرتشتی ایرانی/ ائالی بابلی) گفتنی است دکتر محمد خزانی در فرهنگ اعلام قرآن دو ریشه سامی و ایرانی **حنیف** را به ترتیب "بی اعتقاد به آیین بت پرستی" و "هونوی (وعده خوب = انجیل)" آورده است معها در مورد اخیر معنی **به‌دین** آن (در ترکیب هو = خوب و نوی = کتاب دینی) مناسبتر می‌افتد چه نام ایرانی خو قرآن نیز **نوی** (نبی) است. موضوع رفتن محمد به غار **کوه حرا** برای ارتباط با **الله** و کسب **قرآن** و مقام **نبوت** تأیید دیگری بر همین معنی است. محمد در آغاز خود را در زمره و سلک پیغمبران منسوب به یهود می‌دید و از اینجا بود که قبیله نماز خود را سمت بیت المقدس اختیار کرده بود؛ ولی چون نتوانست قبایل عرب یهودی نسبتاً ثروتمند و ذاتاً از نظر دینی **نژاد پرست** مدینه را به پیامبری و رسالت خویش قانع نماید از در ستیز با ایشان در آمد، خصوصاً بعد از حماسه جنگ خندق که برای کسب مال و منال برای طرفداران فقیر خویش به قتل و غارت و اسارت

شقاوت‌مندان سه قبیله بزرگ یهودی مدینه پرداخت و چنانکه در تاریخ طبری به تفصیل نقل گردیده در مورد بنی قریظه شقاوت را از حد گذراند (صورت وسیعتری دگرگونه ای از این واقعه هم بعد از ناکامی در ادامه جنگ تحمیلی و صلح جام زهرنوشان در ایران در رابطه با چپ‌گرایان زندانی پدید آمد). ایشان ابتدا از محمد در مقابل بت پرستان حمایت نمودند ولی چون جواب سؤالات دینی شان از وی را که مشکل امی بودن و ادعای پیامبری را یکجا با خود داشت کاملاً درست نمی دیدند دین و رسالت وی را نپذیرفتند و طبیعتاً در مواردی به مقابله و مجادله با تعلیمات وی بر آمدند و متهم شدند که در جنگ خندق در مقابل تهاجم بت پرستان مکه به مسلمانان مدینه که منجر به باز پس راندن مکینها توسط مسلمین شد، بر خلاف قرارداد دوستی و اتحادشان با محمد و مسلمین بی طرفی اختیار نموده و حتی به گونه ای با مهاجمان مکه همکاری کرده اند و بهانه همین امر سبب و دستاویز سر نوشت دردناکشان گردید. مطابق روایات مسلمین حدود ۷۰۰ نفر اسیر بنی قریظه را که بعد از حدود ۲۰ روز محاصره گشتن در محله هایشان، مسالمت آمیز تسلیم شده بودند، توسط **علی بن ابی طالب** و زبیر بن عوام به داوری رئیس قبیله، سعد بن معاذ زخمی مشرف به مرگ که توسط محمد برگزیده شده بود، سر بریده شدند و ریحانه زن زیبای کعب رئیس قبیله بنی قریظه به حرمسرای محمد برده شد. محمد در پی آمد یکسره کردن کار این اعراب یهودی مدینه و حوالی آن با بازگشت به اصل خویش با اختیار قبلة کعبه نیاکانش به جای بیت المقدس یهود، اسلام را تبدیل به دین ملی اعراب نمود. در مورد انگیزه خارجی ادعای نبوت و خاتمیت وی گفتنی است، چنانکه خود محمد در قرآن اشاره میکند در محیط عربستان باور **یهودی/بابلی/مانوی/زرتشتی** ظهور منجی موعودی به نامهای **احمد** (از همان ریشه نام **محمد و حیمدا**، استوت ارتة زرتشتیان یعنی ستوده شده دین پناه) از قرون قبل به طور گسترده شایع بوده است. چنانکه می دانیم در نزد شیعیان حتی این **منجی موعود** در شکل نیمه اسلامی- نیمه زرتشتی خیالیش **مهدی موعود** از عهد محمد هم گذشته و دوباره به قوت سر درآورده است و در روزگار پیشرفت سریع و بلاوقفه علم و صنعت جهانیان، آن موضوع داغ بحث و فحص چرخاندگان به حقه منتخب عرصه سیاست و فرهنگ ایران شده است. به نوعی شیعه اثنی عشری به عوض همگرایی با اهل سنت همراه قافله تمدن (غیر وهابی) به غلات شیعه گرایش پیدا کرده است (اگر ایشان در مورد یکی از این خاندان غلو کرده اند، شیعه حاکم بر ایران غلو را در این باب از ۱۴ تن به اصطلاح معصومین نیز گذرانده است). بنابراین در کلّ به عبارتی نظر به ریشه ها پایه گذار نا خود آگاه اسلام اعم از اسلام رسمی سنی و اسلام معاندان شیعه، **عبدالمطلب**- در مقام بالاترین مقام روحانی عربستان یعنی کلیددار کعبه- بوده که پسر جوانمرگش را **عبدالله** و نواده امی متفکرش را **محمد** نامگذاری نموده است.

در باب معانی لفظی اسامی قرآن نظریات محققان و علمای دین و سنت را از مقاله معتبر زیر به عینه ذکر میکنیم:

چهار نام از نامهای قرآن

علی اصغر آخوندی، کارشناس ارشد علوم قرآنی

هر کدام از کتابهای آسمانی برای خود نام خاصی داشته اند، قرآن نیز که مجموعه آیاتی است که از طریق وحی به جان و دل پیامبر گرامی اسلام نازل شده، دارای نام و یا نامهایی است که در خود قرآن آمده است. در باره اینکه در زمان خود رسول خدا (ص) از این مجموعه وحی الهی به چه نام مشخصی یاد می شده نیز، سخن قطعی و روشنی در دست نیست. اما تکرار کلمه قرآن در جای جای مجموعه وحی این گمان را تقویت می کند که این مجموعه به همان نام قرآن خوانده می شد. همچنین در روایاتی که از پیامبر (ص) و ائمه (ع) درباره فضل قرآن نقل شده نام «قرآن»، «مصحف» و «کتاب الله» تکرار شده است.

به هر حال برای قرآن این کتاب آسمانی مسلمانان، نامهای گوناگونی در خود قرآن اطلاق شده است که هر کدام بیانگر بعد خاصی از قرآن و دارای بار ویژه ای است.

شیخ طوسی در مقدمه تفسیر تبیان به چهار نام معروف و مشهور قرآن اشاره می کند. (۱)

شیخ در مورد اسامی قرآن چنین می نویسد: خداوند تعالی قرآن را با چهار اسم نام برده است:

۱- قرآن: آن را در آیاتی قرآن نامیده است: «انا جعلناه قرآناً عربیاً»، (۲) «شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن» و... (۳)

۲- فرقان: آنرا در آیه ای فرقان نامیده است: «تبارك الذي انزل الفرقان علي عبده ليكون للعالمين نذيراً». (۴)

۳- کتاب: در آیه ای کتاب نیز نامیده شده است: «الحمد لله الذي انزل علي عبده الكتاب و لم يجعل له عوجاً قیماً». (۵)

۴- ذکر: در آیه ای به ذکر نیز نام بر دار گشته است: «انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون». (۶)

۱- قرآن

واژه قرآن بار در قرآن به کار رفته است و جز چهار بار آن بقیه بر کتاب آسمانی مسلمانان اطلاق شده است. چهار موردی که برای غیر کتاب بکار رفته دو بار در سوره اسراء آیه ۸۷ و سوره قیامت آیات و ۱۸ است. (۷) واژه قرآن همان گونه که اکثر لغویون گفته اند از (قرأ - یقرأ - قراءه) گرفته شده است. (۸) و معنای اصلی را نیز در این باب «جمع کردن» بیان کرده اند. (۹)

و چنان که ابن فارس آورده است هرگاه پس از دو حرف «قر» حرف عله یا همزه بیاید دلالت بر جمع و اجتماع دارد. از «قری» القرية را مثال زده و بدین خاطر قریه نامیده شده است که مردم در آن جمع می شوند. و واژه قرآن را نیز از «قرأ» می داند، بدین خاطر که در آن احکام، و داستان ها و غیره جمع شده است. (۱۰)

آنچه گفتیم در رابطه با اشتقاق واژه قرآن بود و در مورد معنای اصطلاحی آن نیز چند احتمال می‌رود: نامیدن مجموعه وحی محمدی به قرآن براساس دو معنا احتمال می‌رود: اول: آنکه قرآن به معنی خواندن و تلاوت کردن است و مصدر (قرأت قرآن) یعنی (تلاوت کردم) می‌باشد. دوم: به معنی گرد هم آمدن و جمع کردن است و مصدر (قرأت الشیء) یعنی قسمت‌های آن گرد هم آمدند و جمع شدند. در مقام ترجیح یکی از دو احتمال، احتمال اول بهتر و شایسته‌تر به نظر می‌رسد؛ چرا که خداوند می‌فرماید: «ان علینا جمعو قرآنه، فاذا قرأناه فاتبع قرآنه» (۱۱)

(همانا بر ما جمع کردن و تلاوت آن (قرآن) می‌باشد. پس هرگاه آن را تلاوت کردیم این تلاوت را پیروی کن). مراد در این آیه این است که هرگاه آن را بر تو تلاوت می‌کنیم پس تلاوت آن را دنبال کن. و اگر این آیه حمل شود بر جمع کردن (احتمال دوم) دیگر لازم نمی‌آید پیروی از یک یک آیات که در اوقات مختلف نازل شده و تنها زمانی اتباع و پیروی واجب می‌شد که آیات با یکدیگر جمع شده باشند. براساس این قول «فاذا قرأناه فاتبع قرآنه» یعنی هرگاه آن را جمع کردیم پس از جمع آن پیروی کن. و اتباع و پیروی از آن بر تکامل جمیع آن وابسته بود و این خلاف اجماع است. پس معنای اول شایسته‌تر است.

چنان که آمد نظر مفسرین و اکثر لغویون بر این است که واژه قرآن مصدر (قرأ یقرأ قرآن) می‌باشد ولی علاوه بر این نظر بعضی آنها از «قرن» مشتق می‌دانند که به معنی ضمیمه کردن چیزی به چیزی است. زیرا که سوره‌ها و آیات قرآن ضمیمه یکدیگرند. بعضی نیز گفته‌اند که قرآن از قرینه مشتق شده زیرا آیات آن شبیه یکدیگرند و گویا که قرینه هم هستند. علاوه بر اینها شافعی نظر دیگری دارد که لفظ قرآن مشتق از چیزی نمی‌باشد، قرآن اسم است. مهموز نیست و از قرائت گرفته نشده است بلکه اسمی برای کتاب خداوند است مانند تورات و انجیل. (۱۲)

یکی از محققان معاصر در جمع بندی این نظرات چنین گفته است: قرآن در لغت به معنای خواندن است. این واژه در آغاز به صورت وصف در مورد این کتاب آسمانی به کار رفته، ولی تدریجاً جنبه علمیت پیدا کرده است. اما این رای که این کلمه از ماده «قرن» گرفته شده و همزه آن زائده می‌باشد، وجه قابل اعتنایی نیست. نظیر این وجه دیدگاهی است که معتقد است واژه قرآن اسمی جامد و علم برای قرآن است مانند تورات و انجیل. به علاوه این لفظ در خود قرآن در چند مورد به معنای خواندن به کار رفته است. ظاهراً در اطلاق کلمه قرآن بر این کتاب، عنایتی جز اینکه الفاظی است خواندنی منظور نیست چنان که در اطلاق کلمه کتاب معنایی جز اینکه آیاتی است نوشتنی یا نوشته شده در لوح محفوظ، فهمیده نمی‌شود. (۱۳)

۲- فرقان

چنان که پیش از این آمد یکی از نامهای قرآن «فرقان» است. فرقان به معنای فرق گذاشتن و جدایی بین دو چیز می‌باشد. (۱۴). و بدین خاطر قرآن «فرقان» نامیده شده است که بین حق و باطل فرق می‌گذارد و تمییز می‌دهد. قرآن با استفاده از ادله خود بر صحت حق و بطلان باطل دلالت می‌کند و بین آن دو یعنی حق و باطل جدایی و فاصله می‌اندازد. (۱۵) در جایی از تفسیر تیبان شیخ طوسی فرقان چنین معنا شده است: فرقان همان قرآن است، بدین خاطر فرقان نامیده شده که با استفاده از وعظ و زجر از زشتی‌ها و تشویق بر کارهای خیر که شامل آن است، در امور دین بین صواب و خطا و حق و باطل فاصله و جدایی می‌افکند. (۱۶)

۳- کتاب

یکی دیگر از نام‌های رایج قرآن کتاب است. شاید بتوان گفت در قرآن کریم پس از واژه قرآن بیشتر از هر واژه‌ای کلمه کتاب در مورد قرآن به کار رفته است. این کلمه گاهی به صورت مفرد و گاهی با اضافه و به صورت «کتاب الله» و گاهی همراه با صفاتی مانند مبین، حکیم، منیر، مسطور، متشابه و غیر اینها ذکر شده است. (۱۷) کتاب مصدري از «کتب کتاب» است، و در اصل به معنای مکتوب است. کتابت به معنای جمع شدن گرفته شده است چنان که عرب می‌گوید: «کتبت السقاء» یعنی درزهای مشک را با بند دوختم و فراهم آوردم. و «الکتبة» به معنی خزره، بندی است که با آن درز مشک را فراهم آورند. کتابت به معنی ضمیمه کردن پاره‌ای از چیزی ب پاره دیگر به منظور نزدیک ساختن آنها می‌باشد. و «الکتیب» به معنای گردان نظامی است که تمام افراد آن به یکدیگر پیوسته‌اند. (۱۸)

پس واژه کتاب به معنای جمع کردن چیزی بر چیزی دیگر است. (۱۹) و علت این که به نوشتار کتاب گفته می‌شود این است که حروف و کلمات با یکدیگر ضمیمه می‌شوند. اطلاق کتاب بر قرآن نیز از آن نظر است که قرآن کلمات و حروف را در سطرها جمع کرده و یا سوره‌ها و آیه‌ها را جمع کرده است. (۲۰) یکی از دانشمندان اطلاق کتاب بر قرآن را بدین خاطر می‌داند که انواع علوم و قصه‌ها و اخبار را با بلیغ‌ترین صورت جمع کرده است. (۲۱)

۴- ذکر

چنانچه پیش از این آمد یکی دیگر از نامهای قرآن «ذکر» است که خداوند فرموده است: «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون» (۲۲) (ما ذکر (قرآن) را نازل کردیم ما نیز نگهبان آن هستیم) در قرآن حدود بیست بار واژه ذکر به معنی قرآن آمده است. (۲۳) اینکه خداوند قرآن را ذکر نامید، دو احتمال دارد: اول اینکه قرآن ذکر است از سوی خداوند تعالی که بندگان را در آن

یاد کرده است و فرایض و حدود و احکامش را در آن به ایشان شناسانده است. احتمال دوم اینکه ذکر به معنی شرف است و قرآن ذکر و شرفی است برای کسانی که به آن ایمان آورده اند و معارفش را تصدیق کرده اند. همان گونه که خداوند نیز فرموده است: «و انه لذكر لك ولقومك» (۲۴) (این قرآن شرفی است برای تو و قومت). (۲۵)

پای نوشت:

- ۱- تبیان؛ ج، ص و ۷۳.
- ۲- زخرف/ ۳.
- ۳- بقره/.
- ۴- فرقان/.
- ۵- کهف/ ۱.
- ۶- حجر/ ۹.
- ۷- عبدالباقي، محمد فؤاد؛ المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم؛ ص و ۵۴۰.
- ۸- جوهری، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية؛ ج، ص.
- ۹- تبیان؛ ج، ص.
- ۱۰- ابن فارس؛ معجم مقاییس اللغة؛ ج ۵، ص و ۷۹.
- ۱۱- قیامت/ ۱۷ و ۱۸.
- ۱۲- اتقان؛ ج، ص و ۱۸۴ - جعفری، یعقوب؛ سیری در علوم قرآن؛ ص.
- ۱۳- مصباح یزدی، محمد تقی؛ قرآن شناسی؛ ج، ص.
- ۱۴- معجم المقاییس اللغة؛ ج، ص.
- ۱۵- تبیان؛ ج، ص.
- ۱۶- تبیان؛ ج، ص.
- ۱۷- سیری در علوم قرآن؛ ص.
- ۱۸- تبیان؛ ج، ص.
- ۱۹- معجم مقاییس اللغة؛ ج، ص.
- ۲۰- سیری در علوم قرآن؛ ص.
- ۲۱- اتقان؛ ج، ص.
- ۲۲- حجر/ ۹.
- ۲۳- سیری در علوم قرآن؛ ص.
- ۲۴- زخرف/.
- ۲۵- تبیان؛ ج، ص.

کنیه ابوتراب علی بن ابی طالب از کجا پیدا شده است؟

ابوتراب

از سایت امام مهدی، فرهنگ مهدویت

«ابوتراب کنیه ی مهدی موعود (عج) است. «ابوتراب» کنیه ی حضرت علی علیه السلام نیز هست. یکی از وجوه قرار دادن این کنیه، آن است که شاید مراد از «ابوتراب» صاحب خاک و مرتبی زمین باشد. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه ی شریفه ی:

«وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا (زمر/۶۹)»

و زمین (در آن روز) به نور پروردگارش روشن می شود.»

فرمودند: «هنگامی که قائم (عج) ما قیام کند، زمین به نور پروردگارش روشن می شود، و بندگان از نور آفتاب مستغنی می شوند و ظلمت بر طرف می گردد.» («نجم الثاقب»، باب دوم، ص ۶۰ - «تفسیر نمونه»، ج ۱۹، ص ۵۴۵).

از این مطلب چنین مستفاد میگردد که کنیه ابوتراب علی بن ابوطالب به واسطه تصاحب زمینهای گسترده فدک (پنبه خیز) در اطراف مدینه بوده است که از اراضی یهودیان بوده و بعد از شکست یهودیان خیبر به دستور محمد نصیب وی گردیده بود. چه روایات اسلامی معروفی حاکی از بیرون در خانه بر خاک خوابیدن علی می باشد. به عبارتی یعنی ارتباط وی با اراضی است. در غیر این صورت چنانکه از استاد علی اکبر جعفری شنیدیم به سبب رفتار یا رفتارهای ناپسندی توسط فاطمه زهرا از خانه اخراج شده بوده است. لایب فاطمه که در سنین ۸ یا ۹ سالگی به ازدواج علی در آورده شده بود خاطره بدی از این سن کودکیش داشته است. از روایات اسلامی هم که سعی در کتمان صفات و جنبه های خفت آور وی دارند بوی همین مفهوم به مشام میرسد. اصلاً به احتمال زیاد مسبب جوانمرگ شدن خود فاطمه زهرا - اگر مرگ وی طبیعی نبوده باشد - نه به واسطه ضربه خلیفه و دامادش عمر (شوهر زینب ولی مورد اتهام شیعیان) بلکه بواسطه همین اختلافات خانوادگی و ضربه همسرش صورت گرفته است؛ چه در غیر این حالت علی این جرم و اهانت دوست و دامادش یعنی عمر متهم به ضرب و شتم فاطمه زهرا را بی جواب رها نمی کرد. "در واقعه افک (تهمت ناپاکی به عایشه) مرتضی علی برای بازپرسی و کسب اطلاع از کینه واقعه از قافله برجای ماندن عایشه در صحرا و تنها شدن او با صفوان بن معطل سلمی، پریزه کنیز عایشه را سخت زده بود" (تفسیر آیه ۱۱ سوره نور، قرآن کریم. بهاءالدین خرمشاهی).

بر اساس دایرة المعارف تشیع، ج ۱، ص ۳۰، موضوع پیدایی کنیه ابوتراب از این قرار ذکر شده است: در باره اطلاق کنیه ابو تراب به امام علی (ع) و این که این کنیه را پیامبر (ص) به او داده است اتفاق نظر دارند، اما در باره چگونگی دادن آن کنیه به آن حضرت دو روایت متفاوت ذکر می کنند. پاره ای منابع با ذکر حدیثی از عمار یاسر می گویند که در غزوه ذوالعشیره، پیامبر (ص) علی (ع) را که در نخلستان بنی مدلج به خواب رفته بود با پای خود تکان داد و فرمود: «ای ابوتراب برخیز» و در پی آن چگونگی شهادت او را پیشگویی فرمود. و در روایتی دیگر آمده که روزی علی (ع) از خانه بیرون آمد و در سایه مسجد بخت، پس از آن پیامبر (ص) به نزد فاطمه (س) آمد و پرسید: پسر عمّت کجاست؟ فاطمه (س) پاسخ گفت: «در مسجد خفته است» پیامبر (ص) برفت و او را دید که ردا از پشتش افتاده و خاک آلوده شده است. پیامبر (ص) به پاک کردن خاک از پشت او پرداخت و در آن حال می فرمود: «ای ابوتراب برخیز». در سایت امام علی روایات بسیار طرفدارانه و پرده پوشانه شیعیان در این باب چنین قید شده است: چون پیامبر وفات یافت علی (ع) را به این دو کنیه صدا می کردند یکی دیگر از کنیه های علی (ع)، ابو تراب است که آن را پیامبر برگزیده و بر وی اطلاق کرده بود.

در استیعاب نقل شده است: «به سهل بن سعد گفته شد: حاکم مدینه می خواهد تو را وادارد تا بر فراز منبر، علی را دشنام گویی. سهل پرسید: چه بگویم؟ گفت: باید علی را با کنیه ابو تراب خطاب کنی. سهل پاسخ داد: به خدا سوگند جز پیامبر کسی علی را بدین کنیت، نامگذاری نکرده است. پرسید: چگونه ای ابو العباس؟ جواب داد: علی (ع) نزد فاطمه رفت و آن گاه بیرون آمد و در حیاط مسجد دراز کشید و به خواب رفت پس از او، پیغمبر (ص) پیش فاطمه آمد و از او پرسید: پسر عمویت کجاست؟ فاطمه گفت: اینک او در مسجد آرمیده است. پیامبر به صحن مسجد آمد و علی را دید که ردايش بر پشت مبارکش افتاده و پشتش خاک آلود شده است. پیامبر با دست شروع به پاک کردن خاک از پشت علی کرد و فرمود: بنشین ای ابو تراب! به خدا سوگند جز پیامبر کسی او را بدین نام، نخوانده است. و قسم به خدا در نظر من هیچ اسمی از این نام دوست داشتنی تر نیست.»

نسایی در خصایص از عمار بن یاسر نقل کرده است که گفت: «من و علی بن ابیطالب (ع) در غزوه عشیره از قبیله ینبع با یکدیگر بودیم. تا آنجا که عمار گفت: سپس خواب هر دوی ما را فرا گرفت، من و علی به راه افتادیم تا آنکه در زیر سایه نخلها و روی زمین خاکی و بی گیاه آریمیدیم. سوگند به خدا که جز پیامبر کسی ما را از خواب بیدار نکرد. او با پایش ما را تکان می‌داد و ما به خاطر آنکه روی زمینی خاکی دراز کشیده بودیم، به خاک آلوده شدیم. در آن روز بود که پیغمبر (ص) به علی (ع) فرمود: تو را چه می‌شود ای ابو تراب؟ چرا که پیامبر آثار خاک را بر علی (ع) مشاهده کرده بود.» البته ممکن است که این واقعه چند بار اتفاق افتاده باشد. در روایتی دیگر آمده است: چون پیامبر علی را در سجده دید در حالی که خاک بر چهره‌اش نشسته و یا آنکه گونه‌اش خاک آلود بوده به او فرمود: «ابو تراب! چنین کن.» همچنین گفته شده است پیامبر با چنین کنیه‌ای، علی (ع) را خطاب کرد. چرا که گفت: ای علی! نخستین کسی که خاک را از سرش می‌تکاند تویی.

علی (ع)، این کنیه را از دیگر کنیه‌ها بیشتر خوش می‌داشت. زیرا پیامبر وی را با همین کنیه خطاب می‌کرد. دشمنان آن حضرت مانند بنی امیه و دیگران، بر آن حضرت به جز این کنیه نام دیگری اطلاق نمی‌کردند. آنان می‌خواستند با گفتن ابو تراب، آن حضرت را تحقیر و سرزنش کنند و حال آنکه افتخار علی (ع) به همین کنیه بود. دشمنان علی، به سخنگویان دستور داده بودند تا با ذکر کنیه ابو تراب بر فراز منابر، آن حضرت را مورد سرزنش قرار دهند و این کنیه را برای او عیب و نقصی قلمداد نمایند. چنان که حسن بصری گفته است، گویا که ایشان با استفاده از این عمل، لباسی پر زیب و آرایه بر تن آن حضرت می‌پوشاندند. چنان که جز نام ترابی و ترابیه بر پیروان امیر المؤمنین (ع) اطلاق نمی‌کردند. بدان گونه که این نام، تنها بر شیعیان علی (ع) اختصاص یافت. کمیت می‌گوید:

گفتند رغبت و دین او ترابی است من نیز به همین وسیله در بین آنان ادعا کنم و به این لقب مفتخر می‌شوم. هنگامی که کثیر غرة گفت: جلوه آل ابو سفیان در دین روز طف و جلوه بنی مروان در کرم و بزرگواری روز عقر بود، یزید بن عبد الملك به او گفت: نفرین خدا بر تو باد! آیا ترابی و عصبیت؟! در این باره مؤلف در قصیده‌ای سروده است:

به نام دو فرزندت، مکنی شدی و نسل رسول خدا در این دو فرزند به جای ماند پیامبر تو را بو تراب خواند دشمنان آن را بر تو عیب می‌شمردند و حال آنکه برای تو این کنیه افتخاری بود.

بهشت مازندران و پل چینوت ایرانیان در قرآن تبدیل به جنت و پل صراط و اعراف دیوار حایل بین بهشت و دوزخ جهان دیگر شده است

پل چینوت ایرانیان باستان (به معنی قضاوتگاه دیوار گذرگاهی) که در کتب پهلوی مکان آن در کوهستان نزدیک شهر رغه زرتشتی (مراغه) در آذربایجان در کوه‌های مجاور دوسوی رود **دانییتی** (رود قضاوت، موردی چای کنونی) یعنی کوه‌های **هرا** (=نگهبانی یا **بگر**=کوه خدا) و **ارزیش** (راست بر افراشته) مشخص شده است، در قرآن تبدیل به **اعراف** (دیوار و پل صراط حائل برای شناخت نیک و بد) معرفی گردیده و سوره مفصلی از قرآن به نام و نشان آن اختصاص داده شده است. برای مقابله و مقایسه این اصل ایرانی و فرع اسلامی ابتدا روایات کتب پهلوی را در باب پل چینوت نقل نموده و سپس مقالات پل صراط (در رابطه با دوزخ) و دیوار اعراف قرآن (در رابطه با بهشت) را که مباحث جداگانه ای به شمار رفته و لذا جداگانه تفسیر شده اند، به عینه از پایگاه علوم و معارف اسلامی نقل می‌نمائیم:

پل چینوت:

بهترین شرح و تحقیق در باب پل چینوت (چینوت پرتو) در کتاب دینهای ایران باستان هنریک سامونل نیبرگ می‌توان پیدا کرد. این کتاب توسط دکتر سیف الدین نجم آبادی ترجمه شده و به صورت دستخط فارسی مترجم توسط مرکز مطالعه فرهنگها چاپ است. وی بعد از شرح و تفسیر لغوی نظرات اوستا شناسان غربی راجع به پل چینوت که در مجموع آن را به معنی پل داوری و ممیزی نیک و بد از آنها افاده شده است، می‌آورد: "موارد کهن برای پل چینوت در اوستای نوین فرگرد ۱۹ و ندیداد بند ۲۸ تا ۳۲ است. بخشهایی در این تکه که بد روایت شده نا آشکار است، ولی بخشهای اصلی بی هیچ رنجی از هم باز شناخته میشوند و میتواند اشاره های بسیار کوچک توصیف را غالباً تکمیل کند، و آن هم به یاری شرح روان پس از مرگ، در قطعات پهلوی مشهور هادخت نسک و مینوک خرد. در این قطعه چنین می‌آید که روان آزاد (اورون) سه روز و سه شب پس از مرگ بر بالین مرده خواهد ماند. این مرحله سه روز و سه شب، در وندیداد هم در فرگرد ۱۹ یاد شده است. در اینجا این توصیف هنگام صبح پس از شب سوم گنجانده شده است. در هادخت نسک توصیف بدین گونه دنبال میشود که روان گرونده به اشه(راستی و عدالت) در این بامداد در یک سبزه زار خوشبویی در می‌آید که یک باد خوش نیمروزی از روبرو بر او میوزد و پس از آن دئنا(روح مجسم) او در اندام یک دوشیزه زیبا ۱۵ ساله از روبرو به او بر خورد میکند و گفتگویی بدین ترتیب بین آنان آغاز میشود: در پاسخ روان که با شگفتی همراه است و می‌پرسد او چه کسی است، میگوید: ای جوان نیکومنش، نیکوسخن، نیکوکار و نیکو دئنا من به راستی همان دئنا خودت هستم. هر کس برای بزرگی، نیکی و زیبایی دوست داشتی، بدانگونه در برابر تو آشکار شده ام. بعد از آن روان آزاد به سه گام روان به خانه آمرزیدگان و در گذشتگان به بالا به سوی روشناییهای بی پایان پرواز میکند. ولی در فقره ۲۹ فرگرد ۱۹ وندیداد چنین می‌آید که: " او (=روان) بر راهی می‌آید که زروان آن را ساخته راهی است که هم برای پیروان اشه تعیین شده است و هم برای پیروان دروغ به سوی چینوت پرتو، پلی که مزدا ساخته است؛" سپس آنجا از روان درباره شرکت او در جهان مادی پرسش میشود. پس از آن آن دوشیزه خوشبوی خوش اندام- که در اینجا با نام دئنا یاد نمیشود- با دو سگ می‌آید. در این جا یک پندار بسیار کهن آریایی از سرزمین مردگان را باز می‌شناسیم که در هند هم دیده شده است؛ و در آنجا دو سگ را به عنوان نگهبانان حکومت "یمه" (ایزد سمت جنوب و جهان زیرین) می‌پندارند. این دو شیزه از روی کوهستان هرا می‌آید و روان پیرو اشه را از روی پل چینوت به سوی دیوار (هنتو، سد) که نشان دهنده مرز جهان خدایان آسمان است، می‌برد(بند ۳۰). هنتو همان واژه ای است که در هندی علی القاعده تبدیل به ستو (پل، بند) شده است. وهومنه (ایزد منش نیک، بهمین پسر اهورا مزدا) از روی تخت بر می‌خیزد و به روان خوشامد میگوید(بند ۳۱) و پس از آن این روان به پیشگاه اهورامزده و امشاسپندان در گردنمانه یا خانه آواز و سرودها در می‌آید. ادبیات پهلوی جزئیات این صحنه را به درازا باز میگوید. بخش دوم کتاب مینوک خرد به هادخت نسک بسیار نزدیک میشود ولی در توصیف خود از سفر آسمانی روان گردنده اشه از پل چینوت چنین یاد میکند که آن پلی است دراز و هر گاه روان گرونده، اشه از آن پل بخواهد عبور کند، به پهنای یک فرسنگ فراخ میشود. در بندش بخش ۳۰ جای افسانه ای پل چینوت را در می‌یابیم: در میان جهان(منظور سرزمین ماد) کوهستان چکات دانییتیک(کوهستان دادگاه)، کوه هرای بلند (که بعدها با البرز مشتبّه شده) قرار گرفته است؛ آنجا نیکه خدای داوران رشنو (خدای سوگند و آزمایش) ترازوی خود را در دست دارد. و در شمال در پای این کوه که زیر آن دوزخ قرار دارد پای پل چینوت استف و آن سر دیگر پل در نوک این کوه است. پل چینوت در بالاترین نقطه به تیزی لبه شمشیری باریک است. این بخش ضمناً شرح مفصلی دارد از سر نوشت گروندگان اشه و روان بد، پس از سه روز و سه شب بر بالین مرده، و بر خورد با دوشیزه و گفتگو میان او و

روان، پس از آنکذر از پل چنوت که باریکی آن برای روان پیرو اشه فراخ میشود در صورتی که روان بد از جای باریک به دوزخ فرو می افتد."

مطلب قابل توجهی که ایرانشناسان از آن غافل مانده اند معنی اصلی نام **گرودمان** یا **گرودمانه** یعنی **جایگاه نگهبانی شده** (=وَر اوستا) است که مترادف **پنری دز** (**پارادیس**، فردوس) می باشد. چون این معنی لفظی نام سرزمین **سومر** (شومر) در جنوب بین النهرین بوده است. لذا بهشت این جهانی عهد باستان همان **سرزمین سومر** در جنوب عراق بوده است؛ چه **بهشت عدن** (یعنی **باغ محروسه عالی**) تورات نیز در اساس همینجاست. گرچه خود سومریان بهشت این جهانی خود را در سمت سرزمینهای خاستگاهیشان در سمت فلات ایران در **گیلان** (**دیلیم**، **دیلمون**) و **مازندران** می دانسته اند. جالب است که معنی اصلی کلمه عربی **جنت** نیز همین سرزمین محروسه و پنهانگاهی است. می دانیم نام ایرانی **پنیری دز** (پارادیس) از زبان ایرانیان باستان به یونانیها و از ایشان به اروپا و جهانیان رسیده است. خود کلمه فارسی **بهشت** صفت عالی از کلمه **به** (خوب) می باشد که جایگزین **پنیری دز** (فردوس) گردیده است. از این موضوع به وضوح معلوم میگردد که اساس خود باور وجود **بهشت** و **جهنم** در جهان بعد از مرگ قرآن نیز از ایرانیان مادی و پارسی و بومیان دیرین ایرانی و عراقی سومری گرفته شده است. می دانیم نسل زبان و ملیت باخته و در آمیخته مردم سومر هم در ایران و هم در عراق به دنبال بهشت گم شده و موعودشان به وساطت آیین زرتشتی به طور غالب به کیش اسلام شیعی در آمده اند.

جایگاه بهشتی این جهانی ایران، از دوران ماقبل تاریخ همانا سرزمین سرسبز جنوب دریای مازندران یعنی نواحی **گیلان** و **مازندران** و **گرگان** بوده است که سومریان در بابل آنجا را بهشت **دیلمون** (تیلمون) می نامیده اند؛ چون سوای اسطوره بابلی **گیلگامش** که در آن از سفر خدا-پهلوان بابلی از جنوب بین النهرین از طریق کوه **مشو** (کوه میشو کنار مردن) به سمت سرزمین بهشتی **دیلمون** در جوار دریای مصب رودخانه ها (مازندران، محل **اوتناپشتیم** انسان نامیرا و جاودانی) صحبت میدارد، اوستا نیز نام سرزمینهای **گیلان** (سرزمین جنگلی)، **مازندران** (سرزمین خوشی و کامجویی) و **گرگان** (سرزمین محروسه= سومر) را **ورنه** (سرزمین پناهگاهی و محروسه) و **وهرکانه** (منطقه نیکو و سالم) نامیده است. نام بومی این منطقه یعنی **کادوسیان** (کاد-اوسیان، به معنی مردم سرزمین آرزویی و دلپذیر) گواه بارز دیگری بر این امر است. جالب است که شاهنامه کادوسیان را تحت نام **کاتوزیان** ملت **جمشید** (سپیتمه، داماد و ولیعهد آستیاگ و پدر سپیتاک زرتشت/بردییه داماد و پسر خوانده کورش) آورده که در ولایات جنوب کوهستان قفقاز فرمان می رانده است. از این جا معلوم میشود که **ور جمشید** (بهشت جمشید) هم در اصل همان سرزمین **گیلان** (**دیلمان**، **دیلمون** سومریها و اکیدیان بابلی) بوده است. **اوتناپشتیم** (**نوح**) نقش این جهانی در واقع همان **انا** (ایزد دیلمون= معبد آبها)/**انکی** خدای خرد آبها و زمین بابلیها است که مکانش دریای مازندران به شمار میرفته است. ایرانیان باستان او را با خدا-پادشاهان اساطیری معروف **جمشید** و **هوشنگ** (**ماتو** هندوان=دانا) مطابقت داده اند. نامهای اوستایی **گیلان** یعنی **ور** و **ورنه** که در اوستا رابطه با **جمشید** (سپیتمه) و **فریدون** (کورش سوم) قید شده اند مترادف هم به معنی سرزمین محروسه و پناهگاهی می باشند. بر این اساس به نظر میرسد در پیدایی نام **پل چنوت**، **پل صراط** و **اعراف** نام سرزمین **پارت** (پرتو یعنی پل و گذرگاه) در جوار سرزمین **گرگان** (سرزمین محروسه) الهام گر بوده است. می دانیم مردم **گرگان** برای حفاظت جان و اموال خویش از دستبرد داهه های تورانی حصار گلی عظیمی را در مرزهای شمالیشان احداث کرده بودند که هنوز آثار آن باقی است. در رابطه با نام **مازندران** باید افزود که این نام را می توان از ریشه اوستایی **مئذنه** یعنی سرزمین خوشی و کامجویی به عبارت دیگر بهشت گرفت. این معنی کلمه **مئذنه** در مورد خود آشوریان با مفهوم نام پایتخت آنان یعنی **نینوا** (یعنی شهر رفاه و آسایش) مطابق میشده است. بنابراین وجه اشتراکی در معنی نام مازندران و شهر **نینوا** آشوریان وجود داشته است که از زمان لشکرکشی آشوریان حدود سال ۶۶۸ پیش از میلاد به مازندران این دو معنی به هم رسیده اند: لشکریان آشوری به سرداری رئیس رئیسان **شانابوشو** برای تسلیم **خشتری** (**کیکاس**) که پایتختش را در مقابل تهاجم آشور از کاشان بدان سوی البرز به شهر آمل انتقال داده بود، حمله ور شده بودند. اما در زیر حصار شهر **آمل مازندران** گرفتار حمله ببر مازندران **اترادات** پیشوای **مردان** (سکائیان آماردی) یا همان **گرشاسپ/رستم** و سپاهیان آماردیش واقع شده و قتل عام گردیدند و ابر قدرت برده داران آشوری اولین شکست بزرگ تاریخی و بسیار تلخ خود را از دست آماردان و مادها تجربه نمودند. لابد این معنی کلمه **مئذنه** به همراه سنت **مادرسالاری** طبری (مز-زنی) و **سگپرستی** کاسپیان (ماز- سونی) نام مازندران و مزنی/مز-زنه (مز-زنه) اوستا را پدید آورده است. چنانکه می دانیم فردوسی در شاهنامه به هنگام شرح حماسه پیروزی بزرگ ایرانیان (مادها و آماردان) بر دیوان مازندران (آشوریان مهاجم به مازندران) از مازندران بسان بهشت روی زمینی یاد کرده است.

چنین گفت کز شهر مازندران یکی خوشنوازم زرامشگران

.....
به بریط چو بایست بر ساخت رود
که مازندران شهر ما یاد باد
همیشه برو بومش آباد باد
که در بوستانش همیشه گلست
بکوه اندرون لاله و سنبلست
هوا خوشگوار و زمین پرنگار
نه گرم ونه سرد و همیشه بهار
گرازنده آهو براغ اندرون
نوازنده بلبل به باغ اندرون

همیشه نیاساید از جست و جوی
گلابست گوئی بجویش روان
دی و بهمن و آذر و فرودین
همه ساله خندان لب جو بیار
سراسر همه کشور آراسته
بتان پرستده با تاج زر
کسی کاندز آن بوم آباد نیست
چو کاوس بشنید از او این سخن
دل رزمجویش ببست اندر آن

همه ساله هر جای، رنگست و بوی
همی شاد گردد زبویش روان
همیشه پر از لاله بینی زمین
بهر جای باز شکاری بکار
زدینار و دیبا و از خواسته
همان نامداران زرین کمر
بکام از دل و جان خود شاد نیست
یکی تازه اندیشه افکند بن
که لشگر کشد سوی مازندران

در اینجا یادآوری می‌نمایم که هرودوت در سمت جنوب دریای خزر از سه قبیله پارسی زبان ماسپیان (یعنی آنانکه سگ را گرمی میدارند، سگساران)، دروسیان (=مردم جنگلی، گیلانیها یا کهگیلویه ایها) و مردان(آماردان=تپوران، یعنی آدمکشان) در کنار نام قبایل پارسی پانتالی (=مردم سرزمین راه، پارتیان، پرتوها، خراسانیان) یاد نموده است. پنج قبیله پارسی دیگر را کرمانیها (ساگارتیها) و پاسارگادیان(پارسها) و دایی ها (دادیکان)، درویکیان(درییکها، دریهای سمت بلخ) و مارفیان (مردم سمت مرغیانه= مرو) ذکر نموده است. هرودوت همچنین قبایل آریایی اتحادیه مادها را هم معرفی نموده و نامهای ایشان را بوسیان (=مردم ناحیه چشمه ساران، کاشانیان، پارتوکائیهای خبر منابع آشوری)، بودینان (=خوشبختان، لران، بختیارپها، هامانیان تورانی شاهنامه)، مغان (=مردم انجمنی دانای سرودهای دینی، از سنورومتها آذربایجان، خصوصاً گورانها)، آریزانتیان (=مادها= نجبا، مادهای حکومتی حوالی ری و کاشان و همدان)، ستروخاتیان (=دارندگان خانه سنگی، ساگارتیان، کرمانجها/کرمانشاهیان) و پارتاکاتیان (=مردم کنار رود زاینده رود، اصفهانیا) آورده است. از نام پارسی ماسپیان مازندران چنین مستفاد میشود که نام مازندران در اساس مرکب از ماز(بزرگ)- سون(سگ)- داران بوده و معنی سرزمین مردم سگ پرست می‌داده است. نام کهن مادی کاسپی و سپاکا هم که بر این مردم اطلاق گردیده مترادف با هم به همین معنی سگپرست می‌باشند. یونانیان به صراحت از کیش سگپرستی کاسپیان/کادوسیان(سگساران شاهنامه) یاد نموده اند. ولی در عهد پیش از اسلام در سمت خوزستان از مردمی به نام ماسپتان(ماس-پیت- ان یا ماسپدان) یاد شده که مسلم به نظر میرسد نامشان به معنی ماهیخوار بوده است. یونانیان به طور عام نام ایخثوفاق(ماهیخوار) را به مردمان سواحل جنوبی ایران اطلاق نموده اند.

از آنجاییکه چهار رود بهشتی تورات یعنی فرات، دجله، جیحون و پیسون (پتته= سند یعنی شط نیرومند و بزرگ) که گفته شده این آخری سرزمین پر طلا و الماس حویله (به عبری یعنی سرزمین فراخ ساحل، به سانسکریتی یعنی سرزمین آتش و گرما= هند) احاطه نموده است، مرزهای ایرانیان پیش از اسلام را تشکیل میداده اند، لذا در اصل سرزمین بهشتی سامیان در مقیاس وسیع خود همان متصرفات امپراطوریهای ایرانی و افغانی پیش از اسلام بوده است. اینک مطالب پایگاه علوم و معارف اسلامی در مورد قیامت و بهشت و جهنم و پل صراط را ضمن دو مقاله متواتر بی کم و کاست در اینجا نقل می‌نمایم:

در صراط ومعنای آن در روز قیامت:

بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم

وَ لَاحَوْلَ وَ لَاقُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَالِهِ الطَّاهِرِينَ

وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلَي اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِينَ مِنَ الْاَنِّ اِلَي يَوْمِ الدِّينِ.

قَالَ اللهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا * إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى

اللَّهِ يَسِيرًا.۱۰

«بدرستیکه آن کسانی که کافر شدند و ستم نمودند، البته چنین نیست که خداوند ایشان را بیمارزد، و چنین نیست که خداوند به راهی ایشان را رهبری کند مگر به راه دوزخ که در آن جاودان و مخلد بمانند؛ و این عمل برای خدا کاری آسان است.»

دوزخ دارای صراط است

از این آیه استفاده میشود که جهنم دارای طریق و راهی است که کافران و ظالمان از آن راه به جهنم میرسند، و این طریقی است که می‌پیمایند.

أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ * وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ *

مَا لَكُمْ لَّا تَتَّصِرُونَ * بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مَسْتَسْلِمُونَ. [2]

«اینک در موقف قیامت و بازپرسی در حشر حاضر کنید کسانی را که ستم کرده‌اند! و نیز جفت‌هایشان را و آنچه را که غیر از خداوند معبود قرار دادند! و جملگی را بسوی صراط جهنم هدایت کنید! و همه را در موقف سؤال و عرض نگاه دارید؛ که البته آنها مورد سؤال و بازپرسی قرار می‌گیرند که: چرا شما یکدیگر را در راه خدا و کمال تقرب خود یاری نکردید؟ و البته همه آنها در آن روز به حال ذلت و تسلیم در می‌آیند.»

در آیه شریفه نیز راهی بسوی جحیم بیان شده است و مراد از جحیم همان دوزخ و جهنم است، زیرا هر آتشی که در هوا و مسیر باد قرار گیرد و یا بوسیله دستگاه دم کوره به آن پیوسته هوا دهند و برافروختگی و آتشگیری او شدید باشد آن را جحیم گویند. و از ماده جَحِمَتِ النَّارُ جَحْمًا و جَحْمًا، و جَحِمَتِ النَّارُ جُحُومًا به معنای روشن شدن و آتش گرفتن ماده آتشی و اضطراب و لهیب آوردن آن؛ و از باب جَحَمَ - جَحْمًا متعدي آن، یعنی آتش زدن و برافروختن و آتش انداختن و شعله‌ور کردن آن استعمال شده است.

صراط بسوی جهنم یکی از منزلی است که کافران و ستمگران در پیش دارند. و راهی است که مؤمنان نیز باید از آن عبور کنند و به بهشت بروند، و این راه یا روی جهنم و یا داخل آنست؛ و به قول معروف پلی است که زده میشود و از آن باید عبور مردم باشد. و عوام آنرا پل صراط می‌گویند، و البته این تعبیر غلط است چون پل و صراط يك معنی دارد و اضافه اسم به مرادف خود صحیح نیست؛ نظیر شب لیلۃ الرغائب و سنگ حجر الاسود.

باری، باید دانست که آیا این پل کجا زده میشود؟ روی جهنم و یا در داخل آن؟ و آیا باید همه افراد از روی آن عبور کنند یا بعضی؟ و آیا هر کس بخواهد به بهشت برود حتماً باید از این صراط بگذرد یا نه بهشت راه دیگر هم دارد؟ و

اصولاً حقیقت صراط چیست؟ چرا انسان برای اینکه در بهشت برود از روی این پل باید عبور کند؟ چه ملازمه‌ای است بین بهشت رفتن و عبور از صراط نمودن؟

شک نیست که تمام افراد بشر که در دنیا زندگی میکنند، هر يك در باطن و وجدان خود يك هدف و مقصدي دارند که برای وصول به آن هدف حرکت میکنند؛ اعم از اینکه آن مقصد را بدانند و یا ندانند. و در هر حال خواه و ناخواه هر کس در ذات و واقعیت خود روی آن مقصد در حرکت است، و افعال و اعمالی که انجام میدهد روی غرضی است که میخواهد نقاط ضعف را در خود ترمیم کند و حاجات باطنی و نفسانی خود را بواسطه این اعمالی که بجای می‌آورد برآورده کند.

هر نفسی راه خاصی به سوی خدا دارد

ما در دنیا زیست می‌کنیم، و يك سال و دو سال و بیشتر رو به جلو می‌رویم تا زمان مرگ فرا میرسد و باید از اینجا ارتحال نمائیم؛ و در این امر تردیدی نیست. و بنابراین در دوران زندگی، ما در باطن خود سیری داریم و بسوی هدفی در تکاپو هستیم، و مسلماً این سیر در مسافت‌های مکانی دنیا نیست که از نقطه‌ای شروع کنیم و به نقطه دیگری برسیم، بلکه در باطن خودمان این سیر و دگرگونی برای ما حاصل میشود.

هر کس از افراد بشر، سیاه، سفید، مؤمن، کافر، منافق این سیر را دارد و در ملکات خود سیر میکند، و برای جبران نقاط ضعفی که در نفسش موجود است و در خود می‌یابد این حرکات خارجی را انجام میدهد. و این سفر را به پایان میرساند، به گمان اینکه آنها میتوانند گم شده خود را به دست آورند و نقاط ضعف خود را ترمیم کنند.

و نیز شکی نیست در اینکه افراد بشر در عین آنکه همه دارای غرائزی هستند، ولی آن غرائز و ملکات در آنها متفاوت است. بعضی‌ها از هنگام خلقت شجاعند و بعضی‌ها جبان و ترسو و بعضی‌ها متوسط‌الحوالند، آنهم به درجات و مراتب مختلف. بعضی‌ها از زمان کودکی حبی هستند یعنی با حیا و بعضی‌ها خیلی بارز و ظاهر و شکفته؛ و همچنین در سائر صفات مثل بخل و حسد و کینه و حس انتقام و صفات حسنه افراد متفاوتند. ولی هر کدام از اینها روی ملکات و غرائز خودشان سیر می‌کنند و باید آن ملکات را به حال اعتدال در آورند.

هر کس باید خودش را در آن موقعیت و ظرفیتی که هست تکمیل کند، و خود را يك انسان متوسط و معتدلی قرار دهد که آن اخلاق و ملکاتش جنبه افراط و تفریط نداشته باشد و انسان پسندیده‌ای باشد.

بنابراین هر کس از طریق نفس خودش يك راه خاصی بسوی پروردگار دارد، و لذا بزرگان از اهل حکمت فرموده‌اند:

الطَّرُقُ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ. «راه‌هایی که بسوی خدا موجود است به

تعداد نفس‌ها و جان‌های مخلوقات است.» یعنی هر موجودی از نقطه نظر آن نفسانیت خاصی که دارد یک راه بخصوص از باطن خود به خدا دارد.

و البته این عین عبارت آیه و یا حدیثی نیست، ولیکن گفتار بزرگانست و درست هم هست.

و از این گذشته انبیاء و اولیاء آمده‌اند تا انسان را به خدا دعوت کنند، و از نقطه نظر باطن و وجدان گذشته، از خارج برنامه‌ای برای او قرار دهند که انسان بر اساس آن برنامه عمل کند و به مقصود برسد. آن راه‌هایی را هم که برای وصول به مقصود معین کرده‌اند مختلف است.

شرایع الهیه با اینکه همه دعوت به توحید می‌کنند ولی از جهت قوانین و فرامین بر حسب تکامل تفاوت دارند. مثلاً شریعت حضرت موسی غیر از شریعت حضرت عیسی است، شریعت حضرت ابراهیم یک منهای خاصی دارد، شریعت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم که متمم و مکمل تمام شرایع است آن صراط مستقیم را نشان می‌دهد که در تمام قوا انسان را از حال افراط و تفریط در صراط وسطیت و عدالت می‌آورد و به اقصر فاصله و در اسرع وقت به مقصود میرساند.

مثلاً حضرت نوح طبق گفته قرآن در روی زمین و در میان قوم خود نهصد و پنجاه سال زندگی کرد، ولیکن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مدت زندگی دنیوی ایشان شصت و سه سال بود و دارای مقامات و درجاتی بودند که مسلماً حضرت نوح با آنکه پدر بزرگ آن حضرت بود نداشت؛ و از نقطه نظر مکتب شاگرد این مکتب، و از ولایت و روحانیت این فرزند بهر مند می‌گشت.

وَإِنِّي وَإِنْ كُنْتُ ابْنِ آدَمَ صُورَةٍ فَلِي فِيهِ مَعْنَى شَاهِدٍ بِأَبُوْتِي [3]

«و حقا من اگر چه از نقطه نظر صورت فرزند آدم ابوالبشر هستم، ولیکن از جهت باطن و حقیقت در من معنائی وجود دارد که گواهی می‌دهد که من پدر او هستم.»

و لذا می‌بینیم حضرت آدم بوالبشر و حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سائر انبیاء علی نبینا وآله و علیهم الصلوة و السلام برای رفع موانع غیبی و باز شدن سبل سلام و طی معارج و مدارج قرب، به انوار طیبیه پنج تن آل عبا توسل می‌جسته‌اند. و بنابراین راه‌های باطنی ایشان بسوی خدا مختلف بوده و تمام این راه‌ها هم موصل به مطلوب و مقام قرب و معرفت حضرت حق بوده است.

در آیه مبارکه:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ [4]

«کسانی که در راه ما جهاد می‌کنند، ما آنها را به راه‌های خود هدایت می‌نمائیم.»

صراط مستقیم واحد است و سبیل سلام متعدد

ملاحظه میشود که سبیل (یعنی راه) به صیغه جمع آمده است، یعنی برای وصول به خدا و کسب مقام تقرب و خلوص خداوند راههایی وجود دارد؛ اما صراط مستقیم واحد است و نمیتواند بیش از یکی باشد.

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ.^[5]

«راه مستقیم را به ما نشان بده و ما را به آن راه هدایت کن! راه کسانی که بر ایشان نعمت عنایت نمودی!»

وَ إِذَا لَأْتَيْتَهُمْ مِّنْ لَّدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا وَ لَهَدَيْتَهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا.^[6]

کسانی که تسلیم محض خدا و رسول خدا باشند و در برابر فرامین خدا چون و چرا نداشته باشند و نسبت به مواظب و اندرزهایی حق مطیع محض باشند، این امر برای آنان پسندیده و اختیار شده است و موجب قدم راسخ و گام راستین میباشد؛ و در نتیجه از جانب خدا به آنان اجری عظیمی خواهد رسید، و در صراط مستقیم خداوند هدایتشان خواهد فرمود.

در قرآن مجید صراط مستقیم در سی و سه مورد آمده است، به لفظ مستقیم فقط؛ و در همه جا به لفظ واحد آمده است؛ و اصولاً در قرآن صراط به صیغه جمع مانند صُرُط نیامده است.

و اما سبیل به صیغه جمع زیاد آمده است؛ مانند:

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ وَ سُبُلَ السَّلَامِ.^[7]

«خداوند بواسطه قرآن کریم کسانی را که از مقام رضای خدا پیروی کنند به سبیل سلام هدایت میکند.»

ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا.^[8]

«خداوند به زنبور عسل وحی فرستاد که... سپس از تمام ثمرات بخور و راههای پروردگارت را به حال تسلیم و انقیاد و مذلت بپیمای!»

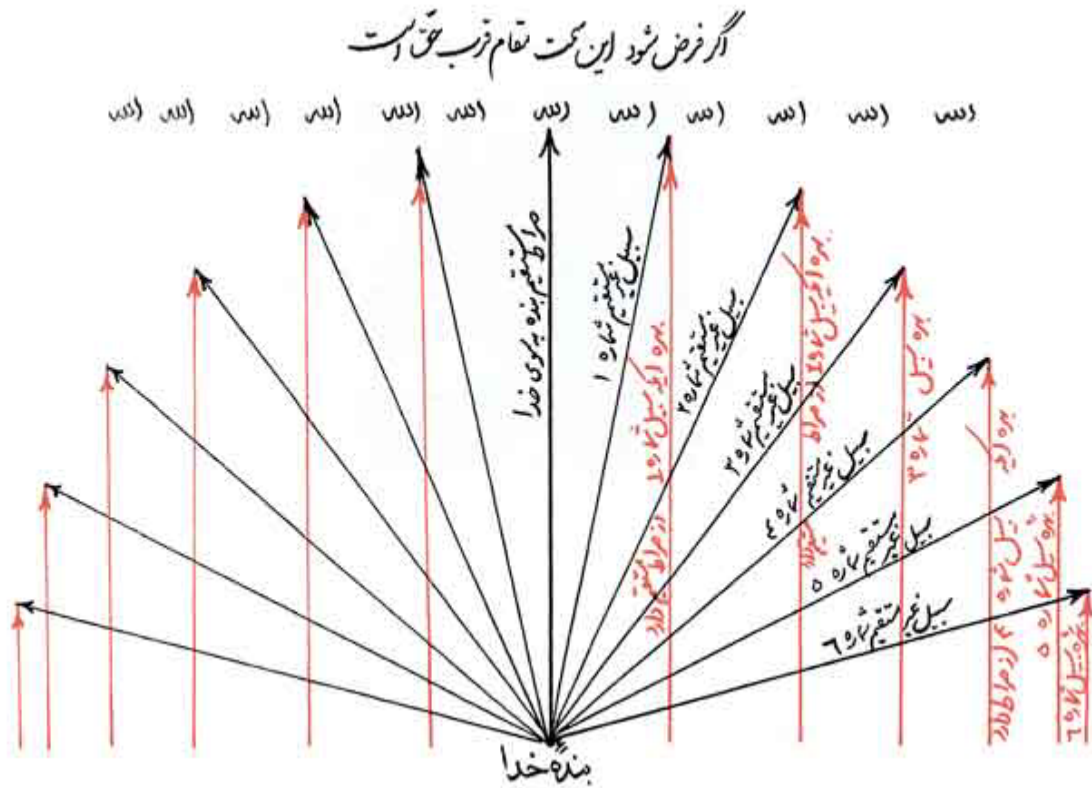
وَ مَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا.^[9]

«پیامبران در پاسخ طواغیت و مستکبران جهان گفتند: چرا ما بر

خدای خودمان توکل ننمائیم و امور خود را به او نسپاریم در حالیکه او راههای ما را بسوی مقام قرب خود به ما هدایت کرد.»

و از اینجا استفاده میشود که راههای بسوی خدا بسیار است؛ ولی صراط مستقیم تنها یکی است و تمام این راهها به مقدار نزدیک بودنش به راه مستقیمی که اقصر فاصله بین بنده و بین خداست، از صراط مستقیم بهره دارند.

پس هر چه زاویه انحراف آن سبیل از راه راست تصویری و توهمی که بین این دو نقطه است بیشتر باشد، بهره آن سبیل از صراط مستقیم کمتر؛ و هر چه زاویه انحرافشان کمتر باشد بهره‌شان از صراط مستقیم بیشتر است.



باري انسان در دنيا قدم ميگذارد، خواه از مکتب انبياء استفاده کند و يا نکند، سير خود را در دنيا ميکند و ميميرد و در باطنش راهي داشته است که به تربيت انبياء به کمال و تمام رسیده و يا نرسیده است؛ بالاخره در باطن خود پيوسته حرکت و سيري داشته است. در اين حقيقت که شگي نيست.

اين راهي که انسان در دنيا بسوي خدا داشته است، در عالم قيامت ظهور و بروزي دارد. چون سابقاً دانستيم که تمام موجودات و افعال اين عالم ماده و طبع و عالم مُلک و شهادت، در آن عالم غيب و ملکوت يك صورت ملکوتي دارند. يکي از چيزهائي که در اينجا صورت مُلکي دارد همين سير نفساني انسان است رو به مبدأ خود که در آنجا صورت ملکوتيش همان صراط است.

و شگي نيست که اين صراط را انسان در دنيا داشته است. و چون هر کس در دنيا يك صراط دارد، در آخرت هم همان صراط را به صورت ملکوتي آن عالم دارد. و صراط دنيا که در عالم طبع و ماده، در عالم شهوت، در عالم غضب، در عالم اوهام و اعتباريات، دنيا را اداره ميکند، و روي امور اعتباريه پيوند ميدهد و موجودات متفرق را بر اساس همين اعتبار به هم متصل ميکند، بايد در قيامت صورت ملکوتي که بروز صورت مُلکي است داشته باشد.

بنابراین تمام افراد بشر که در دنیا آمدند و از دنیا میروند؛ اصل ظهور و بروز دنیا در قیامت، جهنم است، و راهی که انسان از دنیا به بهشت دارد صراطی است در جهنم که باید از آن عبور کند و به بهشت برسد.

چون هر چیزی که انسان را از خدا دور کند جهنم است. مراد از دنیا زندگی کردن بر روی زمین نیست، بلکه زندگی کردن در عالم تعلقات است. هر فردی که در دنیا می‌آید تعلقاتی پیدا میکند؛ ظهور و بروز این تعلقات جدا کنند و غافل کننده از خدا در آخرت، جهنم است. در آیه شریفه داریم:

تمام افراد باید از جهنم عبور کنند

وَ إِنْ مِنْكُمْ إِيَّاهُ وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا ثُمَّ نُجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثْيًا. [10]

«و يك فرد از شما نیست مگر اینکه وارد جهنم میشود! و این حکم ای پیغمبر، حکم حتمی و قضاء لازمی است که پروردگارت بر عهده خود نهاده است! و پس از ورود در جهنم ما کسانی را که تقوی پیشه ساخته‌اند نجات میدهیم، و میگذاریم که ستمگران در دوزخ به رو به زانو در افتاده یله و رها بمانند.» و آیات قبل از این چنین است:

وَ يَقُولُ الْإِنْسَانُ أَعِدَا مَأْتٍ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا * أَوْ لِمَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا * فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثْيًا * ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا * ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا [11].

«و انسان چنین میگوید که: آیا اگر من بمیرم هر آینه بطور

یقین زنده از میان قبر بر خواهم خاست؟ آیا این انسان نمی‌داند که سابقاً هیچ چیز نبوده، و ما او را از هیچ آفریده‌ایم؟ ای پیغمبر! به پروردگار تو سوگند که ما انسان و شیاطین را محشور می‌کنیم و سپس همه را به زانو در افتاده در اطراف جهنم حاضر می‌سازیم، و پس از آن ما از هر گروه و دسته‌ای آن کس را که طغیان و سرکشی او بر خداوند رحمن شدیدتر باشد بیرون می‌کشیم؛ و آنگاه آن افرادی را که سزاوارتر به آتش دوزخند البته ما بهتر می‌شناسیم.»

باری، از جمله **وَ إِنْ مِنْكُمْ إِيَّاهُ وَارِدُهَا** که نه تنها اطلاق دارد بلکه نصّ در تعمیم است، و حصر بین نفي و اثبات است؛ استفاده میشود که تمام افراد بشر بدون استثناء: کافران، منافقان، مؤمنان، همه و همه وارد جهنم میشوند. از رسول خدا پرسیدند: آیا شما هم وارد جهنم می‌شوید؟ فرمود: آری، ولی ما مانند برق خاطف به سرعت عبور می‌کنیم.

وقتی این آیه وارد شد، در روایت است که آنقدر رسول الله گریه کردند که زمین‌تر شد. و بعد به دنبالش این جمله آمد: **ثُمَّ نُجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثْيًا**. چون تمام امت را خدا به جهنم میبرد، و بار تمام امت به دوش رسول خداست و او حمیم و دلسوز است بر آنها، لذا گریه میکند از روی ترحم.

حال باید دید سرش چیست که همه وارد جهنم میشوند؟

سَرش اینستکه جهنم در آخرت مظهر دنیااست در اینجا، و انبیاء و ائمه و اولیاء هم در این دنیا آمدند، پس همه در جهنم آمدند

و از این جهنم باید به بهشت بروند. چون دنیا پل آخرت و جهنم پل بهشت است، و رسیدن به بهشت و مقام قرب حضرت حق بدون آمدن در دنیا و مجاهدات نفسانیّه ممکن نیست؛ پس همه باید در این جهنم بیایند و سپس خلاص شوند.

چرا پیامبران چون برق از جهنم عبور میکنند

آن کسانی که مانند پیامبران در دنیا می‌آیند و می‌روند و هیچ آلوده نمی‌شوند، و رنگ و بوی دنیا را بخود نمی‌گیرند، و زن و فرزند و کسب و تجارت آنها را از خدا باز نمی‌دارد؛ آنان بسرعت برق از آن عبور می‌کنند. و به مصداق آیه شریفه:

رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِبْتِئَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْإِبْصَارُ.^[12]

«مردانی هستند که هیچ خرید و فروش و کسب و کار آنان را از یاد خدا و اقامه نماز و دادن زکات باز نمی‌دارد، و از روزی که دلها و چشمها در آن روز دگرگون میشود سخت در هراسند.»

أبداً از دنیا آلوده نشده‌اند، و دنیا نتوانسته است آنان را بخود سوق دهد و گرایش دهد.

و بنابراین چون از طرفی در دنیا آمده و رفته‌اند پس در جهنم آمده‌اند و خارج شده‌اند؛ و از طرف دیگر چون در اینجا محبت دنیا را بخود نخریدند و آلوده نشدند لذا در این دنیا وقوف نکرده‌اند و چون برق گذشتند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در این جهان یعنی در روی زمین شصت و سه سال درنگ فرمود، ولی يك لحظه در دنیا نبود. دنیا یعنی

تعلق و محبت به غیر خدا و دلبستگی به زینت‌های آن، و گرایش به عالم غرور و باطل.

پس پیامبر در روی زمین درنگ کرد ولی در دنیا درنگ نکرد. و چون روی زمین آمد بدون يك لحظه تأمل و توقف بر ریاست و جاه و حب مال و سائر تعلقات دنیویّه، **كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ** به سرعت از آن عبور کرد.

دنیا یعنی عالم اعتبار، حقائق را کنار زدن، و به اعتباریات مشغول شدن، و پشت حجاب ظلمانی ماندن، و از سطح انسانیت تنازل نمودن و در حدود افکار بهائم و شیاطین زیست کردن. چقدر زندگی رسول الله اینچنین بوده است؟ هیچ. اصلاً زندگانی پیغمبر اکرم اینچنین نبوده است. پیامبر اکرم در تمام مدت عمر تا هنگام رحلت يك دقیقه مانند مردم دنیا روی هدف و مقصد دنیا زندگی نکرد.

در روایت داریم که انبیاء و اولیاء از صراط **كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ** می‌گذرند. شما هنگام برق زدن آسمان، آسمان را دیده‌اید؟ چگونه آن برق به شما میرسد و چشم را خیره میکند؛ با همین سرعت آنها از صراط عبور میکنند. دنیا پل است و حتماً

باید از جهنم بگذرند؛ انبیاء که به عالم اعتبار وارد شدند ولیکن عبورشان زمانی طول نکشید، چون دل ندادند؛ در آنجا هم از صراط چون برق میگذرند.

از انبیاء و ائمه و اولیاء گذشته، افراد دیگر که در درجات مختلف پائین‌تری هستند و به دنیا دل داده‌اند، به حسب اختلاف درجات و بستگی آنها به دنیا عبورشان مختلف است.

افرادی در دنیا آمده‌اند و مؤمن هم بوده‌اند ولیکن برای وصول به مقام توحید و قطع علاقه کلیه از دنیا دچار ابتلائاتی می‌شده‌اند؛ آنان هم از صراط عبور میکنند، غایه الامر نه به آن سرعت بلکه به سرعت باد.

افرادی اهل آخرت هستند و نمی‌توان آنان را از اشیاء شمرد، بلکه از اصحاب الیمین‌اند، اهل گناه هم نیستند، ولی آن عشق و شور و جذبه اهل توحید که چون جرقه آتش، اوهام و اعتبارات را بسوزانند در سرشان نیست، و دنبال خدا هم می‌گشته‌اند ولی نه با آن همت بُرنده و عزم کوبنده و با آن سرعت قاطع؛ اینها از روی صراط مانند آدم اسب سوار عبور می‌کنند، آتش هم به آنها نمیرسد؛ اما به همان مقداری که چون اسب سواری از پلی عبور کند و در زیر آن آتش باشد به او حرارت میرسد، به همان مقدار اصحاب الیمین در طول عبور از صراط گرمای آتش را احساس می‌نمایند.

و بعضی دیگر در عین آنکه از اصحاب الیمین هستند اما به این قدر پاک و پاکیزه نیستند قدری تقصیر و خطا هم نموده و گناهی هم داشته‌اند و خداوند آنان را آمرزیده، اینها از روی پل مانند آدم پیاده عبور میکنند.

الَّذِينَ يَجْتَبُونَ كَبِيرَ الْبَأْسِ وَالْفَوْاحِشَ إِنَّا اللَّهُمَّ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ. [13]

«آن کسانی که از گناهان کبیره و قبائح اعمال اجتناب می‌ورزند مگر از خطاها و گناهان کوچک. چون پروردگار تو ای پیغمبر مقام

مغفرتش بسیار باز و وسیع است.»

اینچنین افرادی همانطور که بعداً در بحث شفاعت خواهد آمد بدون شفاعت به بهشت می‌روند، ولی البتّه مانند کسی که خواهد مثلاً پیاده از روی چنین پلی عبور کند البتّه مشکلتر است از کسی که با اسب می‌رود.

لابدّ منظره آتش را بیشتر می‌بیند، و از حرارت آن بیشتر متأثر می‌گردد.

بعضی از افراد مرتکب گناهان کبیره شده‌اند ولی چون دارای ایمان راسخ بوده‌اند مورد شفاعت قرار گرفته‌اند، اینها آهسته و لنگان می‌گذرند.

و افراد ظالم و کافر به جهنم می‌افتند، و چقدر جهنمشان طول بکشد خدا میداند. البتّه درجات ظلم و کفر مختلف است؛ آنقدر باید بمانند تا آتش آنها را تطهیر کند: یک ماه، دو ماه، یک سال، دو سال، ده سال، هزار سال، خدا میداند چقدر می‌مانند؛ چون روز قیامت پنجاه هزار سال است و بالاخره باید آنقدر بمانند تا بیرون آیند. مگر افرادی که در آتش

مخلدند یعنی بطور جاودان باید بمانند؛ آنان افرادی هستند که وجودشان آتش شده است و این شاءالله تعالی در بحث جهنم از خصوصیات احوال مخلدین در آتش گفتگو خواهد شد.

کسانی که از آتش بیرون می‌آیند، در حوض کوثر غسل می‌کنند و آن تاریکی‌ها و خرابی‌ها به برکت ولایت از بین می‌رود و پاک و پاکیزه به بهشت می‌روند.

آیا این صراط بر روی جهنم زده می‌شود و یا در داخل آنست؛ ما در این باره روایتی نداریم، ولیکن روایتی را که شارح مطالب مذکوره است در «مجمع البیان» از ابن مسعود نقل میکند که:

مراتب عبور مردم از صراط در قیامت

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: قَالَ: يَرُدُّ النَّاسُ النَّارَ ثُمَّ يَصْدُونَ بِأَعْمَالِهِمْ؛ فَأَوْلَهُمْ كَلْمَعُ الْبَرِّقِ، ثُمَّ كَمَرِّ الرِّيحِ، ثُمَّ كَحَضْرِ الْفَرَسِ، ثُمَّ كَالرَّأْكِبِ، ثُمَّ كَشَدِّ الرَّجُلِ، ثُمَّ كَمَشْيِهِ.

«از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت میکند که فرمودند: مردم بواسطه اعمالشان داخل در آتش میشوند و سپس از آتش خارج میشوند؛ پس اول آنان به سرعت برق چشم، از آن گذشته مانند سرعت وزش باد، و از آن گذشته مانند سرعت اسب تندرو در حال دویدن، و پس از آن مانند شخص سواره، و پس از آن مانند سرعت کسی که میدود، و پس از آن مانند سرعت کسی که راه می‌رود.»^[14]

و در «تفسیر علی بن ابراهیم قمی» وارد است که:

الصِّرَاطُ أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَ أَحَدُّ مِنَ السَّيْفِ.

«پل جهنم که از آن به بهشت می‌روند از مو باریکتر و از شمشیر برنده‌تر است.»

این همان صراط مستقیم است که صراط **علی بن ابی‌طالب** است که حقاً چقدر باریک و چه اندازه تیز است. شما اعمال امیرالمؤمنین علیه السلام را در نظر بگیرید! و ببینید در هر لحظه در تمام جهات مراعات کردن ظاهر و باطن، و جمع بین عوالم، و دادن حق هر ذی حقی را به او، و در عالم وحدت رفتن، و احکام آن را با عالم کثرت مخلوط نکردن، و حق

عالم کثرت را ادا کردن، در مقام عبودیت حضرت حقّ عبد صرف بودن، و آثار توحید او را در جمیع عوالم و در تمام حرکات و سکنات مراعات نمودن، و تمام جهات لازم درجات و مراتب سلوک و مجاهده را بنحو اعلی و اتمّ رعایت کردن، آن هم نه تنها در یک لحظه و دو لحظه بلکه در تمام دوران مدّت حیات؛ ببینید چقدر لطیف و عمیق و دقیق است، و چقدر برنده و دارای احتیاط و مراقبت.

و البته به مجرد مختصر انحراف انسان در جهتم نمی‌افتد، ولیکن حق آن صراط مستقیمی که به این دقت است نیز ادا نشده و به قدر انحرافش بهره از صراط مستقیم کمتر دارد. و به هر مقداری که انحراف از این صراط بیشتر باشد خطرش بیشتر است، و از این خصوصیت استقامت در طریق بهره کمتری دارد.

و البته این صراط مستقیم همان است که حضرت باقر علیه السلام درباره آن میفرماید از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است. و اختلاف عبور مردم از آن مانند برق خاطف و وزش باد و دویدن و حرکت سواره و حرکت پیاده، به همان درجه اختلاف رویه و سلوک آنها با آن حضرت است.

و حقیقت مطلب اینست که انسان باید در دنیا زندگی کند، و از آن برای عوالم دیگر بگذرد و عبور کند. اگر همانطور که انبیاء و ائمه طاهرین زندگی کردند توأم با صدق و امانت و توحید باشد، خوب عبور میکند؛ و گرنه نه. صراط همان صورت و اقیهه حقیقیه انسانیت است؛ و حقیقت آن صورت، مسیر و راه علی بن ابی طالب است. امیرالمؤمنین علیه السلام در دنیا زراعت کرد، باغ تهیه کرد، قنات جاری کرد، نخلستان ایجاد کرد، ولی آلوده نشد. ازدواج کرد، و فرزندان آورد، آلوده نشد. حکومت نمود و آلوده نشد.

این غیر از اقسام کارهای مردم است. امیرالمؤمنین از این اعمال جز نفس عمل غرضی و مقصدی نداشت. جز خدا نیستی نداشت. مردم برای نیتها انجام میدهند، و این همان مفرق طرق اولیاء خدا با سائر افراد مردم است؛ اولیای خدا کارشان رنگ خدائی دارد و هیچ رنگی از آن نیکوتر نیست.

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً. [15]

اولیاء خدا در عبور از صراط دهشت ندارند

البته اولیاء خدا هم مقام و مرتبه امیرالمؤمنین را پیدا نمی‌کنند، اما از نقطه نظر پیروی از آن حضرت ممکن است صراطشان مستقیم گردد و آنان نیز **كَالْبُرْقِ الْخَاطِفِ** از صراط عبور کنند. چون به مقام مقربین و مخلصین رسیده‌اند، و کسی که بدین مقام رسد دیگر آتش برای او معنی ندارد.

و البته هم باید چنین باشد، زیرا که آنها امامند برای اینکه دست مردم را بگیرند و همانند خود حرکت دهند، و الا معنای امامت صادق نیست.

اینان کسانی هستند که در صراط مستقیم سیر دارند و چنین افرادی غصه و اندوه ندارند.

لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ. [16]

«دهشت و تکان بزرگترین، آنان را به وحشت و هراس

نمی‌اندازد.»

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مَنْ فَرَعَ يَوْمَئِذٍ ءَامِنُونَ. [17]

«کسی که حسنه‌ای بیاورد برای او پسندیده است؛ و ایشان از دهشت و اضطراب آن روز در امانند.»

وَ إِذَا لَاتَيْتُهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا * وَ لَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا. [18]

افرادی که تسلیم محض خدا و رسول باشند، و در مراعات و مخاصمات خود فقط به رسول الله رجوع نموده و حکم آن حضرت را از جان و دل بپذیرند، آنان مؤمن حقیقی بوده و خداوند میفرماید: «و در آن وقت بنابراین ما از نزد خود به آنها مزد عظیمی میدهیم و هر آینه آنان را در صراط مستقیم هدایت می‌نمائیم!»

و چون راهشان راست و استوار است به يك لحظه از این طرف جهنم به آن طرف می‌رسند! و مانند انبیاء و اولیاء هیچ آلودگی ندارند؛ هیچ هیچ. این لازمه مقام تسلیم و اطاعت است که آنان را با انبیاء و اولیاء معیت میدهد و همنشین میکند و از صراط مستقیم برخوردار می‌نماید. و این همان صراطی است که ما در شبانه روز چندین مرتبه می‌گوئیم: **اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**، و هدایت به آن را به تمام معنی از خداوند تقاضا می‌نمائیم!

خلاصه هر کس در دنیا مطیع محض خدا و رسول خدا باشد، و در کارهای خود هیچ چون و چرا نکند، و در برابر خواسته‌های آنان

از خود اظهار سلیقه و ردّ و ایراد ننماید؛ خداوند او را بدین مقام موقّق میکند.

و آنان از روی پل حرکت میکنند چون برق.

ولیکن **أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ**; [19] کسانی که از یاران و گروه سمت راست هستند، از سعیدان و نیکبختان هستند ولیکن آن قاطعیت در امر توحید را ندارند و آن معیت با رسولان و اطاعت صرف که چون شمشیر برنده است و یا آن گونه دقت که چون موباریک است در آنها نیست، و اسرار خفیه پیامبران و امامان را نمی‌توانند تحمل نمایند، و لقاء الله را ادراک نکرده‌اند، و **إِلَهِي مَا عَبَدْتْكَ خَوْفًا مِنْ عِقَابِكَ وَ لَا طَمَعًا فِي ثَوَابِكَ بَلْ وَجَدْتْكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتْكَ** [20] را چون بزرگان و پیش کسوتان راستین و سابقین نمی‌فهمند.

میگویند: خدایا ما در دنیا آمدیم زندگی کنیم و به ما دستورهایی دادی که چنین بکن و چنان نکن! و ما مال حرام نمی‌خوریم، دزدی نمی‌کنیم، قمار نمی‌کنیم، به نوامیس مردم تعدی نمی‌نمائیم؛ ولی ما طالب عیش در دنیا هستیم، غذای لذیذ می‌خواهیم، و همانطور که به ما وعده داده‌ای حورالعین می‌خواهیم، جنّات و آنهار می‌خواهیم، و ما به این چیزها اشتها داریم؛ و هر چه خدا بفرماید: من اینها را به شما میدهم ولی شما قصد همت بر آنها نکنید، و نظر خود را بالاتر کنید، ببینید امامتان چه می‌خواست!

گاه خود اندر تبع می‌آیدش

هر که کارد، قصد گندم بآیدش

میگویند: آن امام ما بود، آن علی بن ابی طالب بود؛ به ما چه مربوط؟

باری اینان آدم‌های خوبی هستند و صالح العمل، ولی آن خصوصیات درشان نیست، و آن دقت صراط را ندارند. و اینها به هر مقداری که به دنیا تعلق دارند، به همان مقدار عبورشان از صراط به طول می‌انجامد.

چون گفتیم که باید از دنیا به آخرت رسید و از جهنم و صراط داخل در بهشت شد، و الاً قبل از آمدن به دنیا هم ما داخل بهشت بودیم، ولیکن آن بهشت استعداد و قابلیت بود نه بهشت فعلیت، و بین بهشتی که ما می‌خواهیم برویم و کمر بسته‌ایم و بار سفر و زاد و راحله تهیه کرده‌ایم و بین بهشتی که سابقاً بوده‌ایم فاصله بسیار است، يك صد هزار سال مسافت است؛ این کجا و آن کجا؟

شکر مازندران و شکر هندوستان هر دو شیرین‌اند اما این کجا و آن کجا

دانه فلفل سیاه و خال مرویان سیاه هر دو جان‌سوزند اما این کجا و آن کجا

عیناً مانند يك درخت بزرگ و پهناور سیب که شاخ و برگش در اطراف، آنرا چون روضه رضوان نموده و هزار عدد سیب سهیل زده بر آن طنازي و دلربائي دارد؛ با يك دانه تخم سیب. این درخت سیب همان دانه تخم است و آن دانه همین درخت است، اما این کجا و آن کجا؟ چقدر فاصله است؟ این فعلیت است، سیب شیرین است،

مفرح ذات است؛ آن قابلیت است، استعداد محض است. در بهشتی که سابقاً بودیم نیز مسأله از همین قرار بوده است؛ و پس از آن باید در این دنیا بیاییم و از این جهنم و کلاس امتحان و ابتلاء بگذریم.

این راه بهشت است که تحمل و شکیبائی و صبر و استقامت است.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمُ الْبَاسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ. [21]

«آیا تا آنگاه که نظیر جریان و مثل کسانی که قبل از شما آمده‌اند و آنان را گرفتاری و عسرت و شدت فرا گرفت، و به شما نرسیده است؛ چنین می‌پندارید که داخل بهشت میشوید؟!»

وَ لِنَبْلُوَكُمْ بَشِيءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ النَّمَرَاتِ وَ بَشَرِ الصَّابِرِينَ. [22]

«و هر آینه حتماً و یقیناً ما شما را به مقداری از ترس و گرسنگی و کمبود مالها و جانها و ثمره‌ها آزمایش می‌کنیم! و ای پیامبر! شکیبایان را بشارت به قبولی و رستگاری از این امتحان بده!»

فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لْيَعْلَمَنَّ الْكَذِبِينَ. [23]

«آزمایش‌ها و امتحانات خدا برای علم خداست که بداند راستان شما کیانند، و دروغگویان کیانند.» و البته معلوم است که علم خدا حضوری است، و نفس اعمال مردم در خارج و تحقق آن علم خداست؛ پس معنای دانستن خدا نفس بجای آوردن اعمال شما خواهد بود!

الم * أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْقَهُونَ. [24]

«آیا مردم چنین گمان میکنند که به مجرد آنکه بگویند ما ایمان آورده‌ایم، یله و رها میشوند و مورد امتحان و آزمایش قرار نمیگیرند؟»

پاورقی

- [1] - آیات ۱۶۸ و ۱۶۹ از سوره نساء: ۴
- [2] - آیات ۲۲ تا ۲۶، از سوره الصافات: ۳۷
- [3] - «دیوان ابن فارض» ص ۱۰۵، بیت ۶۳۱ از تائیه کبری: نظم السلوك
- [4] - آیه ۶۹، از سوره العنکبوت: ۲۹
- [5] - آیه ۶ و صدر آیه ۷، از سوره الفاتحة: ۱
- [6] - آیه ۶۷ و ۶۸، از سوره النساء: ۴
- [7] - صدر آیه ۱۶، از سوره المائدة: ۵
- [8] - صدر آیه ۶۹، از سوره النحل: ۱۶
- [9] - صدر آیه ۱۲، از سوره ابراهیم: ۱۴
- [10] - آیه ۷۱ و ۷۲، از سوره مریم: ۱۹
- [11] - آیات ۶۶ تا ۷۰، از سوره مریم: ۱۹
- [12] - آیه ۳۷، از سوره النور: ۲۴
- [13] - صدر آیه ۳۲، از سوره النجم: ۵۳
- [14] - «مجمع البيان» طبع صیدا، ج ۳، ص ۵۲۵
- [15] - صدر آیه ۱۳۸، از سوره البقرة: ۲
- [16] - صدر آیه ۱۰۳، از سوره الانبياء: ۲۱
- [17] - آیه ۸۹، از سوره النمل: ۲۷
- [18] - آیه ۶۷ و ۶۸، از سوره النساء: ۴
- [19] - آیه ۲۷، از سوره الواقعة: ۵۶
- [20] - «بحار» طبع کمپانی، ج ۹، و «شرح ابن میثم» ج ۵، ص ۳۶۱
- [21] - صدر آیه ۲۱۴، از سوره البقرة: ۲

[22] - آیه ۱۵۵، از سوره ۲: البقرة

[23] - ذیل آیه ۳، از سوره ۲۹: العنکبوت

[24] - آیه ۱ و ۲، از سوره ۲۹: العنکبوت

أعراف و أهل آن:

از کتاب معاد شناسی / جلد دهم / قسمت اول: أعراف و اهل آن، یکی بودن راه خدا، سعادت زندگی با امید به لقاء خدا، فانی بودن ظاهر و ث... (پایگاه علوم و معارف اسلامی، سید محمدحسین حسینی تهرانی).

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَي أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَي قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

و لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

و بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَي الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَ نَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ

يَطْمَعُونَ. [۱۱]

«و میان بهشتیان و دوزخیان حجابی است، و بر اعراف مردانی هستند که هر يك از بهشتیان و دوزخیان را از علائم چهره و سیمایشان می‌شناسند، و هنوز خودشان داخل در بهشت نگردیده‌اند ولی امید و انتظار و طمع دخول در آن را دارند؛ به بهشتیان ندا می‌کنند که: سلام باد بر شما.»

این آیه شریفه، محلّ و موقف اعراف و اهل آن را نشان میدهد، که در عرصات قیامت، و در بین بهشت و دوزخ و مهیمن بر هر دو، و فاصله بین سعادت‌مندان و اشقیاء می‌باشد. و چون در بین آیاتی واقع است که حال و خصوصیات برخورد و ملاقات و گفتگوی بهشتیان با جهنمیان را بیان میکند، و موقعیت و منزلت اهل اعراف را نشان میدهد؛ اولاً لازم است که تمام این آیات را بیاوریم، و سپس در اطراف و جوانب آن به بحث پردازیم:

آیات اعراف در قرآن کریم

أما آیات:

وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَأُكَلِّفَ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ * وَ نَزَعْنَا مَا فِي

صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تُجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَفَدَّ

جَاءَتْ رُسُلًا مِنَّا بِالْحَقِّ وَ نُوَدُّوا أَنْ تَلَكُمُ الْجَنَّةُ أَوْرَثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ.

وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ * الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ.

وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَ نَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلِّمُوا عَلَيْنَا لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ * وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لِمَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا

مَا أَغْيَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ * أَهْوَاءَ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ.

وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ * الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا وَ غَرَّبَتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسِفُهُمْ كَمَا نَسَوْنَا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ. **[۱۲]**

«و کسانی که ایمان بیاورند و عمل نیکو انجام دهند - و البته ما بیش از وسع کسی به او تکلیف نمی‌کنیم - آنان اهل بهشتند، و پیوسته و بطور جاودان در آن زیست می‌کنند.

و ما از دلها و سینه‌های آنان هر گونه غلّ و آلودگی را بیرون کشیدیم. و در بهشت در زیر قصرهایشان نهرهایی جاری است. و میگویند: سپاس و حمد اختصاص به خداوند دارد که ما را بدین منزل و مقام رهبری کرد؛ و اگر هر آینه خداوند ما را بدینجا هدایت نمی‌فرمود، ما هیچگاه خود به خود و در خود چنین نبودیم که بتوانیم بدین مقام و منزل هدایت شویم؛ همانا رسولان خدا ما را بحق هدایت کردند و برای ما حق را نشان دادند. و آنگاه بر آنان ندائی رسد که: اینست آن بهشتی که در پاداش اعمالی که شما در دنیا بجای می‌آورده‌اید، بر سبیل اعطاء و ارث به شما موهبت شده است.

و آنگاه بهشتیان به جهنمیان ندا می‌کنند که: آنچه را که پروردگار

ما به ما وعده داده بود، همه را حقّ و استوار یافتیم! آیا آنچه را هم که پروردگار شما به شما بیم داده بود و بر حذر داشته بود، حقّ و استوار یافتید؟!

در جواب میگویند: آری! و در این وقت اعلان‌کننده‌ای در میان آنها اعلان میکند که: لعنت و دورباش از رحمت خدا بر ستمکاران باد!

ستمکاران کسانی هستند که راه خدا را بر مردم می‌بندند، و آن راه را کج و مُعوج می‌جویند، و آنان به روز حشر و قیامت ایمان ندارند.

و بین این دو گروه (بهشتیان و دوزخیان) پرده و حجابی است. و بر قسمت‌های بالای آن حجاب، که اعراف آن باشد، مردانی هستند که تمام افراد را یکایک (چه از بهشتیان و چه از دوزخیان) از سیما و آثار و علائمشان می‌شناسند. و افرادی که (بر قسمت‌های پائین آن حجاب قرار دارند و) هنوز خودشان داخل در بهشت نگردیده‌اند ولی امید و انتظار و طمع دخول در آن را دارند، به بهشتیان ندا می‌کنند که: سلام باد بر شما!

و چون نگاه آنان را به طرف دوزخیان برگردانند گویند: بارپروردگار! ما را با قوم ستمگر، یکجا قرار مده، و با معیت آنان ما را مگذار!

و صاحبان و ملازمان اعراف، مردانی را که از سیما و علائمشان می‌شناسند ندا می‌دهند که: آنچه را که شما اندوختید و جمع کردید،

و آنچه را به مباحات و سرافرازی و بلند پروازی و استکبار بدان اکتفاء داشتید، به هیچگونه دستی از شما نگرفت، و سودی نبخشید و شما را در امروز بی‌نیاز ننمود!

آیا نمی‌بینید این بهشتیان را که شما در دنیا سوگند یاد میکردید که خداوند آنان را مشمول رحمت خود نمی‌گرداند و در بهشت داخل نمی‌کند (چگونه همگی مشمول رحمت شده و در بهشت‌ها مسکن گزیده‌اند! و این اصحاب اعراف به این بهشتیان خطاب می‌کنند که) داخل شوید در بهشت بدون هیچگونه خوف و اندیشه، و بدون هیچگونه حزن و غصه‌ای که در شما راه نخواهد یافت!

و اهل جهنم در این حال اهل بهشت را ندا دهند که: از آب و طعامی که خداوند شما را روزی فرموده است قدری هم بر ما افاضه کنید و ما را بهرمنند سازید! اهل بهشت در جواب گویند: آب و طعام بهشت را خداوند بر کافران و منکران حرام فرموده است.

بر آن کسانی که دین خود را لهو و لعب پنداشتند، و باطل و بازیچه گرفتند، و حیات و زندگی دنیا آنان را فریفت. پس به پاداش آنکه آنان چنین روزی را که روز لقاء و دیدار ماست فراموش کردند و به خاطر نیاوردند، و آنکه آیات ما را انکار میکردند؛ ما نیز امروز آنها را مورد نظر رحمت قرار نمیدهیم، و در بوتۀ نسیان و فراموشی می‌اندازیم!»

این مجموع آیاتی بود که در آن، اعراف به کار رفته بود، و دیدیم که فقط لفظ اعراف در دو جا آمده، و اهل اعراف و رجال اعراف که

به عنوان ضمیر نیز چند جا آمده بود فقط در همین آیات بود.

تفسیر اجمالی آیه اعراف

آنچه با دقت تامّ و توجّه کامل به دقائق این آیات بدست می‌آید، آنستکه: اعراف فاصله و حجابی است بین بهشتیان و جهنّمیان؛ این حجاب دارای درجات و مراتبی است.

در درجات اعلاّی آن نفوس قدسیّه که حاکم و مسیطر بر بهشت و دوزخند و هر یک از آنان را از علائم و سیمایشان می‌شناسند، قرار دارند.

آنان به قدری قویّ و در مراتب خلوص و قرب، پا در افق عالی نهاده‌اند که مُهیمَن و مسلط بر هر دو گروه از بهشتیان و جهنّمیان هستند، و بهشت و جهنّم در زیر نظر و در حیطهٔ نفوذ و ارادهٔ آنهاست.

آنانند که به بهشتیان می‌گویند: **ادْخُلُوا الْجَنَّةَ**، داخل در بهشت شوید!

و آنانند که **یَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ**، همه را از علائم و سیمایشان می‌شناسند.

و آنانند که **أَدْنَىٰ مُؤَدِّنٌ بَيْنَهُمْ**، در میان مردم محشر اعلان می‌کنند که: دوری از رحمت خدا فقط برای ستمکاران است.

و آنانند که در خطاب مجهول: **وَأَنذَرُوا أَن تَلَکُمُ الْجَنَّةُ**، فاعل آن ندا هستند، و به اهل بهشت خیر مقدم می‌گویند و بشارت به خلود و دوام میدهند.

و آنانند که جهنّمیان را مورد مؤاخذه و بازپرسی قرار میدهند و می‌گویند: **مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تُسْتَکْبِرُونَ**. و نیز به

آنها می‌گویند: ببینید این بهشتیان هستند که شما سوگند می‌خوردید که خداوند آنان را به بهشت وارد نمی‌کند.

و در درجات پائین اعراف، جماعتی از مردم هستند که به آن نفوس قدسیّه و مُخلّصه مرتبط، و پیرو و شیعهٔ آنان بوده و جزء گروه آنان محسوب می‌شده‌اند - همچون لشگریان حاکم و سلطان که جزء دستگاه حکومت‌اند - ولی بواسطهٔ گناه و خطائی که انجام داده‌اند، یکسره به بهشت نرفته و در انتظار فیض رحمت و شفاعت و اخذ ورقهٔ عبور از صراط هستند. آنان هنوز داخل در بهشت نشده‌اند، و در بین بهشت و دوزخ واقعد، ولی امید رحمت و نزول فیض و ورود در بهشت را دارند.

و آنانند که به بهشتیانی که قبل از آنها داخل در بهشت شده‌اند و آرمیده‌اند، سلام می‌فرستند و می‌گویند: **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ**.

و آنانند که چون صورتشان به جانب ظالمان و دوزخیان منعطف‌شود، گویند: بار پروردگارا! ما را با گروه ستمگران

قرار مده، **رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ!**

و ما در موارد عدیده از این دوره علوم و معارف اسلام، چه در «امام شناسی» و چه در «معاد شناسی» به اثبات رسانیده‌ایم که بندگان مُخلصین حضرت حق، در محشر برای سؤال و کتاب حضور ندارند؛ **فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ * إِنْ أَعْبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ [۳]**، و مقام آنها اعلی و اشرف است، و حساب و کتاب امت‌ها به دست آنان است.

پس آنها که به مقام بقاء بالله فائز گردیده‌اند، و دارای مقام **بقاء بعد از فناء** و منزلت **جمع الجَمعی** هستند از بهشت و دوزخ بالاتر، و در حجاب اقراب، مهیمن و مسیطر بر دو گروه بوده و از آن افق اعلی به همه می‌نگرند! و همه را می‌شناسند، و مقام و درجه هر یک را معین و مشخص می‌سازند.

این اجمال استفاده‌ای بود که از آیات اعراف نمودیم. حال پردازیم به بحث دقیق قرآنی از راه تفسیر آیه به آیه، و در ضمن از روایات وارده از اهل بیت عصمت که همگی مؤید و شاهد بر این حقیقت است نمونه‌هایی ذکر کنیم، **بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ؛ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ:**

تفسیر تفصیلی آیه اعراف

وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ.

اعراف حجاب و پرده، قسمت‌های بالایی آنرا گویند. و نیز اعراف، نام برای تپه‌ها و تل‌های بلندی است که از رمل‌های بیابان تشکیل شده است، و غالباً بواسطه وزش بادهای تند این تل‌های رملی بوجود می‌آید.

و چون در این آیه، اعراف به دنبال حجاب ذکر شده است، محتمل است که معنای اول از آن مراد باشد. و بودن مردانی بر روی اعراف، معنای دوم را تقویت میکند. ولیکن بین این دو معنی در آیه مبارکه، منافات و مغایرتی نیست، زیرا که معنای حجاب: **ما يَحْجُبُ شَيْئًا عَنْ شَيْءٍ** (چیزی که چیزی را از چیز دیگری مستور کند) می‌باشد، و بنابراین میتوان گفت که: این مردانی که بر روی اعراف قرار دارند، در مقام محل مرتفع و بلندی هستند که بر هر دو جمعیت، از گروه بهشتیان و گروه جهنمیان سیطره و اشراف دارند، و بر هر دو منزل و درجه از بهشت و دوزخ واقف می‌باشند. و به همین جهت **كانوا على الاعراف**، روی اعراف هستند، تا آنکه همه طبقات و اصناف را به سیما و علائمشان بشناسند. چون ماده لغوی اعراف از **عَرَفَ يَعْرِفُ مَعْرِفَةً وَ عَرَفَانًا** به معنای شناختن و دانستن است.

خداوند تعالی در قرآن کریم در سوره حدید، وصف اعراف را با تعبیر «سُور» که به معنای دیوار است، و گفتگویی بین بهشتیان و دوزخیان را که در اینجا آمده است، در آنجا به عنوان گفتگویی بین منافقین و منافقات با مؤمنین و مؤمنات بیان میکند؛ و چنانکه می‌بینیم در هر دو جا بیان يك امر و حقیقت را به دو عنوان و تعبیر می‌نماید:

يَوْمَ يَقُولُ الْمُنْفِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُمْ بَاطِنُوهَا فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهَرُوهَا مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ. [۴]

«روز قیامت روزی است که مردان منافق و زنان منافق، به کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند: شما به ما نظری کنید! و نگاهی بیندازید! تا بدینوسیله ما از نور چهره شما، مقداری برای خود بهره برداشته و اقتباس کنیم!

به آنها در پاسخ گفته می‌شود: شما به عقب و فقرا برگردید! و از آنجا طلب نور کنید! در این حال بین این دو دسته، دیواری زده می‌شود که دری دارد؛ و آن در، ظاهری دارد و باطنی؛ در باطنش رحمت است، و در ظاهرش از مقابل در، عذاب است.»

و در ذیل آیه اعراف داشتیم:

و نَادِيَا أَصْحَابِ النَّارِ أَصْحَابِ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهَا عَلَى الْكَافِرِينَ.

«و جهنمیان به بهشتیان ندا می‌کنند: قدری از آب و یا طعامی که خداوند به شما روزی کرده است، بر ما رحمت آورده و إفاضه کنید! در جواب آنها اهل بهشت می‌گویند: خداوند آن آب و طعام را بر کافران حرام کرده است.»

در قیاس این دو آیه واقع در سوره اعراف و سوره حدید، می‌بینیم که: گفتار منافقین به مؤمنین که به ما نظری کنید تا از نور شما توشه‌ای بگیریم، و آنچه در جواب می‌شنوند که به عقب و پشت برگردید و از آنجا التماس نور کنید (أَنْظُرُونَا نَقْتَبِسُ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا) بعینه همان گفتار اهل جهنم است به اهل بهشت که: بر ما از آب و طعامی که خدا به شما داده است بدهید! و جواب می‌شنوند که: خداوند آنها را بر کافران حرام نموده است (أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهَا عَلَى الْكَافِرِينَ).

حجاب بین بنده بهشتی و دوزخی، امر واحدی است

پس بنابراین، سور و دیوار کشیده شده بین منافقین و مؤمنین، همان حجاب و اعراف فاصل بین بهشتیان و دوزخیان است. و در آیه سوره حدید که فقط منافقین را بر روی در این سور قرار داده است، به جهت آنستکه آنان با مؤمنین در ظاهر امرشان اشتراک دارند، چون بنا به فرض منافق هستند. پس در این دیوار که باطنش و حقیقتش ایمان و واقع است، رحمت؛ و ظاهرش از جلوی در، عذاب است؛ و منافقان چون از حقیقت خیری ندارند، از باطن که رحمت است سودی نمی‌برند، و فقط از ظاهر اسلام و ایمان در دنیا استفاده کرده‌اند که آنهم در محشر به صورت عذاب جلوه‌گر می‌گردد. و حاصل معنی آنستکه حجاب و دیوار چیز واحدی هستند ولی دارای دو وجه و دو جهت: ظاهری و باطنی، ظاهرش عذاب است و باطنش رحمت. کسانی که به باطنش رسیده‌اند، از فوز و کامیابی ایمان و حقیقت بهره‌مند شده‌اند؛ و کسانی که به ظاهرش اکتفا کرده و از باطن خبری ندارند همان دسته‌ای هستند که از حقیقت ایمان و عقیده پاک بی‌بهره‌اند، و فقط برای حفظ مصالح شخصیّه ایمان آورده‌اند، و همان دسته‌ای هستند که از ظاهر در برابر این دیوار در عذابند.

و گویا این دیوار چنین است که اگر هر آینه انظارشان از ظاهر تجاوز میکرد و به باطن میرسید، به نعيم الهي میرسیدند و رحمت حقّ آنانرا فرا میگرفت؛ ولي چون به ظاهر قناعت کردند، از درون آن بي بهره‌اند.

پس دیوار و حجاب يکي است؛ ظاهري دارد و باطني. و مؤمنان و کافران، در مقابل خود فقط يك راه به سوي خدا دارند که بايد ببينند، و اين راه واحد است، همچنانکه دیوار و حجاب واحد است.

و اختلاف فقط از ناحیه ادراك و فهم آنهاست؛ عیناً مانند حالي که در دنيا دارند، که بين مؤمنان و کافران فرقي نيست در اينکه هر دو بايد راهي را که به سوي خدا دارند طي کنند؛ اين راه را مؤمنان بطور استقامت طي مي‌کنند و گام در صراط مستقيم مي‌نهند، و کافران منحرف مي‌شوند و بطور اعوجاج و کجی مي‌پيمايند.

پس همه با هم هستند، و اختلاف از جهت استقامت و انحراف نفوس است، و از جهت اراده و انتخاب خوب و يا اراده و انتخاب زشت.

و لذا مي‌بينيم در ذیل آیه سوره حديد وارد است که:

يُنَادُوهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِن كُنْتُمْ فِتْنَةً أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ عَرَّكْتُمُ الْإِمَامِيَّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ عَرَكَم بِاللَّهِ الْعُرُورُ. [٥]

«(چون بين منافقان و مؤمنان دیوار زده مي‌شود، و سوز کشيده مي‌شود) منافقان به مؤمنان مي‌گويند: مگر ما با شما در دنيا نبوده‌ايم و معیت نداشته‌ايم؟! مؤمنان در پاسخ مي‌گويند: آري! وليکن شما خود را به فتنه و فساد انداختيد! و پيوسته انتظار کشيديد!

و در شكّ و تردید بسر برديد! و آرزوهاي دراز شما را فریفت، تا آنکه امر خدا نازل شد و مرگ گريبانان را گرفت، و آن عَرُور و شيطان و نفس گول‌زننده و فریب دهنده شما را گول زد (و با خدعه و مکر شما را در غفلت نگاه داشت، تا ناگهان امر خدا آمد و کار از کار گذشت).»

راه خدا يکي است؛ يکي به استقامت و ديگري به انحراف مي‌پيمايد

و اين همان امر واحد ووجهين را ميرساند، که منافقان با مؤمنان از هر جهت از جهات طبيعي و مزايای مادي در دنيا با هم بودند، در يك زمين، و يك عشيره، و يك غذا، و يك كسب و كار، و يك پدر و مادر، و يك مقدار عمر، و بالاخره چنانکه مي‌بينيم در اين جهات طبيعي مَيَزِي و فرقي ندارند، و ليکن نيّت و هدف و أخلاق و گرايش معنوي تفاوت داشت، و همين موجب شد که آنان را به دوزخ بکشاند و مؤمنان را به بهشت رهبري کند.

پس صراط واحد است، و آن راهي است که بايد انسان بسوي خداوند تعالي طي کند؛ مؤمنان از راه مستقيم، و کافران و منافقان و بدکاران از راه اعوجاج و انحراف طي مي‌کنند.

و قبل از آیه اعراف آمده است:

وَ تَادِي ' أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ * الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَعُودُنَهَا عِوَجًا وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ.

«اهل بهشت به اهل جهنم گویند: حقا آنچه را که پروردگار ما به

ما وعده داده بود، حق و محکم و ثابت یافتیم! آیا آنچه را هم که پروردگار شما به شما وعده داده بود (از پاداش سخت) حق و محکم و ثابت یافتید؟!»

در پاسخ گویند: آری! و در این حال اعلان کننده‌ای اعلام میدارد که: لعنت خداوند بر ظالمان است؛ آن کسانی که مردم را از راه خدا بازداشتند، و راه را به روی آنها بستند، و آن را کج و مُعوج پنداشتند، و به آخرت کافر شدند.»
پس راه، راه واحد است، و آن راه برای خداست و بسوی خداست؛ یکی به استقامت و درستی و راستی طی میکند، و دیگری به انحراف و کجی می‌پیماید. و این همان حقیقت واحد سور و حجاب و اعراف است، که یکی به باطن توجه دارد، و یکی به ظاهر؛ باطنش رحمت، و ظاهرش نقت و نکبت است.

و این مطلب در قرآن کریم تصریحاً و تلویحاً بسیار آمده است؛ مثلاً خداوند می‌فرماید:

يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَفْلُونَ. [۶]

«از حیات و زندگی دنیا ظاهری را میدانند و بس، و ایشان از زندگی و حیات آخرت غافل هستند.»

راه بسوی خدا ظاهری دارد و باطنی

در اینجا روشن است که به قرینهٔ مقابله که آخرت را در مقابل ظاهر حیات دنیا قرار داده است، منظور و مقصود از آخرت، باطن

حیات دنیاست. پس يك حیات است و بس؛ ظاهری دارد و باطنی: ظاهرش همین زندگی بهیمنیت و شهوت و وهم و غفلت از سرای جاودانی و حیات انسانی ابدی و معنوی است، و باطنش حیات انسانی و معنوی و روحی و عقلی است که مستلزم و ملازم با بیداری و هشیاری است، که هر کدام از این دو صورت که دو وجههٔ این حیات واحد را تشکیل داده‌اند، پس از مرگ بطور بروز و ظهور نمایان شده و تجلی می‌نمایند

و می‌فرماید:

أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَ الْآرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَائِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ. [۷]

«آیا این مردم با خود فکر نمی‌کنند که پروردگار، آسمانها و زمین و ما بینهما را نیافریده است مگر به حقّ و أجل مُسمّی؟! و حقّاً که بسیاری از مردم، به زیارت و لقاء پروردگارشان کافرند.»

یعنی خلقت آسمانها و زمین، اگر به دیده حق نگریسته شود و با حقّ و أجل مسمّی ملاحظه گردد، راه مستقیم و استوار فکری است؛ و اگر به دیده باطل نگریسته شود و با انکار لقاء خداوند توأم باشد، راه کج و انحراف فکری است.

و می‌فرماید:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ وَفُوْنَهُ حِسَابُهُ. [۱۸]

«و کسانی که کفر ورزیده‌اند، کردار آنان همچون سرابی است که در زمین خشک و لم یزرعی واقع است. شخص تشنه آن را آب می‌پندارد و به دنبالش میرود، تا همینکه بدان رسید، ابدأً آبی را نمی‌یابد، بلکه آنجا خداوند را می‌یابد که حساب او را بطور تامّ و تمام میکند، و در حساب استیفا می‌نماید.»

راه بسوی خدا واحد است؛ شخص کافر سراب را به صورت آب می‌بیند، و مؤمن آب را به صورت آب. و هر دو با هم می‌روند؛ اولی تشنه کام می‌ماند و به سزای غفلت و خیال باطلش میرسد، و دومی سیراب می‌گردد.

عمر و زندگی با امید لقاء خداوند سعادت، و بدون آن آتش است

و می‌فرماید:

فَاعْرَضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَ لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا * ذٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ

سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَىٰ. [۱۹]

«پس ای پیغمبر! روی گردان از کسی که از یاد ما روی گردانیده است، و غیر از زندگی و حیات دنیا چیزی را نمی‌خواهد! این نهایت درجه بلوغ علم و پایه دانش آنانست. بدرستی که پروردگار تو داناتر است به کسی که از راه او گمراه شده، و به کسی که در راه او راهنمایی شده و راه را یافته است!»

این آیه روشن است در اینکه زندگی کردن در دنیا، و غیر از بهیمیت و مراتب نازله از عیش و عشرت چیزی را نفهمیدن و نخواستن، عین گمراهی و إعراض از یاد خداست؛ و زندگی کردن در این دنیا و مقصد را لقای خدا قرار دادن و غیر از این مراتب نازله چیزی را عالی‌تر و بهتر خواستن، عین اهتداء و راه یافتگی است.

و می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُوا بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ ءَايَاتِنَا غٰفِلُونَ * أُولَٰئِكَ مَا لَهُمْ النَّارُ بِمَا

كَانُوا يَكْسِبُونَ. [۱۰]

«و حَقًّا آن کسانی که امید دیدار و ملاقات با ما را ندارند، و به زندگی پست دنیوی قناعت کرده‌اند، و بدان دل داده و اعتماد نموده و سکون و آرامش خود را در آن قرار داده‌اند، و آن کسانی که از آیات ما در غفلت هستند؛ حَقًّا محلّ و مأوای آنان در پاداش چنین کرداری که نموده‌اند، آتش است.»

این آیه می‌رساند که اطمینان و دل‌بستگی به این ظاهر زندگی دنیوی، و اکتفا به آن، و عدم امید لقای خدا، آتش است. و به عکس، همین زندگی چنانچه توأم با امید لقای پروردگار، و عدم اکتفاء و اعتماد به امور زوال پذیر دنیا باشد، و با توجّه و درایت به آیات خدا بوده باشد، سعادت و بهشت است.

و آیات وارده در این سبک بیان بسیار است، و از همه بلیغ‌تر و رساتر این آیه است که:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بئْسَ الْقَرَارُ. [۱۱]

«آیا نظری نیفکندی بسوی کسانی که نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به دیار هلاکت و نابودی کشانند؟ آنان در جهنّم می‌سوزند، و جهنّم بد قرارگاهی است!»

سابقاً ذکر کردیم که مراد از نعمت در این آیه، ولایت است. [۱۲] و ولایت، سبیل و راه بسوی خداست؛ و در مقابلش کفر است، یعنی بستن راه و مسدود شدن طریق عبودیت.

ظاهر، فانی و از بین رونده؛ و باطن ثابت و پابرجاست

پس غایت و نهایت سیر چنین افرادی که بر ظاهر جمود دارند و از باطن إعراض می‌کنند، بوار و هلاک و نابودی است. و ظاهر، از بین رونده، و خراب شونده، و نابود است؛ و باطن، پایدار، و ثابت، و بادوام، و پا برجا؛ همچنانکه خداوند می‌فرماید:

وَ بَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ. [۱۳]

«و ای پیامبر! به کسانی که ایمان آورده‌اند بشارت بده که از برای آنان در نزد پروردگارشان گامی متین و قدمی راستین است.»

و نیز می‌فرماید: **فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ. [۱۴]**

«در نشیمنگاه راست و درستی، در نزد خداوند مالک و مقتدر، نشست دارند.»

و نیز می‌فرماید:

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا تَأْتِيَمًا. [۱۵]

«در بهشت خداوندی، سابقون که مقرران درگاه او هستند هیچگاه سخن لغو و بیهوده، و سخنی که آنان را به گناه اندازد نمی‌شنوند.»

و نیز می‌فرماید:

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِدًّا بَأْ [۱۶]

«متفیان در بهشت، هیچوقت سخن لغو و بیهوده، و سخن دروغ نمی‌شنوند.»

و علیهذا نهایت و غایت مؤمنان، محلّ صدق و حقّ است، که در آنجا ابدأً دروغ و لغو و باطل نیست، به خلاف غیر مؤمنان.

صفات و خصوصیات نفسانیة اهل اعراف

و **بالجملة**، اصحاب اعلی و مقامات مرتفع اعراف، کسانی هستند که بر هر دو مکان از بهشت و آتش تسلط و هیمنه و اشراف دارند، و بر هر دو گروه از سعادت‌مندان و شقاوت پیشگان سیطره و استیلا دارند. چون میدانیم که آن تل‌ها و فاصله‌های بین آنها مانند تلّ رمل و شن از رمل مادی طبیعی نیست، چون در آن روز، زمین به گونه فعلی

نیست، و در آن پست و بلندی و اعوجاج و کژی نیست.

و يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا * فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا * لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا. [۱۷]

«و ای پیامبر! چون از تو درباره کوهها در روز قیامت بپرسند، پس بگو: خداوند چنان آنها را از جا بر کند و خرد کند و خاک شده آنها بر باد دهد که هیچ از آن اثری نماند. و بنابراین، آن کوهها به صورت زمین مستوی و همواری در آید که ابدأً در آن هیچگونه کجی و بلندی را نمی‌بینی!»

پس مراد از اهل اعراف، ارتفاع مقام و منزلت آنهاست نسبت به اهل محشر که اهل جمعدند.

و آنانند که از **مُحْضَرِّينَ** نیستند، چون از **مُخْلِصِيْنِ** هستند که خداوند آنان را از **صَعْفَه** و **نَفْخِ صُور**، و از **فَزَع** و **دَهْشَتِ** آن روز، در حفظ و مصونیت داشته است. و مقام و محلّ آنان **حِجَاب** است که در آن رحمتی است که هر چیزی را فرا گرفته، و مسلط بر آتش است که بر اهلش استیلا دارد.

و میتوان این معنی را از این گفتار خدای تعالی استشعار نمود که فرموده‌است: **فَأَذِّنْ مُؤَدِّنُ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى**

الظَّالِمِينَ «مؤدنی و اعلان کننده‌ای اعلام کرد در بین بهشتیان و دوزخیان.» و فرمود: **فَأَذِّنْ بَيْنَهُمْ مُؤَدِّنُ** «مؤدنی و

اعلان کننده‌ای که بین آنها بود اعلام کرد.» زیرا در صورت اول ظاهر اینستکه مؤدّن و اعلان کننده از خود

آنها نیست بلکه مسیطر بر آنهاست، به خلاف صورت دوم که ظاهر اینستکه مؤدّن و اعلان کننده‌ای که از آنها بود چنین گفت.

و آنانند که در روز قیامت حاکمند، هم حاکم بر بهشت و هم حاکم بر جهنم. از جهنمیان بازپرسی و مؤاخذه می‌کنند و آنان را مورد عتاب و ملامت قرار می‌دهند. و آیه اعراف صریح در این مطلب است:

وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رَجُلًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ * أَهْؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ.

«و اهل اعراف، مردانی را که از روی سیما و علائمشان می‌شناسند ندا می‌کنند که: آنچه را که شما جمع کردید و آنچه را که موجب استکبار خود قرار دادید، شما را بی‌نیاز نمود و دستی از شما نگرفت! آیا این بهشتیان نیستند که شما سوگند می‌خوردید که خداوند آنان را داخل در بهشت نمی‌کند؟!»

و سپس خود اهل اعراف به بهشتیان امر می‌کنند که:

ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ.

«داخل در بهشت شوید، بدون آنکه هیچ خوف و ترسی برای شما باشد، و بدون آنکه هیچ غصه و اندوهی داشته باشید!» و آنانند اصحاب روح که فقط در معیت فرشتگان، در روز قیامت حق سخن گفتن را دارند، و سخن آنها صواب است.

يَوْمَ يَفُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أُذِنَ لَهُ وَ

الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوَابًا. [۱۸]

«روز قیامت روزی است که روح و فرشتگان بطور صفوف منظم در پیشگاه خداوند قیام می‌کنند، و کسی سخن نمی‌گوید مگر آن کسی که خداوند رحمن به او اذن داده باشد، و سخن به راستی بگوید.»

زیرا که با وحی روح، علم به کتاب و ایمان پیدا می‌شود، و روح مقام و موجودی است افضل از همه ملائکه.

وَ كَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ. [۱۹]

«و همچنین اینطور است که ما روحی را از امرمان به تو وحی کردیم، که قبل از این وحی نمیدانستی که کتاب چیست، و نمیدانستی که ایمان چیست!»

حکم و قضاوت اهل اعراف بر خاسران و مجرمان

و آنانند که در روز قیامت حکم به خسران و زیان کسانی می‌کنند که در جان و نفس‌های خود و اهلشان دچار خسران و زیان شده‌اند:

وَ تَرِيَهُمْ يَعْزُوبُونَ عَلَيْهَا حَشَعِينَ مِنَ الدَّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفِ حَفِيٍّ وَ قَالَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. [۲۰]

«(و ای پیامبر!) می‌بینی که ستمکاران را بر آتش عرضه می‌دارند،

و آنان از شدت ذلت و سرافکنندگی، ترسناک و دل تهی شده، و با نگاه ضعیف از گوشه چشم به آن می‌نگرند. و کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند: زیانکاران کسانی هستند که درباره نفوس خود و اهل خود در روز قیامت دچار خسران شده‌اند!»
ظاهراً این ایمان آوردگان، به عنوان قضاوت و حکومت چنین حکمی را می‌کنند؛ و این، اختصاص به مؤمنان به صفات اهل اعراف دارد و این حکم از وظائف اهل آن است.

و آنانند که به آنها علم و ایمان داده شده، و در پاسخ سوگند مجرمان که ما غیر از ساعتی درنگ نکردیم می‌گویند: شما در کتاب خدا تا روز بعث درنگ کرده‌اید!

سوگند مجرمان در قیامت، که ما غیر از ساعتی درنگ نکرده‌ایم

و يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُنْسَمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ * وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَهِي يَوْمَ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. [۲۱]

«و در روزی که ساعت قیامت بر پا شود، مجرمان سوگند یاد می‌کنند که غیر از يك ساعت در دنیا درنگ نکرده‌اند؛ اینچنین دأب و روش آنها بود که به دروغ و بهتان سخن می‌گفتند. و کسانی که به آنها علم و ایمان داده شده است می‌گویند: شما در کتاب خدا تا روز بازپسین و حشر درنگ کرده‌اید! و اینست روز بازپسین، و لیکن شما چنین بودید که نمیدانستید.»

پاسخ اهل اعراف از ادعای مجرمان

این گمان غلط و پندار نادرست آنان، به جهت آنستکه در دنیا خود را مقید ساخته بودند، و انظار خود را به نگاه کردن و توجه به همان ساعتی که در آن سرگرم افکار شیطانی، و هواجس نفسانی، و ملتذات حیوانی بودند منعطف داشته بودند، و بیشتر از این مقدار انظار و افکار خود را وسعت نبخشیده بودند که زمانهای خود را قبل از دنیا، و امور واقعه خود را بعد از دنیا بنگرند، و به حسب سیطره زمان، این آمد طولیل و مدت طولانی و دراز را ادراک کنند!

آنان فقط ساعت فعلی و زودگذر را میدیدند که پیوسته به وجود می‌آید و از بین می‌رود، يك ساعت ظاهر می‌شود و آن ساعت مختفی می‌شود؛ و بنابراین سوگند یاد می‌کنند در روز حشر که ما غیر از يك ساعت در دنیا توقف نداشته‌ایم!

آری اگر تمام مدت زندگی و حیات دنیوی را نسبت به عمر زمان و دهر اندازه بگیریم، بسیار کم است و حقاً میتوان گفت: ساعتی بیش نیست؛ ولی آنان چنین منظوری از تقلیل را نداشته‌اند، و گرنه حرف صحیحی بود. و چون این مقصودشان نبوده است، از آنها مؤاخذه می‌شود، و این قول به درنگ يك ساعت را به عنوان إفك و دروغ از آنان می‌شنوند.

و لیکن همانطور که گفته شد، بنا بر اصل قیاس عمر انسان به سعه زمان و عالم طویل و دهر سرمد، بیش از يك ساعت نیست؛ همچنانکه خدا فرماید:

كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبِثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ. [۲۲]

«گویا آنها در روزی که آنچه از آن بیم داده شده‌اند را ببینند، بیش از يك ساعت از روز درنگ نکرده‌اند.»
و نیز فرماید:

قَلَّ كَمَ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ * قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسئَلُ الْعَادِيْنَ * قَلَّ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. [۲۳]

«خداوند در روز قیامت به کافران میگوید: چند سال شما در روی زمین توقف کردید؟ آنان میگویند: ما يك روز یا مقداری از يك روز را توقف کرده‌ایم! و تو ای پروردگار! از حسابگران بپرس (که ما در این سخن راست میگوئیم).
خداوند میگوید: شما اگر از زندگانی ابدی خود مطلع بودید، میدانستید که مدت توقفتان در دنیا، با آنکه چندین سال بوده است، بسیار اندک و کم بوده‌است!»

باری، شاید گفتار اهل علم و ایمان به مجرمان که: شما در کتاب خدا تا یوم بعث درنگ کردید! و اینست روز بعث (وَ قَالَ الَّذِينَ أَوْثُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَيَّ يَوْمَ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمَ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) اشاره باشد به گفتار خداوند متعال در آیه:

وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَيَّ لَأَجَلَ مَسْمِي لَفُضِي بَيْنَهُمْ. [۲۴]

«و اگر گفتاری از پروردگار تو ای پیغمبر سبقت نگرفته بود که: آنان را تا اجل مسمی نگاه میداریم، هر آینه بین آنها حکم می‌شد.»

و همچنین اشاره باشد به آیه:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ. [۲۵]

«اوست آن کسی که شما را از گل آفرید و اجل را معین کرد، و اجل مسمی در نزد اوست.»

و در صدر بحث «معاد شناسی» در جلد اول، مجلس دوم، بحثی راجع به اجل و اجل مسمی در پیرامون آیه کریمه:

مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُسَمًّى. [۲۶]

«خداوند آسمانها و زمین و آنچه بین آنهاست را نیافرید مگر به حق و اجل مسمی.»

آوردیم و روشن شد که: اجل مسمی ثابت است و در نزد خداست، و وجهه ملکوتی و ثابت این اجل است.

و علیهذا گفتار اهل علم و ایمان - که اصحاب اعرفند - به مجرمان، از آن جنبه ملکوتی و تعیین اجل مسمی است، به اینکه

چون درنگ شما و انتهاء آن هر دو مسلم بوده است، بنابراین اینست روز بعث! و لیکن شما بر این تحدید و انتهاء ملکوتی علم نداشتید! و اجل مسمی را حاکم و محیط بر اجل نمی‌دیدید! و نمیدانستید که: **إِنَّ السَّاعَةَ كَلِمَحَ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ**. «ساعت قیامت و روز بعث مانند چشم بر هم گذاردن است بلکه نزدیکتر.» و نمیدانستید که: **وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ**. «روز جهنم به کافران احاطه دارد.»

و بنابراین در غفلت و جهل بسر بردید! و اینک دانستید که اینست روز بعث و یوم الحشر و القیامة. يك نکته ناگفته نماند: این ادعای غیر صحیح از مجرمین که ما غیر از يك ساعت توقف نکرده‌ایم، و پس از آن ظهور بطلان این ادعا، و امثال این اختلافاتی که در مخاصمات بین ضعفاء و مستکبران واقع می‌شود، و رد و بدل‌هایی را که قرآن بین تابعین و متبوعین بیان میکند، و در روز قیامت با یکدیگر مشاجرات و منازعاتی در پیرامون مسائل دنیویّه دارند که هر کدام میخواهند جرم و جریمه را به گردن دیگری اندازند؛ منافاتی ندارد با آنچه سابقاً گذشت که: روز قیامت، روزی است که حقائق ظهور و بروز میکند، و حجاب‌ها و پرده‌ها کنار می‌رود، و سرائر و بواطن آشکارا می‌شود. زیرا این کشف حقائق و آشکارا شدن و غیر قابل انکار گشتن، دارای مراتب و درجاتی است: در نزد بعضی تام و تمام و به کمال مرتبه، و در نزد بعضی دیگر فی‌الجمله و مقدار کمی؛ و این تفاوت مراتب در تمام شؤون قیامت موجود است.

روایات داله بر اینکه اعراف، موقف اهل عرفان است

روایات وارده در این باب از جهت مفاد و موضوع به چند بخش قسمت می‌شوند:

اول:

روایاتی که دلالت دارند بر اینکه در ماده اعراف، عرفان و معرفت به کار رفته است. و شاید ریشه این نوع تعبیر، از آیه قرآن گرفته شده باشد که: **وَ عَلِي الْأَعْرَافِ رَجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَا هُمْ**.

چون در این آیه، وقوف بر اعراف را از آن کسانی قرار داده است که معرفت دارند بواسطه علامت و نشانه‌هایی که در سیمای مردم است، اگر ضمیر هُم به کُلًّا بر گردد؛ و یا به نشانه‌هایی که در سیمای خودشان است اگر ضمیر هُم به رَجَالٌ بر گردد.

و ممکنست بگوئیم به هر دو یعنی به رَجَالٌ و کُلًّا بر گردد، و از نقطه نظر ادبیت اشکالی ندارد. و عنوان ارجاع ضمیر به جامع بین دو چیز مذکور در عبارت، خالی از لطف نیست.

در تفسیر «مجمع البیان» آورده است که:

بکر بن عبدالله مُزنی به حسن گفت: به من چنین رسیده است که: اهل اعراف، گروهی هستند که نیکی‌ها و بدی‌های آنان به قدر هم است، و لذا بین بهشت و دوزخ وقوف دارند.

حسن دست خود را بر ران خود زد و گفت: اهل اعراف کسانی هستند که خداوند آنان را برای معرفت و شناسائی اهل بهشت و جهنم در آن محلّ وقوف داده است؛ تا بعضی را از بعضی دیگر تمیز دهند. و سوگند به خدا که چه بگویم؟ شاید بعضی از آنان، با ما در این خانه باشند!

و ثعلبی با اسناد خود در تفسیر از ضحاک، از ابن عباس آورده است که: اعراف مکان بالا و مرتفعی است بر روی صراط، و بر آن حمزة و عباس و علی و جعفر قرار دارند. و آنان محبان خود را به سفیدی چهره، و دشمنان خود را به سیاهی چهره می‌شناسند.

و سپس گفته است:

قال أبو جعفر الباقر عليه السلام: هم آل محمد عليهم السلام؛ لا يدخل الجنة إلا من عرفهم و عرفوه، و لا يدخل النار إلا من أنكرهم و أنكروه.

«حضرت باقر علیه السلام گفتند: اهل اعراف آل محمد علیهم السلام هستند؛ داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که آنها را بشناسد و آنها او را بشناسند، و داخل آتش نمی‌گردد مگر کسی که آنها را ناشناخته بگیرد و آنان او را ناشناخته بگیرند.» [۲۷]

م و در «تفسیر عیاشی» از هلقام از حضرت باقر علیه السلام آورده است که در جواب اینکه پرسیده بود: مراد از وَ عَلِي الْأَعْرَافِ رَجَالٌ در آیه شریفه: **وَ عَلِي الْأَعْرَافِ رَجَالٌ يَعْرِفُونَ كُنَّا بِسِيَمَاهُمْ** چیست؟ فرمودند: آیا شما در بین خودتان، اهل خبره و شناسائی ندارید؟! آیا بر قبائل خود کسانی را که خوبان را از بدان بشناسند ندارید؟! هلقام گوید: عرض کردم: آری.

حضرت فرمود: ما هستیم آن مردانی که تمام خلائق را از روی

سیما و علائم می‌شناسیم! [۲۸]

روایات داله بر اینکه اهل اعراف، عارفان به خلائق اند

و نیز عیاشی از زاذان، از سلمان آورده است که گفت: شنیدم بیش از دهبار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به علی میفرمود:

يَا عَلِيُّ! إِنَّكَ وَالْأَوْصِيَاءَ مِنْ بَعْدِكَ أَعْرَافٌ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ؛ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَكُمْ وَعَرَفْتُمُوهُ، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَكُمْ وَأَنْكَرْتُمُوهُ. [٢٩]

«ای علی! تو و اوصیاء بعد از تو، اعراف هستی بین بهشت و آتش؛ داخل در بهشت نمی‌شود مگر کسی که شما را بشناسد و شما هم او را بشناسید، و داخل آتش نمی‌شود مگر کسی که شما را ناشناخته گیرد و شما هم او را ناشناخته گیرید!»

و نیز عیاشی از سعد بن طریف از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر این آیه آورده است که فرمودند:

ای سعد! ایشان آل محمد علیهم السلام هستند؛ داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که آنها را بشناسد و آنها او را بشناسند، و داخل جهنم نمی‌شود مگر کسی که آنان را ناشناخته گیرد و آنان او را ناشناخته گیرند. [٣٠]

و نیز عیاشی از ثمالی از حضرت باقر علیه السلام آورده است که در پاسخ کسی که از گفتار خداوند تعالی: **وَ عَلِيٍّ الْأَعْرَافِ رَجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ** سؤال کرده بود فرموده‌اند:

نَحْنُ الْأَعْرَافُ! الَّذِينَ لَا يَعْرِفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبَبِ مَعْرِفَتِنَا. وَ

نَحْنُ الْأَعْرَافُ! الَّذِينَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَنَا وَعَرَفْنَا، وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَنَا وَأَنْكَرْنَا.

وَ ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ لَوْ شَاءَ أَنْ يُعْرِفَ النَّاسَ نَفْسَهُ لَعَرَفَهُمْ، وَ لَكِنَّهُ جَعَلَنَا سَبَبَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ بَابَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ. [٣١]

«ما هستیم اعراف! آن کسانی که خداوند شناخته نمی‌شود مگر بوسیله شناخت ما. و ما هستیم اعراف! آن کسانی که داخل بهشت نمی‌شود مگر آن که ما را بشناسد و ما او را بشناسیم، و داخل آتش نمی‌شود مگر آن که ما را انکار کند و ما او را انکار کنیم.»

و این بجهت آنستکه خداوند اگر اراده میفرمود و میخواست خود را بدون واسطه به مردم بشناساند البته می‌شناسانید، ولیکن او ما را سبب و وسیله و دري قرار داده است که باید از آن داخل شد.»

و در «بصائر الدرجات» از محمد بن الحسین از موسی بن سعدان از عبدالله بن قاسم از بعضی اصحابش از سعد اسکاف - پس از سؤال او از حضرت باقر علیه السلام از تفسیر این آیه، و پس از جواب آنحضرت بر همین نهجی که اخیراً از «تفسیر عیاشی» ذکر شد - آورده است که حضرت به دنبال آن اضافه میکنند که:

فَلَا سِوَاءَ مَا اعْتَصَمْتَ بِهِ الْمُعْتَصِمَةَ وَ مَنْ ذَهَبَ مَذَهَبَ النَّاسِ؛ ذَهَبَ النَّاسُ إِلَيَّ عَيْنِ كِدْرَةٍ يَفْرُغُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ، وَ مَنْ أَتَى عَالَ مُحَمَّدٍ أَتَى عَيْنًا صَافِيَةً تَجْرِي بِعِلْمِ اللَّهِ لَيْسَ لَهَا نَقَادٌ وَ لَا نَقِطَاعٌ.

ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ لَوْ شَاءَ لَرَأَاهُمْ شَخْصَةً حَتَّى يَأْتُوهُ مِنْ بَابِهِ، لَكِنْ جَعَلَ اللَّهُ مُحَمَّدًا وَ عَالَ مُحَمَّدٍ الْأَبْوَابَ الَّتِي يُؤْتِي مِنْهَا وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: وَ لَيْسَ الْبِرُّ بَأَنَّ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مِنَ اتَّقَى! وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا [٣٢]. [٣٣]

«و بنا بر این مساوی نیستند آنچه که معتصمین بدان تمسک میجویند با آنچه که مردم به هر سو راهی را انتخاب نموده و میروند؛ مردم پیوسته برای آب خوردن به سوی چشمه‌های آلوده و کدر میروند که بعضی از آنها در بعضی دیگر ریخته شده و آمیخته میگردد، ولی کسی که به سوی آل محمد بیاید به سوی چشمه صاف و پاک آمده است که به علم خدا جاری است و هیچگاه انقطاع و نابودی ندارد.

و این حقیقت به جهت آنستکه اگر خداوند اراده فرموده بود که خودش را بشخصه به مردم بشناساند تا بدون هیچ واسطه از در خدا وارد شده و او را ببینند، البته چنین کاری را میکرد، ولیکن محمد و آل محمد را درهائی برای شناسائی خود قرار داده است که باید از آن درها وارد شوند؛ و اینست معنای گفتار خدا که: نیکوئی و خوبی به این نیست که شما در خانه‌ها از پشت آنها وارد شوید! ولیکن خوبی برای کسی است که تقوی پیشه ساخته است! و شما به خانه‌ها از درهای آنها وارد شوید!»

باری، و نظیر مفاد این روایت را درباره اهل اعراف، فرات بن

إبراهیم در تفسیر خود، از أصْبَغ بن نُباته و از حَبَّة عُرْنِي از أمير المؤمنين عليه السلام، [۳۴] و شیخ صدوق «در معانی الاخبار» از حضرت باقر از حضرت أمير المؤمنين عليهم السلام، [۳۵] و علی بن ابراهیم در تفسیر خود، [۳۶] و کلینی از حضرت صادق علیه السلام در گفتگویی ابن گوّاء با أمير المؤمنين عليه السلام [۳۷] آورده‌اند.

مؤذن و اعلان کننده لعنت خدا بر ظالمین، أمير المؤمنين است

دوم: روایاتی که دلالت دارند بر آنکه اعلان کننده بین بهشتیان و دوزخیان که: لعنت خدا بر ظالمان است، أمير المؤمنين علیه السلام هستند.

طبرسی از ابوالقاسم حسکانی با اسناد خود از محمد بن حنفیه از أمير المؤمنين علیه السلام آورده است که **إِنَّهُ قَالَ: أَنَا نَلِكُ الْمُؤَذِّنُ!** «من آن مؤذن هستم!»

و نیز حسکانی با اسناد خود از ابوصالح از ابن عباس روایت کرده است که:

م **إِنَّ لِعَلِيٍّ فِي كِتَابِ اللَّهِ أَسْمَاءً لَا يَعْرِفُهَا النَّاسُ؛ قَوْلُهُ: فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ، فَهُوَ الْمُؤَذِّنُ بَيْنَهُمْ؛ يَقُولُ: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلِيٍّ الظَّالِمِينَ، الَّذِينَ كَذَّبُوا بَوَلَايَتِي وَاسْتَخَفُّوا بِحَقِّي. [۳۸]**

«از برای علی علیه السلام در کتاب خدا اسم‌هایی هست که مردم آنها را نمیدانند؛ مثل گفتار خدا که می‌فرماید: «مؤذنی بین بهشتیان و جهنمیان اعلان کرد.» که اوست همان مؤذن بین ایشان؛ ندا میدهد: آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمکاران است. ستمکاران کسانی هستند که ولایت مرا تکذیب کرده‌اند و حق مرا سبک شمرده‌اند.»

و عیاشی از محمد بن فضیل از حضرت امام رضا علیه السلام در گفتار خداوند: **فَأَذِّنْ مُؤَدِّنُ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ** روایت کرده است که:

قال: المؤدِّنُ أمير المؤمنين عليه السلام. [۳۹]

«حضرت فرمودند: مؤدِّن و اعلام دارنده أمير المؤمنين عليه السلام است.»

و کلینی، از حسین بن محمد از مُعَلِّي بن محمد از وِثَاء از احمد بن عمر حلال [۴۰] آورده است که از حضرت ابوالحسن علیه السلام درباره تفسیر گفتار خدای تعالی: **فَأَذِّنْ مُؤَدِّنُ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ** سؤال کردم،

حضرت فرمودند: مؤدِّن أمير المؤمنين عليه السلام است. [۴۱]

باورقی

[1] - سورة أعراف: ۷، آیه ۴۶.

[2] - آیات ۴۲ تا ۵۱، از سورة ۷: الاعراف

[3] - قسمتی از آیه ۱۲۷ و آیه ۱۲۸، از سورة ۳۷: الصافات

[4] - آیه ۱۳، از سورة ۵۷: الحديد

[5] - آیه ۱۴، از سورة ۵۷: الحديد

[6] - آیه ۷، از سورة ۳۰: الروم

[7] - آیه ۸، از سورة ۳۰: الروم

[8] - قسمتی از آیه ۳۹، از سورة ۲۴: النور

[9] - آیه ۲۹ و ۳۰، از سورة ۵۳: التجم

[10] - آیه ۷ و ۸، از سورة ۱۰: یونس

[11] - آیه ۲۸ و ۲۹، از سورة ۱۴: ابراهیم

[12] - «معاد شناسی» ج ۸، اواخر مجلس ۵۸

[13] - قسمتی از آیه ۲، از سورة ۱۰: یونس

[14] - آیه ۵۵، از سورة ۵۴: القمر

[15] - آیه ۲۵، از سورة ۵۶: الواقعة

[16] - آیه ۳۵، از سورة ۷۸: النبأ

[17] - آیات ۱۰۵ تا ۱۰۷، از سورة ۲۰: طه

[18] - آیه ۳۸، از سورة ۷۸: النبأ

- [19] - نیمه اول از آیه ۵۲، از سوره ۴۲: الثّوري
- [20] - قسمتي از آیه ۴۵، از سوره ۴۲: الثّوري
- [21] - آیه ۵۵ و ۵۶، از سوره ۳۰: الرّوم
- [22] - قسمتي از آیه ۳۵، از سوره ۴۶: الاحقاف
- [23] - آیات ۱۱۲ تا ۱۱۴، از سوره ۲۳: المؤمنون
- [24] - قسمتي از آیه ۱۴، از سوره ۴۲: الثّوري
- [25] - قسمتي از آیه ۲، از سوره ۶: الانعام
- [26] - قسمتي از آیه ۸، از سوره ۳۰: الرّوم
- [27] - «مجمع البيان» طبع صيدا، مجلد ۲، ص ۴۲۳
- [28] - «تفسير عيّاشي» ج ۲، ص ۱۸
- [29] - همان
- [30] - همان
- [31] - همان مصدر، ص ۱۹
- [32] - قسمتي از آیه ۱۸۹، از سوره ۲: البقرة
- [33] - «بحار الانوار» ج ۸، ص ۳۳۶، به نقل از «بصائر الدّرجات» ص ۱۴۶
- [34] - «تفسير فرات» ص ۴۶
- [35] - «معاني الاخبار» طبع مطبعة حيدري، ص ۵۹
- [36] - «تفسير قمّي» ص ۶۹۴
- [37] - «أصول كافي» طبع حروفي، ج ۱، ص ۱۸۴
- [38] - «مجمع البيان» مجلد ۲، ص ۴۲۲؛ و «بحار الانوار» ج ۸، ص ۳۳۱
- [39] - «تفسير عيّاشي» ج ۲، ص ۱۷؛ و اين روايت را در تفسير «برهان» طبع حروفي رحلي، ج ۲، ص ۱۷ (و از طبع سنگي، ج ۱، ص ۳۵۵)؛ و تفسير «صافي» ج ۱، ص ۵۷۸ آورده است.
- [40] - احمد بن عمر حلال، از اصحاب امامين همامين موسي بن جعفرالكاظم و علي بن موسي الرضا عليهم السّلام مي‌باشد، كه هر دو بزرگوار مكّني به ابوالحسن هستند. (م)
- [41] - «أصول كافي» ج ۱، ص ۴۲۶

تحقیقی در باب ریشه نام ماههای عربی رجب، رمضان، شعبان و شوال

در اسامی ماههای عربی که با سه ماه ربیع اول (به معنی ماه اول بهار)، ربیع ثانی و ربیع الآخر شروع میشوند، مستتر بودن نقش اساسی نام فصل و ماه و طبیعت در اسامی ماههای اعراب آشکار میشود. این سنت نامگذاری ماهها با فصلهای مربوطه پیش نزد امم سامی خصوصاً سامیان مندایی (صابیان، مغتسله) مرسوم بوده است. و وقوف بر این امر کلید رمز و معمای شناسایی معنی لفظی این نامها را به دست می دهد. تعجب آور است که محققین و علمای عرب و عجم از قدیم از پیدایی این رمز ریشه لغوی اصلی این ماهها غافل مانده اند. نظر به واقع شدن ماه رجب در فصل گرما (تابستان) نام این ماه ششم عربی را می توان از ریشه سامی آرامی ریزبا(علی الاصول رجباً، خورشید، تابستان) یا از سامی غربی رشپ(ایزد آتش) گرفت. یعنی در مجموع معلوم میشود ماه رجب در اصل به معنی ماه فصل گرما و تابستان بوده است. می دانیم که ماه ششم پارسیان هخامنشی یعنی گرما پاشیش (گرماپاش) خوانده میشده است و ماههای ایرانی آبان و آذر (آتش، آتپادیای پارسی هخامنشی یعنی ماه ستایش آتش) در تقویم سامیان آرامی کانون اول و آخر (=آنتشان ۱ و ۲) نامگذاری گردیده اند. در همین رابطه گفتنی است نام ماه مهر(ایزد دوستی) نیز بی جهت با ماه سامی کیسیلیمو (امنیت، اعتماد) همسان نشده و نام ماههای فروردین (روحبخش) و اردیبهشت (بهشت برتر) و اسفند (در معنی نامبارک) بی سبب با ماههای سامی نیسانو (معجزه تولید) و آیارو (گل آرایشی) و آدارو/محرّم (ناشاد و تیره) مطابقت نیافته است. نام دو ماه اول تابستان اعراب با کلمه جمادی شروع میشوند معنی سخت شدن زمین و محصولات کشاورزی را می دهند. بر پایه کشف رمز نام ماه رجب، نام ماه رمضان (ماه هشتم) نیز علی الاصول به تلخیص از نام رمثانه عبری یعنی ماه شدت گرما حادث شده و با کلمه معادل و شناخته شده عربی رمضان (سوزان) جایگزین گردیده است. بر همین اساس نام ماه شوال(ماه نهم) علی القاعده از تحریف و تلخیص نام ماه هشتم سامی مندایی شمبلت (ماه کاسته شدن گرما) یعنی آغاز و مقدمه زمستان پدید آمده است. نام ماه شعبان در زبان عربی را با توجه به نام ماههای سامی عبری آراه ثمن (به معنی ماه هشتم) و ثوت(تبت، به معنی ماه دهم) به سادگی می توان هفتمین ماه (=سبعاً) معنی نمود. می دانیم که در خاورمیانه از عهد بسیار کهن عدد هفت تقدیس میشده است.

مقاله زیر که از سایت پرس و جو(در گاه پاسخگویی به مسائل دینی) نقل میشود در این باب حاوی اطلاعات جالبی است گرچه اطلاعات آن کامل نیست و نیاز به تحقیق و بررسی علمی بیشتر دارد:

A study in the origins and first development of the art of counting time among the primitive and early culture By Martin P. Nilson 1920

در این کتاب در ص ۲۳۷ چنین آمده است.
"سری ماههایی که حالا به وسیله مسلمانان استفاده می شود را سری قدیمی مکه می نامند که تعیین شده بود از روی اتفاقات مهمی که در آن زمان رخ می داده و نام های سری مکه عبارت بودند از:
۱- صفر الاول ۲- صفر الاخر ۳- ربیع الاول ۴- ربیع الاخر ۵- جمادی الاول ۶- جمادی الاخر ۷- رجب ۸- شعبان ۹- رمضان ۱۰- شوال ۱۱- ذوالقعدة ۱۲- ذوالحجه.
۱- صفرالاول- نام آن را بعدها تغییر دادند و به نام محرم نامگذاری نمودند و یک ماه مقدس می باشد (بنا بر قول بخاری نویسنده عرب) . هم چنانکه دو ماه صفر در فصل زمستان قرار می گرفته و فصل بارندگی و سرما بوده است ریشه لغت صفر یعنی خالی بودن است و چون هیچ محصولی در آن موقع برداشت نمی شده بدترین دوره برای بدست آوردن غذا بوده است (ولهاوزن ص ۹۶) .

۲- ربیع- پس از پائیز و باران زمستان آغاز می شده و جلگه ها سر سبز می گشته و قبیله ها گله های خود را در دشتها پراکنده می نمودند و شترها دهمین ماه بارداری خود را می گذراندند و این گفته بوسیله علم صرف تأیید می شود.
۳- ریشه لغت جماد به معنی سبز شدن سخت می باشد که متناسب است با سرمای تیز.
۴- ماه رمضان یعنی سوزان که هیچ شکی در آن وجود ندارد.
۵- ماههای شوال و شعبان که ریشه معانی مطمئن آن در دست نیست.
۶- سه ماه دیگر رجب - ذوالقعدة- ذوالحجه از روی جشنها گرفته شده است. در ماه رجب جشنی برگزار می شد به طوری که در مکانی مقدس شتر و گوسفند قربانی می نمودند و ریشه لغت به معنی بیم داشتن یا احترام گذاردن می باشد و بنا بر این آن را مقدس می خواندند.

۷- دو ماه دیگر نسبت داده شده به ماه زیارت رفتن و ذوالقعدة که به ماه جلسه یا نشست معروف است. این نام را برای این انتخاب نمودند چون هیچگونه سفری در این ماه انجام نمی شده و یا هیچگونه گردش و شکاری در آن ماه صورت نمی گرفته و آن اولین ماه از ماه صلح می باشد. نام ذوالحجه از خود مراسم حج گرفته شده است. "

همچنانکه دیدیم ماههای عربی اصولاً بر مبنای سال شمسی درست شده است و آن باید ثابت بوده باشد در متد تجربی. البته ماه های سری مکه از اصلاح تقویم سریانی بدست آمده است. همچنانکه می بینیم در تقویم سریانی ماه ها همانند تقویم عربی می باشد. برای مثال کانون اول - کانون آخر و یا تشرین اول - تشرین آخر که بر مبنای سال های شمسی بوده که خود رساله دیگری می طلبد. حال ببینیم منظور از اهله که در قران آمده است چیست. سوره بقره آیه ۱۸۹

از تو سؤال کنند در باره هلال ها بگو آنها هستند فصل های ثابت (مواقع معین) برای انسان ها و حج آن درست... در مواقع معین هلال ها که منظور بیش از یک هلال است در صورتیکه اگر منظور هلال ماه باشد ما یک هلال نمی فصل ثابت ترجمه نموده Fixed Seasons موافقت را به Marmaduke-Pickthall ببینیم؟ البته مترجم قرآن انگلیسی است. در ادامه آیه برای انسانها و حج... که قرآن فقط یک تقویم را پیشنهاد می کند ولی متاسفانه در همین ایران عزیز دارای سه نوع تقویم می باشیم.

در ص COSMOS در کتاب خود Carl-Sagen برای اینکه بدانیم منظور از هلال ماه چیست دانشمند فضائی امریکا ۴۷ بیان میدارد.

On December 21 the first day of winter there are two daggers of sunlight that flank
The spiral a unique application of the midday sun the read the calendar in the sky .

در روز ۲۱ دسامبر اولین روز از زمستان (اول دي ماه) نور خورشید بصورت دو نشان مجموعه ای از هلال ها را در میان گرفته و یک شکل بی نظیر برای خواندن تقویم از روی آسمان را بوجود می آورد.

البته این یک بحث علمی است چون در آن روز خورشید در وسط روز بر کره زمین عمود واقع می شود و چون کره خورشید بزرگتر از کره زمین است لهذا اشعه خورشید پس از برخورد به کره زمین روی خود انعکاس یافته و هلال ها را بروی خورشید می توان مشاهده نمود.

اگرما مبنای تقویم خود را بر روی ماه های قمری قرار دهیم، نمی توانیم ماه های حرام و حلال یا روزهای خوب و بد را تشخیص دهیم. چنانکه در سوره ابراهیم آیه ۵ میفرماید:

" و به یقین ما موسی را با آیات خودمان فرستادیم که قوم خویش را از تاریکی ها بسوی روشنایی در آورد و روزهای خدا را بیادشان بیاورد. " و در سوره الجاثیه آیه ۱۴ میفرماید:

" آنانکه ایمان آوردند بگو شما مومنان از مردمی که به ایام الهی امیدوار نیستند در گذرید. "

این آیات کاملاً دلالت بر ثابت بودن ماهها و داشتن روزهای معین دارد هم چنانکه در تورات آمده است.

سفر خروج باب ۲۳

۱۴- در هر سال سه مرتبه عید برای من نگاه دارید.

۱۵- عید فطیر را نگاه دار و چنانکه ترا امر فرموده ام هفت روز نان فطیر بخور در زمان معین در ماه ایبب زیرا که در آن از مصر بیرون آمدی و هیچ کس بحضور من تهی دست حاضر نشود.

۱۶- و عید حصاد Harvest را وقتی نوبر غلات خود را که در مزرعه کاشته و عید جمع Ingathering در آخر سال که حاصل خود را از صحرا جمع کرده اید.

در کتاب Life of Mohammad در قسمت What is Islam اثر W.Montgomery-Watt یکی از بزرگترین محققان غربی در اسلام در ص ۱۸۷ چنین آمده است:

«یکی از غیر معمول ترین مسائل اسلام قبول نمودن تقویم قمری است که سال آن ۱۲ ماه یا ۳۵۴ روز است. و این بدین معنی است که تمام ماهها حتی ماه زیارت و روزه در هر سال ۱۱ روز زودتر از حد معمول انجام می شود. »

حال برای اینکه ببینیم نویسنده کتاب (عرب از زمان های اولیه تا فرو ریختن بغداد) اثر آرتور هلیم درباره ماه مبارک رمضان چه می گوید. وی در صفحه ۷۰ کتاب خود چنین می گوید:

" نام ماه رمضان که ماه روزه و نیایش است، معنی اصلی آن (فصل گرمای زیاد) است ولی چون سال های عربی اخذ شده از روی ماه های قمری است بنابراین دیگر جایی برای حقیقت نمی ماند و ۱۲ ماه رفته رفته جاهای اصلی خود را نسبت به خورشید از دست داده و ماه رمضان بجای اینکه در فصل گرمای زیاد قرار گیرد مطابق میشود با دسامبر و... " ماه ها حتی ماه زیارت و روزه در هر سال ۱۱ روز زودتر از حد معمول انجام می شود و شب قدر هم که در ماه

مبارک رمضان قرار می گرفته در جای اصلی خود قرار نمی گیرد و شناسائی آن هم دیگر امکان ندارد. برای اینکه به وجود حقیقی نام ها پی ببریم و بدانیم که آنها چگونه منظم و مرتب درست شده و چگونه در زمانهای قبل انرا تهیه نموده اند کافی است تقویم اسلامی زمان پیامبر اسلام را با دقت مطالعه نماییم.

نیمکره شمال
 Jan ذوالقعدة محرم.
 Feb شوال صفر .
 Mar رمضان قطب جنوب=شب قدر=۲۱ ربیع الاول.
 Apr شعبان ربیع الآخر.
 May رجب جمادی الاول.
 Jun جمادی الآخر جمادی الآخر.
 Jul جمادی الاول رجب.
 Aug ربیع الآخر شعبان.
 Sep ربیع الاول قطب شمال=شب قدر=۲۳ رمضان.
 Oct صفر عید فطر=۱ شوال.
 Nov محرم ذوالقعدة .
 Dec ذوالحجه عید قربان=۱=ژانویه=محرم ذوالحجه.

تطابق آن با ماههای ایرانی نام ماهها
 ۱۱ دی تا ۱۱ بهمن ۳۱ روز محرم
 ۱۲ بهمن تا ۹ اسفند ۲۹ یا ۲۸ روز صفر
 ۱۰ اسفند تا ۱۱ فروردین ۳۱ روز ربیع الاول
 ۱۲ فروردین تا ۱۰ اردیبهشت ۳۰ روز ربیع الآخر
 ۱۱ اردیبهشت تا ۱۰ خرداد ۳۱ روز جمادی الاول
 ۱۱ خرداد تا ۹ تیر ۳۰ روز جمادی الآخر
 ۱۰ تیر تا ۹ مرداد ۳۱ روز رجب
 ۱۰ مرداد تا ۹ شهریور ۳۱ روز شعبان
 ۱۰ شهریور تا ۸ مهر ۳۰ روز رمضان
 ۹ مهر تا ۹ آبان ۳۱ روز شوال
 ۱۰ آبان تا ۹ آذر ۳۱ روز ذوالقعدة
 ۱۰ آذر تا ۱۰ دی ۳۱ روز ذوالحجه
 نام ماهها و معانی آن با فصول
 محرم (صفرالاول) ۱۱ دی تا ۱۱ بهمن فصل سرما: در این دو ماه چیزی روئیده نمی شود.
 صفر ۱۲ بهمن تا ۹ اسفند از صفر یعنی خالی بودن
 ربیع الاول ۱۰ اسفند تا ۱۱ فروردین فصل شبنم، شکوفه، باران
 ربیع الآخر ۱۲ فروردین تا ۱۰ اردیبهشت
 جمادی الاول ۱۱ اردیبهشت تا ۱۰ خرداد از جماد بی حرکت بودن
 جمادی الآخر ۱۱ خرداد تا ۹ تیر فصل روئیدن سخت
 رجب ۱۰ تیر تا ۹ مرداد بیم ترس (از ماههای حرام برای جلوگیری از جنگ و خونریزی)
 شعبان ۱۰ مرداد تا ۹ شهریور انشعاب طوایف و گله ها در صحرا
 رمضان ۱۰ شهریور تا ۸ مهر گرما
 شوال ۹ مهر تا ۹ آبان خنک شدن هوا (باد شوال) که چندین روز پس از میزان شروع می شود
 ذوالقعدة ۱۰ آبان تا ۹ آذر اعراب در خانه ها می نشستند
 ذوالحجه ۱۰ آذر تا ۱۰ دی فصل حج
 یکی از نکات قابل توجه قرار گرفتن عید قربان یعنی بزرگ ترین عید مسلمانان در آغاز سال و مشترک بودن این عید با عید ژانویه است.

ترجمه متن سنگنوشته خارک

امروز صبح چهارشنبه دوم ماه جولای ۲۰۰۸ که از خواب بیدار شدم دیدم دوست عزیزمان مانی بختیار - که می دانند اینجانب عاشق و معتاد تاریخ و فرهنگ ایران باستان هستم- از ایران نامه ای -مای-ل نموده اند و راهنمایی نموده اند که به تلاشی در خواندن سنگنوشته خارک به عمل بیاورم. متن نامه وی از این قرار است:

"جناب مفرد درود به شما
احوالتان چطور است؟ نمی دانم درباره کتیبه ی تازه یافت شده در خارک چیزی شنیده اید یا خیر. چند تلاش به دیدن "نافرجام" در این زمینه انجام شده است. خواستم بدانم دانسته های شما در باب خط میخی چقدر است. و آیا شما می توانید این کتیبه یا بخشی از آن را بخوانید؟

ضمناً عکس کتیبه را قطعاً از راه اینترنت می توانید در سایتها بیابید
به درود

Posted by bakhtiar to فرهنگ و اندیشه at 15:04 "

با مراجعه به فرهنگ لغات اوستایی احسان بهرامی و نوشته های میخی کتاب فارسی باستان تألیف هاشم رضی همه چیز سریع پیش رفت. محققین ایرانی متن سنگنوشته خارک را به درستی خوانده اند ولی در معنی آن در مانده اند که فکر میکنم این کار راهم این جانب توانسته ام به انجام برسانم. متن سنگنوشته میخی پارسی خارک از این قرار است: " اهه - ساکوشا(سانکشا)- هی- کآ(هیث، یا هیکل)- بهنم- آنهه- خانی" یعنی "بودند(از خاندان سلطنت، تفسیر نشانه تاج سنگنوشته)- بنا کردند- خانه نیکو-(و)- نافرودنی- چشمه" در متن سنگنوشته "هی-کآ" در اصل باید به جای کلمه اوستایی "هیث"(خانه) باشد. چون علامت میخی حرف "ث" بسیار شبیه "کآ" است. از سوی دیگر در زبانهای کهن ایرانی مواردی دیده میشود که نشان می دهند حروف ث و س در لهجه ها و تلفظ های متفاوت به خ و ک تبدیل میشده اند. احتمال قوی دیگر این است که این کلمه از واژه هیکل زبان بومیان سومری به معنی ساختمان بلند اخذ شده بوده است چه حرف صامت آخر آن یعنی "ل" که در زبان پارسی و مادی وجود نداشته، علی القاعده می بایستی در تلفظ و کتابت حذف می شد.

در اینجا برای آگاهی از سنگنوشته جزیره خارک مقاله تحقیقی رضا مرادی غیاث آبادی را (که روابط چندان حسنه ای با دوستم مانی بختیار ندارند) در باب سنگنوشته خارک به عینه نقل می نمایم:

سنگنوشته خارک

گزارش مقدماتی از خوانش کتیبه نویافته در جزیره خارک
این کتیبه در خردادماه ۱۳۸۷ تخریب شد: تخریب و نابودی سنگنوشته خارک
رضا مرادی غیاث آبادی

صخره حامل سنگنوشته

کتیبه خارک با اندازه ۲۰ در ۳۰ سانتیمتر بر روی سنگ مرجانی بومی جزیره نوشته شده است. این کتیبه در روند تسطیح و ساخت جادهای در جزیره خارک/ خارگ و از زیر خاک پیدا شده است.

در کنار کتیبه، آثاری از محل گردآوری آب شیرین و بازماندههای پلکان دسترسی به آن دیده می شود که امروزه خشک شده است. همچنین کتیبه در سایه یک درخت بزرگ «لیل» یا انجیر معابد قرار دارد.

ظاهر سنگنوشته

این کتیبه بر سطح بالایی و رو به آسمان این صخره، و بدون تراش یا صیقل کاری و یا قاببندی سطح حامل آن نویسانده شده است. هر چند که نگارش کتیبه بر کف زمین عجیب به نظر می رسد، اما این تصمیم ظاهراً به دلیل کمبود مفرد صخره های سنگی سخت در منطقه است. جزیره خارک از صخره هایی مرجانی تشکیل شده که تنها لایه های نازک از سطح بالایی آن سختی مناسبی دارد و لایه های زیرین و برش عمودی آن، دارای ترکیبی از بقایای مرجان ها و دیگر جانداران دریایی با شن و ماسه است که امکان ایجاد سطحی هموار برای کتیبه نویسی بر روی آنها بدست نمی آید.

کتیبه از شش سطر تشکیل شده که ظاهراً بر بردارنده شش واژه به خط و زبان فارسی باستان متداول در عصر هخامنشی بوده و هیچیک از هشت کوتنوشته فارسی باستان در این کتیبه بکار نرفته است. از آنجا که هر واژه در یک سطر مستقل نوشته شده، کاتب نیازی به استفاده از یک علامت کج میخ به عنوان واژه جداکن متداول در این خط را

نداشته و از آن بهره‌ای نبرده است. در پیرامون صخره، نشان‌های میخی دیگر که گاه بسیار محو و ناخوانا هستند، دیده می‌شود.



سنگ‌نبشته خارک
عکس از: ر. م. غیاث آبادی، اسفند ۱۳۸۶

در میانه اثر و در ابتدای سطرهای سوم و چهارم (که بسیار آمیخته و درهم است) نگاره‌ای به مانند یک تاج خوابیده دیده می‌شود که احتمال اینکه ناشی از فرسایش‌های طبیعی صخره و پدیده‌ای اتفاقی باشد، غیرممکن است؛ اما امکان انتساب آن به عصر هخامنشی نیز بعید به نظر می‌رسد. وضعیت سطرهای سوم و چهارم نشان می‌دهد که این دو سطر با در نظر داشتن وجود نگاره تاج، از محلی جلوتر نویسانده شده‌اند.

چهار سطر بالایی یا آغازین با خطی باریک و بلند از دو سطر پایینی جدا شده‌اند که ممکن است نشانه‌ای از وجود دو کتیبه کوتاه و مستقل در بخش بالایی و پایینی باشد.

ویژگی دیگر این کتیبه، نگارش عجولانه و توأم با بی‌دقتی آن است. سنگ‌نبشته‌های شناخته‌شده هخامنشی، همگی متونی سلطنتی بوده و با دقت و ظرافت ویژه‌ای نگاریده شده بوده‌اند. کتیبه خارک از لحاظ شیوه اجرا، بیشتر شبیه ویژگی‌های کتیبه‌نویسی پهلوی عصر ساسانی است تا دقت و ظرافت فنی و هنرمندانه عصر هخامنشی. در باره اصالت اثر، در پایان این نوشتار اشاره‌های کوتاهی خواهد آمد.
قدمت سنگ‌نبشته

خط میخی فارسی باستان در سال‌های آغازین پادشاهی داریوش بزرگ بوجود آمده و در پایان عصر هخامنشی به فراموشی سپرده شده است. به عبارت دیگر این خط در حدود سال ۵۲۰ پیش از میلاد تا حدود سال‌های ۳۳۰ پیش از میلاد به مدت ۱۹۰ سال به عنوان خط سلطنتی شاهنشاهی هخامنشی رواج داشته است. هر چند که از دهه‌های پایانی این دوره تاکنون نمونه‌ای از این خط پیدا نشده است.

سبک‌های نگارشی آغازین و متأخر این خط، اندک تفاوت‌هایی در شیوه نویسش دارا هستند (برای نمونه اندازه پهنای یا بلندی برخی از علامت‌ها) که برای تعیین قدمت دقیق‌تر بکار می‌آید. کتیبه خارک بطور توأمان دارای ویژگی‌های نگارشی دهه‌های نخستین و پایانی حیات این خط است. مقایسه علامت‌های میخی کتیبه خارک با دیگر نمونه‌های نبشته‌های هخامنشی، نشان می‌دهد که دو سطر پایینی کتیبه خارک با ویژگی‌های نویسش دهه‌های نخستین هخامنشی و چهار سطر بالایی با ویژگی‌های متأخر آن نویسانده شده است. با این وجود، سطرهای بالایی یا نخستین کتیبه از نظر فرسایش ظاهری کهن‌تر به نظر می‌آیند.

خوانش و ترجمه سنگ‌نبشته

همانگونه که گفته شد، در این کتیبه شش واژه در شش سطر نوشته شده که واژگان یکم، دوم، پنجم و ششم، تقریباً به راحتی خوانده می‌شود، اما واژگان سوم و چهارم به اندازه‌ای فرسوده و تخریب شده که در مجموع بیش از چهار علامت آن قابل تشخیص نیست. از چهار واژه‌ای که خوانده می‌شوند، تنها یکی از آنها (واژه نخست) دارای سابقه در متن‌های شناخته‌شده فارسی باستان است و سه واژه دیگر بکلی تازگی دارند. در نتیجه امکان ترجمه کامل و حتی تقریبی متن سنگ‌نبشته به سادگی امکان‌پذیر نیست.

واژه یکم دارای دو حرف «آ/ا» و «هَ»: «آهَه/ آهَه» (گذشته سوم شخص مفرد یا جمع فعل «بودن»)، به معنای «بود/ بودند».

واژه دوم دارای پنج حرف «س»، «آ/ا»، «ک»، «ش» و «آ/ا»: «ساگشا». ظاهراً یک نام خاص است و دارای پیشینه در متون فارسی باستان نیست. اما قابل قیاس است با واژه‌هایی در پیوند با سکاییان به مانند: «سگئیش/ سکئیش» (سکائیه)، واژه‌هایی در پیوند با کوشاییان به مانند: «گوشا» (اتیوپی/ حبشه) و نیز قیاس با «ساکاس» در متون اکدی.

از آنجا که در فارسی باستان آوای خیشومی «ن» غنه پیش از آوای انسدادی یا سایشی (همچون «ک») بدون آنکه نوشته شود، خوانده می‌شود؛ ممکن است که این واژه به شکل «سانگشا» تلفظ شود. همانگونه که نام آخرین فرد شورشی در سنگ‌نبشته داریوش بزرگ در بیستون «سکوخه» نوشته شده، اما «سکونخه» خوانده می‌شود. (در باره واژه سوم بنگرید به: نشان تازه الفبایی- هجایی در خط میخی فارسی باستان سنگ‌نبشته خارک)

لازم به یادآوری است که هجای «شا» (برای نمونه در «ساگشا/ سانگشا» یا «خشیارشا») در زبان فارسی باستان ارتباطی با واژه یا مفهوم «شاه» ندارد. واژه معادل شاه در فارسی باستان «خشایثیه/ خشایثیه» است.

واژه سوم دارای دو حرف به سختی قابل خواندن «هَ» و «ای»: «هی. . .» است. در متن‌های شناخته‌شده فارسی باستان، آغاز «هی» تنها در واژه‌های در پیوند با هندیان به مانند: «هیندوش» (هند) دیده شده است.

ممکن است که آوای غیرنگارشی «ن» غنه در ادامه «هی» نیز بیاید و آنرا تبدیل به «هین. . .» کند. همانگونه که «هیندوش» و «هیندو» نیز به ترتیب به شکل «هیدوش» و «هیدو» نوشته می‌شوند.

واژه چهارم تنها دارای دو حرف مبهم «کَ» و «آ/ا» که به احتمال فضای میان آنها نیز تخریب شده و دنباله بلافصل یکدیگر نیستند. نگاره تاج نیز در کنار حرف «کَ» جای دارد. هر چند که احتمال اشتباه نگارنده در خوانش علامت «کَ» و یا محل آن (که ممکن است در آغاز سطر سوم باشد)، وجود دارد.

خط فاصله در فاصله سطرها یا واژه‌های چهارم و پنجم، خطی باریک و بلند وجود دارد که ممکن است سطرهای بالا و پایین خود را به دو نوشته مستقل و جداگانه تبدیل کرده و در نتیجه دو سطر پایانی، ادامه مضمون سطرهای بالایی نباشند.

واژه پنجم دارای چهار حرف «بَ»، «هَ»، «نَ» و «مَ»: «بَهَنَم». این واژه نیز برای نخستین بار دیده می‌شود و معنای آن دانسته نیست. در پایان این سطر، یک نشان شبیه علامت واژمداکن معکوس دیده می‌شود که آن نیز دارای پیشینه در این خط نیست.

از آنجا که در زبان فارسی باستان، هنگامی که آوای «ای» پس از «ه» مفتوح بیاید، منجر به حفظ آوای «ای» و حذف مصوت ذاتی «ه» و نیز حذف صورت نگارشی آوای «ای» می‌شود، ممکن است که این واژه به شکل «بَهِنَم» خوانده شود. همانگونه که نام ایزدبانوی معروف، «آهته» نوشته شده، اما «آناهیتا» خوانده می‌شود.

واژه ششم دارای سه حرف «خَ»، «آ/ا» و «ای»: «خائی» (علامت «ای» در عکس بالا دیده نمی‌شود). پایان این واژه مبهم است و احتمال آسیب‌دیدگی آن می‌رود. این واژه نیز در متن‌های موجود فارسی باستان دیده نشده و معنای آن دانسته نیست.

مسئله اصالت سنگ‌نیشته

بدیهی است که به هنگام کشف یک اثر باستانی، نخستین پرسشی که می‌باید بدان پرداخت، مسئله اصالت اثر و اطمینان از غیرساختگی بودن آن است. در کتیبه خارک نیز لازم است تا بررسی‌های بیشتری برای اطمینان از اصالت آن انجام شود. نکته‌هایی که این کتیبه را در معرض تردیدهایی قرار می‌دهد و توضیح آنها لازم به نظر می‌رسد، عبارت است از: نگارش عجولانه و بدون دقت کافی متداول در تمامی آثار مشابه هخامنشی (که ممکن است این کمبود به دلیل نبود فرمان حکومت مرکزی و خواست یک حاکم محلی و یا تصمیم خودخواسته شخصی آشنا با خط میخی صورت پذیرفته باشد)، گونه ناشناخته نویسنش بخش دوم حرف «س» در سطر دوم، آمیختگی و بی‌نظمی سطرهای سوم و چهارم، و نیز نشان عجیب و ناشناخته تاجی ساسانی (و یا پهلوی) به صورت خوابیده در میانه کتیبه‌ای هخامنشی.

هرچند که ممکن است همه اینها، نه ناشی از ساختگی بودن اثر، بلکه از ویژگی‌های متمایزکننده و منحصری‌فرد آن باشد. ویژگی‌هایی که شاید بتواند رازهای فراوانی را از تاریخ پیدایش و گستره کاربری خط میخی فارسی باستان بگشاید.

داستان کهن زریادر و آتوسا تحت نام فرهاد و شیرین به خطا به عهد خسرو پرویز منتسب است

خارس میتیلنی رئیس تشریفات دربار اسکندر در ایران محبوبترین داستان عاشقانه ایرانیان در عهد هخامنشیان را داستان زریادر (زریر شاهنامه و زریادر اوستا) و آتوسا (هوتس "نوذری = هخامنشی") آورده است. زریادر یعنی زرین تن همان سیتاک بردیه (گائوماته زرتشت) داماد و پسر خوانده کورش سوم (فریدون، فرشوشتر) است. که سر انجام زندگی پر بار سیاسی و فرهنگیش با ترور شدنش به دست داریوش و شش تن سران پارسی همدستش پایان گرفت. در ایران تراژدی وی در سوگنامه ایرج شاهنامه به خوبی حفظ شده است. گرچه چنانکه منابع کهن ارامنه مشعرنده، در عنوان ایرج (آرا، یعنی نجیب) کورش سوم با داماد و پسر خوانده اش گائوماته بردیه مشترک بوده، لذا در تراژدی ایرج سوای ایرج پسر (آرای آریان) خود تراژدی قتل کورش سوم (فریدون، آرای پدر) نیز مستتر است.

بی شک لقب خسرو پرویز (یعنی شهریار شکست ناپذیر) در عهد پیش از ساسانیان به داریوش اول (اسفندیار روین تن، جاماسب) اطلاق میشده است. چه نام داریوش بدین شکل در فارسی معنی در بر دارنده بی مرگی معنی، یعنی همان معنی پرویز (پرویز به پهلوی) معنی می داده است؛ گرچه همانطوریکه هرودوت در خبر ترور شدن سمردیس (بردیه) بدان اشاره می کند نام داریوش (داله و هوش) در اصل کهن خود به معنی عقاب نیک پی بوده است. لذا شیرین همان آتوسا (توشه خوب و شیرین) دختر معروف کورش سوم است که ابتدا زن گائوماته بردیه بوده، و بعد از ترور شدن وی به همسری داریوش بر گزیده شد و از وی خشایارشا (بهمن) را به دنیا آورد. اما فرهاد کوه بیستون و عاشق شیرین که دوستان رحیم رئیس نیا وی را همان فرانورت (دیندار) شورشی مادی آغاز عهد داریوش شمرده است، در این رابطه بیشتر به جای خود گائوماته بردیه (سپنداته = مخلوق مقدس) است که در تاریخ ایران بعدها بیشتر به نام زرتشت (زرین تن) و زریر (زرین مو) شناخته شده است. بنابراین فرهاد های کوه بیستون (فرورتیش ها) نه خود کشی عاشقانه بلکه به دست داریوش ترور و اعدام گردیده و نقششان بر تصویر کتیبه بیستون جاودانه شده است.

گذری بر حماسه عاشقانه خسرو و شیرین (از پایگاه تاریخ و فرهنگ ایران)

عاشق شدن فرهاد بر شیرین

زندگی عاشقانه خسرو و شیرین بر اساس زندگی پر فراز و نشیب شاهنشاه ساسانی و شیرین شاهزاده ارمنی رقم خورده است. خسرو پرویز در سال ۵۹۰ میلادی تاجگذاری نمود و رسماً شاهنشاه ایران شد. اتفاقات بسیاری در طول حکومت وی رخ داد که در این مکان نمی گنجد ولی زندگی زناشویی این پادشاه حماسه ای را در کشور ما رقم زد که امروزه نیز جای خود را در تاریخ ما به شکل زیبایی حفظ کرده است. بسیاری از بزرگان شعر و ادب و تاریخ ایران

سرچشمه زندگانی) برخوردار میکند و از فرط خستگی همانجا توقف میکند. شیرین برای خنک کردن خویش لباسهایش را از تن بدر میکند و برای شنا راهی آب میگردد. به گفته مورخین چهره شیرین و اندام وی چنان زیبا و محسوس کننده بوده که چشمان آسمان پر از اشک می شده است. شیرین در روزگار خویش در زیبایی چهره و اندام سرآمد روزگار خود بود و نمونه بارزی از یک زن ایرانی از نسل آریا.

در این میان خسرو که در تیسفون درگیری شخصی به نام بهرام چوبین بود (بهرام از سرداران به نام ایران بود که برای گرفتن تاج و مقام بر ضد شاه شورش کرده بود و سکه هایی به نام خود (بهرام ششم) ضرب کرده بود.) به اندرز بزرگ امید یا بزرگمهر پایتخت را برای مدتی ترک میکند. به همین دلیل به یارانش در تیسفون می سپارد که اگر شیرین شاهزاده ارمنستان به دیدار وی آمد از او به مهربانی پذیرایی کنند. خسرو پس از این وقایع سوار بر اسب خویش تیسفون را به همراه سپاهی بزرگی با درفش کاویانی به دست ترک میکند و از قضای روزگار خسرو به همان منطقه ای می رسد که از نظر سبزی و زیبایی بر دیگر مناطق برتری داشته است و شیرین نیز همانجا با بدن عریان مشغول آب تنی بوده است. شیرین با خود اندیشه میکند که این شخص چه کسی می تواند باشد که چنین احساساتی را در وی بوجود آورده است بیگمان تنها خسرو است که مرا گرفتار خویش کرده است. ولی از طرفی خسرو شاه شاهان - شاه ممالک بزرگ ایران چگونه ممکن است با چنین لباس و ظاهری عادی در دشت ها و مزارع حاضر شود. پس لباس خویش را بر تن میکند و بر سوار بر اسب خویش میگردد و دور می شود. خسرو نیز که تصویر وی را توسط شاپور دیده بود او را شناخت و دقایقی که مهو زیبایی شیرین شده بود او را از دست داد و هنگامی که در پی او جستجو کرد وی را نیافت. خسرو اشکی از دیدگانش فرو می ریزد و خود را سرزنش میکند و به راه خود ادامه می دهد. بنابه فردوسی بزرگ:

چنان شد که پیکروز پرویز شاه	همی آرزوی کرد نخچیرگاه
بیاراست برسان شاهنشهان	که بودند ازو پیشتر در جهان
چو بالای سیصد ب زرین ستام	ببردند با خسرو نیکنام
همه جامه ها زرد و سرخ و بنفش	شاهنشاه با کاویانی درفش
چو بشنید شیرین که آمد سپاه	ببیش سپاه آن جهاندار شاه
یکی زرد پیراهن مشکبوی	بپوشید و گلنارگون کرد روی

شیرین نیز به پایتخت ایران رسید و خود را به دربار معرفی نمود. (ارمنستان زیر نظر ایران بود و شاه آنجا زیر نظر شاهنشاه ایران.) زنان دربار که از زیبایی این شاهزاده ایرانی شگفت زده شده بودند وی را احترام گذاشتند و او را راهنمایی کردند. شیرین پس از ساعتی متوجه آشوبهای پایتخت می شود و از اطرافیان می شنود که خسرو به همین

منظور دربار را ترک کرده است . در این لحظه متوجه می شود که شخصی که در میان راه در حال آبتنی مشاهده کرده بود کسی نبوده جز خسرو پرویز معشوقه خود .

در همین حال خسرو به ارمنستان رسید و به دیدار مهین بانو شهبانوی ارمنستان رفت و در کنار وی شرابی نوشید و از فقدان شیرین ابراز ناراحتی نمود . خسرو پس از چند روز اقامت در ارمنستان پیکی از تیسپون دریافت میکند که بزرگان ایران برای وی نوشته بودند . متن نامه حکایت از آن داشت که پدر خسرو (هر مزد) درگذشته است و حال تاج و تخت کشور در انتظار اوست . خسرو راهی تیسپون می شود و پس از رسیدن به آنجا مشاهده میکند که شیرین تیسفون را ترک کرده است . شیرین نیز پس از مدتی به ارمنستان باز میگردد تا با خسرو دیدار کند ولی هر دو در یک روز ترک مکان کرده بودند و موفق به دیدار یکدیگر نشدند .

در این میان بهرام چوبین از وقایع عاشق شدن خسرو بر شیرین آگاه می شود و در ایران شایع می کند که شاهنشاه از عشق وی دیوانه شده است و توانایی اداره کشور را ندارد . پس از چنین شایعاتی شورشهایی بر ضد شاه صورت میگیرد و بر اثر همین شایعات خسرو با مشورت بزرگان ایران پایتخت را دگر بار ترک میکند و راهی آذربایجان و سپس ارمنستان میگردد و در همانجا با معشوقه خود دیدار میکند . وقایع این دو دلداده باعث میگردد که مادر شیرین (مهین بانو) به دخترش تذکر بدهد که یا بایستی به همسری وی دربیایی یا وی را ترک کنی . مادر بار دگر شیرین را از راهی که ویس رفت بر حذر می دارد و به عواقب غیر اخلاقی آن هشدار میدهد ولی او نمی دانست که دست روگاز دقیقا همان ماجرا را بار دیگر رقم می زند و او نمی تواند مانع از وقوع آن شود . خسرو نیز از سخنان میان مادر و دختر آگاهی یافت و این امر مایه کدورت هایی بین آنان شد که در نهایت با سخنانی تند خسرو آنان را ترک میکند و راهی قسطنطنیه (در استانبول ترکیه کنونی) شد . خسرو آنجا از ارتش بیزانس درخواست یاری کرد تا شورش غاصب تاج و تخت بهرام چوبینه را خاموش کند . برای این امر مجبور به گزیدن مریم - دختر امپراتور روم به همسری شد تا پیمان خانوادگی خود را با امپراتور مستحکم کند و از او درخواست ارتش کند . پس از درگیری میان بهرام چوبین و خسرو بهرام شکست میخورد و به چین می گریزد و خسرو پرویز قدرت را در دست میگیرد .

پس از آرام شدن پایتخت و تاجگذاری پادشاه - خسرو باردگیر به اندیشه معشوقه خود می افتاد و برای همین امر به نوازندگان مشهور خود نکسیا و باربد فرمان میدهد سرودها و موسیقی هایی را در ستایش این عشق جاودانه بنوازند . در این میان مادر شیرین مهین بانو که شاه ارمنستان بود با زندگی بدرود حیات میکند و تاج شاهی به شیرین دختر وی می رسد . ولی در این برهه از زمان شخصی به نام فرهاد که به فرهاد سنگ تراش مشهور بود وارد جریان می شود . روزی که شیرین در شکار بود با فرهاد رود روی می شود و فرهاد نیز ناخواسته عاشق و دلباخته شیرین می شود و

از زیبایی او حیران می‌گردد. فرهاد برای رسیدن به شاهزاده ایرانی ارمنستان دست به هر کاری می‌زد و این تلاش‌های در نهایت به خسرو گزارش شد. خسرو در مرحله نخست با او سخن گفت و کوشش کرد که وی را از ادامه این راه منصرف نماید. ولی فرهاد نپذیرفت. خسرو کیسه‌های طلا و جواهراتی را به او هدیه داد تا اندیشه شیرین را از یاد ببرد. ولی فرهاد هیچ‌یک از این پاداشها را نمی‌پذیرد. در نهایت خسرو مجبور به دادن فرمانی می‌شود که شاید فرهاد را منصرف کند. خسرو به فرهاد می‌گوید که اگر می‌خواهی به شیرین برسی بایستی شکافی بزرگ در کوه بیستون در کرمانشاهان ایجاد کنی تا کاروانها بتوانند از آن عبور کنند. بیستون کوهی مقدس است که کتیبه داریوش بزرگ را در خود جای داده است. فرهاد این کار غیر ممکن را به شرطی می‌پذیرد که خسرو دست از شیرین بردارد. فرهاد شروع به کندن بیستون میکند. شیرین روزی برای فرهاد شیر تازه می‌آورد تا خستگی را از تن بدر کند. ولی در هنگام بازگشت اسبش از پای می‌افتد و هلاک می‌شود. فرهاد از این امر آگاهی می‌یابد و شیرین را بر دوش می‌گیرد و شاهانه به قصرش می‌رساند و خبر این ماجرا به خسرو می‌رسد. خسرو که استقامت فرهاد را در ربودن شیرین می‌بیند و به این اندیشه می‌افتاد که شاید وی روزی بتواند بیستون را شکاف دهد پس اخبارهای جعلی در شهر پراکنده می‌کند و قاصدی نزد فرهاد می‌فرستد که شیرین فوت شده است. فرهاد که در بالای کوه مشغول کندن بیستون بود با شنیدن خبر درگذشت شیرین دیگر ادامه راه برایش غیر ممکن بود و هیچ تمایلی به زندگی نداشت پس خود را از بالای کوه به پایین پرت میکند و جان می‌سپارد. امروزه نام قصر شیرین در کرمانشاه به همین روی بر این شهر گذاشته شده است زیرا شیرین بناهایی را برای خویش در آنجا ساخته بود.

مریم همسر خسرو پس از مدتی فوت یا مسموم می‌شود. خسرو راهی اصفهان می‌گردد. آنجا دختری به نام شکر که در زیبایی و معصومیت در شهر خود مشهور است را به همسری برمیگزیند. ولی پس از مدتی دوباره به اندیشه شیرین می‌افتد. پس دست به نوشتن نامه‌هایی برای شیرین می‌زند. شیرین پس از مدتی به دعوت خسرو راهی تیسپون می‌شود و به سرودهای مشهور باربد و نکیسا که در ستایش این دو عاشق قدیمی سروده بودند گوش فرا می‌دهد. همین امر باعث می‌گردد تا آنها کدورت‌های گذشته را کنار بگذارند و با اجرای مراسمی با شکوه و سلطنتی ازدواج نمایند و شیرین به عنوان ملکه ایران برگزیده می‌شود و همسری خسرو را با جان و دل بپذیرد. روزگار این دو عاشق قدیمی پس از بدینا آمدن چند فرزند به نقطه‌های پایانی رسید و شیرویه پسر خسرو (از مریم) برای کسب تاج و تخت پدر شبی به کنار وی رفت و پدر خود را برای رسیدن به مقام پادشاهی با ضرب چاقویی می‌کشد. این اتفاق در سال ۶۲۸ میلادی رخ داد.

صبح آن روز خبر کشته شدن خسرو شاهنشاه ایران تمام شهر را پر کرد و او را با مراسمی رسمی به خاک سپاردند و آرامگاهی برایش بنا کردند . پس از این ماجرای شیروی پسر خسرو پرویز از شیرین که مادر ناتنی خود بوده است درخواست ازدواج میکند . ولی شیرین که دیگر معشوقه اش را از دست داده بود به در پاسخ به نامه شیروی چنین گفت که من زنی آبرومند هستم و عاشق همسرم و اینک تنها یک خواهش از جانشین خسرو پرویز دارم و آن این است که درب آرامگاه همسرم را یک بار دیگر باز کنید .

چنین گفت شیرین به آزادگان که بودند در گلشن شادگان

که از من چه دیدی شما از بدی ز تازی و کژی و نابخری

بسی سال بانوی ایران بودم بهر کار پشت دلیران بودم

نجستم همیشه جز از راستی ز من دور بود کژی و کاستی

چنین گفت شیرین که ای مهتران جهان دیده و کار کرده سران

به سه چیز باشد زنان را بهی که باشد زیبای تخت مهی

یکی آنکه شرم و باخواستت که جفتش بدو خانه آراستت

دگر آن فرخ پسر زاید اوی زسوی خجسته بیفزاید اوی

سوم آنکه بالا و روشن بود بپوشیدگی نیز مویش بود

بدانگه که من جفت خسرو شدم بیبوستگی در جهان نو شدم

شیروی که در اندیشه رسیدن به شیرین بود موافقت کرد . شیرین به کنار کالبد بیجان خسرو رفت که با پارچه ای پوشیده شده بود . سپس خود را بروی بدن همسر و معشوقه اش انداخت و ساعتها گریه کرد و در نهایت برای اثبات پایداری در عشق اش زهری که با خود آورده بود را نوش کرد و آرام و جاودانه پس از دقایقی به روح خسرو پیوست و با زندگی بدرود حیات گفت . خودکشی شیرین تا سالها زبان زد مردمان منطقه بود و استواری راستین او به همسر و عشق دیرینه اش درس عبرت برای جوانان آینده این مرز و بوم گشت . بنا به فردوسی بزرگ

نگهبان در دخمه را باز کرد زن پارسا مویه آغاز کرد

بشد چهره بر چهره خسرو نهاد گذشته سختیا همی کرد یاد

همانگاه زهر هلاهل بخورد ز شیرین روانش برآورد گرد

نشسته بر شاه پوشیده روی بتن در یک جامه کافور بوی

بدیوار پشتش نهاده بمرد بمرد و ز گیتی ستایش ببرد

داستان وامق و عذرا شکل آسیای صغیری داستان عاشقانه مادی زریادر و آتوساست

داستان عاشقانه معروف زریادر (زرین تن) داماد و پسرخوانده کورش سوم و آتوسا (توپر، توپل) دختر معروف کورش سوم که خارس میتیلنی رئیس تشریفات دربار اسکندر از اهمیت و معروفیت بی نظیر آن و نقش و نگار آنان در کاخهای بزرگان ایرانی در عهد هخامنشیان یاد می کند اساس روایت بسیاری از حکایات عاشقانه معروف اساساً ایرانی از جمله "فرهاد و شیرین"، "ویس و رامین"، "استر و مردخای یهودان" و "وامق و عذرای مردمان آسیای صغیر" است که در اینجا ما صرفاً به شرح داستان عاشقانه اخیر می پردازیم:

وامق (به پارسی یعنی رنگین) و **عذرا** لفظاً در زبانهای سامی به ترتیب به معنی عاشق و باکره (=استر، ایشتار) می باشند. از آنجائیکه ایشتار لقب آتوسا دختر کورش سوم بوده؛ لذا نظر به فرائن **وامق** همان **سپیتاک** (حاکم بلخ و شمال غربی هند) پسر **سپیتمه** (پادشاه ولایات "قفقاز = همیران، یعنی سرزمین سرما") که در تاریخ تحت دهها نام مختلف که هر کدام به صورت فرد جداگانه ای تصور گردیده، معروف شده است. از جمله این اسامی سپنداته (اسفندیار)، گائومات (سرود دان)، گوتمه (حافظ سرودهای دینی)، زریادر (زرین تن)، زرییر (زنبیری و ئیری، زرین مو)، زرتشت (زرین تن)، بردیه، برمایون، تنائوکسار (بزرگ تن، تنومند) و صالح، ابراهیم خلیل الله بت شکن و ابراهیم ادهم (فرمانروای بور) است. جهت این معروفیت نه صرفاً شمایل نیک وی بلکه اساساً بدان جهت بود که وی بزرگترین مصلح اجتماعی بشری تا عهد خود و حتی تا قرون اخیر بود، بخشیدن مالیاتها، شکستن بتها و ویران کردن معابد بت پرستی و اصلاحات ارضی به نفع رعایا و آزاد کردن بردگان را از جمله اصلاحات وی آورده اند. و بر پایه این محبوبیت بوده که مردم برای این قهرمان و مصلح اجتماعی بزرگ خویش داستانهای عاشقانه ساخته و پرداخته اند. هرودوت بر اساس همین ملاحظات گفته است که گائوماته بردیه محبوب ملل آسیا بود و در پی ترور وی به دست داریوش شاهزاده و شش تن سران پارسی همراهش مردم آسیا به جز اشراف پارس به سوگ نشستند. مردم آسیای صغیر برای این قهرمان ملل آسیا تحت نام **وامق** چنین افسانه سرانی نموده اند:

وامق و عذرا

(به روایت عنصری)

برگرفته از سایت شورای گسترش زبان فارسی (داستانهای عاشقانه ادبیات فارسی / نگارش اقبال یغمایی)

درباره داستان وامق و عذرا:

داستان عاشقانه وامق و عذرا افسانه ای کهن است چنانکه در کتاب *مجله التواریخ و القصص* آمده است. «اندر آخر داراب بن داراب قصه وامق و عذرا بوده است در سرزمین یونان بعضی گویند در عهد پدرش» به سخن دیگر چنانکه از نام جاها و اشخاص که در آن آمده است از افسانه های عشقی یونان کهن است که در زبان فارسی راه یافته است، و در طی قرون سرایندگانی آن را به نظم آورده اند. نخستین بار عنصری شاعر معروف معاصر محمود غزنوی آن را به رشته نظم کشیده است اما از این اثر جز اشعاری پراکنده به جای نمانده است. پس از عنصری فصیحی جرجانی شاعر در بار عنصر المعالی به همین نام داستانی پرداخته است که از میان رفته است. ضمیری اصفهانی متوفی به سال ۹۷۳ قتیلی شاعر معاصر سلطان یعقوب نیز این قصه را به صورتی که با اصل آن مطابقت تمام نداشته به نظم در آورده است و در جریان حوادث مقفود شده است محمدعلی استرآبادی متخلص به قسمتی، خواجه شعیب جوشقانی، شیخ یعقوب کشمیری، حاجی محمدحسین شیرازی معاصر فتحعلیشاه، صلحی، اسیری تربتی،

ظهري اصفهاني و برخي سرايندگان ديگر نيز مثنويهايي بدین نام پرداخته اند. بر آنچه گفته شد بايد افزود آثار اين سرايندگان تنها با داستان عاشقانه وامق و عذراي عنصری همنام بوده و از نظر ترکیب و محتوا با آن مطابقت تمام نداشته است و نيز گفتني است که اين افسانه عشقي بارها به زبانهاي ترکي و اردو برگردانده شده و چنانکه محمودبن عثمانی لامعی شاعر ترک زبان معاصر سلطان سليمان دوم پادشاه عثمانی افسانه وامق و عذرا را به زبان ترکي به رشته نظم کشيده است. نام وامق و عذرا در شمار دلدادگاني است که در زبان فارسي علم شده است، چنانکه غزل سراي نامي سعدي شیرازي در غزليات و قصايد خود نه بار، مولوي يك بار، و خواجه عماد فقيه معاصر حافظ چندبار از اين عاشق و معشوق نام برده اند.

در پايان اين مقدمه کوتاه و نارسا چند بيت از منظومه صلحي به منظور نماياندن توانايي او در داستان سرايي آورده مي شود. اين ابیات بيانگر اعتراض و طعن مادر عذرا به دخترش است که چرا پسر عمش را به شوهری نپذيرفته و دل به وامق بسته است.

چو مادر گفت: شوهر را میازار
بگفتا: آید از شوهر مرا عار
بگفتش: در نسب باشد مرا یار
بگفتا: نیست مارا با نسب کار
بگفتش: جز خدایي جفت کس نیست
بگفتا: این چنین جفتم هوس نیست
بگفتش: می کشی تا کی جفایش
بگفتا: تا دهم جان در هوایش
بگفتش دل به غم دادن نه نیکوست
بگفتا: غم نباشد چون غم اوست
بگفت: از بستن و کشتن نترسی
ز بیداد پدر وز من نترسی
بگفتا: از خدا می ترسم و بس
ز قهر کبریا می ترسم و بس
بگفت: از عاشقی عیب است از زن
بگفتا: این هنر شد قسمت من

چنانکه اشاره شد از وامق و عذراي عنصری جز ابیاتی پراکنده به جا نمانده همچنین از دیگر اشعارش جز آنچه، در بعضی فرهنگها و برخی جنگها ضبط شده نشانی نیست، و این است چند بیت از سروده هایش:

جهان گاه نرم است و گاهی درشت
گاهی روی با ما بوده گاه پشت
سخن کان بگویی و ناری به جاي

بود چون دلي كاندر او نيست راي
ز گفتار ريزد همه آبروي
بكن آنچه گويي وگر نه مگوي
اگر کرده ناگفت بيند کسي
به از گفته ناکرده باشد بسي
چو بيدار دارد به چيزي شتاب
روانش به شب آن نمايد به خواب
سخن هر سري را کند جاه دار
سري را کند هر سخن چاره دار

در روايت عنصری داستان وامق و عذرا از اين قرار است: در زمانهاي قديم فلقرط پسر افسوس بر جزيره كوچك شامس حكومت مي كرد. اين پادشاه فرمانروايي خودكامه و ستمگر بود، اما به آباد كردن سرزمين خود شوق بسيار داشت. او در آن جا بتي بر پا كرد كه يونانيان او را مظهر ازدواج و نماينده زنان مي شمردند. در شهر شامس كه همنام جزيره بود دختر جوان و زيبا و دلارام به نام ياني زندگي مي كرد. فلقرط چون روزي روي اين دختر را ديد به يك نگاه دلباخته او شد، و وي را از پدرش خواستگاري كرد. چون خبر ازدواج اين دو بگوش مردمان اين جزيره و جزيره هاي دور و نزديك شامس رسيد مردمان با سر و بر آراسته .

سرايندگان رود برداشته اند
به نيك اخ تري راه برداشته اند

و تا يك هفته از بانگ و نواي چنگ و رباب مردمان را خواب و آرام نبود. چون ياني به قصر حاكم درآمد، و آن دستگاہ آراسته و آن بزرگي و حشمت را ديد در گرو محبت همسر خود نهاد و جز او به هيچ چيز نمي انديشيد. حاكم شبي به خواب ديد كه درخت زيتوني بسيار شاخ ميان سرايش روبيد و به بار نشست آن گاه به حركت درآمد، به همه جزاير اطراف رفت. و از آن پس جاي خود بازگشت، خوابگزاران گفتند شاه را فرزندي مي آيد كه كارهاي بزرگ كند. چنين روي نمود كه پس از مدتي ياني دخ تري به دنيا آورد كه

هر آن گه او بوي و رنگ آمدي
چون بر گل و مشك تنگ آمدي
چون از جامه آن ماه برخاستي
به چهره جهان را بياراستي
نامش را عذرا نهادند

چون يك ماه از تولد او گذشت به چشم بينندگان كوچكي يكساله مي نمود. در هفت ماهگي به راه رفتن افتاد، و در ده ماهگي زبانش به سخن گفتن باز شد. چون دو ساله شد دانشها فراگرفت و در هفت سالگي اخ تري دانا و تمام عيار

گردید. چنان زودآموز بود که هر چه آموزگار بدو می خواند در دم فرا می گرفت. در ده سالگی در چوگان بازی و تیراندازی سرآمد همگان شد.
به نیزه که از جا برداشتی
به پولاد تیز بگذاشتی

بسی برنیامد که به عقل و تدبیر و رای از همه شاهزادگان و نام آوران درگذشت، و چندان دانش اندوخت که از آموختن علم بیشتر بی نیاز شد.
فلقراط عذرا را در پرده نگه نمی داشت و اگر دشمنی به کشور او روی می نهاد دخترش را فرمانده سپاه می کرد و به میدان جنگ می فرستاد. باری، عذرا در نظر پدرش گرامی تر از چشم و جانش بود. او افزون بر این هنرها چنان زیبا روی طنز و دلارام بود که هر زمان از کوی و بازار می گذشت چشم همه رهگذران به سوی او بود و همه انگشت حیرت و حسرت به دندان می گزیدند. چنان روی نمود که مادر و امق که نوجوانی با هنر و هوشمند بود مرد و پدرش ملذیطس زنی دیگر گرفت که نامش معشقرلیه بود. این زن دیو خوبی بد آرام و بد سرشت و بد کنش بود و جز به فسادانگیزی و غوغاگری هیچ کام نداشت و گفته اند:

زن بد اگر چون مه روشن است
میامیز با او که اهرمن است.
هر آن مرد کو رفت بر رای زن
نکو هیده باشد بر رایزن
برای زن اندر ز بن سود نیست
گر آتش نماید بجز دود نیست

این زن سنگدل و خیره روی و کارآشوب بود، پیوسته به نظر تحقیر و کینه وری به وامق می نگریست و چندان نزد پدرش از وی بد گویی می کرد که سرانجام ملذیطس مهر از او برید و جوان چون خود چنین خوارمایه و بی قدر دید در اندیشه سفر افتاد. از بد حوادث پروا نکرد و به خود گفت:

همان کسی که جان داد روزی دهد
چو روزی دهد دلفروزی دهد

وامق چندگاهی درنگ کرد تا همسفری موافق و سازگار پیدا کند، و چون فهمید که نامادریش قصد کرده که او را به زهر بکشد در عزم خود مصمم تر شد. او را دوستی بود هوشمند و سخنور به نام طوفان.

جهان دیده و کار دیده بسی
پسندیده اندر دل هر کسی

روزي او را ديدار و از قصد خود آگاه کرد و به وي

چنين گفت: کاي پرهنر يار من

تو آگاهي از گشت پرگار من

و نيز مي داني که زن پدرم چگونه کمر به قتل من بسته است و چون به هيچ روي نمي دانم دلم را به ماندن نزد پدرم و مادرم رضا و آرام کنم مي خواهم به سفر بروم. طوفان در جوابش گفت: دوست خوبم تو بيش از آنچه مقتضاي سن توست هوشمند و خردوري، اما چون بخت از کسي برگردد چاره گري نمي توان کرد. رأي من اين است که بايد پيش فلقرراط پادشاه شامس بروي، تو و او از يك گوهر و دودمانيد او ترا به خوشرويي و مهرباني مي پذيرد. در آن جا به شادکامي و آسايش و خرمي زندگي خواهي کرد. من همسفرت مي شوم تا شريك رنج و راحت باشم.

پس از سپري شدن دو روز

به کشتي نشستند هر دو جوان

شده شان سخنها ز هر کس نهان

پس از سپردن دريا بي هيچ رنج به شامس رسيدند. از کشتي پياده شدند و به شهر درآمدند.

به هنگامي که وامق از کنار بت شهر مي گذشت عذرا را که از بنکده بيرون مي آمدديد. چنان در نظرش زيبا و دلستان آمد که نمي توانست از او نظر برگيرد. عذرا نيز برابر خود جواني ديد آراسته و خوش منظر. بي اختيار بر جاي ايستاد دمي چند به روي و موي و بالايش نگريست و بدان نگاه!

دل هر دو برنا برآمد به جوش

تو گفتي جدا ماند جانشان ز هوش

از آن که

ز ديدار خيزد همه رستخيز

برآيد به مغز آتش مهر تيز

عذرا به اشاره دست مادرش را که در آن نزديک ايستاده بود نزد خود خواند. او نيز از آن همه زيبايي و دلاويزي در شگفت شد و گفت من حديث ترا به حضرت شاه مي گويم تا چه فرمايد. از روي ديگر عذار چنان به ديدن روي دلفروز وامق ماييل شده بود که دقيقه اي چند درنگ کرد و همراه مادرش نرفت تا رنگ زرد و آشفتگيش افشاگر راز دلباختگيش نباشد.

وامق نيز به کار خویش درماند و به خود گفت: دريغ که بخت بد مرا به حال خویش رها نمي کند.

چه پتياره پيش متن آورد باز

که دل را غم آورد و جان را گداز
که داند کنون کان چه دلخواه بود
پری بود یا بر زمین ماه بود.

چون طوفان آشفتگی و پریشان دلی و اشکباری دوست همسفرش را دید دانست چه سودا در سرش افتاده. پندش داد و گفت وفا دارم دم ازدها را پذیره مشو، اندیشه باطل را از سرت به در کن و به راه ناصواب پای منه. و چون دید پندش در او در نمی گیرد پیش بت رفت و به زاری گفت:

نگه دار فرهنگ و رای روان
بر این دلشکسته غریب جوان
ز بیدادی از خانه بگریخته
به دندان مرگ اندر آویخته

از روی دیگر چون عذرا به خانه بازگشت بر این امید بود که مادرش شاه را از حال وامق آگاه کند اما چون یانی و عده اش را فراموش کرده بود عذرا به لطایف الحیل وی را بر سر پیمان آورد. مادر عذرا نزد همسرش رفت. از وامق و آراستگی و شایستگی او تعریف بسیار کرد و گفت:

به شامس به زهار شاه آمده است
بدین نامور بارگاه آمده است
یکی نامجوی به بالای سرو
بنفشه دمیده به خون تذرو

شاه به دیدن او مایل شد و به سپسالار بارش فرمان داد باره ای نزدیک بنکده ببرد وی را بجوید بر اسب بنشانند و بیاورد و سالار بار چنان کرد که شاه فرموده بود، و چون وامق را دید بر او تعظیم کرد، و گفت ای جوان خوب چهر، شاه تر احضار فرموده با من بیا تا به بارگاه او برویم. وامق فرمان برد و چون به در کاخ رسید فلقرط به پیشبازش رفت به گرمی و مهربانی وی را پذیره شد و نواخت و در پر پایه ترین جا نشاند و بدو گفت:

کام تو کام منست
به دیدار تو چشم من روشن است
سوی خانه و شهر خویش آمدی
خرد را به فرهنگ بیش آمدی

در این هنگام یانی در حالی که دست عذرا را در دست گرفته بود وارد مجلس شد، و همین که وامق عذرا را به آن

آراستگی و جلوه دید چنان ماهی که از آب به خاک افتاده باشد دلش تپید.
فلقراط را ندیمی بود خردمند و دانشمند و نامش مجینوس بود. از نظر بازیها و نگاههای دزدانه وامق و عذرا به یکدیگر، دانست که آن دو به هم دل باخته اند.

همی دید دزدیده دیدارشان
ز پیوستن مهر بسیارشان

عذرا چون به جان و دل شیفته و فریفته وامق شد خواست اندازه دانش و سخنوری وی را دریابد و مجینوس را وادار کرد که او را بیازماید. آن مرد دانا و هوشیوار در حضر شاه و همسرش و گروهی از بزرگان در زمینه های گوناگون پرسشهایی از وامق کرد، و چون جوابهای سنجیده شنید همه از دانش بسیار و حاضر جوابی در عجب ماندند و گفتند.

که دیدی که هرگز جوانی چنوی
به گفتار و فرهنگ بالا و روی
بگفتند هرگز نه ما دیده ایم
نه از کس به گفتار بشنیده ایم
به بخت تو ای نامور شهریار
به دست تو انداختش روزگار

آن روز و روزهای دیگر برای وامق و طوفان طعمهای نیکو و شایسته آماده کردند. روز دیگر چوگان بازی به بازی درآمدند و وامق چنان هنرنمایی کرد که بینندگان به حیرت درافتادند اما چند روز بعد که شاه خواست عذرا را که چون مردان جنگ آزموده بود با وامق مقابل کند وامق فرمان نبرد. پوزشگری را سر بر پای پادشاه گذاشت و گفت: مرا شرم می آید که با فرزند تو مبارزه کنم چه اگر بادی بر او وزد و تار مویش را بجنباند چنان بر باد می آشوبم که آن را از جنبش باز دارم. اما اگر پادشاه بر این رای است که زور و بازوی مرا بیازماید

اگر دشمنی هست پرخاشجوی
سزدگر فرستی مرا پیش اوی
چو من برگشایم به میدان عنان
بکاومش دیده به نوك ستان
ببیند سر خویش با خاك پست
اگر شیر شرزه است یا پیل مست
شاه بر هوشمندی و فرخنده رای او آفرین خواند

از روی دیگر فلقراط رامشگری داشت به نام رنقدوس. او جهان دیده و هنرور، و در ایران و روم و هندوستان

معروف بود. براي شاه بربط و ديگر وسايل موسيقي مي ساخت و سرود مي سرود.
روزي در حضور شاه و وامق و عذرا و بزرگان دربار سرودي خواند که در دل وامق چنان اثر کرد که به جايگاه
خاص خود رفت، رو به آسمان کرد، و به زاري گفت: اي داور دادگر:

گواه تو بر من به دل سوختن
به مغز اندرون آتش افروختن
غمم کوه و موم اين دل مهرجوي
چگونه کشم کوه را من به موي
شکسته است و خسته است اندر تنم
به رنج دل اندر همي بشکنم
تو مپسند از آن کس که بر من جهان
چنين تيره کرد آشکار و نهان
مرا بسته دارد به بند نياز
خود آرام کرده به شادي و ناز
ستاره تو گفتي به خواب اندرست
سپهر رونده به آب اندرست

چون عمر روز به آخر رسيد و تاريکي شب بر همه جا سايه گسترد از بي خودي به باغي که خوابگه عذرا در آن
بود رفت. چون به آن جا رسيد گفت: اين زندگي پر از ملال مرا از جان خود بيزار کرده، چه خوش باشد که به ناگاه
بميرم. آن گاه سر به آستان خوابگه معشوق گذاشت آن را بوسيد و به جايگاه خويش بازگشت.
فلاطوس يکي از بزرگان دربار فلقرط بود که همه دانشها را مي دانست، پادشاه آموزگاري عذرا را به او سپرده
بود. فلاطوس چنانکه وظيفه اش بود ساعتی از عذرا دور و غافل نمي شد و هميشه چون سايه او را دنبال مي کرد.
اما چنان روي نمود که شبی فرصت يافت و به خلوتگه وامق رفت. فلاطوس به کار و ديدار او آگاه شد که

بسي آزمودند کار آگهان
چنين کار هرگز نماند نهان
فلاطوس عذرا را به تلخي سرزنش کرد؛ و
به عذرا چنين گفت: اندر جهان
بلا به تر از هر زني در زمان
تو اندر جهان از چه تنگ آمدي
که بر دوره خويش ننگ آمدي
به يك بار شرمت برون شد ز چشم
ز بي شرمي خويش ناديدت خشم

چنان شد که شاه نیز از دیدار پنهانی دخترش با وامق آگاه گردید و او را به سختی ملامت کرد. عذرا از تلخگویی و شماتت پدرش چنان دل آزرده شد که از هوش رفت و بر زمین افتاد. فلقراط از آن ستم بزرگ که به دخترش کرده بود پشیمان گشت، وی را به هوش آورد و چون عذرا تنها ماند بر بخت ناسازگار خود نفرین کرد، گریست و به درد گفت:

که در شهر خویش اندرین بوستان
چنانم که در دشت و شهر کسان
سرای پدر گشته زندان من
غریوان دو مرجان خندان من
همی کند آن گلرخ نورسید
همی خون چکانید بر شنبلید
همی گفت ای بخت ناسازگار
چرا تلخ کردی مرا روزگار
آن گاه فلاطوس نزد وامق و طوفان رفت و به خشم و عتاب
به طوفان چنین گفت کای بد نشان
شده نام تو گم ز گردنگشان
مگر خانه دیو آهر من است
که تخم تباهی بدو اندر است
شما را فلقراط بناخته است
به کاخ اندرون جایگه ساخته است
و چندان با وامق به درشتی و ناهمواری سخن گفت که
پذیرفت وامق روشن خرد
که هرگز به عذرا به بد ننگرد

دل وامق و عذرا از ستمی که از پدر و تعلیم گر بر آنان می رفت غمگین و پر اندوه بود عذرا وقتی به یاد می آورد که دلدارش را به ستم از او دور کرده اند.

همی کرد در خانه در دل خروش
تو گفתי روانش بر آمد به جوش
گشاد از دو مشکین کمندش گره
ز لاله همی کند مشکین زره
همی گفت وامق دل از مهر من
برید و نخواهد همی چهر من

کسي را چيزي بود آرزو
بجوید ز هر کس بگوید که کو
بیامد کنون مرگ نزدیک من
به گوهر شود جان تاريك من
تن و امق اندر جهان زنده باد
برو بر شب و روز فرخنده باد
چون من گیرم اندر دل خاک جاي
روان بگذرانم به دیگر سراي
دلش باد خر به سوي دگر
به از من روي و به موي دگر

باري پس از مدتي ياني بر اثر غم و اندوهي که دل و جان دخترش را فشرده بود جان سپرد. فلقراطه نیز در جنگ با دشمن کشته، و عذرا به جنگ خصم اسير شد. منقلوس نامي او را در جزيره کيوس خريد و دمخينوس که کارش بازرگاني بود وي را از او دزدید. اين دختر تيره روز که از گاه جواني بخت از او برگشته بود سالياني از عمرش را به بردگي و حسرت گذراند و سرانجام به ناکامي درگذشت.

ایزد مهر در غرب تحت نام قدیس والنتاین (ایزد نیرو و سلامتی و مهر) ادامه حیات داده است

زمانی امپراطور کلودیوس (۴۱-۵۴ بعد از میلاد) که بنیادجشن والنتاین به زمان وی منسوب است؛ هنوز مسیحیت نضج نگرفته بود و داشت از سنن میترایی (مهری) برای رشد و گسترش خود بهره می‌گرفت؛ پرستش ایزد ایرانی مهر در امپراتوری روم تحت عناوین مختلف در اوج محبوبیت خود بوده است. می دانیم ایزد مهر (خداوند زورخانه ها و ورزشهای رزمی ایرانیان= پوریای ولی اساطیری= بسیار نیرومند) در واقع خداوند خورشید و مهر و سلامتی و عهد و پیمان به شمار میرفته است و الله الرحمن و الرحیم قرآن صفت بخشنده و مهربان خود را از وی به عاریت گرفته است. نظریه انطباق والنتاین با الهه زمین ایرانیان سپندارمذ که لابد به مناسبت نزدیکی (و نه مقارنت) روز والنتاین با ایام ماه اسفند (ماه الهه سپندارمذ) بدین نظریه انحرافی رسیده اند، میدانیم روز والنتاین در اواخر ماه بهمن واقع است نه در اسفند ماه لذا مطابقت سپندارمذ با والنتاین تاب انتقاد ندارد. می دانیم روز والنتاین دقیقاً در اواسط فوریه یعنی اواخر بهمن ماه واقع است. لقب پوریای ولی ایزد مهر یعنی یاور بسیار نیرومند نشانگر آن است که والنتاین (سالم و نیرومند) از ترجمه لاتینی همین لقب ایرانی نام ایزد مهر پدید آمده است. می دانیم ایزد مهر همچنین دارای عناوین بهرام (رامش نیک دهنده)، انیریامن (دوست منش)، بهمن (نیکومتش) بوده است که هر یک از اینان بعداً نام ایزد و امشاسپندی جداگانه به حساب آمده است. مسلم به نظر میرسد پیش ایرانیان باستان ایزد مهر ایزد آغاز و پایان هر دو جشن چله بزرگ و کوچک بهمن ماه بوده است که از اولی جشنهای سده و شب یلدا ایرانیان و عید کریسمس مسیحیان و از دومی همین والنتاین غربیان به یادگار مانده است. در جشن مهرگان منسوب به ایزد مهر حتی پادشاهان هخامنشی کنار مردم به طرب و خوشی و رقص و شادمانی می پرداخته اند.

والنتاین چیست (حمید نوروز علی)

روز والنتاین (روز عشاق و یا روز عشق ورزی) مصادف با ۲۵ بهمن ماه (۱۴ فوریه) در بعضی فرهنگها روز ابراز عشق است.

این ابراز عشق معمولاً با فرستادن کارت والنتاین به صورت ناشناس انجام می‌شود. سابقه تاریخی روز والنتاین به جشنی که به افتخار قدیس والنتاین در کلیساهای کاتولیک برگزار می‌شد، باز می‌گردد.



در سده سوم میلادی که مطابق می‌شود با اوایل شاهنشاهی ساسانی در ایران، در روم باستان فرمانروایی بوده است بنام کلودیوس دوم. کلودیوس عقاید عجیبی داشته است از جمله اینکه سربازی خوب خواهد جنگید که مجرد باشد. از این رو ازدواج را برای سربازان امپراتوری روم قدغن می‌کند.

کلودیوس به قدری بی‌رحم و فرمانش به اندازه‌ای قاطع بود که هیچ کس جرأت کمک به ازدواج سربازان را نداشت. اما کشیشی به نام والنتیوس یا والنتاین، مخفیانه عقد سربازان رومی را با دختران محبوبشان جاری می‌کرد. کلودیوس دوم از این جریان خبردار می‌شود و دستور می‌دهد که والنتاین را به زندان بیدارزند.

والنتاین در زندان عاشق دختر زندانبان می‌شود. سرانجام کشیش به جرم جاری کردن عقد عشاق، با قلبی عاشق اعدام می‌شود!

بنابراین او را به عنوان فدایی و شهید راه عشق می‌دانند و از آن زمان نهاد و نمادی می‌شود برای عشق‌در ایران باستان، نه چون رومیان از سه قرن پس از میلاد، که از بیست قرن پیش از میلاد، روزی موسوم به روز عشق بوده است. در تقویم جدید ایرانی دقیقا مصادف است با ۲۹ بهمن، یعنی تنها ۳ روز پس از روز والتناین. این روز سپندارمذگان یا «اسفندارمذگان» نام داشته است. سپندارمذگان جشن زمین و گرامی داشت عشق است که هر دو در کنار هم معنا پیدا می‌کردند. در این روز زنان به شوهران خود با محبت هدیه می‌دادند. مردان نیز زنان و دختران را بر تخت شاهی نشاندند، به آنها هدیه داده و از آنها اطاعت می‌کردند. اخیرا گروهی از دوستداران فرهنگ ایرانی پیشنهاد کرده اند که به منظور حفظ فرهنگ ایرانی سپندارمذگان بجای والتناین به عنوان روز عشق گرامی داشته شود. از چند سال پیش در ایران صحبت‌هایی مبنی بر آمیختن والتناین با سنتهای اسلامی به گوش می‌رسد. محمدرضا زائری، روحانی محافظه کاران، از پیشنهاد دهندگان طرح نام‌گذاری روز اول ازدواج حضرت علی (ع) (امام اول شیعیان) و همسرش فاطمه زهرا (س)، به عنوان روز عشق ورزی بود.

محمد علی ابطی معاون پارلمانی سید محمد خاتمی رئیس جمهور سابق ایران، از جمله افراد حکومتی بود که روز والتناین را در وب‌نوشت خود تبریک گفت. این تبریک با واکنشهای تندى روبرو شد.

توضیحات بیشتر

اکثر فرهنگ های دیرین دنیا ، به روز در سال برای جشن ابراز عشق و علاقه دارن . ما ایرانی ها هم در فرهنگ زرتشتی ماه مهر رو داریم که مظهر مهربانی ایرانیان و ماه ابراز عشق هست که تو اون ماه روز هایی برای ابراز علاقه به اشخاص مختلف و مراسم متعدد جشن های مهربانی هست. تا حدی که مهربانی جزو عبادت های زرتشتیان یا اجداد ما بوده . تو فرهنگ زرتشتی به روز دیگه هم هست که این روز (سپندارمذگان) یا (اسفندارمذگان) نام داشته .

فلسفه بزرگداشتن این روز به عنوان (روز عشق) به این صورت بوده که در ایران باستان هر ماه رو سی روز حساب می کردند و علاوه بر اینکه ماه ها اسم داشتند، هریک از روزهای ماه نیز یک نام داشتند. بعنوان مثال روز اول (روز اهورا مزدا)، روز دوم، روز بهمن (سلامت، اندیشه) که نخستین صفت خداوند است، روز سوم اردیبهشت یعنی (بهترین راستی و پاکی) که باز از صفات خداوند است، روز چهارم شهریور یعنی (شاهی و فرمانروایی آرمانی) که زمین . خاص خداوند است و روز پنجم (سپندار مز) بوده است. سپندار مز لقب ملی زمین. یعنی گستراننده، مقدس، فروتن نماد عشقه چون با فروتنی، تواضع و گذشت به همه عشق می ورزه. زشت و زیبا رو به یک چشم می نگره و همه را چون مادری در دامان پر مهر خود امان می ده. به همین دلیل در فرهنگ باستان اسپندار مزگان رو بعنوان نماد عشق می پنداشتند. در هر ماه، یک بار، نام روز و ماه یکی می شده که در همان روز که نامش با نام ماه مقارن می شد، جشنی ترتیب می دادند متناسب با نام آن روز و ماه. مثلا شانزدهمین روز هر ماه مهر نام داشته که در ماه مهر، (مهرگان) لقب می گرفت. همین طور روز پنجم هر ماه سپندار مز یا اسفندار مز نام داشت که در ماه دوازدهم سال که آن هم اسفندار مز نام داشت، جشنی با همین عنوان می گرفتند. یعنی پنجم اسفند روز جشن عشاق یا جشن سپندار مزگان هست.

سپندار مزگان جشن زمین و گرامی داشت عشقه که هر دو در کنار هم معنا پیدا می کردند. در این روز زنان به شوهران خود با محبت هدیه می دادند. مردان نیز زنان و دختران رو بر تخت شاهی می نشوندن ، به اونها هدیه می دادن و ازشون اطاعت می کردند این میشه حرمت واقعی زن- ببینین دین مهر یعنی چی!!
«این بود آیین پارسی و آن نیز آیین تازی که بر دار کردند دوازده هزار کودک رومشکان را در قعر باخت نبرد.»
سمبلهای والتناین شامل موارد زیر میباشد:

۱- شکل یک قلب ساده و یا تیر خورده: از آنجایی که قلب مرکز احساسات عمیق، اصیل و پر شور است. قلب تیر خورده آسیب پذیری عشق را نشان میدهد. هنگامی که شما از سوی معشوق خود طرد میشود. قلب تیر خورده نشانه پیوند و اتحاد زن و مرد نیز می باشد.



۲- که به شکل یک کودک برهنه، فربه و بالدار ترسیم میگردد. این کودک شیطان با لبخندی مودیانه تیر و کمان نیز با خود حمل میکند. چنانچه یکی از تیرهای این کودک به قلب فردی اصابت کند (CUPID) کیوبید وی فوراً عاشق می شود. کیوبید در واقع پسر ونوس الهه عشق و زیبایی در افسانه های روم باستان می باشد. معنی لغوی آن "آرزو" است. همتای کوپید در افسانه های یونانی اروس نام دارد کوپید برخی اوقات امور نیز نامیده میگردد.



۳- کبوتر، قمری و مرغ عشق: این پرندگان نماد وفاداری، پاکی و معصومیت هستند.



۴- گل رز: گل سرخ شهبانوی گلهاست. نماد جنگ و صلح، عشق و گذشت.



۵- تور: جنس دستمال خانم ها را در گذشته تشکیل میداده است. در زمانهای دیرین رسم بر آن بوده که هرگاه دستمال خانمی به زمین می افتاد مردی که متوجه آن میشده بلافاصله آن را از زمین برداشته و به زن می داد.



۶- گره های عشق: از یک سری حلقه های در هم تنیده و بافته شده تشکیل یافته اند. این حلقه ها آغاز و پایانی ندارند و نماد عشق جاودانی و پایدار است.



۷- علامت X: این علامت به معنی بوسه در کارت های تبریک و نامه های روز والتناین است.
 ۸- رویان قرمز: این رسم به زمانهای قدیم بازمیگردد که شوالیه ها هنگامیکه عازم جنگ بودند نوار یا روسری از معشوقه خود دریافت کرده و آن را به یادگار با خود میبردند.



سالانه بیش از یک میلیارد کارت تبریک والتناین در سراسر جهان رد و بدل میگردد که ۸۵ درصد آنها توسط زنان خریداری میشود.

سالانه ۵۰ میلیون گل رز و میلیونها جعبه شکلات در سالروز والتناین هدیه داده میشود که اغلب آنها را مردان خریداری میکنند.

هدایای روز والتناین شامل: گل رز و یا دسته گل کوچک، شکلات، کارت تبریک والتناین، عروسک، شمع، یک نامه عاشقانه، یک قطعه شعر عاشقانه و یا هدیه کوچک.

برای جشن گرفتن این روز به یک کافی شاپ و یا برای صرف شام به یک رستوران دنج بروید.

رنگهای روز والتناین شامل قرمز، سفید و صورتی است.

در خصوص تاریخچه و مبداء والتناین اختلاف نظر وجود داشته تا جایی که والتناین با افسانه در آمیخته است.

هویت و النتاین مبهم است. در کل ۳ روایت در رابطه با و النتاین نقل گردیده که به آنها اشاره میکنیم. ۱۵ فوریه در رم باستان جشنواره ای به نام لوپرکالیا میان کافران متداول بوده است که جشن تطهیر و زمان خانه تکانی بوده است. در این جشن مشرکین از خدای بخاطر محافظت از چوپانها و گله هایشان از گزند گرگها قهرمانی میکردند. فانوس خدای حاصلخیزی، باروری و جنگلها رومیان یک سگ و دو بز نر را در این فستیوال بمنظور بزرگداشت قربانی کرده و از پوست آنها شلاق میساختند. مردان با این شلاقها به میان مردم رفته و به هر کسی که میرسیدند ضربه ای با شلاق به آنها میزدند. دختران داوطلبانه برای شلاق خوردن صف میکشیدند. آنها اعتقاد داشتند که شلاق خوردن با تازیانه های ساخته شده از پوست بز باروری آنها را تضمین میکند. همچنین در این جشن طی بزرگداشت الهه ای بنام زنان مجرد نامه های عاشقانه مینوشتند و درون گلدانهایی می انداختند. (و یا تنها نام خود را JUNO FEBRUTA روی برگه ای مینوشتند) مردان مجرد روم نیز هر کدام یکی از این یادداشتهای را از درون گلدانها بیرون کشیده و مشتاقانه بدنبال دختر نویسنده نامه میرفتند. (نوعی دوست یابی) این آشنایی ها اغلب به ازدواج می انجامید. این رسم تا قرن هجدهم ادامه داشت اما از آن به بعد مردان رم ترجیح دادند پیش از آشنایی زن را ببینند!

کلیسای کاتولیک حداقل ۳ قدیس بنام و النتاین یا و النتینوس شناسایی کرده که هر سه در روز ۱۴ فوریه به شهادت رسیده اند.

و النتاین مقدس یک کشیش مسیحی بوده که در قرن سوم خدمت میکرد. زمانی که امپراطور کلاودیوس دوم بر روم حکمرانی میکرد. کلاودیوس دریافت که مردان مجرد از آنجایی که همسر و خانواده ای ندارند (مردان متاهل حاضر به ترک همسر و خانواده خود نبودند) نسبت به مردان متاهل بیشتر به سربازی روی آورده و سربازان بهتر، کارا تر و جنگجو تری نیز میباشند. از همین رو ازدواج را برای مردان جوان غیر قانونی و ممنوع اعلام کرد. و النتاین که این حکم را ناعادلانه و ظالمانه میدانست از فرمان کلاودیوس سرباز زد. و النتاین مخفیانه عشاق جوان را به عقد یکدیگر در می آورد. هنگامی که این عمل و النتاین بر ملا گشت کلاودیوس حکم اعدام وی را صادر کرد. خود و النتاین نخستین فردی بود که برای اولین بار نامه و النتاین را نگاشت. وی هنگامی که در زندان بسر میبرد دلداده دختر جوانی شد که دختر زندانبان وی بود. این دختر جوان زمانی که و النتاین در بازداشت بسر میبرد به ملاقات وی می آمد. در انتهای این نامه و النتاین چنین نوشته بود: "از طرف و النتاین تو." این عبارت کماکان در نامه های روز و النتاین استفاده میشود.

و النتاین در روز ۱۴ فوریه اعدام شد. تقریباً در سال ۲۶۹ پس از میلاد. به گرامیداشت وی کلیسایی در سال ۳۵۰ پس از میلاد بنا گردید که پیکر وی نیز در آنجا دفن شده است. در واقع روز و النتاین سالروز مرگ و خاک سپاری و النتاین میباشد.

پاپ اعظم گلاسیوس. فردی بود که روز ۱۴ فوریه را، در سال ۴۹۸ پس از میلاد، روز و النتاینوس روز نام نهاد. در واقع وی این روز را جایگزین آیین کفرآمیز لوپرکالیا که مختص کافران بود کرد. وی در گلدانها عوض نام دختران اسامی مقدسین مسیحی را نهاد. و با این کار به لوپرکالیا تقدس بخشید. در این آیین مرد و زن هر دو یک نام قدیس را از گلدان بیرون میکشیدند که میبایست تا آخر سال خصوصیات اخلاقی آن قدیس را الگو قرار داده و در خود متجلی می ساختند.

روایت دیگر: در دوران کلاودیوس مسیحیت به شدت سرکوب میشد. و النتاین نه تنها کشیش و مبلغ مسیحیت بود بلکه رهبر جنبش زیر زمینی مسیحیان نیز بود. اغلب کشیشها در این دوران زندانی و سپس اعدام گردیدند. و النتاین پس از به زندان افتادن دختر نابینای زندانبان خود را شفا میدهد. کلاودیوس پس از اینکه از این خبر مطلع میگردد به خشم آمده و دستور میدهد سر وی را از تنش جدا سازند.

کهن ترین نامه و شعر و النتاین توسط چارلز، دوک اورلئان نگاشته شد. وی زمانی که در سال ۱۴۱۵ و در قرن شانزدهم در زندان برج لندن در اسارت بسر میبرد این نامه را برای همسر خود نوشت.

روایت دیگر حاکی از آن است که و النتاین یک مسیحی بوده که عاشق کودکان بوده. اما از آنجایی که وی از پرستش خدایان سر باز میزد به زندان فرستاده میشود. اما کودکان که به وی علاقه مند بودند دلتنگ وی شده و برای وی پیامهای مهر آمیزی مینوشتند. این کودکان نامه ها را از لابه لای میله های زندان به درون سلول و النتاین می انداختند. وی در سال ۱۴ فوریه ۲۶۹ پس از میلاد اعدام شد.

برخی هم روز و النتاین را به باور مردمان انگلیس و فرانسه قرون وسطی نسبت میدهند. آنها اعتقاد داشتند که پرندگان در روز ۱۴ فوریه جفت خود را انتخاب میکنند.

برگزاری جشن و النتاین امروزی از دو کشور فرانسه و انگلیس آغاز گردیده است. ابتدا کارتهای تبریک و النتاین را هر کس خودش تهیه میکرد اما از سال ۱۸۰۰ کارتهای تبریک و النتاین تجاری به بازار عرضه گشت. البته این کارتها نیز دست نوشته و دارای نمادهای و النتاین نقاشی شده بودند. سپس کارتهای تبریک چاپی جایگزین آنها گردید.

در گذشته دور در ایتالیا و انگلیس رسم بر آن بود که زنان مجرد پیش از طلوع آفتاب روز و آنتاین از خواب برخاسته و لب پنجره اتاق خود می ایستادند تا مردی از مقابل پنجره آنان عبور کند. اعتقاد بر آن بود که با اولین مردی که در آن روز ببینند، ظرف یکسال ازدواج خواهند کرد. شکسپیر نیز در نمایشنامه هملت به این باور اشاره کرده است. در برخی کشورها رسم بر این است که مردان جوان روز و آنتاین لباس به زنان هدیه میدهند. چنانچه زن آن لباس را برای خود نگه دارد نشانه آنست که زن خواهان ازدواج با آن مرد است. در فرانسه پسران اسم معشوقه خود را روی آستین لباسشان می نوشتند تا به همه بگویند: از حس من آگاه شوید. در زمانهای گذشته در ولز چنین مرسوم بود که در سالروز و آنتاین قاشقهای چوبی به یکدیگر هدیه بدهند. روی این قاشقهای چوبی معمولاً نقش قلب و کلید و قفل کنده کاری شده بود. معنی این کنده کاریها چنین بود: "تو قلب مرا گشوده ای" یا "کلید دروازه قلب من دست توست. اگر در این روز سینه سرخ از بالای سر برخی باورهای آمیخته با خرافات نیز در رابطه با روز و آنتاین وجود دارد دختری عبور کند او با یک ملوان ازدواج خواهد کرد و اگر گنجشک عبور کند همسرش مرد فقیری میشود اما بسیار خوشبخت خواهند شد و اگر آن پرنده سهره باشد آن دختر با مردی پولدار ازدواج خواهد کرد. کودکان انگلیسی در صدها سال پیش در این روز مانند بزرگترها لباس بتن میکردند و خانه به خانه به ترانه سرایی و آواز خوانی میپرداختند. اما در ژاپن روز و آنتاین به گونه ای دیگر مرسوم است. روز و آنتاین این دختران هستند که باید به مردان شکلات هدیه بدهند. اما در روزی موسوم به زنان شاغل به اجبار باید به تمام همکاران مرد خود بویژه رئیس خود شکلات هدیه بدهند (WHITE DAY) "روز سفید که تاریخ آن ۱۴ مارس میباشد مردان برای جبران محبت خانمها به آنها هدیه میدهند. البته اغلب فقط به دوستان دختر خود. هدیه مردان معمولاً یک لباس زنانه سفید رنگ است. در چین هم افسانه ای وجود دارد که نمادی از عشق است و روز و آنتاین چینی ها محسوب میگردد. این روز هفتمین روز از هفتمین ماه در تقویم چینی است. این روز فستیوال دختران نیز نامیده میگردد. در این روز مردم چین به ستاره ها خیره میشوند. دختران نیز دعا میکنند تا کدبانوهای با کفایتی در آینده شوند و همچنین شوهر مناسبی نصیبشان گردد. پسران مجرد نیز دعا میکنند تا هر چه زودتر معشوق خود را بیابند. بنابراین روز و آنتاین از روم به فرانسه و انگلیس و سپس به آمریکا راه یافت و اکنون در تمام جهان جشن گرفته میشود.

نخستین قهرمانان بنیانگذار ایران باستان و تاریخ ایران کدامند؟ بشناسیم و بعد قضاوت کنیم

در تاریخ ایران باستان در غرب که توسط یونانیها معرفی شده است **کوروش سوم** (فریدون) فرمانروای قهرمان بلا مزاع ایران معرفی شده است. اما به قول هاتف اصفهانی دل هر ذره ای که بشکافی آفتابیش در میان بینی. از تاریخ هردوت و **کورشنامه گزنفون** معلوم میشود که **کوروش سوم** محبوبیت جهانی خود را در ترکیب با نیایش **کوروش دوم** سپهسالار **کی خسرو** (کیخسرو، هوخشتره) و همچنین سردار رهایخش ایرانیان **آترادات** پیشوای آماردان (رستم/گرشاسپ) بدست آورده است. **کوروش نواده دختری آستیگ اول** (تاجدار اول منظور فرائورت/سیاوش) نه همین **کوروش سوم** (فریدون شاهنامه) بلکه **کوروش دوم** (توس سپهسالار ایران در جنگهای رهایخش مادها و پارسها از سلطه آشوریها و متحدان سکایی ایشان) است که به همراه برادرش **آریارمنه** (گستهم) در رأس سپاهیان **کی آخسارو** دلاوریها نموده است و از این جهت هم هست که ایرانیان ایشان را به همراه فرمانروایشان **کی آخسارو** از جاودانیهای بزرگ ایران زمین شمرده اند. در واقع قسمت اعظم اوستا و شاهنامه که بازگو کننده وقایع عصر قهرمانان ایران در زمان کیانیان (مادها) است همین قیام و انقلاب بزرگ مادها و پارسهاست که اساس ایران کنونی را به یادگار گذاشته است. **دایائوکو** (کیقباد) و پسرش **اوپینته** (اپیوه) ارزش مقامشان در تأسیس حکومت ماد (به هوشیاری تکیه زده به حمایت اوراتو و ماننا) است. قیام اساسی علیه سلطه نابودکننده آشور توسط چهارپسر **اوپینته** تحت رهبری **خشتری** (کیکائوس) برادر بزرگتر، صورت گرفته است که سرانجام منجر به شکست آشوریان در پای حصار شهر **آمل** مازندران گردیده است. آنجا که **خشتری** و بزرگان ماد را به محاصره گرفته بودند؛ توسط **آترادات** (گرشاسپ/رستم) پیشوای سکائیان آماردی کشتار گردیدند و بنای ایران مستقل بنیاد نهاده شد. این واقعه بسیار مهم در شاهنامه به صورت **هفتخوان رستم** در مازندران منعکس گردیده است. بنابراین **گرشاسپ/رستم** (=در هم شکننده ستمگران) نه یک پهلوانی با نیروی مافوق بشر بلکه سردار بنیانگذار نخستین ایران مستقل در کنار **خشتری** (کیکائوس) است. یعنی نخستین رهبران سیاسی انقلاب انقلابیهای ایرانیان همین **آترادات** (رستم/گرشاسپ) و **خشتری** (کیکائوس) است که آشوریان وی را دشمن محتال می نامیده اند. دومین فرمانروای قهرمان همان **کی آخسارو** (کیخسرو، هوخشتره) و سردارش **توس** (کوروش دوم) است که قسمت اعظم سرودهای اوستا و اشعار حماسی شاهنامه در ترکیب با حماسه **آترادات** (رستم/گرشاسپ) به عهد ایشان اختصاص دارد. اوستا به صراحت **کیخسرو** را نخستین متحد کننده ایرانیان معرفی نموده است. در سومین مرحله تشکیل دهنده امپراطوری بزرگ ایرانیان **کوروش سوم** (**فریدون**) قرار دارد که در عهد خاندان داریوش حماسه **آترادات** (**آگرداد**، رستم/گرشاسپ) را با وی مرتبط ساخته اند. این خبر منابع یونانی و رومی که نام اصلی **کوروش سوم** (**ثراتون** اوستا= یعنی سومی) یا همان **فریدون** (کشورگشا) را **آگرداد** (**آترادات** یعنی مخلوق آتش، مطابق خبر استرابون) یا پسر **آترادات** (= **آگرداد**، مخلوق آتش، مطابق خبر کتسیاس) معرفی نموده اند از همین فقره انتساب عمدی وی **آترادات** پیشوای آماردان عاید گردیده است. **کاوه آهنگر** قیام کننده علیه **بیداد ضحاک** (آشور یعنی خدای آشوریان که به معنی خندان است) نه مربوط به عهد **فریدون/کوروش** بلکه به عهد **خشتری** (کیکائوس) تعلق دارد. چون در کتاب **یهودی** تویت نام **کاوه آهنگر** به صورت **آهیگر** (اخگر) قید شده که صورت دیگر همان نام **آترادات** (= **آگرداد** = **مخلوق آتش**) است. در روایات اساطیری ایرانی منحصر به فرد **آذربرزین** نامه نام ایرانی تاریخی دیگر **آترادات** به شکل **آذربرزین** قید گردیده است. **گائوماته بردیه** (پسر سپیتمه و داماد و پسر خوانده **کوروش سوم**) که در ایران بیشتر تحت نام **زرتشت سپیتمان** معروف شده است در واقع شاعر و فیلسوف نظریه پرداز انقلاب بزرگ تشکیل دولت و امپراطوری ایرانیان و یک مصلح اجتماعی به تمام معنی بوده است. در این رابطه گفتنی است که ایرانیان **عهد طلایی** خود را همان چهار و نیم سال زمامداری **گائوماته بردیه/سپیتمان زرتشت** و برادرش **مگابرن ویشناسپ** به عنوان نایب السلطنه کمبوجیه سوم به شمار می آورده اند. کمبوجیه در این ایام به سفر جنگی مصر و حبشه رفته بود و در بازگشت کشته شد. چنانکه شاملو شاعر دریافته از دروغهای بعدی داریوش در باب ساخته و پرداخته نمودن تنی بودن کمبوجیه و بردیه پیداست که وی نیز به مانند برادر خوانده اش **گائوماته بردیه** توسط داریوش و سران پارسی همدستش از ترور گردیده بوده است. تنها شایعه خبر مرگ کمبوجیه در مصر بوده است که **گائوماته بردیه** حکومت خود بر امپراطوری هخامنشی را با **بخشش مالیاتهای امپراطوری** به مدت پنج سال و **برچیدن بتخانه ها، آزادی بردگان، تقسیم اراضی** رسمی اعلام نموده بود. این اصلاحات تا آن تاریخ نظیر نداشته است از اینجاست که در ایران عصر وی **عهد طلایی** ایرانیان به شمار رفته و در سمت هند چند مکتب به نامهای مختلف او از جمله **گوتمه بودا** و **گوتمه مهاویرا** و **گوتمه شوارا** تشکیل یافته که موفقترینشان بودائیگری است. القاب **گوتمه** و **گائوماته** مترادف هم به معنی حافظ و دانای سرودهای دینی هستند. بی جهت نیست که پدر تاریخ هردوت میگوید که **مردم آسیا** از شنیدن خبر **ترور گائوماته بردیه** (سپیتاک زرتشت) به سوگ نشستند. در کتاب **پهلوی زند بهمن** یشت در فقرات ۲۰-۲۹ در این باب مندرج است که **هورامزدا** درختی را به زرتشت نشان داد و گفت: این درخت عبارت است از گیتی و هفت شاخه فلزی که از آن سرزده است عبارت است از هفت دوره آینده جهان. شاخه **زرین** آن اشاره است به عهد **زرتشت** (گائوماته بردیه پسر کوچک سپیتمه، داماد و پسر خوانده **کوروش سوم**، حاکم بلخ و شمال هندوستان) و **گشتاسپ** (مگابرن، پسر بزرگ سپیتمه، پسر خوانده دیگر **کوروش سوم**، حاکم گرگان)، شاخه **سیمین** آن اشاره است به عهد **ارتخشتر** (اردشیر درازدست) که و هومن سپندانان (در اصل **خشیارشا** پدر **اردشیر درازدست**) خوانند؛ شاخه های دیگر این درخت که شاخه های **رویین**، **برنجین**، **ارزیزین**، **پولادین**

و آهن آلوده و تیره باشد به حسب ترتیب متعلق است به عهدهای اردشیر بابکان، بلاش اشکانی، بهرام گور، خسرو پسر قباد و آخرین شاخه که آهن آلوده و تیره باشد، عهد سلطنت دیوان ژولیده موی و خشم نژاد. " که لابد از این عهد خشم و کین عهد زشت و شوم استیلای عرب اراده شده است (جلد دوم یشتها صفحه ۲۸۴ و ۲۸۵). در موضوع سه شنویشانت زرتشتیان (یعنی منجی های سودرسان) یعنی **اوخشیت ارته** (پروراننده قانون مقدس)، **اوخشیت نمه** (پرورنده نماز) و **استوت ارته** (مظهر قانون مقدس) باید گفته شود این موعدها به ترتیب نشانگر **ایزد مهر**، **گانوماته زرتشت** و **کورش سوم** (فریدون) هستند. مسیحیان و مسلمین در باب موعود این باور کهن ایرانی را در وجود عیسی، محمد و مهدی موعود ریخته و از این باور پیروی کرده اند. مطابق قرآن محمد خود را همان **احمد موعود** (=استوت ارته، در معنی ستوده پاک) گمان میکرد و محمد رضا نیز خود را کمر بسته ابوالفضل می پنداشت که در عمل هم کمر بسته ارتجاع دینی و هم کمر بسته ابر قدرت غرب می بود. اخیرا علاقمندان و پژوهنگان تاریخ به طور طبیعی با پیشرفت دانشها درک بهتری از بسیاری از مورخین عهد پهلوی پیدا نموده اند که در توجیه استبداد سلطنتی دون کیشوت وار تاریخ ایران را به کورش سوم منتهی می نمودند و عصر استبداد، وابستگی، عقب ماندگی و شرمساری ایرانیان را با نخستین امپراطوری بزرگ ایران و جهان را لعاب میکشیدند. حال لعاب مذهبی آیینهای کهن ایرانی معرب را شق دینی استبداد به رخ می مالد.

منابع کتبی عمده این مجموعه مقالات عبارتند از:

- ۱- در آینه تاریخ ۱ ، تألیف جواد مفرد کهلان.
- ۲- گزارش زادگاه زرتشت و تاریخ اساطیری ایران ، تألیف جواد مفرد کهلان
- ۳- کیانیان، تألیف آرتور کریستن سن، ترجمه ذبیح اله صفا
- ۴- نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ اساطیری ایران، تألیف آرتور کریستن سن، ترجمه احمد تفضلی و ژاله آموزگار.
- ۵- فرهنگ نامهای اوستا، تألیف هاشم رضی.
- ۶- فرهنگ واژه های اوستا ، تألیف احسان بهرامی.
- ۷- یشتها ۱ و ۲ ، تألیف ابراهیم پور داود
- ۸- یادداشتهای گاتاها، تألیف ابراهیم پور داود.
- ۹- یسنا ۱ و ۲ ، تألیف ابراهیم پور داود
- ۱۰- پژوهشی در اساطیر ایران، تألیف مهرداد بهار.
- ۱۱- تاریخ ماد تألیف ایگور میخائیلویچ دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز.
- ۱۲- ایران باستان ، تألیف حسن پیرنیا .
- ۱۳- میراث باستانی ایران، تألیف ریچارد فرای. ترجمه مسعود رجب نیا.
- ۱۴- ایران در دوره نخستین پادشاهان هخامنشی. تألیف م.ا. داندامایف. ترجمه روحی ارباب.
- ۱۵- ایران در عهد باستان، تألیف محمد جواد مشکور.
- ۱۶- تاریخ ارمنستان، تألیف موسی خورنی، ترجمه گنورکی نعلبندیان، چاپ ایروان.
- ۱۷- فرهنگ پهلوی به فارسی و ترجمه فارسی به پهلوی ، تألیفات دکتر بهرام فره وشی.
- ۱۸- تاریخ انبیاء و قصص قرآن، تألیف حسین عماد زاده.
- ۱۹- آیین مغان، تألیف هاشم رضی.
- ۲۰- زرتشت در گاتاها، ترجمه و تحقیق هاشم رضی.
- ۲۱- فرهنگ فارسی ، تألیف دکتر محمد معین.
- ۲۲- اساطیر و افسانه های باستانی، تألیف کنت مکلیش. به انگلیسی.
- ۲۳- بین النهرین باستان، تألیف ژرژ رو، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی.
- ۲۴- انجیلها، ترجمه فارسی.
- ۲۵- تورات ، ترجمه فارسی
- ۲۶- قرآن ، بهترجمه و توضیح بهاء الدین خرمشاهی.
- ۲۷- بندهش، تألیف فرنیغ دادگی، به ترجمه و توضیح مهرداد بهار.
- ۲۸- دینهای ایران باستان، تألیف هنریک ساموئل نیبرگ، ترجمه دکتر سیف الدین نجم آبادی.
- ۲۹- ده ده قورقود، ترجمه، حسین . م. گونئیلی. به ترکی آنری.
- ۳۰- فرهنگ نامهای تورات. تألیف هیچکاک ، به انگلیسی، از طریق انترنت.
- ۳۱- جغرافیای تاریخی بلخ و جیحون تألیف الهامه مفتاح
- ۳۲- اعلام قرآن، تألیف دکتر محمد خزائلی
- ۳۳- عصر اساطیری تاریخ ایران، تألیف حسن پیرنیا
- ۳۴- حماسه سرایی در ایران، تألیف دکتر ذبیح الله صفا